



مقدمه

بدان که انسان را آموختن علم فرض است کَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):
 طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ.^۱ (همانطور که رسول خدا (ص) فرمود:
 طلب علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمانی فرض است) رئیس المحدثین شیخ
 عبدالحق دهلوی می فرماید: «که مراد در این جا علمی است که ضروری
 وقت مسلمان است. مثلاً چون در اسلام در آمد، بر وی معرفت صانع و صفات
 وی و علم بر نبوت رسول الله (ع) و جز آن از آنچه ایمان بی آن صحیح نیست
 واجب شد و چون وقت نماز در آمد، بر وی آموختن علم به احکام نماز واجب
 شد چون رمضان در آمد بر وی تعلیم احکام صوم واجب شد و هرگاه مالک
 نصاب گردید، تعلیم احکام زکات واجب شد و اگر پیش از فرض شدن اینها
 مُرد، عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه
 متعلق به احکام زن و شوهری است واجب شد. علی هذا القیاس و بزرگان
 دین و امامان اهل یقین و اولیای عارفین گویند که مراد علم اخلاص و
 معرفت آفات نفوس و خواطر و تزکیه نفس و تطهیر قلب است و هر طایفه

۱ - وَعَنْ أَنَسٍ (رض)، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ
 وَمُسْلِمَةٍ، وَوَضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِ كَمَقْلَدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوْهَرِ وَاللُّؤْلُؤِ وَالذَّهَبِ . رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ ،
 وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ إِلَى قَوْلِهِ (مُسْلِم). (مَشْكُوهٌ كِتَابُ الْعِلْمِ فِي فَضِيلَةِ ص ۳۵ در مسند
 ابوحنیفه (رح) عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ : أَشْعَةُ اللَّمَعَاتِ ص ۱۶۱ ج ۱ كِتَابُ الْعِلْمِ فَصْل ۱۰) و از
 انس (رض) روایت شده است ، گفت : رسول خدا فرمود: « طلب علم بر هر مرد و زن
 مسلمان فرض است » و گذارنده علم و دانش در نزد غیر اهل آن، همانند منظم کننده
 رشته های جوهر و مروارید و طلا در گردن خوکان می باشد .

حمل بر علمی کرده که مخصوص اوست و صواب قول اولیاء الله است که گفته شد .

و چون اخلاص و صدق نیت، شرط تامه اعمال ظاهر و باطن است و در نزد صوفیه - قدس سرهم - سهل باشد و صاحب عین العلم می گوید که مراد شارع به علم، علم معامله قلبیه است که واجب بر هر مسلمان است به جهت ممتنع بودن اراده غیر معامله قلبیه.

اما امتناع اراده علم توحید پس به جهت حصول اوست لِانَّ كُلَّ مُسْلِمٍ مُوَحِّدٌ (زیرا که هر مسلمانی خداپرست می باشد) و اما امتناع اراده علم نماز یعنی علم معامله قالبی پس به جهت جواز این که اهلیت نماز به هم رساند. شخصی وقت چاشت به بلوغ یا به اسلام رسد و بمیرد پیش از دخول وقت ظهر و اما امتناع غیر علم توحید و معامله قالبی از علم فقه که مسمی به علم معامله است پس ظاهر تر است از امتناع اراده او.

بدان که فرض دایمی نیست مگر علم معامله قلبیه. در **ینبوع الحكم** آورده است: فَيَمْتَنِعُ ارَادَةُ عِلْمِ الصَّلَاةِ، وَكَذَا الصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالزَّكَاةِ مِنْ هَذَا النَّصِّ الْمَطْلُوقِ الْمُوجِبِ لِفَرِيضَةِ طَلَبِ الْعِلْمِ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ وَالْأَزْمَانِ، لِإِطْلَاقِهِ وَفَرِيضَتِهِ. عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ الْقَلْبِيَّةِ يَتَحَقَّقُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ عَلَى كُلِّ شَخْصٍ، كَذَا فِي بَعْضِ الْحَوَاشِي.

پس امتناع اراده ی علم نماز و همچنین روزه و حج و زکات از این نصّ مطلق و واجب کننده فریضه طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی در تمامی احوال و زمانها به دلیل اطلاق و فرضیت آن می باشد. علم معامله قلبی در هر زمان و مکانی بر هر شخصی تحقق می یابد. و همچنین در بعضی حواشی آورده شده است. و ملا علی قاری گفته است:

وَإِنَّمَا يَصِحُّ كَلَامُ الْمَاتِنِ عَلَى الْقَضِيَّةِ النَّادِرَةِ الْوُقُوعِ الْخ. و همانا کلام مؤلف بر قضیه ای صحیح می باشد که وقوع آن نادر است .
و جوابش این است که الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ يُوقَعُ فِي مَحَلٍّ دُونَ مَحَلٍّ، وَلَا يُوقَعُ فِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ وَالْأَحْوَالِ، وَأَمَّا عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ الْقَلْبِيَّةِ يَتَحَقَّقُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ وَفِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ .

(نماز و زکات و روزه و حج در یک محل غیر از محل دیگر واقع می شود و در تمامی اوقات و احوال واقع نمی شود اما علم معامله قلبیه در هر زمان و مکانی و در تمامی اوقات محقق می گردد.)

و در يَنْبُوعُ الْحِكْمِ^۱ در تَحْتِ قَوْلِهِ: (الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ الْخ) آورده است: الْمُرَادُ مِنَ الْعِلْمِ الْعِلْمُ الْمُعْتَبَرُ فِي بَابِ السُّلُوكِ أَوِ الدِّينِ، أَوِ النَّافِعِ، أَوْ عِلْمُ الْآخِرَةِ. وَقِيلَ: هُوَ نُورٌ يَذْهَبُ الْغَفْلَةُ. قَالَ مَالِكٌ (رح): لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ الرِّوَايَاتِ، إِنَّمَا الْعِلْمُ نُورٌ، يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقَلْبِ، كَذَافِي خُلَاصَةِ السُّلُوكِ .

(و در ينبوع الحكم زیر کلام او « علم دو گونه است: علم مکاشفه و...» آورده است مراد از علم، علم معتبر در باب سلوک و دین یا علم سودمند یا علم آخرت می باشد و آن نوری است که غفلت و نادانی را از بین می برد. مالک (رح) گفت: علم، به کثرت روایات نیست. همانا علم، نوری است که خداوند بلند مرتبه در قلب انسان قرار می دهد. و همچنین است در خلاصة السلوك)

۱- حاشیة علی العین العلم المقدمة فی العلم ص ۱۴

و در **طریقه محمدیه** آورده است^۱. وَكَذَلِكَ يُفْتَرَضُ عَلَيْهِ عِلْمُ أَحْوَالِ الْقَلْبِ مِنَ التَّوَكُّلِ وَالْإِيَابَةِ وَالْخَشْيَةِ وَالرِّضَاءِ، فَإِنَّهُ وَقَعَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ .

(و همچنین بر او علم احوال قلب از جمله توکل و انابت و ترس از پروردگار و رضا فرض می شود. پس همانا آن در تمامی احوال واقع است.)

امام غزالی (رح) در منهاج العابدین آورده است^۲ که مدار این کار بر طاعت باطن است که آن تعلق به دل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجب است. چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن چنانکه خدای تعالی می فرماید که: [وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ]^۳ و بر خدا توکل کنید اگر مسلمان هستید. وَ أَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ]^۴ «و خدا را سپاس گوید اگر او را می پرستید.» وَ أَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ اصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ]^۵ «و شکیبایی کن و شکیبایی تو نیست مگر به توفیق خدا.» وَ أَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا]^۶. و از همه جهت گسسته شو و متوجه شده به سوی او نوعی گسسته شدن.

۱ - طریقه محمدیه النوع الاول فی المامور بها ص ۹۰ جلد اول

۲ - حاشیة علی العین العلم ص ۱۷

۳ - سوره مائده آیه ۲۳

۴ - سوره بقره آیه ۱۷۲

۵ - سوره نحل آیه ۱۲۷

۶ - سوره مزمل آیه ۸

و غیر این از آیات که در این باب است پس چیست مرتورا که نماز و روزه و زکات و حج را فرض می دانی و ترک این فرایض کرده و هر دو را فرماننده یکی و کتاب یکی بلکه از این فرایض غافل، تا یکی را از ایشان نام هم ندانی. ندانم که به فتوای که این عقیده کرده ای مگر به فتوای کسی که همه همت او دنیاست تا معروف، منکر کرده است و منکر را معروف و علوم را که خدای تعالی در کتاب خویش به نور و حکمت و هدای نام کرده است، به کلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام آورده به ترس از آنکه چیزی از این فرایض ترک کنی و به صوم و صلوات نفل مشغول شوی این تو را هیچ نفع نکند.

ملا علی قاری در کتب خود آورده است علمی که فرض است بعد از

توحید بر دو نوع است :

نوع اول: آن است که فرض شده است بر بنده به حکم اسلام و آن علم معامله قلبیه است که اصلاح باطن واز دیاد انوار یقینیه و ازاله اخلاق ردیله و اثبات شمایل مرضیه به آن می شود.

نوع ثانی: آن است که فرض می شود بر بنده از جهت تجدد و تحدث آن مثل دُخُولِ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَوُجُوبِ الْحَجِّ وَالزَّكَاةِ وَعِلْمِ الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَسَائِرِ الْمَعَامَلَاتِ (مانند داخل شدن وقت نماز و روزه و واجب شدن حج و زکات و علم خرید و فروش و سایر معاملات) هرگاه شخصی اسلام آورد در وقتی که واجب نمی شد براو همین امور مذکوره، پس فرض نمی شود براو آموختن علوم همین اشیا چرا که ادراک وقت ایشان را نکرده و مَا لَمْ يُدْرِكْ وَقْتُهَا لَا يَكُونُ فَرَضًا عَلَيْهِمْ. (و آنچه وقت آن فرارسد علم آن فرض نمی باشد.) و اگر فرضا قبل تجدد همین اشیا مذکوره موت به آن شخص

عارض شد، به روز قیامت مطالبه نمی شود به تعلم علم ایشان. چون که برای هر کس معلوم و هویدا شد که اشیای مذکوره در جمیع احوال و زمانها متحقق نمی شود. پس علم شان نیز در هر زمان و مکان فرض و متحقق نمی شود اما علم معامله قلبیه چون که در هر زمان و مکان متحقق می شود، علم آن نیز فرض و متحقق در هر زمان و مکان می شود.

بدان که هر بنده بعد از اسلام از دو حال خالی نخواهد بود. یا متصف به ردائل و خسائس خواهد بود که واجب است بر آن شخص ازاله آن واثبات ضد آن در مکان آن ردائل، یا متصف نخواهد بود پس واجب است بر آن علم باطن و تحصیل از دیاد یقین و آن چیزی که در مابین او و مابین الله تعالی باشد در همین وقت *مِنَ الْأَحْوَالِ الْبَاطِنَةِ الْقَلْبِيَّةِ* و اگر پیدا کرد بنده فرصت فراغت را بعد از اسلام آوردن و مشغول نشد در تحصیل علم معامله قلبیه، گویا تارک شد مفروضه را. و دیگر سؤال کرده می شود به روز قیامت از عدم تعلم علم معامله قلبیه اگر چه در نیابد از فروض ظاهره چیزی را *كَالصَّلَاةِ وَنَحْوَهَا، فَأَفْهَمُ إِنَّتَهَى*. وهم صاحب تفسیر مظهری در سوره توبه در تفسیر آیه شریفه: *[فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ]*^۱ «پس چرا از هر جمعی چند کس بیرون نیامدند تا در دین دانشمند شوند» آورده است که *وَ أَمَّا الْعِلْمُ اللَّدُنِّيُّ الَّذِي يُسَمُّونَ أَهْلَهَا بِالصُّوفِيَّةِ الْكِرَامِ، فَهُوَ فَرَضٌ عَيْنٌ*.

(اما علم لدنی که اهل آن را به صوفیه کرام نام می نهند پس آن فرض عین می باشد.) چرا که از ثمره آن علم، تصفیه قلب است عَنِ الشَّغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى (از مشغول شدن به غیر خدا) و متصف بودن صاحب آن علم به دوام حضور و تزکیه نفس خود از رذائل اخلاق مثل عجب، کبر، حسد، حب دنیا، کسل در طاعت، اتباع شهوات، ریا و غیر ذلک و متحلی کردن نفس خود به بهترین اخلاق، مثل توبه، رضا به قضا، شکر کردن بر نعمت، صبر کردن در بلا و غیر ذلک. و در طریقه محمدیه آورده است :

وَ إِذَا أَخَذَ الْإِنْسَانُ حَظًّا وَافِرًا مِنَ الْفَقْهِ يَبْغِي أَنْ لَا يَقْتَصِرَ عَلَى الْفَقْهِ، وَ لَكِنْ يَنْظُرُ فِي عِلْمِ الزُّهْدِ وَ فِي كَلَامِ الْحُكَمَاءِ وَ فِي سَمَائِلِ الصَّالِحِينَ. فَإِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا تَعَلَّمَ الْفَقْهَ، وَلَمْ يَنْظُرْ فِي عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ قَسَا قَلْبُهُ، وَالْقَلْبُ الْقَاسِيُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى. فَإِذَا كَانَ الْحَالُ هَذَا فِي الْفَقْهِ فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْعُلُومِ الْغَيْرِ الزَّاجِرَةِ كَعُلُومِ الْعَرَبِيَّةِ وَ نَحْوِهَا ! فَإِنَّهَا تُوجِبُ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَ الْبُعْدَ عَنِ اللَّهِ بِالطَّرِيقَةِ الْأُولَى لِكُلِّ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَيْهَا فِي الشَّغَالِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِي عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ انْتَهَى .

و هر گاه انسان بهره فراوانی از فقه بگیرد، شایسته است که بر فقه اکتفا نکند، بلکه در علم زهد و کلام حکیمان و خصایل نیکان نظاره کند. پس همانا انسان هر گاه فقه بیاموزد و در علم زهد و حکمت ننگرد، قلبش سخت می گردد و سنگدل، دور از خداوند بلند مرتبه است. و اگر حال در فقه این گونه باشد پس گمان تو نسبت به سایر علوم غیر زاجر (غیر مقصود) مانند علوم عربی و مانند آن چیست؟. پس همانا آن به طریقه اولی موجب سنگدلی و دوری از خداوند می شود برای هر کسی که بر آن اکتفا کند و در علم زهد و حکمت ننگرد.

در الحديقة النديه آورده است که مراد از علم زهد در طریقه محمدیه واقع شده است علم تصوف است که معلوم می شود به آن امراض قلبیه و ادویه آن و رفع می کند از آن شخص اخلاق مذمومه را مثل کبر و ریا و حسد و بغض و عداوت و تجسس و بدگمانی و غیر ذلک و متصف می گرداند آن شخص را به اخلاق محموده، مثل تواضع و اخلاص و مروت و حسن ظن و مراقبه و بردباری و انکسار و غیر ذلک و مراد از کلام الحکماء کلام حکمای الهی است که عارفین بالله اند و حق جل جلاله به ایشان حکمت داده است:

کَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: [يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ] ۱

«دانش می دهد هر که را خواهد و هر که داده شد او را دانش پس هر آینه داده شد نیکویی زیاد و پند پذیر نمی شود مگر صاحبان خرد.»
و آن علوم الهام و حقایق الهی است نه علوم فلسفه و حکمة العین که تعمق و جستجو در ایشان حرام است.
و مراد از علم حکمت، حکمت الهی است و آن علمی است که محققین صوفیه آن را ظاهر نمودند مثل آن که در عبارات خود نکات و اشارات بیان کرده اند و هر کس که به معنی آن فهمیده، بر طبق کتاب

وسنت (حمدهم علیه)^۲ وهر کسی که نفهمیده وادراک معنی آن را نکرده از جهت خفا و دقت آنها پس آنها را به اهل شان بسپارند که اهل الله اند و باید که در نفس خود به خود معترف شوند اگر چه از اعلم علمای ظاهری باشند.

فَإِنَّ لِكُلِّ مَجَالٍ رَجَالًا، وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالًا.^۳ (همانا برای هر میدانی مردانی است و برای هر مکانی نکته ای) و مراد از قوله قَسَا قَلْبُهُ یعنی دل او مثل صخره می شود که در آن موعظه و حکمت اثر نمی کند و چشم باطن او کور می شود که قادر بر فهم هیچ چیز نخواهد بود مگر از ظاهر حیات دنیا و غلبه می کند بر وی به سبب همین قساوت و ساوس شیطان لعین حتی که آن را گمراه می کند و به عیب گفتن بر اهل الله مبتلا می سازد. چنان افتراپی بر اهل الله می کنند که ذره از مفتریات مموه ایشان بر وجود شریف ایشان نخواهد بود و دیگر منکر می شوند به سبب عنادی که با اهل الله دارند طریق تقوی قلبیه را الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ]^۱ «وهر که شعائر خدا را بزرگ و عظیم شمارد پس این تعظیم از تقوی دلها است.»

وآخره لاک خواهند شدند به سبب همین عناد خود من حیث لایشعر. در کتاب **تنویر الابصار** آورده است: وَأَعْلَمُ أَنَّ تَعْلُمَ الْعِلْمِ مَثْدُوبٌ، وَهُوَ التَّبَحُّرُ فِي الْفِقْهِ وَعِلْمُ الْقَلْبِ انْتَهَى. قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ^۲: قَوْلُهُ: (وَعِلْمُ الْقَلْبِ الْخ)

۲- الحديقة النديه ص ۳۷۱ ج ۱

۳- الحديقة النديه ص ۳۷۴ ج الباب الثاني

۱- سورة حج آیه ۳۲

۲- ردالمحتار ج ۱ ص ۳۰ مطلب فی فرض العين افضل من فرض الكفاية

وَهُوَ مَعْطُوفٌ عَلَى الْفَقْهِ لَا عَلَى التَّبَحُّرِ، لِمَا عَلِمْتَ مِنْ أَنَّ عِلْمَ الْإِخْلَاصِ وَالْعُجْبِ
وَالْحَسَدِ وَالرِّيَاءِ فَرَضُ عَيْنٍ، وَمِثْلُهَا غَيْرُهَا مِنْ آفَاتِ النَّفْسِ كَالْكِبَرِ وَالشُّحِّ
وَالْحَقْدِ وَالْغَشِّ وَالْعُضْبِ، وَالْعِدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ وَالْبُخْلِ وَالْبَطَرِ وَالْخِيَلَاءِ
وَالْخِيَانَةِ، وَالْمُدَاهَنَةِ، وَالْإِسْتِكْبَارَ عَنِ الْحَقِّ، وَالْمَكْرَ، وَالْمُخَادَعَةَ، وَالْقَسْوَةَ، وَطُولَ
الْأَمَلِ وَنَحْوَهَا. وَلَا يَنْفَكُ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ، فَيَلْزَمُهُ أَنْ يَتَعَلَّمَ مِنْهَا مَا يَرَى نَفْسَهُ
مُحْتَاجًا عَلَيْهِ، وَإِزَالَتُهَا فَرَضُ عَيْنٍ ائْتَهَى.

بدان که همانا آموختن علم، مستحب است و آن مهارت یافتن در
فقه و علم قلب است. در ردالمحتار در مورد کلام او « **علم القلب** » آمده است:
آن معطوف بر فقه است نه بر تبصر، به خاطر آنچه دانستی که همانا علم
اخلاص و خودپسندی و حسد و ریا، فرض عین می باشد و مانند آن است
غیر آن از آفتهای نفس مانند کبر، آزمندی، کینه، غش، غضب، عداوت و
دشمنی، طمع، بخل، ناسپاسی، تکبر، خیانت، چاپلوسی، سرکشی از حق
،مکر و فریب، سنگدلی، طول امل (امید دراز) و مانند آن و هیچ بشری از آن
جدا نمی باشد. پس بر او واجب است که از آن، آن چیزی را بیاموزد که نفس
خویش را به آن محتاج می بیند و آنچه که از بین رفتن آن فرض عین
می باشد.

بدان ای طالب صادق! از این اوصاف رذیله خلاص شدن به سعی
و اهتمام خود، متعذر است. مگر آنکه علم طریقت را نزد مرشد کامل و مکمل
که به سعادت فنا و بقا مستسعد گشته باشد، بیاموزید. و مقامات را تا ولایت
کبری کسب نمایید. آن زمان از این اوصاف مذمومه خلاصی می یابید و به
صفات حمیده متصف می گردید. مثل صبر و شکر و رضا به قضا و خود را از
همه مخلوقات دون دیدن، و نفس خود را محل شرور و منقصه دانستن و غیر

ذَلِكَ مِنَ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ چنانچه قیوم زمان قُطْبُ الدَّوَرَانِ مَحْبُوبُ السُّبْحَانِ
وَسَيَّلْتُنَا إِلَى اللَّهِ الْمَجِيدِ جناب حضرت شاه احمد سعيد در کتاب انهار اربعة
می فرماید: وَإِذَا وَصَلَ السَّالِكُ إِلَى مَقَامِ الْوَلَايَةِ الْكُبْرَى حَصَلَ لَهُ فِي هَذَا الْمَقَامِ
الْعَالِي إِشْرَاحُ الصَّدْرِ، وَالصَّبْرُ، وَالشُّكْرُ، وَالرِّضَاءُ عَلَى حُكْمِ الْقَضَاءِ، وَتَلَقَّى
التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةَ بِالْقَبُولِ مِنْ غَيْرِ احْتِيَاجٍ ذَلِكَ إِلَى دَلِيلٍ، وَصَيْرُورَةُ الْإِسْتِدْلَالَاتِ
بَدِيهِيَّاتٍ، وَالطَّمَانِينَةُ مِنَ الْأَضْطِرَابِ الْحَاصِلَةِ مِنَ الْجَذْبَةِ، وَقُوَّةُ الْيَقِينِ بِمَوَاعِيدِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْإِسْتِهْلَاكُ وَالْإِضْمِحَالُ لِلنَّفْسِ، وَذَوْبَانِهَا كَذَوْبَانِ الثَّلْجِ فِي الشَّمْسِ،
وظُهُورُ التَّوْحِيدِ الشُّهُودِيِّ، وَانْتِفَاءُ أَتَانِيَةِ السَّالِكِ بِحَيْثُ لَا يَرَى الْوُجُودَ وَتَوَابِعَهُ
إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَمَالَهُ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ الْبَتَّةَ، فَلَا يَكَادُ يَسْمَحُ بِإِطْلَاقِ لَفْظٍ آتَا عَلَيْهِ،
وَفِيهِ اتِّهَامُ نَفْسِهِ فِي النَّيَّاتِ، وَرُؤْيَا الْقُصُورِ فِي سَائِرِ الْعِبَادَاتِ بِحَيْثُ لَا يَرَى نَفْسَهُ
مَحَلًّا لِشَيْءٍ سِوَى الشُّرُورِ وَالْمُنْقَصَةِ الْمَشُوبَةِ بِالْعُرُورِ، وَفِيهِ تَهْذِيبُ الْأَخْلَاقِ،
وَتَطْيِيبُ الْأَغْرَاضِ، وَتَزْكِيَةُ الْخَصَائِلِ عَنْ سَائِرِ الرَّذَائِلِ كَالْحِرْصِ، وَالْبُخْلِ،
وَالْحَسَدِ، وَالْحَقْدِ، وَالْكِبْرِ، وَحُبِّ الْجَاهِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَذُمُّهُ الشَّرْعُ، وَيَأْبَاهُ، أَنْتَهَى.

هنگامی که سالک به مقام ولایت کبری برسد برای او در این مقام
عالی گشادگی صدر، صبر، شکر بر نعمت، رضا بر حکم قضا، و پذیرفتن
تکلیفات شرعی بدون احتیاج به دلیل، بدیهی شدن استدلالات، آسایش و
راحتی از اضطراب حاصل از جذبه، یقین به وعده های پروردگار جهان،
هلاک شدن و ناپدید شدن نفس و ذوب شدن آن مانند ذوب شدن برف در
مقابل خورشید، آشکار شدن توحید شهودی و از بین رفتن خود خواهی
سالک حاصل می گردد، به گونه ای که وجود و توابع آن را جز برای خداوند

پاک نمی بیند و برای او از آن هرگز چیزی نمی باشد. و نزدیک نیست که به او اجازه دهد به رها ساختن لفظ «انا» و در آن اتهام نفس می باشد در نیت و دیدن کوتاهی در سایر عبادتها می باشد به گونه ای که نفس خود را جزمحلی برای بدیها و کمی آمیخته شده به غرور نمی بیند و در آن تهذیب اخلاق و پاکی هدفها و مقاصد و تزکیه خصلتها از سایر خصلتهای ناپسند، مانند حرص، بخل، حسد، کینه، کبر، حب جاه و غیره از آنچه که شرع آن را نکوهیده است و از آن ابا دارد، می باشد.

هرگاه علم بر ازاله این اوصاف مذمومه بنا به فرموده قول رد المحتار فرض العین شد، پس ازاله اینها بر هیچ وجه ممکن نیست مگر به اخذ علم طریقت از دست مرشد کامل مکمل طی نمودن مقامات را تا ولایت کبری چنانچه از عبارات کتاب انهار اربعه معلوم شد. پس علم طریقت فرض شد چنانچه علما می فرمایند: وَمَا لَا يَصِلُ الْعَبْدُ إِلَى الْفَرَضِ إِلَّا بِهٖ صَارَ فَرَضًا^۱ (مقدمات یک عمل فرض نیز فرض محسوب می شود) اگر کسی گوید که خلاص شدن از این اوصاف رذیله را موقوف به کسب ولایت کبری کردی که مرتبه منتهیان است با وجود آنکه اکثر مردم از لطیفه قلب و روح بالا نمی روند، پس معلوم شد کسی که به ولایت کبری نرسد مثل سالکان مبتدی و متوسط از این اوصاف ذمیمه خلاص نخواهد شد. هرگاه از این اوصاف خلاص نشوند علم آن نیز بر ایشان فرض نمی شود. جواب گویم که حضرت شاه نقشبند - قدس سره - می فرماید که: طریقه ما إِنْ دَرَجُ النَّهَائَةِ فِي الْبِدَاةِ است یعنی حالاتی و جذباتی که منتهیان را موجود می گردد،

مبتدیان را نیز شبیه آن موجود می گردد. چنانچه مجدد الف ثانی در مکتوب ۲۸۷ از جلد اول می فرماید: «بعضی سالکان را در مقام ابتدا بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقای شبیه به فنا و بقای ارباب سلوک، حاصل می شود و شربی از مقام تکمیل نیز به دست می آید.»

وَ أَيْضًا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: قَالَ الْعَلَّامِيُّ فِي فُصُولِهِ: مِنْ فَرَائِضِ الْإِسْلَامِ تَعَلُّمُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعَبْدُ فِي إِقَامَةِ دِينِهِ وَ اخْلَاصِ عَمَلِهِ لِلَّهِ تَعَالَى اِنْتَهَى. وَ فِي تَبْيِينِ الْمَحَارِمِ: لَا شَكَّ فِي فَرَضِيَّةِ عِلْمِ الْفَرَائِضِ الْخَمْسِ وَ عِلْمِ الْإِخْلَاصِ لِأَنَّ صِحَّةَ الْعَمَلِ مَوْقُوفَةٌ عَلَيْهِ، وَ عِلْمِ الْحَسَدِ وَ الْعُجْبِ إِذْهُمَا يَأْكُلَانِ الْعَمَلَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ اِنْتَهَى .

و همچنین در ردالمحتار آمده است: علامی گفته است در کتاب فصول خود می نویسد: از جمله فرایض اسلام، آموختن آن چیزی است که بنده در بر پا داشتن دینش و اخلاص در عملش برای خداوند بلند مرتبه، نیاز دارد. و در تبیین المحارم آمده است: هیچ شکی نیست در فرض بودن علم فرایض پنجگانه و علم اخلاص که صحت و درستی عمل، موقوف بر آن است و همچنین علم حسد و خود پسندی زیرا که آن دو عمل انسان را می خورند همانطور که آتش هیزم را می خورد.

وَقَالَ فِي كِتَابِ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ فِي الْبَابِ الثَّالِثِ بَعْدَ ذِكْرِ هَذَا الْحَدِيثِ
(اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ)؛
وَاحْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي الْعِلْمِ الَّذِي هُوَ فَرِيضَةٌ، قَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ طَلَبُ عِلْمِ الْإِخْلَاصِ،
وَمَعْرِفَةُ آفَاتِ النَّفْسِ وَمَا يُفْسِدُ الْأَعْمَالَ لِأَنَّ الْإِخْلَاصَ مَأْمُورٌ بِهِ كَمَا أَنَّ الْعَمَلَ
بِالْعِلْمِ مَأْمُورٌ بِهِ .

و در کتاب عوارف المعارف در باب سوم بعد از ذکر این حدیث (علم
بیاموزید و اگر چه در چین باشد همانا آموختن علم بر هر مرد و زن مسلمان
واجب است .) آمده است: علما در مورد علمی که آن فرض می باشد اختلاف
دارند. بعضی از آنان گفتند: آن آموختن علم اخلاص و شناخت آفات نفوس و
آنچه که اعمال انسان را فاسد کند، می باشد. زیرا که اخلاص امر شده بر آن
همانطور که عمل به علم به آن امر شده است.

۱ - اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ ، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ . - (عق ، عد ،
هب ، وابنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي الْعِلْمِ - كُنْزُ الْعُمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ ص ۱۳۷ ج ۱۰ علم را
بیاموزید اگر چه آن در چین باشد. پس همانا آموختن علم بر هر مسلمانی واجب است.
قَالَ الْمَنَاوِيُّ فِي الْفَيْضِ : لَمْ يَصِحَّ فِيهِ إِسْنَادٌ - حَاشِيَهُ عَلَيْهِ - مِنْ قِسْمِ الْأَقْوَالِ كِتَابُ
الْعِلْمِ وَفِيهِ ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ : الْبَابُ الْأَوَّلُ فِي التَّرْغِيبِ فِيهِ ، مَوْسُوعَةُ أَطْرَافِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ
الشَّرِيفِ ص ۵۷۰ ج ۱ الْأَلْفُ مَعَ الطَّاءِ . مناوی در کتاب « الفیض » گفت : صحیح نیست در آن
اسناد - حاشیه علیه - در قسم اقوال کتاب علم که در آن سه باب می باشد. باب اول در
تشویق به آن است .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً] ^۱

«و فرموده نشدند مگر آنکه خدا را عبادت کنند و برای او پرستش را خالص ساخته متدین به دین ابراهیم شده.»

فَالْإِخْلَاصُ مَأْمُورٌ بِهِ، وَخِدَاعُ النَّفْسِ وَغُرُورُهَا وَ سَاوِسُهَا وَشَهَوَاتُهَا الْحَقِيقَةُ تُحَرِّبُ مَبَانِيَ الْإِخْلَاصِ الْمَأْمُورِ بِهِ، فَصَارَ عِلْمُ ذَلِكَ فَرَضًا، حَيْثُ كَانَ الْإِخْلَاصُ فَرَضًا وَمَا لَا يَصِلُ الْعَبْدُ إِلَى الْفَرَضِ إِلَّا بِهِ صَارَ فَرَضًا. وَقِيلَ: هُوَ طَلَبُ عِلْمِ الْبَاطِنِ، وَهُوَ مَا يُزَادُ الْعَبْدُ بِهِ يَقِينًا، وَهَذَا الْعِلْمُ هُوَ الَّذِي يُكْتَسَبُ بِصُحْبَةِ وَمُجَالَسَةِ الصَّالِحِينَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْمُوقِنِينَ وَالزُّهَادِ الْمُقَرَّبِينَ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ جُنُودِهِ لِيَسُوقَ الطَّالِبِينَ إِلَيْهِمْ، وَيُعَوِّدَهُمْ بِطَرِيقِهِمْ، وَيُرْشِدَهُمْ بِهِمْ، فَهُمْ وَرَثَةُ عِلْمِ النَّبِيِّ (ص) انْتَهَى

پس **اخلاص** از جمله اعمالی است که به آن امر شده است و نیرنگ و حيله نفس و وسوسه ها و شهوتهای پنهانی اساس و پایه های اخلاص را که به آن امر شده است خراب می نماید، پس علم آن فرض شد از آنجایی که اخلاص، فرض است و مقدمات فرض نیز فرض محسوب می شود. و گویند: آن طلب **علم باطن** است و آن چیزی است که یقین بنده به وسیله آن افزوده می شود و این علمی است که کسب می شود با همنشینی و صحبت نیکان از علمای با ایمان و زاهدان مقربی که خداوند بلند مرتبه آنان را از سربازان خویش قرار داد تا طالبان را به سوی شان براند و آنان را به طریقشان تحریک

سازد و آنها را به وسیله ایشان راهنمایی کند. پس آنان وارثان علم پیامبر اکرم (ص) می باشند.

وَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو طَالِبٍ الْمَكِّيُّ فِي قُوَّةِ الْقُلُوبِ: هُوَ عِلْمُ الْفَرَائِضِ الْخَمْسِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ لِأَنَّهَا افْتَرِضَتْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالْإِخْلَاصُ دَاخِلٌ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ ضَرُورَةِ الْإِسْلَامِ، وَعِلْمُ الْإِخْلَاصِ دَاخِلٌ فِي صُحْبَةِ الْإِسْلَامِ انْتَهَى

و شیخ ابوطالب در کتاب «قوت القلوب» گفت: آن علم فرایض پنجگانه است که اسلام بر آن بنا شده است. زیرا که آن بر مسلمانان فرض شده است و اخلاص داخل در آن می باشد. زیرا که آن از جمله ضروریات اسلام است و علم اخلاص، داخل در صحبت اسلام می باشد.

هر گاه از عبارات کتاب رد المحتار و کتاب تبیین المحارم و کتاب عوارف المعارف و قول شیخ ابوطالب مکی، صراحتاً معلوم شد که علم اخلاص، فرض عین است. پس بدان که اخلاص در تو موجود نخواهد شد تا که علم طریقت را نیاموزی از نزد مرشد کامل مکمل و به برکات سلوک طریقت خود را متبرک نگردانی از جهت آنکه اخلاص وقتی متحقق می شود که فناء نفس تو را حاصل گردد و فناء نفس، غیر از سلوک طریقت، حاصل نمی شود چنانچه مجدد الف ثانی - قدس سره العزیز - در مکتوب پنجاه و سوم از جلد ثالث می فرماید:

الْمُتَحَقِّقُ فِي الْفَنَاءِ إِنَّمَا هِيَ لَطِيفَةُ النَّفْسِ الَّتِي هِيَ فِي الْحَقِيقَةِ الْإِنْسَانُ الْمُشَارُ إِلَيْهَا بِإِشَارَةِ قَوْلِ أَنَا، فَهِيَ الْأَمَارَةُ بِالسُّوءِ أَوَّلًا، وَالْمُطْمَئِنَّةُ آخِرًا، وَالْقَائِمَةُ بَعْدَ أَوِّهِ الرَّحْمَنِ جَلَّ شَأْنُهُ ابْتِدَاءً، وَالرَّضِيَّةُ عَنْهُ الْمَرْضِيَّةُ انْتِهَاءً، فَهِيَ شَرُّ الْأَشْرَارِ، وَ خَيْرُ الْآخِيَارِ، فَإِنَّ شَرَّ زَادَ شَرَّ إِبْلِيسَ، وَزَادَ خَيْرُهُ خَيْرَ أَهْلِ السَّبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ انْتَهَى.

متحقق در فنا همانا آن لطیفه نفس است که آن در حقیقت انسان است که با قول «آنا» بر آن اشاره شده است. پس آن در ابتدا امر کننده به بدی است و در انتها مطمئن است و قائم به دشمنی خداوند بخشاینده جل جلاله در ابتدا، و راضیه و مرضیه می گردد در انتها. پس آن بدترین بدیها و بهترین خوبیها می باشد. و شر او به شر ابلیس و خیر او به خیر و برکت اهل تسبیح و تقدیس می افزاید.

چون فنای نفس تورا حاصل شد آن صفات ذمیمه که اولاً تعلق به نفس داشت مثل کبر و عجب و ریا و حسد و غیر ذلک که در سابق گذشت نیز از تو زایل می گردد و به صفات حمیده متصف می شوی که بقابل الله عبارت از آن است. در این زمان می توانی که به امور شرعیه عمل نمایی از روی اخلاص که شائبه ریا و عجب و کبر و حسد در او نباشد. اگر خواهی که بی سلوک طریقت به طریق اخلاص، عمل به احکام شرعیه نمایی، ممکن نیست چنانچه مولانا عبدالغنی النابلسی در کتاب حدیقة الندیة^۱ می فرماید:

وَلَا يُمَكِّنُ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ مَعَ الْإِخْلَاصِ بِهَا إِلَّا لِصَاحِبِ عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ. الْمُرَادُ مِنْ عِلْمِ الزُّهْدِ وَهُوَ عِلْمُ التَّصَوُّفِ الَّذِي يُعْرِفُ مِنْهُ أَمْرَاضُ الْقُلُوبِ وَادْوِيَّتُهَا لِيَرْفَعَ عَنْهُ الْإِخْلَاقَ الْمَذْمُومَةَ، وَيَتَّصِفَ بِالْإِخْلَاقِ الْمَحْمُودَةِ. وَالْمُرَادُ مِنْ عِلْمِ الْحِكْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَهِيَ عُلُومُ مَوَاجِدِ الْقَوْمِ مِنَ الصُّوفِيَّةِ الْعَارِفِينَ بِاللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى الْحِكْمَةَ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: [يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۱ هُوَ عُلُومُ الْإِلَهَامِ وَالْحَقَائِقِ الْإِلَهِيَّةِ لَا عُلُومُ
الْفَلَسَفَةِ وَحِكْمَةُ الْعَيْنِ انْتَهَى.

و عمل به احكام شريعت همراه با اخلاص به آن جز برای صاحب علم
زهد و حكمت ممكن نمی باشد. و مراد از علم زهد، علم تصوف است كه به
وسيله آن امراض قلب و دارو و درمان آن شناخته می شود تا اينكه اخلاق
ناپسند را از او دور كند و متصف به اخلاق پسندیده گردد و مراد از علم
حكمت الهی، كه آن علوم جوانمردان قوم از صوفیان عارف به خدا می باشد
كه خداوند بلند مرتبه به آنان حكمت عطا نموده است.

۱-سوره بقره آیه ۲۶۹ «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ» الْعِلْمُ النَّافِعُ الْمُوْدَى إِلَى الْعَمَلِ. تَفْسِيرُ
الْجَلَالَيْنِ (ص ۴۲ سطر ۲۰) (می دهد دانش) علم سودمندی كه كشاننده به سوی عمل است .
حَدَّثَنِي يُونُسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ، قَالَ: قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: الْحِكْمَةُ الْعَقْلُ. حَدَّثَنِي
يُونُسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِمَالِكٍ: وَمَا الْحِكْمَةُ؟ قَالَ: الْمَعْرِفَةُ بِالدِّينِ وَالْفَقْهُ
فِيهِ وَالْإِتِّبَاعُ لَهُ. وَقَالَ آخِرُونَ: الْحِكْمَةُ الْفَهْمُ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَكِيعٍ، قَالَ: ثَنَا
أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: الْحِكْمَةُ هِيَ الْفَهْمُ. وَقَالَ آخِرُونَ: هِيَ
الْحُسْنِيَّةُ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ. تَفْسِيرُ الطَّبْرِيِّ ص ۶۰ ج ۳ جزء ۳.

یونس برای من نقل کرد كه ابن وهب برای من خبر داد كه ابن زید گفت :
«حكمت همان عقل است». یونس برای من نقل کرد كه ابن وهب به ما خبرداد كه گفت : «
برای مالک گفتیم : نظر تو در مورد حكمت چیست ؟ گفت : « حكمت، شناختن دین و
اندیشیدن در آن و پیروی از آن است.» و دیگران گفتند : حكمت همان فهم است. بیان
کرد کسی كه آن را گفت : نقل کرد برای ما ابن وکیع گفت نقل کرد پدرم گفت نقل کرد
سفیان از ابی حمزه از ابراهیم گفت : حكمت همان فهم است و دیگران گفتند : حكمت
همان ترس از پروردگار می باشد . ذكر کرد کسی كه آن را گفت .

همانطور که خداوند پاک فرمود: «می دهد دانش هر که را خواهد و هر که را داده شد او را دانش پس هر آینه داده شد نیکویی بسیار» آن علوم الهام و حقایق الهی است نه علوم فلسفه و حکمت عین. و حضرت مجدد الف ثانی - قدس سره العزیز - نیز فرموده که حصول اخلاص، منوط بر اخذ علم طریقت است. غیر از علم طریقت، حصول اخلاص ممکن نیست. چنانچه در مکتوب سی و ششم از جلد اول می فرماید: «که شریعت راسه جزو است: علم - عمل - اخلاص تا این هر سه جزو، متحقق نشوند، شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد، رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویة است.»

[وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] ^۱ «و خوشنودی خدا

بزرگتر است از همه این است پیروزی بزرگ» پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که به ماورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد. طریقت و حقیقت که صوفیه - قدس الله اسرارهم - به آن ممتازگشته اند، هر دو خادم شریعت اند، در تکمیل جزء ثالث که اخلاص است. پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رای شریعت. احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در اثنای راه دست می دهد از مقاصد نیستند. بَلْ أَوْهَامٌ وَحَيَالَاتٌ تُرَبَّى بِهَا أَطْفَالُ الطَّرِيقَةِ ^۱ بلکه گمانها و خیالاتی است که به وسیله آن اطفال طریقت تربیت

۱ - سوره توبه آیه ۷۲ «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ» و خوشنودی از نزدیک خدای مؤمنان «أَكْبَرُ» بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات، رضای حضرت عزت است و مؤدی به نیل وصال و فوز لقاء ذوالجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه رادر گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله Ψ مطلوبی نیست .

✓ **مثنوی:**

یکی می خواهد از تو جنت و حور
یکی خواهد که از دوزخ شود دور
و لکن ما نخواهیم این و آن جست
مراد ما همان خوشنودی توست
چو تو خوشنود گردی در دو عالم
همین مقصود بس و الله اعلم

تفسیر حسینی ص ۴۲۱

۱ - مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی ص ۱۰۱ دفتر اول مکتوب ۳۶

می شوند.) از جمیع اینها گذشته به مقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است. که مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت، ماورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است. آری حصول مقام اخلاص و وصول به مرتبه رضا منوط به طی این احوال و مواجید است و مربوط به تحقق این علوم و معارف. پس اینها معدات مطلوب باشد و مقدمات مقصود. و حضرت مجدد الف ثانی - قدس سره العزیز - در مکتوب چهلیم از جلد اول می فرماید: «بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود از این سیر و سلوک، تحصیل مقام اخلاص است که مربوط به فنای آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص، جزئی است از اجزای شریعت که شریعت را سه جز است: **علم - عمل - اخلاص**. پس طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقت کار این است.» ایضا در مکتوب چهل و یکم از جلد اول می فرماید: «که باطن، متمم ظاهر است و مکمل آن سر مویی با یکدیگر مخالفت ندارند. مثلاً دروغ بر زبان ناگفتن، شریعت است و از دل، نفی خاطر کذب نمودن، طریقت و حقیقت است. اگر این نفی به تکلف و تعمل است، طریقت است و اگر بی تکلف میسر است، حقیقت است. پس در حقیقت، باطن که طریقت و حقیقت است. متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است.» هرگاه از این عبارات معلوم گردید که حصول اخلاص، منوط بر اخذ علم طریقت است و علم اخلاص بنا به فرموده علما فرض عین شد. پس اخذ علم طریقت نیز فرض عین است. چرا که علم اخلاص نیست مگر عین علم طریقت و دیگر از این عبارات معلوم گردید صراحتاً که شریعت و طریقت یک چیز است که سر مویی با یکدیگر مخالفت ندارند. هرگاه مخالفت در میان ایشان پیدا نشد، پس بعضی از بی انصافان متفقهه چرا شریعت را مختص به یک جزو می دانند که علم است و دو جزو دیگر را که عمل و اخلاص است از شریعت نمی دانند و طریقت را

مباین شریعت می انکارند با وجود آنکه حصول عمل و اخلاص بدون علم طریقت، متصور نیست بلکه ممکن نیست چنان که در سابق گذشت. این انکار ایشان از جهت آن است که شمه ای از انوار و فیوضات ربانی که به کسب طریقت حاصل می شود، به مشام ایشان نرسیده و آن حضرت (ص) فرموده: «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَجِدْ» (کسی که نچشد نمی یابد) و دیگر علما فرموده اند: مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ، وَمَنْ كَرِهَ شَيْئًا جَافَاهُ.^۱ (کسی که نسبت به چیزی نادان باشد آن را دشمن می دارد و کسی که چیزی را ناپسند دارد آن را فرو می گذارد.) و یا بعضی از بی انصافان متصوفه، علم را حصر بر دو جزو آخر می دانند که علم و اخلاص است که به کسب طریقت حاصل می شوند و از جزو ثالث آن که علم ظاهر است، انکار می نمایند از جهت آنکه به منافع علم ظاهر که تعلم کتب فقه و تفسیر و احادیث باشند، منتفع نگشتند البته که انکار می کنند.

✓ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ مِصْرَاعٌ :

الْمَرْءُ لَا يَزَالُ عَدُوًّا لِمَا جَهِلَ

(همانطور که گفت شاعر، مصرع، انسان همواره دشمن چیزی است که آن را نمی داند) و در حقیقت عالم آن کس است که جامع علم ظاهر و باطن باشد و جامع هر سه جزو شریعت باشد که علم و عمل و اخلاص است.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: ^۲ وَمَنْ طَلَبَ اللَّهَ تَعَالَى بِالزُّهْدِ وَحَدَهُ بِمَا شَاءَ مِنْ الْعُلُومِ ابْتَدَعَ لِعَدَمِ عِلْمِهِ الطَّرِيقَ الْمَسْتَوْنَ، وَمَنْ طَلَبَ اللَّهَ تَعَالَى بِالْفَقْهِ وَحَدَهُ

۱ - الحديقة النديه ص ۳۷۳ ج ۱ الباب الثاني

۲ - الحديقة النديه ص ۳۷۵ ج ۱ النوع الثالث في بيان العلوم المندوب اليها

تَفَسَّقَ بَانَ صَارَ خَارِجًا عَنِ الطَّرِيقِ الْمَوْصِلِ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَتَخَلَّصُ مِنَ التَّقْلِيدِ، وَ لَا يُمَيِّزُ مَا يُصْلِحُ الْقَلْبَ مِمَّا يُفْسِدُهُ مِنَ الصِّفَاتِ الْبَاطِنَةِ. قَالَ أَبُو الْلَيْثِ (رح): مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمَ الْفَقْهِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِي عِلْمِ الزُّهْدِ وَالْحِكْمَةِ يَسْوَدُّ قَلْبُهُ، وَمَنْ تَفَتَّنَ بَانَ تَعَلَّمَ الْفُنُونِ تَخَلَّصَ عَنِ الْإِثْدَاعِ وَالتَّفَسُّقِ، وَ يَكُونُ فِي طَلَبِهِ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ انْتَهَى .

همانطور که در الحديقة النديه گفت: « کسی که خداوند را فقط با زهد بدون چیز دیگر از علوم طلب نماید، بدعت آورده است به دلیل عدم علم و دانش او به راه روشن و درست . و کسی که خداوند بلند مرتبه را فقط با فقه طلب نماید، دروغ آورده به خاطر اینکه خارج شده از راهی که انسان را به شناخت خداوند بلند مرتبه می رساند. از تقلید رهایی نمی یابد و تشخیص نمی دهد بین آنچه که قلب را نیکو می گرداند از آنچه که قلب را فاسد می گرداند از صفات باطنی.» ابو لیث – رحمت خداوند بر او باد – گفت: «کسی که علم فقه را بیاموزد و در علم زهد و حکمت ننگرد، قلبش سیاه می گردد و کسی که قصد کند به اینکه فنون را بیاموزد، از بدعت و دروغ رهایی می یابد و در طلب آن بر راه راست می باشد .»

حضرت مجدد الف ثانی – قدس سره الاقدس – در مکتوب پنجاه و نهم از جلد ثانی می فرماید: « که علما به تبلیغ ظاهر، مخصوصند و صوفیه به باطن اهتمام دارند و آن که عالم و صوفی است، کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نایب و وارث پیغمبر – عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ – است.»

قَالَ بَعْضُهُمْ: الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ عَقِيمٌ، وَالْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ سَقِيمٌ، وَالْعِلْمُ مَعَ الْعَمَلِ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اِنْتَهَى. یکی از آنان گفت: «علم بدون عمل، بی فایده است و

عمل بدون علم، ناقص است و علم با عمل راه مستقیم است.»

بدان ای طالب صادق! بر تو مخفی مباد که جناب حضرت غوث السالکین و قطب العارفین، وارث کمالات نبویه، قائم بر جاده شریعت مصطفویه، رافع لواء شریعت غراء، مقیم و مستدیم بر مسند طریقت بیضاء، اعنی والد ماجدی قبله گاهی و ارشاد پناهییم، جامع علوم ظاهر و باطن و مجذوب سالک است و در زمانه خود، کبریت احمر است که به یک توجه شریف خود، مس وجود مسترشدان را زر می سازد و نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه شریف او دافع علل معنویه.

✓ بیت :

چو کیمیای نظر جانب تو اندازد

مس وجود تو را در زمان چو زر سازد

و این عتبه بوس آستان دربار علیه، صفت حضرت قبله گاهی و ارشاد پناهی خود را در این موضع و باقی مواضع این کتاب که می نمایم از جهت آنکه هرگاه این چنین پیری کامل مکمل و این چنین مجذوب سالک در این آخر زمان پر افتنان حضرت حق جل جلاله از فضل و کرم خود، بر ما احوال تباهان عطا فرموده، باید که صفت شریف ایشان در سمع هر کس از خاص و عام برسد. هر کس که طالب وجه الله باشد خود را به زیارت شریف او مشرف سازد و به صحبت کثیر البرکة او مصحوب گرداند و وجود شریف او را مغتنم داند و خود را به تمام به او سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند

و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد. چنان که حضرت مجدد الف ثانی - قدس سره الاقدس - در مکتوب دویست و نود و دو از جلد اول می فرماید: «که پیر آن است که به دولت جذبه و سلوک، مشرف شده باشد و به سعادت فنا و بقا، مستعد گشته باشد و چهار سیر را به انصرام رسانیده باشد و اگر جذبه او بر سلوک او مقدم است، کبریت احمر است. کلام او دوا است و نظر او شفا و احیای دل‌های مرده به توجه شریف او منوط است و تازگی جان‌های افسرده به التفات لطیف او مربوط و اگر به عنایت الله تعالی طالب را به این طور پیر کامل مکمل، دلالت فرمودند که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را به تمام به او سپارد و سعادت خود در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد. «در خبر نبوی است - عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - لَنْ يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ اِنَّهِيَ (حضرت محمد (ص) فرمودند: هرگز ایمان نخواهد آورد کسی از شما مگر زمانی که هوای او پیرو آن چیزی

۱ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : لَأُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ ، رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ . وَقَالَ النَّوَوِيُّ فِي أَرْبَعِينَ : هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ رَوَيْنَاهُ فِي كِتَابِ الْحُجَّةِ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ . مِشْكُوَةُ الْمَصَابِيحِ (ص ۳۰) بَابُ الْإِعْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو (رض) بَلْفَظٍ لَأُؤْمِنُ... مِشْكُوَةُ (ص ۳۰) بَابُ الْإِعْتِصَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْفَصْلُ).

از عبدالله بن عمرو روایت است گفت : رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان نمی آورد کسی از شما مگر زمانی که هوای او پیرو آن چیزی باشد که من آوردم.» روایت کرد آن را در «شرح السنه» و نووی در کتاب «اربعین» خود گفت : این حدیث صحیح می باشد. روایت کردیم آن را در کتاب «الحجة» با اسناد صحیح .

باشد که من آوردم .) و به برکت توجه شریف حضرت قبله گاهی و ارشاد پناهی ام فیوضات و واردات ربانی برمستفیضان به قدر استعدادشان فایض می گردد و طالبان را به فنا که در ولایت صغری است و بقا که در ولایت کبری است، می رسانند و از چهار سیر که آخر ایشان ولایت علیا است، طالبان حق را گذرانیده و به کمالات نبوت که مورد ذات بحت است می رسانند .

و یَسِيرُ بِهِمْ فِي ذَاتِ الْبَحْتِ إِلَى أَنْ يَتَرَقَّى إِلَى دَائِرَةِ لَئَعَيْنٍ، وَهِيَ آخِرُ مَقَامَاتِ الْمُجَدِّدِيَةِ التَّقْشِبِنْدِيَةِ .

(و آنها را به ذات خالص می کشاند تا اینکه تا دایره لا تعین ترقی نماید و آن آخرین مقامات مجددیه نقشبندیه است .)

وَأَعْلَمُ أَيُّهَا الْآخِ الصَّالِحُ وَالْغَرَضُ مِنْ إِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِ وَالِدِي الْمَاجِدِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَمَوَاضِعَ مُتَعَدِّدَةٍ - سَنَذْكُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذَا الْمُخْتَصَرِ - تَرْغِيبُ الطُّلَّابِ إِلَى جَنَابِهِ الْعَلِيِّ، وَإِلَّا مَالِي وَلِشَرْحِ كَمَالَاتِهِ الرَّفِيعَةِ.

بدان ای برادر صالح ! هدف از بیان کمالات والد ماجد من در این موضع و در مواضع متعدد - اگر خداوند بلند مرتبه بخواهد در این مختصر ذکر خواهیم نمود - تشویق طلاب به سوی آستان بلند مرتبه اوست و گر نه مرا با شرح کمالات بلند مرتبه او کاری نیست .

✓ بیت :

اگر وصفش کنم من سال و ماهان

نگردد وصف دلبر هیچ پایان

آنچه که خود ظاهراست، حاجت اظهار چیست؟

مشک که خود بدهد، گفتن عطار چیست؟

به آفتاب چه حاجت ستودنش به ضیاء

چه احتیاج به مشاطه روی زیبا را

✓ **مثنوی:**

شرح او حیف است بر اهل جهان
 همچو راز عشق باشد در نهان
 مدح او حیف است بر زندانیان
 گفتن آن در مجمع روحانیان
 لیک گفتم وصف او تا ره برند
 پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند
 و حضرت قبله گاهیم با وجود این اوصاف که در ایشان موجود است
 و انوار ولایت او مانند نور آفتاب، تمام عالم را منور ساخته و آوازه ارشاد
 ایشان به جهان و جهانیان رسیده. اهل انکار و محجوبان تیره روزگار، همچو
 خفاش از انوار ولایت آن کامل مکمل، محروم و بی نصیب اند.

✓ **قطعه:**

گشته طالع آفتابی این چنین عالم فروز
 دیده خفاش را یک ذره در وی نور نی
 از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر
 تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نی
 پس به سر سخن رویم هرگاه شریعت و طریقت به هم متحد شد. سر
 مویی با یکدیگر مخالفت پیدا نشد. لهذا بعضی از علما شریعت و طریقت را
 به منزله لبن (شیر) دانسته اند و حقیقت را به منزله زبد (کره) .
 كَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: الطَّرِيقَةُ سُلُوكُ طَرِيقِ الشَّرِيعَةِ، وَالشَّرِيعَةُ أَعْمَالُ
 شَرِيعَةٍ مَحْدُودَةٍ، وَهُمَا وَالْحَقِيقَةُ ثَلَاثَةٌ مُتَلَازِمَةٌ لِأَنَّ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ تَعَالَى ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ،
 فَظَاهِرُهَا الطَّرِيقَةُ وَالشَّرِيعَةُ، وَبَاطِنُهَا الْحَقِيقَةُ. فَيُطَوَّنُ الْحَقِيقَةُ فِي الشَّرِيعَةِ وَالطَّرِيقَةِ

كَبُطُونِ الزُّبْدِ فِي لَبَنِهِ، لَا يُظْفَرُ بِزُبْدِهِ بِدُونِ مَخْضِهِ، وَ الْمُرَادُ مِنَ الثَّلَاثَةِ إِقَامَةُ الْعُبُودِيَّةِ عَلَى وَجْهِ الْمُرَادِ مِنَ الْعَبْدِ انْتَهَى.

همانطور که در «ردالمحتار» آمده است: **طریقت**، پیمودن راه **شریعت** است و شریعت، اعمال شریعت محدودی است. و آن دو و حقیقت، سه شیء ملازم یکدیگر هستند زیرا که راه به سوی خداوند بلند مرتبه ظاهر و باطن است. پس ظاهر آن طریقت و شریعت است و باطن آن حقیقت می باشد. پس بطون حقیقت در شریعت و طریقت است مانند بطون کره در شیر آن می باشد. رسیده نمی شود به کره آن بدون تکان دادن آن و منظور از آن سه چیز، بر پا داشتن عبادت و بندگی است بر وجهی که از بنده خواسته می شود.

و بعضی از علما شریعت را به منزله جسم دانسته اند و طریقت را به منزله قلب و یا شریعت را به منزله اسلام دانسته اند و طریقت را به منزله ایمان کَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: عِلْمُ الْبَاطِنِ وَعِلْمُ الظَّاهِرِ أَصْلَانِ لَا يَسْتَعْنِي أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ بِمَنْزِلَةِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ مُرْتَبِطٌ كُلُّ مِثْمَا بِالْآخَرِ كَالْجِسْمِ وَالْقَلْبِ، لَا يَنْفَكُ أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ انْتَهَى .

همانطور که در الحديقة النديه گفت: «**علم باطن و علم ظاهر** دو اصل هستند که هیچ یک از آن دو از صاحب خویش بی نیاز نیست و آن به منزله ایمان و اسلام است که هر یک از آن دو به دیگری مرتبط است، همانند جسم و قلب که هیچ یک از آن دو از صاحبش جدا شدنی نیست.»

وبعضی از علما شریعت را به منزله جسم دانسته اند و طریقت را به منزله روح. کَمَا قَالَ مَوْلَانَا سُلَيْمَانُ الزَّاهِدِيُّ الْمَكِّيُّ فِي كِتَابِ سَيْرِ السَّالِكِينَ: أَلَا إِنَّ الطَّرِيقَةَ وَ الشَّرِيعَةَ تَوَآمَانِ كَالرُّوحِ وَالْجَسَدِ، أَحَدُهُمَا هُوَ الطَّرِيقَةُ لِتَحْصِيلِ كَمَالِ

الْإِخْلَاصِ الَّذِي هُوَ الْعَمَلُ بِالْجَوَارِحِ، فَإِنَّ الرُّوحَ بِلَا جَسَدٍ مَالَهُ قِيَامٌ، وَإِنَّ الْجَسَدَ بِلَا رُوحٍ مَا لَهُ دَوَامٌ، وَذَلِكَ أَمْرٌ مُشْتَرَكٌ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسْوَانِ ائْتَهَى .

همان طور که مولانا سلیمان زاهدی مکی در کتاب «سیر السالکین» گفت: «آگاه باشید همانا طریقت و شریعت دو چیز همزاد هستند مانند روح و جسد. یکی از آن دو، راه و روش تحصیل کمال اخلاص می باشد که آن عمل با جوارح و اعضای بدن است. پس همانا روح بدون جسم، قیامی برای آن نیست و همانا جسد بدون روح، دوامی برای آن نیست و آن امری مشترک بین مردان و زنان است.»

هرگاه از این عبارات کتب معلوم گردید که شریعت و طریقت با یکدیگر متحداند پس معنی این آن است که هر دو در عمل برابرند که سر مویی با یکدیگر مخالفت ندارند مگر آنکه شریعت، عمل به ظاهر است و طریقت، عمل به باطن است. مثل این که دروغ به زبان ناگفتن، شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن، طریقت و یا غیبت به زبان ناکردن، شریعت است و نفی خاطر آن از دل، طریقت و کَذَا التَّمِيمَةُ، وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ الْبَاقِي. ویا معنی این آن است که علم شریعت بِقَدَرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعَبْدُ (به اندازه ای که بنده به آن نیاز دارد). فرض است بر هر مکلف و مکلفه. و علم طریقت نیز فرض است برایشان چنان که در سابق گذشت و اگر این دومعنی را مراد نسازید شریعت، تعلق به تعلم کتب ظاهر دارد و طریقت، تعلق به قطع منازل سلوک و معرفت اخلاق و صفات قلب

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: الطَّرِيقَةُ هِيَ مَعْرِفَةُ أَخْلَاقِ النَّفْسِ وَصِفَاتِ الْقَلْبِ وَكَيْفِيَّةِ قَطْعِ الْمَنَازِلِ فِي السَّيْرِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ائْتَهَى .

همانطور که در الحديقة النديه گفت: طريقت، همان شناخت خوی و خصلت نفس و صفات قلب و چگونگی طی نمودن منازل در سیر به سوی خداوند بلند مرتبه می باشد. و دیگر شریعت، تعلق به قالب و ظاهر دارد و طریقت، تعلق به قلب و باطن .

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: عِلْمُ الْبَاطِنِ يَخْرُجُ مِنَ الْقَلْبِ، وَ عِلْمُ الظَّاهِرِ يَخْرُجُ مِنَ اللِّسَانِ، فَلَا يُجَاوِزُ الْآخِرَانِ اِنْتَهَى .

همانطور که در الحديقة الندية گفت :علم باطن از قلب خارج می شود و علم ظاهر از زبان خارج می شود و از حد خویش تجاوز نمی کنند.

وبعضی از علما، علم باطن را بر علم ظاهر نافع تر می دانند و ثبوت آن را به این احادیث می نمایند. وَعَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ، وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى ابْنِ آدَمَ^۱. وَعَنْ عَلِيٍّ (رض)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ

۱ - (قَوْلُهُ وَعَنْ جَابِرٍ) عَنْ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ (رح)، قَالَ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ؛ فَعِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ، وَعِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى ابْنِ آدَمَ. رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ، مِشْكُوَةُ الْمَصَابِيحِ، كِتَابُ الْعِلْمِ، الْفَصْلُ الثَّلَاثُ (ص ۳۸ ج ۱). (کلام مصنف عن جابر: از حسن بصری روایت است گفت: «علم دو گونه است، علمی که در قلب است که آن سودمند است و علمی بر زبان است که آن حجت خداوند عزیز و بزرگ بر فرزند آدم می باشد.»

الله عزوجل وحكم من حكم الله ، يقذفه في قلوب من يشاء من عباده. قال رسول الله (ص): إن من العلم كهية المكنون لا يعلمه إلا أهل المعرفة بالله^١. قال الإمام مالك: ليس العلم بكثرة الرواية، إنما العلم نور يقذفه الله في القلب. يشير إلى علم الباطن. قال بعض العارفين^٢: من لم يكن له نصيب^٣ من علم الباطن يخاف عليه سوء الخاتمة، وأدنى النصيب منه التصديق به، وتسليمه لأهله. انتهى.

٢ - (قوله علم الباطن) قال التبيي (ص): علم الباطن (ص ٥٢٧ سطر ١٤ جامع الأحاديث للجامع الصغير ورواياته والجامع الكبير، الجزء الرابع، قسم الأقوال).
عن علي بن أبي طالب: علم الباطن. فيض القدير، الديلمي عن علي بن أبي طالب ورمز له السيوطي بالضعف، قال المناوي ورواه أيضاً ابن شاهين وغيره كثير. ثريه الشريعة - ابن الجوزي في الواهيات من حديث علي (رض) وقال: لا يصح وعامة روايته لا يعرفون. قال ابن عراق، قال الذهبي في تلخيصه: هذا باطل والله أعلم، الفردوس بمأثور الخطاب، (ص ٤٢٣ باب العين) عن علي، قال: قال رسول الله (ص): علم الباطن أبو عبد الرحمن السلمي والديلمي وابن الجوزي في الواهيات، وقال: لا يصح وعامة روايته لا يعرفون. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، (ص ٢٨٤ ج ١٠) حرف العين، كتاب العلم من قسم الأقوال.

١ - (قوله إن من العلم) الحديث رواه الديلمي في مسند الفردوس عن أبي هريرة تـ بلفظ (لا يعلمه إلا العلماء بالله) حاشية لملا علي القاري (رح) على عين العلم (ص ١٥ سطر ١). مقدمة و كنز العمال (ص ١٨١ ج ١٠)

٢ - إرشاد الساري لشرح البخاري (ص ١٥٤ ج أول كتاب العلم) قال بعض العارفين: من لم يكن له... إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري.

٣ - (قوله من لم يكن له نصيب الخ) ينبوع الحكم حاشية على عين العلم (ص ٥ سطر ١)

و از جابر روایت است گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «علم دو گونه است، علمی در قلب است پس آن علم، سودمند است و علمی بر زبان است، پس آن حجت خداوند بر فرزند آدم است.» و علی (رض) گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: علم باطن، سری از اسرار خداوند عزیز و بزرگ است و حکمی از احکام خداوند می باشد که آن را در قلبهای کسانی که می خواهد از بندگانش، می اندازد.» رسول خدا(ص) فرمود: «همانا از جمله علوم، علمی است که همانند هیأتی پنهان و پوشیده است، نمی داند آن را مگر اهل معرفت به خدا.» امام مالک گفت: «علم به کثرت روایات نیست، همانا علم، نوری است که خداوند آن را در قلب می اندازد.» یکی از عارفان گفت: «کسی که برای اونصیبی از علم باطن نباشد از عاقبت بدو ترسیده می شود. و کمترین نصیب از آن تصدیق نمودن او و تسلیم او در برابر اهلش می باشد.»

و بعضی از علما، علم باطن را بر علم ظاهر تفوق می دهند از جهت آنکه عمل، به علم ظاهر و اخلاص بدان را منوط بر علم باطن دانسته اند چنانکه در سابق گذشت و هر علمی که عمل و اخلاص در آن نباشد او را فضیلت نیست کَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: وَفَضْلُ الْعِلْمِ إِمَّا يَكُونُ بِالْمَوَظَبَةِ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ مَعَ الْإِخْلَاصِ، وَإِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ مُخْلِصًا فَلَا فَضِيلَةَ لِعِلْمِهِ، بَلْ هُوَ أَحْسُّ مِنَ الْجَاهِلِ وَأَحَقُّرُ مِنْهُ ائْتَهَى.

همانطور که در الحديقة الندية گفت: «و فضل علم همانا با مواظبت بر عمل کردن به آن همراه با اخلاص می باشد و اگر مخلصانه به آن عمل نکند، پس هیچ فضیلتی برای علم او نیست. بلکه او پست تر از جاهل و خوارتر از او می باشد.»

ومقصود از علم، عمل است نه غیر آن کما جاءَ فی الحديث^۱، وعن أبي الدرداء، قال: قال رسول الله (ص): لا يكون المرء عالمًا حتى يكون بعلمه عالمًا^۲.

۱- رَوَى الْبَيْهَقِيُّ وَابْنُ حَبَّانٍ بِإِسْنَادِهِمَا، الْحَدِيثَ الثَّانِيَّ، ص ۵۶۳ ج ۱

۲- (قَوْلُهُ لَا يَكُونُ الْمَرْءُ الْحَدِيثَ) وَ يَتَقَسَّمُ الْعِلْمُ بِانْقِسَامِ الْمَعْلُومَاتِ، وَهِيَ لاثْنَتَا عَشْرَةَ، فَمِنْهَا الظَّاهِرُ، وَالْمُرَادُ بِهِ الْعِلْمُ الشَّرْعِيُّ الْمُقَيَّدُ بِمَا يَلْزَمُ الْمُكْلَفَ فِي أَمْرِ دِينِهِ عِبَادَةً وَمَعَامَلَةً، وَهُوَ يَدُورُ عَلَى التَّفْسِيرِ وَالْفَقْهِ وَالْحَدِيثِ. وَقَدْ عَدَّ الشَّيْخُ عَزُّ الدِّينِ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ تَعْلَمَ النَّحْوُ، وَحَفِظَ غَرِيبَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَتَدَوَّنَ أَصُولَ الْفَقْهِ مِنَ الْبَدْعِ الْوَاجِبَةِ.

علم تقسیم می شود به تقسیم شدن معلومات و آن قابل شمارش نیست. پس از آن علمها، علم ظاهر است و مراد از آن علم شرعی است که مقید می باشد به آنچه که برای مکلف در امر دینش از نظر عبادت و معامله واجب است و آن عبارتست از تفسیر و فقه و حدیث. و شیخ عزالدین بن عبدالسلام آموختن نحو و حفظ نمودن کلمات غریب کتاب و سنت و تدوین اصول فقه را از بدعت های واجب شمرده اند.

وَمِنْهَا عِلْمُ الْبَاطِنِ، وَهُوَ تَوْعَانُ: الْأَوَّلُ عِلْمُ الْمَعَامَلَةِ، وَهُوَ فَرَضُ عَيْنٍ فِي فُتُوَى عُلَمَاءِ الْآخِرَةِ. فَالْمُعْرَضُ عَنْهُ هَالِكٌ بِسَطْوَةِ مَالِكِ الْمُلُوكِ فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنَّ الْمُعْرَضَ عَنِ الْأَعْمَالِ الظَّاهِرَةِ هَالِكٌ بِسَيْفِ سُلَاطِينِ الدُّنْيَا بِحُكْمِ فُتُوَى فَهَاءِ الدُّنْيَا.

و از جمله آن علم باطن می باشد و آن دو نوع است: نوع اول علم معامله است و آن در فتوای علمای آخرت فرض عین است، پس کسی که از آن روی گرداند، با قدرت مالک الملوك در آخرت هلاک می گردد، همچنان که کسی که از اعمال ظاهر روی گرداند، با شمشیر سلاطین دنیا به حکم فتوای فقیهان دنیا هلاک می گردد.

حَقِيقَتُهُ النَّظَرُ فِي تَصْفِيَةِ الْقَلْبِ وَ تَهْذِيبِ النَّفْسِ بِاتِّقَاءِ الْأَخْلَاقِ الدِّمِيَّةِ الَّتِي ذَمَّهَا الشَّارِعُ كَالرِّبَاءِ وَالْعُجْبِ وَالْغِسِّ وَحُبِّ الْعُلُوِّ وَالنَّهْءِ وَالْفَخْرِ وَالطَّمَعِ لِيَتَّصِفَ بِالْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ كَالْإِحْلَاصِ وَالشُّكْرِ وَالصَّبْرِ وَالزُّهْدِ وَالْتَّقْوَى وَالْقَنَاعَةَ لِيَصْلَحَ عِنْدَ أَحْكَامِهِ ذَلِكَ لِعَمَلِهِ

يَعْلَمُهُ لِيَرِثَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ، فَعِلْمُهُ بِلَا عَمَلٍ وَسَبِيلُهُ بِلَا غَايَةٍ ، وَ عَكْسُهُ جَنَائِبُهُ ، وَ اِثْقَانُهُمَا بِلَا وَرَعٍ كُلْفَةٌ بِلَا أَجْرَةٍ . فَاهَمُّ الْأُمُورِ الزُّهْدُ وَ الْأَسْتِقَامَةُ لِيَنْتَفِعَ بِعِلْمِهِ وَ عَمَلِهِ . وَ سَأَشِيرُ إِلَى ثُبُودَةٍ مَثُورَةٍ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنْ مَقَاصِدِ هَذَا النَّوعِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - بِالطَّفْرِ إِشَارَةٍ ، وَ أَعْبُرُ عَنْ مُهِمَّاتِهِ الشَّرِيعَةِ بِأَرْشَقِ عِبَارَةٍ جَمْعًا لِفَرَائِدِ الْفَوَائِدِ .

حقیقت آن نظر در تصفیه قلب و پاکی نفس با پرهیز از اخلاق ناپسندنی باشد که شارع دین آن را نکوهش نموده است مانند ربا ، خودپسندی ، مکر و حيله ، حب مقام والا ، حب ستایش ، فخر ، حرص و طمع ، تا اینکه به اخلاق پسندیده محمدی (ص) مانند اخلاص ، شکر ، صبر ، زهد ، تقوی و قناعت متصف گردد و نزد احکام آن به دلیل عمل نمودن او بر علمش صالح گردد تا اینکه آنچه نمی دانست را ارث ببرد. پس علم او بدون عمل به آن مانند وسیله بدون هدف است و عکس آن جنایت می باشد و مهارت یافتن در آن بدون پرهیز گاری زحمتی بدون مزد و اجرت است . پس مهمترین امور، زهد و استقامت می باشد تا اینکه از علم و عملش سودمند گردد . به زودی در این کتاب به خلاصه ای از مقاصد این نوع - اگر خداوند بخواهد - اشاره ای لطیف ، خواهم نمود و آنچه که از دیدگاه شریعت قابل اعتبار است را با زیباترین عبارت بیان خواهم نمود .

وَأَمَّا النَّوعُ الثَّانِي : فَهُوَ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ ، وَهُوَ نُورٌ يَطْهَرُ فِي الْقَلْبِ عِنْدَ تَرْكِيبِهِ ، فَتَطْهَرُ بِهِ الْمَعَانِي الْمُجْمَلَةُ ، فَتَحْصُلُ لَهُ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ، وَتُكْشَفُ لَهُ الْأَسْتَارُ عَنْ مُحَبَّاتِ الْأَسْرَارِ . فَافْهَمْ ، وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ ، وَلَتَأْكُنْ مِنَ الْمُنْكَرِينَ تَهْلُكُ مَعَ الْهَالِكِينَ .

اما نوع دوم : علم مکاشفه است و آن نوری است که در قلب هنگام تزکیه آن ظاهر می گردد . پس به وسیله آن معانی مجمل ظهور می کند . در نتیجه برای او شناخت نسبت به خداوند بلند مرتبه و اسماء و صفات و کتب و پیامبرانش حاصل می شود و برای او پرده از مخفی گاه اسرار برداشته می شود. پس بفهم و تسلیم شو ، اگر تسلیم شوی سلامت خواهی ماند و از جمله منکرین نباش پس اگر منکر باشی، با هلاک شوندگان هلاک خواهی شد.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَتَّهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^۱. همانطور که در حدیث آمده و از ابی درداء روایت است گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «انسان عالم نمی باشد مگر زمانی که به علم خویش عمل نماید.» نبی اکرم فرمود: «هر کس که عمل کند به آنچه که علم دارد، خداوند علم آنچه را که نمی داند به او عطا می کند.» و دیگر آن حضرت (ص) از علم بی عمل، استعاضه خواسته آنجا که فرموده «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ^۱ وَهُوَ حُجَّةٌ عَلَى صَاحِبِهِ.» «پروردگارا همنانا من پناه می برم به تو از علمی که سودی در آن نیست» و این دعای پیامبر حجتی بر علیه صاحب آن علم در قیامت است).

وآن حضرت (ص) با احادیث متعدد، ذم علمای بی عمل را نموده است ان شاء الله تعالی در محل آن ذکر خواهد شد و بعضی از متفقه

۱ - قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَتَّهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ. مَوْسُوْعَةُ أَطْرَافِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الشَّرِيفِ (ص ۴۰۳ ج ۸) حَرْفُ الْمِيمِ إِتْخَافُ ۱- ۴۰۳، ۳- ۴۴۹، ۷- ۳۲۳ - منشور ۱ - ۳۷۲ - قرطبی ۱۳ - ۳۶۴ - حلیه ۱۰ - ۱۵ - ۱ - ۷۱ اسرار ۳۲۵ - تذکره ۲۰ فوائد ۲۸۹ - خفا ۲ - ۳۶۵ - (نبی اکرم (ص) فرمود: هر کس عمل نماید به آنچه که علم دارد خداوند به او ارث می دهد آنچه را که نمی داند).

۱ - وَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ الْحَدِيثَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَتَّسِعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا. مَشْكُوْةُ الْمَصَابِيحِ ص ۳۱۶ ج ۱ سطر ۲۳) كِتَابُ الْأَسْمَاءِ، بَابُ الْإِسْتِعَاذَةِ، سطر ۵ حدیث شریف

و زید بن ارقم گفت: رسول خدا (ص) می فرمود: «پروردگارا! همانا من پناه می برم به تو از علمی که سودی ندارد و از قلبی که خشوع نمی کند و از نفسی که سیر نمی گردد و از دعوتی که اجابتی برای آن نیست.»

نمی دانند که علم چه چیز است بعضی از مسایل را از کتب حفظ می نمایند و یا تمام علم ظاهر را می دانند و بدان عمل نمی نمایند بلکه از جهت جاه و منزلت و کبر و رفعت بر هم عصیان خود و بر باقی عوام الناس علم را می آموزند و گمان می کنند که علم همین است و عالم ما می باشیم و خبر ندارند که عالم آن است که اگر تمام علوم را حفظ داشته باشد، باید که خود را مذهب و قاصر و عاجز داند و خود را از همه مخلوقات حقیر و دون محسوب دارد .

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ فِي تَرْجَمَةِ هَذَا الْحَدِيثِ: (قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ قَالَ إِنِّي عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ) لَا يَعْلَمُ مَا الْعِلْمُ؟ فَهُوَ يَحْفَظُ بَعْضَ الْمَسَائِلِ فَيَظُنُّ أَنَّهُ صَارَ عَالِمًا بِهَا، وَالْعِلْمُ هُوَ التَّوَرُّ الَّذِي يَقْذِفُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقَلْبِ، فَيَكْشِفُ الْعَبْدُ بِهِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ بِسَبَبِهِ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ مُطْلَقًا، وَيَكْشِفُ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ، فَيَرَاهَا جَاهِلَةً قَاصِرَةً عَاجِزَةً مُذْنِبَةً حَقِيرَةً، فَلَا يَدَّعِي لِنَفْسِهِ عِلْمًا، وَإِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» وَفِي الْحَدِيثِ: (اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ) انْتَهَى.

١ - عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض) عَنْ النَّبِيِّ (ص)، قَالَ: اتَّقُوا وَالْحَدِيثُ بِعَيْنِهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي تَارِيخِهِ، وَالتِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ. مَسْنَدُ الْإِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ (رح) فِي شَرْحِهِ لِمُلَّا عَلَى الْقَارِي، ص ٢٧٧، مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ وَمَتَّبِعُ الْفَوَائِدِ، ص ٢٦٨ ج ٩، ١٠ الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ لِلْحَافِظِ نُورِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْهَيْثَمِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ٨٠٧ هـ.

همانطور که در الحديقة النديه در ترجمه اين حديث آورده است: پیامبر اکرم(ص) فرمود: «هر کس که بگوید همانا من عالم هستم، پس او جاهل است. نمی داند که علم چیست پس او بعضی مسائل را حفظ می کند و گمان می کند که او به آن عالم شده است» و علم، همان نوری است که خداوند بلند مرتبه آن را در قلب می اندازد. پس بنده به وسیله آن هر چیزی را کشف و آشکار می کند و به سبب آن هیچ امری برای او پنهان نمی ماند و به وسیله آن نفس خویش را کشف و آشکار می کند. پس آن را جاهل و قاصر و عاجز و گنه کار و ناچیز می بیند. در نتیجه برای نفس خود علمی را ادعا نمی کند و بدرستی که علم نزد خداوند بلند مرتبه است همانطور که خداوند بلند مرتبه گفت: (خداوند می داند و شما نمی دانید) و در حدیث آمده است (از دانایی و هوشیاری مؤمن پرهیزید پس همانا او به واسطه نور خدا می بیند).

بدان که آن علمی که به سبب او هر چیز بر آن شخص مکشوف می شود و به سبب آن علم هیچ چیز بر او پوشیده نمی ماند و با وجود این علوم شتی (مختلفه) که او را است خود را جاهل و مذنب و قاصر می داند و از همه کس خود را حقیر و دون می شمارد، خاصه اولیاء الله است که جامع علوم ظاهر و باطن باشد :

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: وَالْعَارِفُونَ بِاللَّهِ لَا يَرَوْنَ أَعْمَالَهُمْ إِلَّا قَاصِرَةً، وَإِنْ بَالَعُوا فِيهَا مَا عَسَى أَنْ يُبَالَعُوا وَلَا يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَّا مُذْنِبَةً عَاصِيَةً. كَمَا نَقَلَ الشَّيْخُ بْنُ عَلَانَ الصَّدِّيقِيُّ فِي شَرْحِهِ عَلَى حِكْمِ أَبِي مَدِينٍ (رح): أَنَّ الْخَوَاجَةَ بِهَاءِ الدِّينِ النَّقْشَبَنْدِيَّةِ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْكَرَامَاتِ قَالَ: أَيُّ كَرَامَةٍ أَعْظَمُ مِنْ أَيٍّْ مَعَ هَذِهِ الذُّنُوبِ الْكَثِيرَةِ أَمْشَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ انْتَهَى .

همانطور که در الحديقة النديه آمده است: عارفین به خدا اعمال خودشان را جز قاصر و کوتاه نمی بینند هر چند نهایت مبالغه را به کار ببرند و با وجود آن نفس های خویش را جز گنه کار و عاصی نمی دانند. همانطور که شیخ بن علان صدیقی در شرح خود بر «حکیم» ابی مدین (رح) نقل کرد: همانا خواجه بهاء الدین نقشبند خداوند سرش را پاک گرداند. هنگامی که از کرامات سؤال شد؛ گفت: «چه کرامتی بزرگتر از این که همانا من با وجود این گناهان بسیار بر روی زمین راه می روم.»

بدان ای برادر عزیز وافر التميز که مقصد این بی عمل و بد خصال، در این موضع و بقیه مواضع این کتاب که ذمّ علما و صوفیه را نمودم، ذم متفقه (فقه) بی عمل و متصوفه جاهل و ناقص است، چنانکه از لفظ متفقه و متصوفه معلوم می شود کَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ أَذْنَى مُمَارَسَةٍ فِي عِلْمِ التَّصْرِيفِ وَالْعَرِيَّةِ. (چنانچه پوشیده نیست بر کسی که کمترین مهارتی در علم تصریف و عربی) لهذا در هر موضع که ذم علما را نمودم لفظ متفقه را ذکر کردم و یا عالم بی عمل نامیدم و در هر موضع که ذم صوفیه را نمودم لفظ متصوفه را ذکر کردم و یا صوفی ناقص و جاهل نامیدم زیرا که لفظ متفقه و لفظ متصوفه از باب تفعّل است وَبَابُ التَّفَعُّلِ أَكْثَرُهُ إِظْهَارُ الصِّفَةِ الَّتِي لَيْسَتْ مَوْجُودَةً فِيهِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، كَمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ فِي تَرْجَمَةِ الْمُتَصَوِّفِ وَ الْمُتَفَقِّهَةِ: أَيْ مُدَّعِينَ التَّصَوُّفِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلَيْسُوا بِصُوفِيَّةٍ وَلَا فُقَهَاءَ عَلَى الْجِدِّ وَالْحَقِيقَةِ انْتَهَى.

باب تفعّل غالبا برای اظهار صفتی است که نفس امر در آن موجود نمی باشد. همانطور که علماء در ترجمه متصوفه و متفقه می گویند: یعنی ادعا کنندگان تصوف و تفقه در حالی که در حقیقت صوفی و فقیه نیستند.

نه ذم علمای عاملین المتقین که ظاهر ایشان متحلی به حلیه شریعت غرا است و نه ذم صوفیه صافیه العارفین الواصلین که مقیم و مستدیم بر مسند طریقت بیضاند که همیشه بصر و بصیرت ایشان، مکتحل به کحل متابعت حضرت خیر الوری است۔ عَلَیْهِ اَلْفُ صَلَوةٍ وَتَحِیَّةٍ — و دیگر خیر و شر در هر طایفه از مخلوقات موجودند الی یوم المیعاد و مراد این کم بضاعت، ذم طایفه شر است به طریق عموم نه خصوص، بلکه مراد جمیع مصنفین در مصنفات خود، ذم طایفه شر است به طریق عموم نه خصوص و متفقه بی عمل اقوال ایشان را دلیل خود می سازند و بدان اقوال، ذم اهل صلاح را می نمایند به طریق خصوص نه عموم و این حرام است .

كَمَا قَالَ مَوْلَانَا عَبْدُالْغَنِيِّ فِي كِتَابِ الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ: لَانَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فِي كُلِّ طَائِفَةٍ مِنَ النَّاسِ مَوْجُودٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلَيْسَ كُلُّ الصُّوفِيَّةِ سَوَاءً كَمَا أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ الْعُلَمَاءِ وَالْفُقَهَاءِ وَالْمُدَرِّسِينَ سَوَاءً، فَإِنَّ الصُّوفِيَّةَ فِي كُلِّ زَمَانٍ فِيهِمْ جَهْلَةٌ، وَفِيهِمْ عُلَمَاءٌ عَارِفُونَ، كَمَا أَنَّ الْفُقَهَاءَ كَذَلِكَ فِيهِمْ فَسَقَةٌ مُكِبُّونَ عَلَى أَكْلِ الْحَرَامِ، وَفِيهِمْ صَالِحُونَ زَاهِدُونَ، وَكَذَلِكَ الْمُفَسِّرُونَ، وَالْمُحَدِّثُونَ، وَسَائِرُ أَنْوَاعِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى الْجُنُودُ، وَالْعَسَاكِرُ، وَالْمُلُوكُ، وَالْقُضَاةُ، وَالْأَمْرَاءُ، وَأَهْلُ الْأَسْوَاقِ فِيهِمْ الصَّالِحُ، وَفِيهِمْ الْأَصْلَحُ، وَفِيهِمْ الْفَاسِدُ، وَفِيهِمْ الْفَاسِدُ فِي كُلِّ زَمَانٍ. وَهُوَ أَمْرٌ شَائِعٌ مَشْهُورٌ لَأَشْبَهَةَ فِيهِ عِنْدَ الْجُمْهُورِ. وَالتَّوَعُّ الْفَاسِدُ هُوَ الْمَذْمُومُ فَقَطُّ، دُونَ التَّوَعُّ الصَّالِحِ. وَالتَّقِصُّ الْقَاصِرُ مِنَ الْمُتَفَقِّهَةِ الْجَاهِلِينَ هُوَ الَّذِي يَتَّبِعُ الْفَاسِدَ، وَيَسْتَكْشِفُ عَنْ عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، وَأَهْلُ الْكَمَالِ لَا يَرَوْنَ إِلَّا الْكَمَالَ وَيَسْتُرُونَ الْمَقَابِحَ وَالْعُيُوبَ بِالْأَعْرَاضِ وَالْأَوِيلِ بِأَشْرَفِ الْخِصَالِ، وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالطَّوَيَّاتِ .

همانطور که مولانا عبدالغنی در کتاب الحدیة الندیة گفت: «زیرا که خیر و شر در هر طایفه و گروهی از مردم تا روز قیامت، موجود می باشد، پس همه صوفیان یکسان و مساوی نیستند همانطور که همه علما و فقیهان و مدرسان مساوی و یکسان نمی باشند؛ پس همانا در میان صوفیه، در هر زمانی هم جاهل و هم علمای عارف وجود دارد. همانطور که فقها نیز اینگونه هستند. در آنها فاسقانی است که به خوردن حرام روی می آورند. و هم در میان آنها نیکوکاران پرهیزگار می باشند. و همچنین مفسران و محدثان و سایر علما حتی سربازان، نظامیان، پادشاهان، قاضیان، امیران و بازاریان نیز این گونه می باشند. در هر زمانی هم در میان آنها صالح و اصلح است و هم فاسد و افسد می باشد. و این امری رایج و مشهور است که هیچ شبهه و شکی در آن در نزد عموم نیست. و نوع فاسد فقط مذموم و نکوهیده است بدون نوع صالح. و ناقصان کوته نظر از متفقیهان جاهل همان کسانی هستند که از فاسد پیروی می کنند و عیوب مسلمانان را آشکار می سازند و اهل کمال جز کمال را نمی بینند و عیوب و زشتیها را با روی گرداندن و تأویل نمودن به شریف ترین خصلتها می پوشانند و همانا اعمال به قصد و اراده بستگی دارد. و خداوند به نیت داناتر است.»

وَلَا يُفْتَرَى عَلَى هَذَا الْمُصَنَّفِ أَوْ غَيْرِهِ بَأَنَّهُ يَحْكُمُ عَلَى طَائِفَةٍ مَخْصُوصَةٍ بِمَا يَذْكُرُهُ فِي كِتَابِهِ، فَيُنْكَرُ هُوَ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ بِسُوءِ ظَنِّهِ وَتَجَسُّسِهِ، وَيَتَعَلَّلُ بِكَلَامِ غَيْرِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فِي الدِّينِ مِنْ أَصْلِهِ وَارِدٌ عَلَى الْعُمُومِ. وَالتَّحْصِصُ مِنْ فَهْمِ الْمُتَفَقِّهِ الْقَاصِرِ لِقُبْحِ نِيَّتِهِ وَخُبْثِ طَوَيْتِهِ، وَيُسَيِّئُونَ الظُّنُونَ بِكَلَامِ الْمُصَنَّفِ هَهُنَا، وَكَلَامِ غَيْرِهِ مِنْ أَهْلِ التَّصَانِيفِ الْمُصَرِّحِينَ بِالْإِنْكَارِ عَلَى مَنْ خَالَفَ الشَّرِيعَةَ وَتَابَذَ أَحْكَامَهَا عَلَى الْعُمُومِ فِي كُلِّ مَنْ خَالَفَ وَتَابَذَ، فَتَرَاهُمْ

يُخَصِّصُونَ لَهُمْ فِي إِنْكَارِهِمْ، وَيَقْذِفُونَ قَوْمًا مَخْصُوصِينَ، وَيَلْعَنُونَهُمْ، وَيَشْتُمُونَهُمْ، وَيَنْسِبُونَ ذَلِكَ الصَّنِيعَ إِلَى الْكُتُبِ، فَيَقُولُونَ: قَالَ فُلَانٌ فِي كِتَابِهِ كَذَا، وَقَالَ فُلَانٌ فِي كِتَابِهِ كَذَا، وَفُلَانٌ إِثْمًا قَالَ فِيْمَنْ هُوَ مَوْصُوفٌ بِذَلِكَ، وَجَمِيعُ الْعُلَمَاءِ عِنْدَهُ بَرِيءُونَ مِمَّا قَالَ، وَإِثْمًا قَالَ مِمَّا هُوَ مَوْجُودٌ فِي زَمَانِنَا فَإِنَّ مَا لَمْ يُعْلَمْ بِعَيْنِهِ لَا إِثْمَ فِيهِ. و دروغ نیست اگر گفته شود که این مصنف یا غیر او با آنچه در کتابش ذکر می نماید بر گروه و طایفه مخصوصی حکم می کند. پس او بر اهل زمان خویش با بدگمانی و تجسس عیب می گیرد و به کلام غیر او از علمادلیل می آورد پس همانا نهی از منکر در دین در اصل آن بر عموم وارد است. و تخصیص از فهم متفقها کوه نظر به دلیل بدی نیت و اراده او می باشد. و بدگمان هستند به کلام مصنف در اینجا و کلام غیر او از اهل تصنیف در حالی که به تصریح انکار می کنند بر کسی که مخالفت می کند با شریعت و احکام آن بر عموم در مورد هر کسی که مخالفت و ستیزه جویی می کند. پس می بینی آنان را که در انکارشان تخصیص می آورند و قوم مخصوصی را مورد طعن قرار می دهند و آنان را لعنت می کنند و ناسزا می گویند و آن عمل را به کتابها نسبت می دهند پس می گویند «فلانی در کتابش اینگونه گفت و فلانی در کتابش آن گونه گفت و فلانی فقط گفت در مورد کسانی که موصوف به آن می باشند» و تمامی علمادر نزد او پاک و دور می باشند از آنچه که گفت و همانا او سخن گفت از آنچه که در زمان ما موجود می باشد پس همانا آنچه عین آن دانسته نشود، هیچ گناهی در آن نیست.

وَالْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ عَلَى إِنْكَارِ الْمَنَاصِرِ بَوَاجِهِ الْعُمُومِ لَا الْخُصُوصِ لِأَنَّ الْخُصُوصَ فَضِيحَةٌ وَهَتْكَ وَسُوءُ ظَنٍّ وَتَجَسُّسٌ، وَكُلُّ هَذَا حَرَامٌ فِي عَلَيْهِمُ الَّذِي هُمْ يَزْعُمُونَ الْقِيَامَ بِهِ. فَالْوَاجِبُ عَلَيْنَا أَنْ لَا نُسِيءَ الظَّنَّ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بِعَيْنِهِ، وَ

تَأْوِيلَ الْقَوْلِ وَالْأَعْمَالَ لِإِخْوَانِنَا الْمُسْلِمِينَ سِتْرًا عَلَيْهِمْ، وَلَا تَتَجَسَّسَ عَنْ عَوْرَاتِهِمْ، وَتَنْصَحَهُمْ عَلَى الْعُمُومِ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَنْظُنَّ فِيهِمْ مَا تَذْكُرُهُ لَهُمْ فَضَّلًا عَنِ التَّصْرِيحِ لَهُمْ بِأَنَّهُ فِيهِمْ، وَتَتَّبِعَ فِي ذَلِكَ طَرِيقَةَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ .

و کتاب و سنت بر انکار منکرها به وجه عموم می باشد نه خصوص، زیرا که خصوص رسوایی و پرده دری و بدگمانی و تجسس می باشد و همه آن در علم آنانی که قیام به آن را گمان می کنند حرام می باشد.

پس بر ما واجب است که به احدی از مردم بعینه بد گمان نباشیم و گفتارها و کردارها را برای برادران مسلمانمان به خاطر پوشاندن بر آنان تأویل نماییم و به دنبال عیوب آنان نگردیم و عیب شان را بر عموم فاش نسازیم بدون اینکه در مورد آنان آنچه را که برای آنان ذکر نمودیم گمان کنیم چه برسد بر اینکه تصحیح کنیم بر آنان به اینکه همانا آن در ایشان می باشد. و در آن راه و روش خداوند و رسولش را در امر به معروف و نهی از منکر پیروی کنیم و تنها خداوند است که مفسد را از مصلح می شناسد .

وُخَالَفَ عَلَى مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ عُلَمَاءُ هَذَا الزَّمَانِ وَوَعَاظُهُمْ مِنْ تَخْصِيصِ النَّاسِ بِالْمَقَاصِدِ فِي الْكَلَامِ وَتَقْرِيعِهِمْ وَتَوْبِيخِهِمْ وَفَضِيحَتِهِمْ عَلَى رُؤُوسِ الْأَثَامِ مَعَ التَّجَسُّسِ وَالظُّنُونِ السَّيِّئَةِ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِّ وَاعْتِقَادِهِمْ كُلَّ ذَلِكَ طَاعَةً وَهُوَ مِنْ أَقْبَحِ الْأَثَامِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ انْتَهَى .

و ما مخالف هستیم با آنچه که علمای این زمان و وعاظ آن اختیار نمودند از تخصیص مردم در مقاصد سخن و کوبیدن و توبیخ نمودن و رسوا ساختن آنان جلوی مردم همراه با تجسس و بد گمانی در خاص و عام و اعتقادشان بر اینکه همه آن طاعت و عبادت می باشد. در حالی که آن از

بدترین گناهان است. و هیچ نیروی بر طاعت و هیچ بازدارنده‌ای از گناه نیست مگر به خواست خداوند بلند مرتبه بزرگ.

بدان ای طالب صادق! هر گاه از عبارات سابق معلوم گردید که وجود اخلاص و عمل هر دو موقوف بر کسب طریقت شد، باید که شب و روز به ذکر حق جل جلاله مشغول باشی تا که باطن شما از آلودگی عجب وریا و بدگمانی و تجسس و باقی اوصاف مذمومه خلاص شود و به اوصاف حمیده مثل اخلاص و عمل نیک و تواضع و انکسار و غیر ذلک متصف گردد و خلاصی از این اوصاف مذمومه و متصف شدن به اوصاف حمیده، موقوف بر ذکر قلبی است که خاصه طریقه حضرات نقشبندیه مجددیه می باشد و به مجرد ذکر زبانی با وجود غفلت قلب کار نمی گشاید. چنانکه مولوی - قدس سره - در مثنوی به آن تصریح نموده.

✓ مثنوی:

مشک را بر تن مزین بر دل بمال

مشک چه بود نام پاک ذوالجلال

قَالَ فِي كِتَابِ مِنْهَجِ الْقَوَى فِي تَرْجَمَةِ هَذَا الْبَيْتِ: الْمَعْنَى: الْمِسْكُ لَا تَضْرِبُهُ وَتَحُطُّهُ عَلَى الْبَدَنِ بَلْ امْسَحْهُ عَلَى الْقَلْبِ، اَي لَا تُعْطِّرْ ظَاهِرَ بَشَرَتِكَ بَلْ عْطِّرْ قَلْبَكَ، فَإِنْ قُلْتَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْعِطْرُ وَالْمِسْكُ أَجَابَكَ اسْمُ اللَّهِ الطَّاهِرِ ذِي الْجَلَالِ، فَإِنَّ الْقَلْبَ يَتَعَطَّرُ بِهِ.

در کتاب «منهج القوی» در ترجمه این بیت گفت: مشک را بر بدن خود نزن بلکه آن را بر قلب خود بزن، یعنی ظاهر بدن خود را معطر نکن بلکه قلبت را معطر کن. پس اگر گفتی این عطر و مشک چیست؟ به تو جواب می دهم، نام خداوند پاک صاحب جلال و بزرگی. پس همانا قلب به وسیله آن معطر می گردد.

تَنْبِيْهُ: قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَدِيثِهِ الْقُدْسِيِّ: مَنْ قَالَ (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) دَخَلَ حِصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي^۱. وَقَالَ (ع): ثَمَنُ الْجَنَّةِ (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ)^۱: وَبِذِكْرِ اللهِ تَعَالَى يَتَعَطَّرُ الْقَلْبُ، وَيَتَطَهَّرُ. قَالَ اللهُ تَعَالَى: [إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ]^۲ وَقَالَ (ع): إِنَّ اللهَ تَعَالَى طَهُورٌ، لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَهُورًا^۳. قَالَ الثَّقَلَيْنِ:

۱- الْفَرْدَوْسُ بِمَثُورِ الْخُطَابِ، ص ۲۵۱، ج ۵، بَابُ الْبَاءِ، كَنْزُ الْعَمَالِ ص ۴۱۶، ج ۱،
الْإِتِّحَافَاتِ وَالسَّنِيَّةِ بِالْأَحَادِيثِ الْقُدْسِيَّةِ، ص ۴۱.

۱- كَنْزُ الْعَمَالِ ص ۴۰۹ ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. (عَدُو بْنُ مَرْدَوِيَّةَ عَنْ أَنَسٍ) وَعَبْدَةُ
بْنُ حَمِيدٍ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ الْحَسَنِ مُرْسَلًا (كَنْزُ الْعَمَالِ ص ۴۱۹ ج ۱) حَدِيثُ شِمَارِهِ ۱۷۹۰: «بِهَا وَ
قِيَمَتْ بِهِشْت، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ اسْت.»
حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ، قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ مِنْ
عَذَابِي. إِبْنُ عَسَاكِرَ.

جبرئیل برای من نقل کرد، گفت: خداوند بلند مرتبه می فرماید: «لا اله الا الله
دژ من است هر کس که در آن وارد شود از عذاب من در امان می ماند.» عَنْ عَلِيٍّ كَنْزُ
الْعَمَالِ ص ۴۱۶ ج ۱

۲- سوره بقره آیه ۲۲۲

۳ - وَعَنْ إِبْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طَهُورٍ، وَلَا صَدَقَةٌ
مِنْ غُلُولٍ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ - مَشْكُوتُ الْمَصَابِيحِ، ص ۴۱، كِتَابُ الطَّهَارَةِ، بَابُ يُوجِبُ الْوُضُوءَ،
الْفَصْلُ الْأَوَّلُ -

و ابن عمر گفت، رسول خدا (ص) فرمود: «پذیرفته نمی شود نمازی بدون پاکی
و طهارت و نه صدقه ای از آن مالی که از خیانت بدست آورده باشد.

الْقَلْبُ مَوْضِعُ نَظَرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَيَا عَجَبًا مِمَّنْ يَهْتَمُّ بِوَجْهِهِ الَّذِي هُوَ مَنْظَرُ الْخَلْقِ، فَيَعْسِلُهُ مِنَ الْأَقْدَارِ وَالْأَدْنَسِ، فَيَزِيئُهُ بِمَا أَمَكَّهُ لِنَلَّا يَطْلُعَ مَخْلُوقٌ عَلَى عَيْبِهِ، وَلَا يَهْتَمُّ بِقَلْبِهِ الَّذِي هُوَ مَنْظَرُ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَتَّى يُطَهَّرَهُ، وَيُطَيَّبَهُ لِنَظَرِ رَبِّهِ. قَالَ تَعَالَى: «وَيَبَّاكَ فَطَهَّرْ» قَالَ الْبَيْضاوِيُّ: أَيِ نَفْسِكَ مِنَ الْأَخْلَاقِ الذَّمِيمَةِ وَالْأَفْعَالِ الرَّدِيئَةِ انْتَهَى.

خداوند متعال در حدیث قدسی فرمود: «هر کس که بگوید لا اله الا الله (هیچ خدایی بجز او نیست) به دژ من داخل می گردد و هر کس به دژ من وارد گردد از عذاب من در امان می ماند.» پیامبر (ص) فرمود: «بها و قیمت بهشت لا اله الا الله می باشد. و قلب به ذکر خداوند بلند مرتبه، پاک و معطر می گردد.»

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ، لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» وَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» تَسْدِيدُ الْقَوْسِ (مُسْلِمٌ وَأَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ مُسْلِمٌ الزَّكَاةُ بَابُ قَبُولِ الصَّدَقَةِ مِنَ الْكَسْبِ الطَّيِّبِ ۳/ ۸۵ و ۸۶ تُخْرِيرُ ثُحْفَةِ الْأَخْوَذِيِّ ۸/ ۳۳۳ و ۳۳۵ أَخْمَدُ ۲/ ۳۲۸ وَالنَّظَرُ الدَّارِمِيُّ ۲/ ۳۰۰، الْبَغَوِيُّ ۱- ۱۴۰، تَفْسِيرُ ابْنِ كَثِيرٍ ۵/ ۴۷۱، الْفِرْدَوْسُ بِمَثُورِ الْخُطَابِ ص ۲۷۵ ج ۵ بَابُ الْبَيَاءِ،

ابو هریره گفت: ای مردم همانا خداوند پاک است و جز پاکی را قبول نمی کند و همانا خداوند مؤمنین را امر نمود به آنچه که مرسلین را امر نمود. پس فرمود: «ای مردم بخورید از آنچه که در زمین است حلال و پاک آن را». و فرمود: «ای پیامبران بخورید از پاکی ها و عمل صالح و نیکو انجام دهید.»

خداوند بلند مرتبه فرمود: «همانا خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد.» و پیامبر (ص) فرمود: «همانا خداوند بلند مرتبه پاک است و قبول نمی نماید مگر پاک را» و شیرینی گفته است، قلب محل نظر رب العالمین است پس جای تعجب می باشد از کسی که به چهره خویش که آن محل نظر مردم می باشد اهتمام می ورزد.

پس آن را از ناپاکی ها می شوید و آن را با آنچه که امکان دارد مزین می سازد. تا اینکه مخلوقی بر عیب او مطلع نگردد و به قلبش که آن محل نظر پروردگار جهانیان است، اهتمام نمی ورزد. تا اینکه آن را برای نظر پروردگارش پاک و مطهر گرداند.» خداوند بلند مرتبه فرمود: «وَتَيَابُكَ فَطَهِّرْ» و جامه های خود را پاک ساز. بیضاوی گفت: یعنی نفست را از اخلاق ناپسند و اعمال زشت پاک کن.

فَعَلِمَ أَنَّ عَدَمَ السَّعْيِ فِي طَهَارَةِ الْقَلْبِ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنَ التَّفَاقُ، وَلِهَذَا يَقُولُ: فَذَكِّرُ اللَّهَ مِسْكَ الْبَاطِنِ، وَلَكِنَّهُ لِمَا جَعَلَهُ الْمُنَافِقُ عَلَى لِسَانِهِ وَلَمْ يُشْغَلْ بِهِ قَلْبُهُ صَارَ مَعْصِيَةً، وَمِنْ هَذِهِ الْمَعْصِيَةِ ظَهَرَتِ الرِّوَاغُ الْقَبِيحَةُ،

پس دانسته شد که همانا کوشش ننمودن در پاکی قلب، جز از روی نفاق و دو رویی نمی باشد و به همین دلیل می گوید پس ذکر و یاد خدا، عطر خوشبو کننده باطن است و اما چون منافق آن را بر زبانش قرار داد و قلبش را به آن مشغول ساخت معصیت و گناه شد و از این گناه بوهای ناپسند ظاهر گردید.

فَاعْلَمْ أَنَّ الذِّكْرَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ؛ ذِكْرٌ بِاللِّسَانِ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ، وَيُسَمَّى ذِكْرَ الْعَادَةِ، وَهُوَ ذِكْرُ الْعَوَامِّ، وَتَمَرُّهُ الْعِقَابُ لِأَنَّهُ ذَنْبٌ. وَذِكْرٌ بِاللِّسَانِ مَعَ حُضُورِ

الْقَلْبِ، وَيُسَمَّى ذِكْرَ الْعِبَادَةِ، وَهُوَ ذِكْرُ الْخَوَاصِّ، وَثَمَرَتُهُ الثَّوَابُ. وَذِكْرُ بِجَمِيعِ
الْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَيُسَمَّى ذِكْرَ الْمَعْرِفَةِ وَالْمَحَبَّةِ، هُوَ ذِكْرُ الْخَوَاصِّ الْخَوَاصِّ،
وَثَمَرَتُهُ لَا يُمَكِّنُ التَّعْبِيرُ عَنْهَا، وَلَا يَعْلَمُ قَدْرَ ذَلِكَ الذِّكْرِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى انْتَهَى.

پس بدان همانا ذکر بر سه نوع می باشد:

نوع اول: ذکر با زبان همراه با غفلت و ناآگاهی قلب که ذکر عادت نامیده می شود و آن ذکر عوام است و ثمره آن عقاب و عذاب الهی است.

نوع دوم: ذکر با زبان همراه با حضور و آگاهی قلب که ذکر عبادت نامیده می شود و آن ذکر خواص است و ثمره آن ثواب می باشد.

نوع سوم: و ذکر با تمامی جوارح و اعضای بدن که ذکر معرفت و محبت نامیده می شود و آن ذکر خواص خواص است و امکان بیان نمودن ثمره آن نیست. و جز خداوند بلند مرتبه قدر و ارزش آن را کسی نمی داند.

حق جل جلاله نویسنده - عَفِيَ عَنْهُ - و جمیع مسلمانان را از زمره ذاکران صادق محسوب گرداند و بر محبت ایشان بمیراند و از عداوت و انکار حالات ایشان نگاه دار - بمنه و کرمه -

بحث اول

ذبح عندالقبور

بعضی کسانی که رساله هایی در این باره نوشته اند که به حلال، حرام می گویند و حال آنکه این مسأله قابل تحقیق و تأمل است. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: [فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ]^۱ «پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است (یعنی نزدیک ذبح وی) اگر به آیات خدا مؤمن هستید.»

[فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ] ای ذبحِ عَلَى اسْمِهِ [إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ] [وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنَ الذَّبَائِحِ وَقَدْ فَصَّلَ] بِالْبَنَاءِ لِلْمَفْعُولِ وَ لِلْفَاعِلِ فِي الْفِعْلَيْنِ [لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] فِي آيَاتِهِ: [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ]، [إِلَّا مَا اضْطُرَّرْتُمْ إِلَيْهِ] مِنْهُ فَهُوَ أَيْضًا حَلَالٌ لَكُمْ، الْمَعْنَى لَا مَانِعَ لَكُمْ مِنْ أَكْلِ مَا ذُكِرَ وَقَدْ بَيَّنَّ لَكُمْ الْمُحَرَّمَ أَكْلُهُ وَ هَذَا لَيْسَ مِنْهُ^۲.

«پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است.» ذبح کرده شده به نام خدا «اگر شما به آیات او ایمان دارید.» «و شما را چه شده است که نمی خورید از آن قربانی هایی که نام خدا بر آن ذکر شده است. و حال آنکه در آیاتش برای شما به تفصیل بیان کرده است. آنچه را که بر شما حرام ساخته است. خداوند می فرماید: [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ] «حیوان خود مرده بر شما حرام گردانیده شد» مگر آنچه مضطر (مجبور) به خوردنش باشید. پس

۱ - سوره انعام آیه ۱۱۸

۲ - تفسیر جلالین ص ۱۲۳ سطر ۱۷

آن نیز بر شما حلال است. یعنی هیچ مانعی برای شمادر خوردن آنچه نام خدا در آن ذکر شده نیست و به تحقیق برای شما بیان کرده است آنچه خوردن آن حرام شده است. و این (حیوانی که نام خداوند هنگام ذبحش گفته شده) از حرام کرده شده ها نیست.

يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ بِهِ وَ بآيَاتِهِ فَكُلُوا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِمَّا ذَكَّيْتُمْ مِنْ ذَبَائِحِكُمْ، وَ ذَبَحْتُمُوهُ الذَّبِيحَ الَّذِي بَيَّنْتُ لَكُمْ أَنَّهُ تَحِلٌّ بِهِ الذَّبِيحَةُ لَكُمْ، وَ ذَلِكَ مَا ذَبَحَهُ الْمُؤْمِنُونَ بِي مِنْ أَهْلِ دِينِكُمْ دِينَ الْحَقِّ، وَ ذَبَحَهُ مَنْ دَانَ بِتَوْحِيدِي مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، دُونَ مَا ذَبَحَهُ أَهْلُ الْأَوْتَانِ وَ مَنْ لَا كِتَابَ لَهُ مِنْ الْمَجُوسِ، «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ». يَقُولُ: إِنْ كُنْتُمْ بِحُجَجِ اللَّهِ الَّتِي أَتَيْتُكُمْ بِأَعْلَامِهِ بِاخْلَالِ مَا أَخْلَلْتُ لَكُمْ وَ تَحْرِيمِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَ الْمَأْكَلِ مُصَدِّقِينَ، وَ دَعَوْا عَنْكُمْ زُحْرَفَ مَا تُوحِيهِ الشَّيَاطِينُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ مِنْ زُحْرَفِ الْقَوْلِ لَكُمْ، وَ تَلْبِيسِ دِينِكُمْ عَلَيْكُمْ غُرُورًا الخ.^۱

خداوندی که یاد و ذکرش بلند است به پیامبرش محمد(ص) و برای بندگان که به او و آیاتش ایمان دارند می گوید: پس بخورید ای مؤمنان از آنچه تزکیه (پاک) می کنید از ذبهای تان و آن را ذبح می کنید ذبحی که بیان کردم همانا ذبح نمودن آن برای شما حلال است. آن ذبح حلال، ذبحی است که ایمان آورندگان به من از اهل دین شما (دین حق) آن را ذبح نمایند یا کسی از اهل کتاب پیرو یکتا پرستی من است، نه آن حیوانی که بت پرستان و مجوسیان که اهل کتاب نیستند، ذبح نمایند. اگر شما به آیات

۱ - تفسیر الطبری جلد ۵ صفحه ۹ البحث الثامن

او ایمان دارید. خداوند می فرماید: اگر شما به حجت های خداوند که نشانه های آن به سوی شما آمد به حلال بودن آنچه برای شما حلال کردم و حرام بودن آنچه برای شما حرام نمودم از طعامها و خوردنیها تصدیق کننده هستید، رها کنید اباطیلی را که شیطانها به شما از سخنهای بیهوده می گویند و دین شما را بر شما از روی فریب و حيله مشتبه می گردانند.

السُّؤَالُ الثَّلَاثُ: قَوْلُهُ [فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ] صِيغَةُ الْأَمْرِ وَهِيَ لِلْبَاحَةِ، هَذِهِ الْبَاحَةُ حَاصِلَةٌ فِي حَقِّ الْمُؤْمِنِ وَغَيْرِ الْمُؤْمِنِ، وَكَلِمَةُ (إِنْ) فِي قَوْلِهِ [إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ] تَقِيدُ الْإِشْتِرَاطَ.

وَالْجَوَابُ: التَّقْدِيرُ لِيَكُنْ أَكْلُكُمْ مَقْصُورًا عَلَى مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَالْمُرَادُ أَنَّهُ لَوْ حَكَمَ بِبَاحَةِ أَكْلِ الْمَيْتَةِ لَقُدِحَ ذَلِكَ فِي كَوْنِهِ مُؤْمِنًا.^۳

سؤال سوم: این گفته خداوند: «پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است» صیغه امر است و آن برای اباحت می باشد و این حلال بودن در حق مؤمن و غیر مؤمن حاصل است و کلمه «إِنْ» در کلام خداوند تبارک و تعالی «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ» افاده شرط می کند.

جواب: تقدیر کلام این است: باید خوردن شما مقصور (محدود) باشد بر ذبیحه ای که نام خداوند بر او یاد شده است اگر شما به آیات او

۱- سوره انعام آیه ۱۱۸

۲- سوره انعام آیه ۱۱۸

۳- تفسیر کبیر جزء ۱۳ ص ۱۶۵

ایمان دارید و مراد آن است که اگر شخصی به مباح بودن خوردن مردار حکم کند حتما در مؤمن بودنش عیب و نقص خواهد بود.

الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: قَوْلُهُ (وَكُلُوا) صِيغَةُ الْأَمْرِ، وَظَاهِرُهَا لِلرَّجُوبِ لَا أَنَّ الْمُرَادَ هَهُنَا الْإِبَاحَةَ وَالتَّحْلِيلَ.^۱

مسأله اول: کلام خداوند تعالی (وَكُلُوا) صیغه امر است و ظاهر آن برای وجوب است. نه اینکه مراد از آن در این جا اباحت و تحلیل باشد.

أَمْرٌ مُتَرَتَّبٌ عَلَى التَّهْيِ عَنْ اتِّبَاعِ الْمُضِلِّينَ الَّذِينَ مِنْ جُمْلَةِ أَضْلَالِهِمْ تَحْلِيلُ الْحَرَامِ وَتَحْرِيمُ الْحَلَالِ.^۲

امری است که مترتب شده است بر نهی از پیروی کردن گمراهانی که از جمله گمراهیهای آنان، حلال کردن آنچه حرام است و حرام شمردن آنچه حلال است، می باشد.

قَوْلُهُ تَعَالَى: [فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ] هَذَا جَوَابُ لِقَوْلِ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ قَالُوا لِلْمُسْلِمِينَ: أَتَأْكُلُونَ مِمَّا قَتَلْتُمْ، وَ لَا تَأْكُلُونَ مِمَّا قَتَلَ رَبُّكُمْ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُسْلِمِينَ: (فَكُلُوا) أَنْتُمْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ الذَّبَائِحِ (إِنْ كُنْتُمْ بَيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ). وَ قِيلَ: كَأَنْتُمْ يُحَرِّمُونَ أَصْنَافًا مِنَ النَّعَمِ، وَيُحِلُّونَ الْمَيْتَةَ، فَقِيلَ: أَحَلُّوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَ حَرَّمُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ. فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ تَكُونُ الْآيَةُ خِطَابًا لِلْمُشْرِكِينَ.

و کلام خداوند تبارک و تعالی: «پس بخورید از آنچه اسم خدا بر آن ذکر شده است» این جوابی است برای سخن کافران آنجا که به مسلمانان گفتند: آیا می خورید از آنچه که خودتان کشته اید و نمی خورید از آنچه

۱ - تفسیر کبیر ج ۱۲ ص ۷۲

۲ - روح معانی ج ۸ ص ۱۲ سطر ۱۰

پروردگار شما می کشد؟ پس خداوند بلند مرتبه به مسلمانان فرمود: پس بخورید از ذبحهایی که نام خداوند بر آن ذکر شده است (اگر به آیات او ایمان دارید) و گفته شده: و ایشان گروهی از حیوانات را حرام و مردار را حلال می شمردند. پس گفته شد حلال بشمارید آنچه خداوند حلال ساخته است و حرام بشمارید آنچه خداوند حرام ساخته است. پس بنابر این قول، آیه خطاب به مشرکین می باشد.

وَعَلَى الْقَوْلِ الْأَوَّلِ تَكُونُ الْآيَةُ خُطَابًا لِلْمُسْلِمِينَ، وَهُوَ الْأَصَحُّ لِقَوْلِهِ فِي آخِرِ الْآيَةِ [إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ] [وَمَا لَكُمْ أَنْ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ] يَعْنِي وَآي شَيْءٍ لَكُمْ فِي أَنْ لَا تَأْكُلُوا وَمَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ أَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ؟ وَهَذَا تَأْكِيدٌ فِي إِبَاحَةِ مَا ذُبِحَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ دُونَ غَيْرِهِ. [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] يَعْنِي وَقَدْ بَيَّنَّ لَكُمْ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ فِي مَا تَطْعَمُونَ.

و بنابر قول اول، آیه خطاب بر مسلمین می باشد و این صحیح تر است به دلیل قول خداوند در آخر آیه «إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» (اگر به آیات خداوند ایمان دارید و چه شده است شما را که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است) یعنی چه چیز است شما را در این که نمی خورید و چه شما را منع می کند از اینکه بخورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است. و این تأکیدی است بر حلال بودن آنچه بر نام خداوند ذبح

۱-سوره انعام آیه ۱۱۹

۲-سوره انعام آیه ۱۱۹

شده است بدون غير آن. [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] يعنى «و بيان کرده است برای شما حلال را از حرام در آنچه که ميخوريد.»
 وَقَالَ جُمُهورُ الْمُفَسِّرِينَ: الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] الْمَحْرَمَاتُ الْمَذْكُورَةُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلَ لَيْعٍ لِلَّهِ بِهِ]^۱

جمعی از مفسرين گفتند: منظور از سخن خداوند بلند مرتبه «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» حرام شده های مذکور در سخن خداوند بلند مرتبه است که می فرماید: «حرام شده است برای شما مردار و خون يعنى خون ريخته شده وگوشت خوک و آنچه نام غير خدا بر آن ياد شود.»
 وَأُورِدَ الْإِمَامُ فَخْرُ الدِّينِ الرَّازِيُّ هَهُنَا إِشْكَالًا، فَقَالَ فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ مَكِّيَّةٌ وَ سُوْرَةُ الْمَائِدَةِ مَدَنِيَّةٌ، وَ هِيَ آخِرُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْمَدِينَةِ، وَقَوْلُهُ (وَقَدْ فَصَّلَ) يَجِبُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْمَفْصَلُ مُتَقَدِّمًا عَلَى هَذَا الْمُجْمَلِ، وَالْمَدَنِيُّ مُتَأَخِّرٌ عَنِ الْمَكِّيِّ، فَيَمْتَنِعُ كَوْنُهُ مُتَقَدِّمًا. ثُمَّ قَالَ: بَلِ الْأَوَّلَى أَنْ يُقَالَ الْمُرَادُ قَوْلُهُ تَعَالَى بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ: [قُلْ لَا أَجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنَازِيرٍ]^۲ وَ هَذِهِ الْآيَةُ وَإِنْ كَانَتْ مَذْكُورَةً بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ بِقَلِيلٍ إِلَّا أَنَّ هَذَا الْقَدْرَ مِنَ التَّأْخِيرِ لَا يَمْنَعُ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْمُرَادُ. قَالَ كَاتِبُهُ: وَلَمَّا ذَكَرَ الْمُفَسِّرُونَ وَجْهًا وَهُوَ أَنَّ اللَّهَ لَمَّا عَلِمَ أَنَّ سُورَةَ الْمَائِدَةِ مُتَقَدِّمَةٌ عَلَى سُورَةِ الْأَنْعَامِ

۱ - سوره مائده آيه ۳

۲ - سوره انعام آيه ۱۴۵

فِي التَّرْتِيبِ لَا فِي التُّزُولِ حَسَنَ عَوْدِ الضَّمِيرِ فِي قَوْلِهِ [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] إِلَى مَا هُوَ مُتَقَدِّمٌ فِي التَّرْتِيبِ، وَهُوَ قَوْلُهُ (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ) الْآيَةُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِهِ^۱.

امام فخرالدین رازی در اینجا اشکالی را وارد کرده است. پس گفت: همانا سوره انعام، مکی و سوره مائده مدنی است و آن آخرین سوره ای است که خداوند در مدینه نازل فرمود. و سخن خداوند بلند مرتبه: «وَقَدْ فَصَّلَ» ایجاب می کند که آن تفصیل، متقدم باشد بر این مجمل و مدنی، متاخر از مکی است، پس مقدم شدن آن ممتنع می باشد. سپس گفت بلکه بهتر آن است که گفته شود: منظور از آن گفته خداوند بلند مرتبه بعد از این آیه باشد که می فرماید: «بگو نمی یابم در آنچه به من وحی فرستاده شده هیچ چیز حرام بر خورنده که آن را خورد مگر آنکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد» و این آیه اگر چه بعد از این آیه به فاصله کمی ذکر شده است ولی این مقدار از تأخیر ممانعت نمی کند که آن مراد و منظور باشد. نویسندگان کتاب گفت: و هنگامی که مفسرین وجهی را ذکر کردند و آن این است که همانا خداوند به دلیل آنکه می دانست که سوره مائده مقدم بر سوره انعام است در ترتیب نه در نزول، زیبا دانست که برگرداند ضمیر را در قولش [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] به آنچه در ترتیب مقدم است و آن سخن خداوند بلند مرتبه [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ] می باشد و خداوند به مراد خویش دانایتر است.

[فَكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ] هُوَ مُسَبَّبٌ عَنْ
 إِنْكَارِ تَبَاعِ الْمُضِلِّينَ الَّذِينَ يَحْلُونَ الْحَرَامَ، وَيَحَرِّمُونَ الْحَلَالَ، وَ ذَلِكَ أَكْثَرُهُمْ كَانُوا
 يَقُولُونَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ تَعْبُدُونَ اللَّهَ! فَمَا قَتَلَ اللَّهُ أَحَقَّ أَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا
 قَتَلْتُمْ أَنْتُمْ. فَقِيلَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنْ كُنْتُمْ مُتَحَقِّقِينَ بِالْإِيمَانِ فَكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 خَاصَّةً أَيْ عَلَى ذَبْحِهِ دُونَ مَا ذَكَرَ عَلَيْهِ اسْمُ غَيْرِهِ مِنْ آلِهَتِهِمْ أَوْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ «وَ
 مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا» (مَا) اسْتِفْهَامٌ فِي مَوْضِعِ رَفْعٍ بِالْإِبْتِدَاءِ (وَ لَكُمْ) الْخَبَرُ أَيْ وَ أَى
 غَرَضَ لَكُمْ فِي أَنْ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ «وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ» بَيْنَ لَكُمْ «مَا
 حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» مِمَّا لَمْ يُحَرِّمْ بِقَوْلِهِ: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ»^۱

(پس بخورید از آنچه بر آن نام خداوند ذکر شده است اگر به آیات
 او ایمان دارید). این قول پیدا شده از پیروی انکار گمراه کنندگان که حرام
 را حلال و حلال را حرام می شمردند و این ثابت است. چون آنها به مسلمانان
 می گفتند: همانا شما گمان می کنید که خداوند را عبادت می کنید، پس
 آنچه خداوند کشته بهتر است که بخورید از آن چه خودتان کشته اید. پس
 خداوند به مسلمین فرمود: «که فقط از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده
 است، بخورید» اگر حقیقتاً ایمان دارید نه اینکه از آن چه نام بت‌هایشان بر
 آن ذکر شده و یا حیوانی که مرده است بخورید (وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا) ما
 استفهامیه است و مرفوع محلاً مبتداً است و «لَكُمْ» خبر است یعنی چه
 هدفی برای شماست که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده

است(وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ) یعنی برای شما بیان کرد آنچه را که بر شما حرام ساخته است از آنچه حرام نکرده است باقولش «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» بر شما مردار حرام شد.

[وَمَا لَكُمْ إِلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ]^۱

«و شما را چه شده است که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است و به تحقیق بیان نموده است آنچه بر شما حرام ساخته است مگر آنچه که به آن مضطر باشید.»

ثَوَابٌ بِالْكَفِّ عَنْ أَكْلِهِ، وَ ذَلِكَ يَكُونُ مِمَّنْ آمَنَ بِالْكَفِّ اتِّبَاعًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ تَسْلِيمًا لِحُكْمِهِ، وَ لَا نَعْلَمُ أَحَدًا مِنْ سَلَفِ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَفَّ عَنْ أَكْلِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ مِنَ الذَّبَائِحِ رَجَاءً ثَوَابِ اللَّهِ عَلَى تَرْكِهِ ذَلِكَ وَ اعْتِقَادًا مِنْهُ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُ عَلَيْهِ. فَبَيَّنَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَمَا وَصَفْنَا أَنَّ أَوَّلَى التَّأْوِيلَيْنِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ مَا قُلْنَا وَ قَدْ بَيَّنَّا فِيْمَا مَضَى قَبْلُ أَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ فَصَّلَ وَ فَصَّلْنَا وَ فَصَّلَ بَيْنَ أَوْ بَيْنَ بِمَا يُعْنَى عَنْ إِعَادَتِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ.^۲

ثوابی است در خودداری کردن از خوردن آن و آن برای کسی است که تصدیق کند خودداری از آن را به خاطر پیروی امر خداوند و تسلیم در برابر او و بر حکم و دستورات او. و هیچ یک از گذشتگان این امت را نمی شناسیم که از خوردن ذبائهی که خداوند حلال نموده خودداری کند به

۱ - سوره انعام آیه ۱۱۹

۲ - جامع البیان تفسیر قرآن جزء هشتم

امید دستیابی به ثواب خداوند بر ترک آن و به دلیل اعتقادش بر اینکه خداوند آن را بر او حرام نموده است. پس واضح شد وقتی که امر آن گونه باشد که ما وصف کردیم بی گمان بهترین دو تأویل در حق آیه و محق ترین آنها بر حق بودن گفته ما است (و حال آنکه در گذشته بیان کردیم که معنی قولش (فَصَّلْ وَ فَصَّلْنَا وَ أَشْكَارَ وَ وَاضِحَ اسْتِ) یا خداوند آن را بیان نمود با آن چیزی که از دوباره آوردن آن در اینجا بی نیاز می کند).

إِنْكَارُ لِيَأْنِ يَكُونُ لَهُمْ شَيْءٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّتَابِ عَنْ أَكْلِ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ، فَمَا لِلِاسْتِفْهَامِ الْإِنْكَارِ وَ لَيْسَتْ نَافِيَةً^۱.

آیه انکار است براینکه برای شان چیزی باشد که ایشان را به اجتناب از خوردن آنچه نام خدای متعال بر آن یاد شده است بخواند، پس ما برای استفهام انکاری است و نافی نیست.

[وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَحَرَّمًا عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ] اِخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ بِكَلَامِ الْعَرَبِ فِي تَأْوِيلِ قَوْلِهِ: (وَمَا لَكُمْ أَنْ لَا تَأْكُلُوا)

«و شما راجه شده است که نمی خورید از آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است و به تحقیق برای شما بیان نموده آنچه بر شما حرام ساخته است مگر آنچه به خوردن آن مضطر (مجبور) باشید». علمای کلام عرب در تاویل این سخن خداوند بلند مرتبه [وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا] اختلاف دارند.

۱- روح المعانی ج ۸ ص ۱۲ سطر ۲۷- جزء ۸ ص ۱۰ المجلس الخامس

فَقَالَ بَعْضُ النَّحْوِيِّينَ الْبَصَرِيِّينَ: مَعْنَى ذَلِكَ وَآيَ شَيْءٍ لَكُمْ فِي أَنْ لَا تَأْكُلُوا، قَالَ: وَذَلِكَ تَظْيِيرُ قَوْلِهِ: [وَمَا لَنَا أَنْ لَا نُقَاتِلَ] يَقُولُ: آيَ شَيْءٍ لَنَا فِي تَرْكِ الْقِتَالِ قَالَ: وَلَوْ كَانَتْ لَا زَائِدَةً لَا يَقَعُ الْفِعْلُ، وَلَوْ كَانَتْ فِي مَعْنَى وَمَا لَنَا وَكَذَا لَكَانَتْ وَلَنَا وَأَنْ لَا تُقَاتِلَ.

پس یکی از نحویین بصری گفت: معنای آن اینگونه است: وجه چیزی است برای شما در این که نمی خورید. و آن مثل قول خداوند متعال که از قول آنان می فرماید: (وجه شده است بر ما که نجنگیم). چه چیزی است برای ما در ترک کردن جنگ و گفت: اگر «لا» زائده باشد فعل واقع نمی شود و اگر در معنای «وَمَا لَنَا وَكَذَا» باشد بطور حتم این گونه می باشد «وَلَنَا وَآلَا تُقَاتِلَ». وَقَالَ غَيْرُهُ: إِنَّمَا دَخَلَتْ لِلْمَنْعِ لِأَنَّ تَأْوِيلَ مَا لَكَ وَمَا مَنَعَكَ وَاحِدٌ، مَا مَنَعَكَ لَا تَفْعَلُ ذَلِكَ وَمَا لَكَ لَا تَفْعَلُ وَاحِدٌ، فَلِذَلِكَ دَخَلَتْ لَا. قَالَ: وَهَذَا الْمَوْضِعُ تَكُونُ فِيهِ لَا وَتَكُونُ فِيهِ أَنْ مِثْلَ قَوْلِهِ: [يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا] يَمْنَعُكُمْ مِنَ الضَّلَالِ بِالْبَيَانِ.

و دیگری گفت: «همانا لا برای منع وارد شده است، زیرا که تأویل ما لك و ما منعك یکی است؛ وَمَا مَنَعَكَ لَا تَفْعَلُ (چه چیزی تو را منع کرد که آن را انجام نمی دهی) وَمَا لَكَ لَا تَفْعَلُ (چيست تو را که انجام نمی دهی) در واقع به یک معنا می باشد. و به همین دلیل لا وارد شده است. گفت: و در چنین موضعی هم «لا» و هم «ان» جایز می باشد مثل سخن خداوند بلند

مرتبه [يُبينُ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا] بیان نمود خداوند بلند مرتبه تا اینکه گمراه نگردید» یعنی شما را از گمراهی به وسیله بیان منع می کند.

وَأُولَى الْقَوْلَيْنِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ عِنْدِي قَوْلُ مَنْ قَالَ: مَعْنَى قَوْلِهِ: (وَمَا لَكُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَآيَ شَيْءٍ يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - تَقَدَّمَ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ بِتَحْلِيلِ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَابَاحَةِ أَكْلِ مَا ذُبِحَ بِدِينِهِ أَوْ بِدِينِ مَنْ كَانَ يُدِينُ بِبَعْضِ شَرَائِعِ كُتُبِهِ الْمَعْرُوفَةِ وَبِتَحْرِيمِ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِهِ مِنَ الْحَيَوَانِ، وَزَجَرَهُمْ عَنِ الْأَصْغَاءِ لِمَا يُوحِي الشَّيَاطِينُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِنْ زُحْرَفِ الْقَوْلِ فِي الْمَيْتَةِ وَالْمُتَحَنِّقَةِ وَالْمُتَرَدِّدَةِ وَسَائِرِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنَ الْمَطَاعِمِ. ثُمَّ قَالَ: وَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ أَكْلِ مَا ذُبِحَ بِدِينِ الَّذِي ارْتَضَيْتُهُ، وَقَدْ فَصَّلْتُ لَكُمْ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ فِيمَا تَطْعُمُونَ، وَ بَيَّنَّاهُ لَكُمْ بِقَوْلِهِ: [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ] ^۱ إِلَى قَوْلِهِ: [فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَحْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ] ^۲ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ فِي حَرَامِ ذَلِكَ مِنْ حَلَالِهِ، فَتَمْتَنِعُوا مِنْ أَكْلِ حَلَالِهِ حَذَرًا مِنْ مُوَاقَعَةِ حَرَامٍ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ مَعْنَاهُ فَلَا وَجْهَ لِقَوْلِ مُتَأَوِّلِي ذَلِكَ وَآيُ شَيْءٍ لَكُمْ فِي أَنْ لَا تَأْكُلُوا، لِأَنَّ ذَلِكَ إِنَّمَا يُقَالُ كَذَلِكَ لِمَنْ كَانَ كَفَّ عَنْ أَكْلِهِ رَجَاءً ثَوَابٍ. ^۳

۱ □ سورة بقره آیه ۱۷۳

۲ - سورة مائده آیه ۳

۳ - مضمون طبری ص ۱۱، ج ۵

بهترین و شایسته ترین قول در این مسأله نزد من قول کسی است که گفته است: معنای گفته خداوند (وَمَالَكُمْ) در این جا یعنی (وَ اِی شَیْءٍ يَمْنَعُكُمْ اَنْ تَاْكُلُوْا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) (و چه چیزی شما را منع می کند از خوردن آنچه نام خدا بر آن ذکر شده است) می باشد و آن ثابت است. چون خداوند متعال به مؤمنین امر فرمود به حلال بودن آنچه نام خداوند بر آن ذکر شده است. و مباح بودن خوردن حیوانی که آن را مسلمانی و یا کسی که پیرو یکی از شرایع کتابهای معروف خداوند باشد ذبح کرده باشد و حرام بودن حیوانی که نام غیر خدا بر آن ذکر شده است. و ایشان را از گوش دادن به وسوسه شیطان و سخنان به ظاهر آراسته آنان در مورد حیوان مردار و آنچه به خفه شدن مرده باشد و آنچه از جای بلند افتاده و مرده باشد و سایر طعامهایی که خداوند آن را حرام نموده است منع می کند. سپس فرمود و چه چیزی شما را منع می کند از خوردن آنچه ذبح شده است به دینی که آن را برگزیدم و حال آنکه بیان نمودم برای شما حلال را از حرام در آنچه می خورید و ذکر نمودم برای شما با این قولش (برای شما مردار و خون (خون ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده است حرام شد.) تا این کلامش (فَمَنْ اضْطُرَّ) یعنی (پس هر که ناچار شود در گرسنگی غیر مایل به گناه) پس هیچ اشکالی بر شما در تشخیص حرام آن از حلالش نیست. بنابراین از خوردن حلال آن به خاطر پرهیز از افتادن در حرام آن اجتناب می کنید. و اگر این معنای آن باشد پس هیچ وجه و دلیلی نیست برای قول تأویل کننده گان آن به اینکه معنای آیه اینگونه است، (وَ اِی شَیْءٍ لَّكُمْ فِیْ اَنْ لَّا تَاْكُلُوْا) (و چه چیزی است برای شما اینکه نمی خورید...) زیرا که به طور حتم به شخصی این چنین گفته می شود که از خوردن آن به امید دسترسی به ثواب خودداری می کند.

الْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ فِي حُكْمِ قَوْلِهِ: [وَمَا أَهْلٌ بِهِ لِعِيرِ اللَّهِ،] مِنَ النَّاسِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ ذَبَائِحُ عَبْدَةِ الْأَوْتَانِ الَّتِي كَانُوا يُذَبِّحُونَهَا لِأَصْنَامِهِمْ، وَأَجَازَ ذَبِيحَةَ النَّصَارَى إِذَا سُمِّيَ عَلَيْهَا بِاسْمِ الْمَسِيحِ، وَهُوَ مَذْهَبُ الْعَطَاءِ وَالْمَكْحُولِ وَالْحَسَنِ وَالشَّعْبِيِّ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ لِعُمُومِ قَوْلِهِ: [وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ] ^۱ وَقَالَ الْمَالِكُ وَالشَّافِعِيُّ وَأَبُو حَنِيفَةَ (رح): لَا يَحِلُّ ذَلِكَ وَالْحُجَّةُ فِيهِ أَنَّهُمْ إِذَا ذَبَحُوا عَلَى اسْمِ الْمَسِيحِ فَقَدْ أَهَلُّوا بِهِ لِعِيرِ اللَّهِ فَوَجَبَ أَنْ يَحْرُمَ. وَرُويَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى يَهْلُونَ لِعِيرِ اللَّهِ فَلَا تَأْكُلُوا، وَإِذَا لَمْ تَسْمَعُوهُمْ فَكُلُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ ذَبَائِحَهُمْ، وَهُوَ يَعْلَمُ مَا يَقُولُونَ ^۲.

مسأله چهارم: در حکم سخن خداوند بلندمرتبه (وَمَا أَهْلٌ بِهِ لِعِيرِ اللَّهِ)

می باشد و از مردم کسانی هستند که گمان کرده اند که مراد از آن ذبائح بت پرستان است که آنها را برای بت‌هایشان ذبح می کردند، و همین افراد ذبح کرده های نصاری را هنگامی که نام مسیح بر آن برده شود جایز دانستند. و آن مذهب عطاء و مکحول و حسن و شعبی و سعید بن مسیب می باشد به دلیل عام بودن کلام خدای تعالی:

(وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ) (طعام کسانی که کتاب داده

شده اند برای شما حلال است) و مالک و شافعی و ابوحنیفه - رحمه الله علیهم - گفته اند آن حلال نمی باشد. و حجت در آن این است که همانا آنها اگر بر اسم مسیح ذبح کنند، پس به تحقیق نام غیر خدا را بر آن یاد کرده

۱ - سوره مائده آیه ۵

۲ - تفسیر خازن ص ۱۰۴ جلد ۱

اند. بنابراین واجب است که حرام گردد. از علی ابن ابی طالب (رض) و روایت شده است که ایشان فرمودند: «اگر از یهود و نصاری شنیدید که در هنگام ذبح غیر خدا را ندا می کنند، پس نخورید. اگر نشنیدید پس بخورید، چرا که خداوند ذبائح ایشان را حلال نموده است و او می داند آنچه آنها می گویند».

[وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] ^۱

یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماشان - که حنه بنت فاقوذا بود- در وقتی که حامله شد (رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ) ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم (لَكَ مَا فِي بَطْنِي) برای تو آنچه در شکم من است (مُحَرَّرًا) آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص تو را پرستد و خدمت مسجد تو کند. در آن زمان خدمت مسجد بیت المقدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر می کردند و در شریعت ایشان بر فرزندان، انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود. بعد از نذر حنه، شوهر او عمران گفت که وَيَحْكُ این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید. بر زبان حنه جاری شد که (فَتَقَبَّلْ مِنِّي) پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کرده ام (إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ) بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر گفتم (الْعَلِيمُ) دانایی به قصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم. ^۲

۱ - سوره آل عمران آیه ۳۵ - در این آیه شریفه تخصیص مکان در نذر یا عبادات نافله ، ثابت شد .

۲ - تفسیر حسینی ص ۱۱۳ جزء ۳ سوره ۳ آیه ۳۵

آنگاه که گفت زن عمران ای پروردگارا من هر آیینی من نذر تو کردم آنچه در شکم من است آزاد کرده، یعنی از خدمت والدین معاف داشته. پس قبول کن از من هر آیینی تو شنوا و دانا هستی.

[يَا رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ] أَنْ أَجْعَلَ [لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا] عَتِيقًا خَالِصًا مِنْ شَوَاعِلِ الدُّنْيَا لِخِدْمَةِ بَيْتِكَ الْمُقَدَّسِ.^۱

پروردگارا! هر آیینی من نذر کردم که برای تو قرار دهم آنچه در شکم من است. در حالی که آزاد شده و پاک و خالص از تعلقات و شواغل دنیایی است تا خدمت خانه مقدس تو را کند.

الْقَوْلُ فِي تَأْوِيلِ قَوْلِهِ: [إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] يَعْنِي يَقُولُ جَلَّ ثَنَاهُ: [إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي] فَادِّ مِنْ صَلَوةِ سَمِيعٍ، وَأَمَّا امْرَأَةُ عِمْرَانَ فَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ أُمُّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ — صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ — وَكَانَ اسْمُهَا فِيمَا ذُكِرَ لَنَا حَتَّةَ ابْنَةِ فَاوُذَ بْنِ قَيْلٍ.^۲

این کلام در تاویل کلام خداوند متعال [إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ] «و چون زن عمران گفت: پروردگارا! به درستی که من نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده. پس از من قبول کن به درستی که تو شنونده دانا هستی.» یعنی خداوند تعالی می فرماید: «و چون زن عمران گفت: پروردگارا به درستی که من نذر تو کردم آنچه در شکم من است در

۱ - تفسیر جلالین ص ۴۹ سطر ۱۷

۲ - صفحه ۱۵۷ جامع البیان در تفسیر قرآن ج سوم ، جزء سوم

حالی که آزاد کرده شد پس قبول کن از من. « در نتیجه کلمه (اذ) از صله سَمِيع می باشد. اما زن عمران پس او مادر مریم دختر عمران، مادر عیسی بن مریم می باشد- درود خداوند بر او باد- نام او بر اساس آنچه بر ما ذکر شده است حَتَّةٌ دختر فاقوذا پسر قتیل است.

حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَسْوَدِ الطَّفَاوِيُّ، قَالَ: ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَبِيعَةَ، قَالَ: ثَنَا النَّضْرُ بْنُ عَرَبِيٍّ عَنْ مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ: (مُحَرَّرًا)، قَالَ: خَادِمًا لِلْبَيْعَةِ. حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، قَالَ: ثَنَا جَابِرُ بْنُ نُوحٍ عَنْ النَّضْرِ بْنِ عَرَبِيٍّ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: خَادِمًا لِكَنِيسَةٍ.^۱

نقل کرد برای من عبد الرحمن بن اسود طفاوی گفت روایت کرد به ما محمد ابن ربیعہ گفت روایت کرد به ما نضر بن عربی از مجاهد در مورد کلام خداوند به نقل از زن عمران که گفت: (مُحَرَّرًا) منظورش خدمت گذاری برای بیعه بود (محل عبادت). حدیث بیان کرد برای ما ابوکریب گفت آورده است جابر بن نوح از نضر بن عربی از مجاهد گفت: مراد از آن خادمی برای کلیسا است.

حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ، قَالَ: ثَنَا الْحُسَيْنُ، قَالَ: ثَنَى حَجَّاجٌ عَنْ ابْنِ جَرِيْجٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي بَزَّةَ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَنْ عِكْرِمَةَ وَأَبِي بَكْرٍ عَنْ عِكْرِمَةَ، أَنَّ امْرَأَةً عِمْرَانَ كَانَتْ عَجُوزًا عَاقِرًا تُسَمَّى حَتَّةَ، وَكَانَتْ لَا تَلِدُ، فَجَعَلَتْ تُعْبِطُ النِّسَاءَ لِأَوْلَادِهِنَّ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَلَىَّ نَذْرًا شُكْرًا إِنْ رَزَقْتَنِي وَلَدًا أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ،

فَيَكُونُ مِنْ سَدَّتِهِ وَخُدَامِهِ. قَالَ: وَقَوْلُهُ: [نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا] إِنَّهَا لِلْحُرَّةِ ابْنَةِ الْحَرَّائِرِ مُحَرَّرًا لِكَنِيْسَةِ يَخْدُمُهَا.^۲

قاسم برای ما نقل کرد که آورده است حسین که حجاج از ابن جریج از قاسم ابن ابی بزة روایت کرد که همانا خبر داده است به او از عکرمه و ابی بکراز عکرمه، که زن عمران پیر زن نازائی بود که حنه نامیده می شد و او فرزندی نمی آورد. پس به زنان به خاطر فرزندانشان غبطه می خورد. پس گفت: پروردگارا همانا بر من نذری است شکر و سپاس تو را اگر که به من فرزندی عطا کنی تا او را بر بیت المقدس صدقه بدهم تا که از پرده داران و خادمان آن باشد گفت و کلام او «نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» (نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده) به تحقیق برای زن آزاده گفته می شود (که آن زن دختر آزادگان است) آزاد کرده شده برای کلیسا تا به آن خدمت کند.

[فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكُلَّمَ الْيَوْمَ إِنْشَاءً]^۱ «پس بگو هر آیین من برای خدا روزه نذر کرده ام پس امروز با هیچ آدمی سخن نخواهم گفت.» در این آیه شریفه تخصیص زمان در نذریا عبادات نافله، ثابت شد.

(فَكُلِّي وَاشْرَبِي) پس بخور از رطب و بیاشام از آب (وَقَرِّي عَيْنًا) و روشن ساز چشم را به فرزند تا خوشدل شوی به سبز شدن درخت و میوه دادن او که مناسبت با حال تو دارد. چنان که قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک، قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر. پس حق

۲ - ص ۱۵۸ جامع البیان در تفسیر قرآن، ج سوم، جزء سوم

۱ - سوره مریم آیه ۲۶

تعالی ملائکه را فرستاد تا به گرد مریم در آمدند و چون عیسی (ع) متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که (فَإِمَّا تَرِينَّ) پس اگر ببینی (مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا) از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست (فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا) پس تو بگو به درستی که من نذر کردم برای خداوند بخشایش کننده روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود (فَلَنْ أَكَلُّمُ الْيَوْمَ إِنْشَاءً) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی، بلکه با ملائکه سخن می گویم و با حق تعالی مناجات می کنم و این مقدار سخن به جهت اخبار از نذر بوده یا به اشارت از این حال خبر داده.^۱

(رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ) أَوْجَبْتُ (مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا) هُوَ حَالٌ مِنْ مَا، وَهِيَ بِمَعْنَى الَّذِي، أَيْ مُعْتَقًا لِخِدْمَةِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ، لَا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَلَا اسْتَحْدِمُهُ. وَكَانَ هَذَا النَّوعُ مِنَ النَّذْرِ مَشْرُوعًا عِنْدَهُمْ، أَوْ مُخْلِصًا لِلْعِبَادَةِ.^۲ «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ»

(پروردگارا من نذر تو کردم) یعنی واجب کردم «مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» آنچه در شکم من است در حالی که آزاد شده از تعلقات می باشد (مُحَرَّرًا) حال است از لفظ (مَا) و ما به معنی (الَّذِي) می باشد یعنی آزاده کرده شده برای خدمت بیت المقدس. هیچ دستی برای من بر او نیست (هیچ اختیاری بر او ندارم) و نه او را به خدمت خود می گیرم – و این نوع از نذر در نزد آنها

۱ - تفسیر حسینی ص ۶۶۶ جزء ۱۶ سوره ۱۹ رکوع ۲ آیه ۲۶

۲ - تفسیر مدارک ص ۲۲۳ جلد ۱

مشروع بوده است. – ویادرحالی که خالص کرده شده برای عبادت و پرستش
تواست نذر کردم.

(إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا) إِمْسَاكًا عَنِ الْكَلَامِ فِي شَأْنِهِ وَغَيْرِهِ مَعَ
الْأَنَاسِي^۱ (به درستی که من نذر کردم برای خداوند بخشاینده روزه را) به
دلیل امتناع ورزیدن از کلام در شأن او و غیر او با آدمیان.

إِعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ شَبِيهَةٌ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ [كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا
طَيِّبًا]^۲ (بدان همانا این آیه شبیه است به آنچه از کلام خداوند بلند مرتبه
گذشت: «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» بخورید از آنچه در زمین است در حالی
که پاک و حلال می باشد).

بعضی افراد در رساله های خود، چنین نوشته اند که «تعیین جا در
عبادات مالی و جانی شرک است». – العیاذ بالله – حال اینکه از ادیان سابقه
گرفته تا دین محمدی (ص) تعیین جا برای عبادات، مشروع است. مانند
طواف بر بیت الله – زاد الله تعالی شرفها – و مانند این مثالهای دیگر موجود
است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ]^۳

«ای مسلمانان بخورید از پاکیزه ها آنچه روزی دادیم شما را و
سپاس گوید خدا را اگر که خاص او را می پرستید.»

۱ – تفسیر جلالین ص ۲۵۵ سطر ۱۶

۲ – تفسیر کبیر ص ۹ ج ۵

۳ – سوره بقره آیه ۱۷۲

از این آیه این ثابت می شود که باید حلال خورد و از حلال پرهیز نمودن را، عبادت دانستن کار ممنوع است.

يَعْنِي يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ صَدَّقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَاقْرَأُوا اللَّهَ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَادْعُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ، كَمَا حَدَّثَنِي الْمُثَنَّى، قَالَ: ثَنَا إِسْحَاقُ، قَالَ: ثَنَا أَبُو ذَهَبٍ عَنْ جُوَيْرٍ فِي قَوْلِهِ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) يَقُولُ صَدَّقُوا (كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) يَعْنِي اطْعَمُوا مِنْ حَلَالِ الرِّزْقِ الَّذِي أَحْلَلْنَاهُ لَكُمْ، فَطَابَ لَكُمْ بِتَحْلِيلِي إِيَّاهُ لَكُمْ مِمَّا كُنْتُمْ تُحَرِّمُونَ أَنْتُمْ، وَلَمْ أَكُنْ حَرَمْتُهُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَالْمَشَارِبِ، (وَاشْكُرُوا لِلَّهِ) يَقُولُ: وَاثْنُوا عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ مِنْكُمْ عَلَى النِّعَمِ الَّتِي رَزَقَكُمْ، وَطَيِّبَهَا لَكُمْ (إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) يَقُولُ: إِنْ كُنْتُمْ مُنْقَادِينَ لِأَمْرِهِ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ فَكُلُوا مِمَّا أَبَاحَ لَكُمْ أَكْلَهُ وَحَلَّاهُ وَطَيَّبَهُ لَكُمْ، وَدَعُوا فِي تَحْرِيمِهِ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ. وَقَدْ ذَكَرْنَا بَعْضَ مَا كَانُوا فِي جَاهِلِيَّتِهِمْ يُحَرِّمُونَهُ مِنَ الْمَطَاعِمِ، وَهُوَ الَّذِي نَدَّبَهُمْ إِلَى أَكْلِهِ، وَنَهَاهُمْ عَنْ اعْتِقَادِ تَحْرِيمِهِ، إِذْ كَانَ تَحْرِيمُهُمْ إِيَّاهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ طَاعَةً مِنْهُمْ لِلشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعًا لِأَهْلِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ بِاللَّهِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأَسْلَافِ.^۱

یعنی خداوندی که نام و یادش بلند است با این کلامش: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا). می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کردید و بندگی و عبودیتتان را برای خداوند اقرار نمودید و به اطاعت و فرمانبرداری او اعتراف کردید. آن چنان که نقل کرد برای من

المثنی، بیان کرد اسحاق گفت: بیان کرد ابو ذهیراز جویر در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (ای کسانی که ایمان آورده اید) می گوید: یعنی خدا و رسول را تصدیق کردید (بخورید از روزیهای پاکی که به شما روزی دادیم) یعنی بخورید از روزی حلال که برای شما حلال نمودیم، پس برای شما پاک و حلال گردید با حلال نمودن من، آن چه را که بر خودتان حرام و ممنوع می کردید در حالی که من آن را برای شما حرام نکرده بودم از خوردنیها و آشامیدنیها (وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ، خدا را شکر کنید) یعنی خداوند را حمد و ستایش گوئید به آنچه او شایسته آن است از شما بر نعمت هایی که به شما عطا کرد و آن را برای شما حلال و پاک نمود (إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ): اگر او را می پرستید. می فرماید: اگر فرمان بردار و مطیع امر او هستید، پس بخورید از آنچه برای شما خوردن آن را مباح کرده و حلال و پاک نموده است و در حرام نمودن آن پیروی از شیطان رارها کنید. به تحقیق بعضی طعامهایی که آن را در جاهلیتشان حرام و ممنوع می کردند را ذکر کرده ایم و خداوند کسی است که آنها را به خوردن آن امر کرد و آنها را از اعتقاد به حرام بودن آن نهی نمود. زیرا که حرام نمودن آنها آن را در جاهلیت اطاعت آنها از شیطان و پیروی از اهل کفر به خداوند از جمله پدران و گذشتگان بوده است.

الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: قَوْلُهُ [وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ] أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ قَالُوا: الْمُرَادُ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْمَائِدَةِ (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَ

لَحْمُ الْخِزْيِرِ).^۱

مسأله دوم: کلام خداوند بلند مرتبه (وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ) و بیان نموده است آنچه را که بر شما حرام ساخته (بیشتر مفسرین گفته اند: مراد از آن کلام خداوند بلند مرتبه در اول سوره ما نده است [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيَرِ]: حرام شد بر شما مردار، خون ریخته شده و گوشت خوک.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ] [مِنْ مُسْتَلَذَّاتِهِ أَوْ مِنْ حَلَالَاتِهِ].^۱ «ای کسانی که ایمان آورده اید بخورید از پاکیزه ها آنچه روزی دادیم شما را» از خوردنیهای لذیذ یا از حلال های آن .
[وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا] يَعْنِي وَكُلُوا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ الَّذِي رَزَقَكُمْ، وَأَحَلَّهُ لَكُمْ مِنَ الْمَطَاعِمِ وَالْمَشَارِبِ.^۲

«و بخورید از آنچه خداوند بر شما روزی داد،» در حالی که پاک و حلال است. یعنی بخورید ای مؤمنان از روزی خداوند که به شما روزی داده و از خوردنیها و آشامیدنیها که بر شما حلال کرده است.
[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ]^۳ «ای مومنان حرام نکنید لذائذی را که خدا برای شما حلال ساخته است و از حد مگذرید هر آینه خدا از حد گذرندگان را دوست

۱ - تفسیر خازن ص ۱۰۲ ج ۱

۲ - تفسیر خازن ص ۴۸۲ ج ۱

۳ - سوره مائده آیه ۸۷

ندارد. «از این آیه ثابت شد که حلال را حرام دانستن، تعدی و تجاوز و کارممنوع است.

الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: قَوْلُهُ [لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ] يَحْتَمِلُ وُجُوهًا؛ أَحَدُهَا: لَا تَعْتَقِدُوا تَحْرِيمَ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَكُمْ. وَثَانِيهَا: لَا تُظْهِرُوا بِاللِّسَانِ تَحْرِيمَ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَكُمْ. وَثَالِثُهَا: لَا تَجْتَنِبُوا عَنْهَا اجْتِنَابًا شَبِيهَ اجْتِنَابِ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ. فَهَذِهِ الْوُجُوهُ الثَّلَاثَةُ مَحْمُولَةٌ عَلَى الْإِعْتِقَادِ وَالْقَوْلِ وَالْعَمَلِ. وَرَابِعُهَا: لَا تُحَرِّمُوا عَلَى غَيْرِكُمْ بِالْفَتْوَى. وَخَامِسُهَا: لَا تَلْتَزِمُوا تَحْرِيمًا بَنَدَرٍ أَوْ يَمِينٍ^۱.

مسأله دوم: کلام خداوند بلند مرتبه [لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

لَكُمْ] «حرام نکنید لذا از آنچه خداوند متعال برای شما حلال ساخته است»

احتمال چند وجه دارد. وجه اول این است که معتقد نباشید به حرام بودن آنچه خداوند برای شما حلال نموده است. دوم آن که ظاهر مسازید بر زبان تحریم آنچه خداوند برای شما حلال نموده است. وسوم آن که از آن مانند اجتناب از حرام کرده شده ها اجتناب مکنید و این وجوه سه گانه بر اعتقاد و قول و عمل حمل شده است. و چهارم آن که بر غیر خودتان با فتوی حرام و ممنوع نکنید. و پنجم: تحریمی (حرام کردنی) را با نذر یا قسم بر خود لازم نکنید.

أَيُّ لَا تَمْنَعُوهَا أَنْفُسَكُمْ كَمَنْعِ التَّحْرِيمِ، وَقِيلَ: لَا تَلْتَزِمُوا تَحْرِيمَهَا بِنَحْوِ يَمِينٍ وَقِيلَ: لَا تَقُولُوا حَرَّمَاهَا عَلَى أَنْفُسِنَا مُبَالَعَةً مِنْكُمْ فِي الْعَزْمِ عَلَى تَرْكِهَا تَزْهَدًا مِنْكُمْ.

وَكُونُ الْمُعْنَى لَأَثَرُ مُوْهَاعَلَى غَيْرِكُمْ بِالْفَتْوَى، وَالْحُكْمُ مِمَّا لَا يُلْتَفَتُ إِلَيْهِ.^۲ یعنی آن را از نفسهای خودتان مانند منع کردن حرام منع نکنید. و گفته شده است: تحریم آن را به طریق سوگند لازم مگردانید و گفته شده: نگویید آن را بر نفس هایمان حرام کردیم به خاطر مبالغه در اراده به ترک آن و به خاطر زهد و پرهیزگاری از شما، معنی «حرام مکنید آن را بر غیر خودتان با فتوا» و حکم از جمله چیزهایی است که به آن توجه نمی شود (بی اعتبار است).
 أَيْ كُلُّوْا مَا حَلَّ لَكُمْ وَطَابَ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ.^۱ یعنی بخورید آنچه که

برای شما حلال و پاک است از آنچه خداوند به شما روزی کرده است.

دراکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه(ص) برای صحابه وصف قیامت می کرد و از احوال آن روز شمه ای بیان می نمود. تنی چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان (رضی الله عنهم) از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون (رض) جمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیه عمر روزبه صیام و شب به قیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و براین اتفاق سوگند یاد کردند. این خبر به حضرت رسالت پناه(ص) رسیده به ایشان گفت که من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید به درستی که نفس شما را بر شما حق است. پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسبید که من بر می خیزم و خواب می کنم و روزه می دارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی می خورم و به زنان در می آیم. فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. کسی که از سنت من

۲ - روح المعانی ص ۸-۷ جزء ۷ سطر ۳۳

۱ - روح المعانی ص ۸ ج ۷ سطر ۳۰

روی گرداند پس از امت من نیست. و این آیت نازل شد^۱ [فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ]^۲

پس یاد کنید نام خدا را بر نحر (کشتن شتر) آن بر چهار پای ایستاده پس بر زمین افتد پهلوی آن، بخورید از آن و درویش بی سؤال را و سؤال کننده را بخورانید.

(وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) بَعْدَ أَنْ اسْتَقَرَّ بِكُلِّ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ الْفَرَارُ، وَأَطْمَأَنَّتْ بِهِ الدَّارُ (أَنْ أَفِضُوا) اِی صُبُّوا (عَلَيْنَا) شَيْئًا (مِنْ الْمَاءِ)، نَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى مَائِخُنُ فِيهِ. وَظَاهِرُ الْآيَةِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْجَنَّةَ فَوْقَ النَّارِ، (أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ) اِی أَوْ مِنَ الَّذِي رَزَقَكُمُوهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ سَائِرِ الْأَشْرِيَةِ لِئَلَّا يَمُوتَ الْإِفَاضَةُ، أَوْ مِنَ الْأَطْعِمَةِ

۳.

اهل آتش (جهنم) اهل بهشت را ندا کردند بعد از این که هر کدام ازدو گروه آرام و قرار گرفتند و جایگاه بر آنها ثابت گردید که (أَفِضُوا) یعنی بریزید بر ما چیزی از آب تا به وسیله آن کمک بجویم بر آنچه بر ما است. و ظاهر آیه دلالت بر این می کند که همانا بهشت بالای (جهنم) است یا بریزید از آنچه خداوند به شما روزی داده است یعنی از سایر نوشیدنیهایی که خداوند به شما روزی داده است تا مناسب ریختن باشد یا از خوردنی ها.

۱ - تفسیر حسینی ص ۲۵۷ جزء ۷ سوره مائده آیه ۸۷

۲ - سوره حج آیه ۳۶

۳ - روح معانی ص ۱۱۰ جزء ۸ سطر ۱۳

« وَمَا أَهْلَ بِهِ لِيَعْبُدَ اللَّهَ »

و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شود.

مَعْنَاهُ ذُبِحَ بِهِ لِاسْمِ غَيْرِ اللَّهِ مِثْلَ لَاتَ وَعَزَّى وَأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، فَإِنْ أَفْرَدَ بِاسْمِ غَيْرِ اللَّهِ، أَوْ ذَكَرَ مَعَ اسْمِ اللَّهِ عَطْفًا بَانَ يَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ بِالْجَرِّ حَرَّمَ الذَّبِيحَةَ، وَإِنْ ذَكَرَ مَعَهُ مَوْصُولًا لَمْ عَطْفًا بَانَ يَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ كُرْهًا وَلَيْسَ حَرْمٌ، وَإِنْ ذَكَرَ مَفْصُولًا بَانَ يَقُولُ قَبْلَ التَّسْنِيمَةِ وَقَبْلَ أَنْ يَضَعَ الذَّبِيحَةَ أَوْ بَعْدَهُ لَبَّاسَ بِهِ، هَكَذَا فِي الْهَدَايَةِ.

معنای آن: به اسم غیر خداوند ذبح شود مثل لات و عزی و اسم های انبیا و غیره. پس اگر تنها اسم غیر خداوند را بیاورد یا اسم غیر خدا را همراه با اسم خدا با عطف کردن ذکر کند به این صورت که بگوید باسم الله و محمد رسول الله با جر ذبیحه حرام می گردد. و اگر اسم غیر خدا را همراه آن بدون عطف ذکر کند به این که بگوید (باسم الله محمد رسول الله) مکروه است ولی حرام نمی گردد. و اگر با فاصله ذکر کند به این که قبل

از یاد کردن نام خدا و قبل از این که قربانی را قرار دهد یا بعد از آن بگوید، هیچ اشکالی بر آن وارد نیست و در هدایه این چنین آمده است.

وَمِنْ هَهُنَا عُلِمَ أَنَّ الْبَقْرَةَ الْمَذْبُورَةَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَمَا هُوَ الرَّسْمُ فِي زَمَانِنَا حَالٌ طَيِّبٌ لِأَنَّهُ لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ غَيْرِ اللَّهِ عَلَيْهَا وَقَتَ الذَّبْحِ.^١

و از اینجا دانسته می شود که گاوی که برای اولیاء نذر می شود، آن گونه که در زمان ما رسم است، حلال و پاک است. زیرا اسم غیر خدا بر آن در هنگام ذبح یاد نمی شود.

قَوْلُهُ تَعَالَى (وَمَا ذُبِحَ عَلَى التُّصَبِّ) اى ذُكِرَ اسْمُ الصَّنَمِ عَلَى ذَلِكَ الْمَذْبُوحِ، فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ مُسْلِمٌ لَوْلَى وَقَصَدَ التَّقَرُّبَ لَهُ كَمَا يَتَقَرَّبُ لِلَّهِ فَهُوَ مُرْتَدٌّ وَلَا تُؤْكَلُ ذَبِيحَتُهُ، وَأَمَّا إِنْ قَصَدَ أَنَّ الذَّبْحَ لِلَّهِ وَتَوَابَهُ لِلْوَلِيِّ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ. فَإِنْ تَذَرَدَ ذَبِيحَتَهُ لِلْوَلِيِّ أَلَمِيَّتِ كَالسَّيِّدِ الْبَدَوِيِّ مَثَلًا فَإِنْ قَصَدَ انْتِفَاعَهُ بِهَا كَالْحَيِّ فَهُوَ تَذَرٌ بَاطِلٌ، وَأَمَّا إِنْ قَصَدَ أَكْلَهَا ذَبْحُ فِي مَحَلٍّ مِنْ غَيْرِ قَصْدِ فَقَرَاءِ ذَلِكَ الْمَحَلِّ فَلَا يَسُوقُهَا لِذَلِكَ الْمَحَلِّ بَلْ يَذْبَحُهَا بِأَيِّ مَحَلٍّ شَاءَ. قَالَ مَالِكٌ (رَح) سَوْقُ الْهَدَايَا لِغَيْرِ مَكَّةَ ضَلَالٌ، وَأَمَّا أَنْ يَسُوقَهَا فَقَرَاءِ ذَلِكَ الْمَحَلِّ لَزِمَهُ سَوْقُهَا.^٢

١ - تفسیر احمدی سوره البقره ص ٤٤

٢ - تفسیر صاوی شریف ص ٢٣١ ج ١، فتاوی جامع الفوائد ص ٣٩ فصل فی النذر، تفسیر روح البیان ص ٢٤٦ ج ١، بحر الرائق ص ٢٥٨ ج ٢ کتاب الصوم باب عقد لبيان مَا يَجِبُ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ .

و در کلام خداوند بلند مرتبه آمده است و آنچه ذبح شود بر بتهای
یعنی اسم بت بر آن مذبح ذکر شود، پس اگر آن کار را مسلمان برای ولی
انجام دهد و قصد او تقرب به سوی او باشد، آن گونه که به سوی خداوند
بلند مرتبه تقرب می جوید پس او مرتد می باشد و قربانی او خورده
نمی شود. اما اگر قصد کند که همانا این ذبح برای خداوند است و ثوابش
برای ولی می باشد، پس هیچ اشکالی با آن وارد نیست.

پس اگر کشته خود را برای ولی مرده مانند سید بدوی نذر کند اگر
قصد او سود و فایده بردن آن ولی از نذر به مانند شمس زنده باشد، پس آن
نذری باطل است، اما اگر قصد کند تادر محل آن ولی ذبح شود بدون قصد
نمودن فقرای آن محل پس آن را به آن محل نبرد بلکه ذبح کند آن را در هر
محلی که بخواهد.

مالک (رح) گفت: «راندن هدیه ها به سوی غیر مکه گمراهی است.
اما اگر اراده راندن آن هدیه ها را به سوی فقرای آن محل کند بر آن شخص
راندن آن لازم می شود».

قَالَ التَّوَوِيُّ (رح): الْمُرَادُ الذَّبْحُ بِاسْمِ غَيْرِ اللَّهِ كَمَنْ ذَبَحَ لِلصَّنَمِ أَوْ لِمُوسَى
أَوْ غَيْرِهِمَا. ذَكَرَ الشَّيْخُ إِبْرَاهِيمُ الْمُرَادِيُّ: أَنَّ مَا يُذْبَحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ تَقَرُّبًا إِلَيْهِ
أَفْتَى أَهْلُ بُخَارَى بِتَحْرِيمِهِ لِأَنَّهُ مِمَّا هَلَكَ بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ اعْصِمْنَا مِنَ الزَّلَّاتِ.^۱

۱ - تفسیر روح البیان جزء سوره بقره ص ۲۴۶ ج ۱

نووی گفت: «مراد ذبح به اسم غیر خدا می باشد. مانند کسی که برای بت یا برای موسی یا غیر آن دو ذبح کند ذکر کرد شیخ ابراهیم مرادی همانا آنچه ذبح شود هنگام استقبال از سلطان به خاطر تقرب و نزدیکی جستن به او، علمای بخارا به حرام بودن آن فتوی دادند. زیرا آن از جمله ذبح هایی است که نام غیر خدا بر آن یاد کرده شده است. پروردگارا ما را حفظ کن از لغزشها .

مسأله: وقت ذبح کردن اگر قصد تقرب آدمی باشد یا یکی از این مذکورات در آن صورت حلال نیست. و اگر در وقت ذبح کردن قصد، تقرب الی الله است و قصد تعظیم آدمی نیست، حلال است. و آن قصد تعظیم وقت ذبح کردن است و اگر در وقت ذبح غیر خدای تعالی را در دل تعظیم نکند بالاتفاق حلال است. کَذَا فِي الْغَرَائِبِ وَازِ بْنِ تَفْصِيلِ مَرْدَمِ غَافِلٍ اَنْد.

فَقَالَ الشَّيْخُ الْقَاسِمُ فِي شَرْحِ الدُّرَرِ: وَ أَمَّا التَّنْذَرُ الَّذِي يَنْذَرُهُ أَكْثَرُ الْعَوَامِّ عَلَى مَا هُوَ مُشَاهِدٌ كَانَ يَكُونُ لِإِنْسَانٍ غَائِبٍ أَوْ مَرِيضٍ أَوْ لَهُ حَاجَةٌ ضَرُورِيَّةٌ، فَيَأْتِي بَعْضَ الصُّلَحَاءِ، فَيَجْعَلُ سِتْرَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَيَقُولُ: يَا سَيِّدِي فُلَانٌ إِنْ رُدَّ غَائِبِي، أَوْ عُوفِيَ مَرِيضِي، أَوْ قُضِيَتْ حَاجَتِي فَلكَ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ مِنَ الْفِضَّةِ كَذَا أَوْ مِنَ الطَّعَامِ كَذَا أَوْ مِنَ الْمَاءِ كَذَا أَوْ مِنَ الشَّمْعِ كَذَا أَوْ مِنَ الزَّيْتِ كَذَا، فَهَذَا التَّنْذَرُ بَاطِلٌ بِالْإِجْمَاعِ لَوْجُوهٍ مِنْهَا أَنَّهُ تَنْذَرٌ لِلْمَخْلُوقِ، وَالتَّنْذَرُ لِلْمَخْلُوقِ لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ عِبَادَةٌ، وَالعِبَادَةُ لَا تَكُونُ لِلْمَخْلُوقِ .

شیخ قاسم در شرح الدرر می نویسد: اما نذری که اکثر مردم نذر می کنند آن را آن گونه که آن مشاهده می شود مثل اینکه شخصی، غایبی یا مریضی یا حاجتی ضروری داشته باشد. پس می اید نزد یکی از صالحان وسترش را بر سرش قرار می دهد و می گوید:

ای آقای من اگر غایب من باز گردد یا مریض من شفا یا بد یا حاجت من برآورده شود، پس برای تو از طلا و نقره فلان مقدار یا از طعام یا از آب یا از شمع یا از روغن فلان مقدار است، پس این نذر به اجماع با چندین دلیل باطل است از جمله آن این است که آن نذری برای مخلوق است و نذر برای مخلوق جایز نیست. زیرا که آن عبادت و بندگی و عبادت برای مخلوق نمی باشد .

وَمِنْهَا: أَنْ الْمُنْذُورَ لَهُ مَيِّتٌ وَالْمَيِّتُ لَا يَمْلِكُ، واز جمله آن دلایل این است که همانا کسی که برای او نذری می شود، مرده است و مرده مالک نمی شود .

وَمِنْهَا: إِنْ ظَنَّ أَنَّ الْمَيِّتَ يَتَصَرَّفُ فِي الْأُمُورِ دُونَ اللَّهِ وَاعْتِقَادُهُ ذَلِكَ كُفْرٌ، اَللَّهُمَّ إِنْ أَنْ يَقُولَ: يَا اللَّهُ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ، إِنْ شَفِيتَ مَرِيضِي أَوْ رَدَدْتَ غَائِبِي أَوْ قَضَيْتَ حَاجَتِي، أَنْ أَطْعَمَ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ بَابِ السَّيِّدَةِ نَفِيسَةً أَوْ الْفُقَرَاءَ الَّذِينَ بِيَابِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ (رح) أَوْ الْإِمَامِ اللَّيْثِ، أَوْ أَشْتَرِيَ حَصِيرًا لِمَسَاجِدِهِمْ، أَوْ زَيْتًا لَوْقُودِهَا، أَوْ دَرَاهِمَ لِمَنْ يَقُومُ بِشَعَائِرِهَا، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَكُونُ فِيهِ نَفْعٌ لِلْفُقَرَاءِ وَالنَّذْرُ لِلَّهِ تَعَالَى .

و از جمله آن این است که گمان کند که مرده در امور، بدون خداوند دخالت و تصرف می کند که این اعتقاد او کفر است. (آن کلام وی تأویلی ندارد) مگر اینکه بگوید: خدایا همانا من برای تو نذر کردم اگر مریضم را شفا دهی یا غائبم را برگردانی یا حاجتم را برآورده سازی که فقیران باب سیده نفسیه را یا فقراء بارگاه امام شافعی (رح) را یا امام لیث را طعام دهم، یا حصیری را برای مساجدشان یا روغن چراغی برای چراغهایشان بخرم یا بپردازم در هم هایی برای کسی که به امور آنان می پردازد و غیره از آنچه که در آن نفعی برای فقیران باشد و نذر برای خداوند عزیز و بلند مرتبه باشد.

وَذَكَرَ الشَّيْخُ إِنَّمَا هُوَ مَحَلٌّ لِّصَرْفِ النَّذْرِ لِمُسْتَحِقِّهِ الْقَاطِنِينَ بِرِبَاطِهِ أَوْ مَسْجِدِهِ أَوْ جَامِعِهِ، فَيَجُوزُ بِهَذَا الْإِعْتِبَارِ إِذْ مَصْرَفُ النَّذْرِ الْفُقَرَاءُ. وَقَدْ وَجَدَ الْمَصْرَفُ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصْرَفَ ذَلِكَ لِعِنَى غَيْرِ مُحْتَاجٍ، وَلَا لِشَرِيفٍ مَنُصَّبٍ لِأَنَّهُ لَا يَحِلُّ لَهُ الْاِخْذُ مَا لَمْ يَكُنْ مُحْتَاجًا فَقِيرًا، وَالَّذِي نَسَبَ لِأَجَلٍ نَسَبَهُ مَا لَمْ يَكُنْ فَقِيرًا، وَلَا لِذِي عِلْمٍ لِأَجَلٍ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ فَقِيرًا، وَلَمْ يَثْبُتْ فِي الشَّرْعِ جَوَازُ الصَّرْفِ لِلْغَنِيَاءِ لِلْإِجْمَاعِ عَلَى حُرْمَةِ النَّذْرِ لِلْمَخْلُوقِ، وَلَا يَنْعَقِدُ، وَلَا تَشْتَغِلُ الذَّمَّةُ بِهِ، وَلِأَنَّهُ حَرَامٌ بَلْ سَخَتْ، وَلَا يَجُوزُ لِخَادِمِ الشَّيْخِ اخْذُهُ وَلَا أَكْلُهُ وَلَا التَّصَرُّفُ فِيهِ بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فَقِيرًا، أَوْ لَهُ عِيَالٌ فَقَرَاءٌ عَاجِزُونَ عَنِ الْكَسْبِ وَهُمْ مُضْطَرُّونَ، فَيَأْخُذُونَهُ عَلَى سَبِيلِ الصَّدَقَةِ الْمُبْتَدَأَةِ، فَاخْذُهُ أَيْضًا مَكْرُوهٌ مَا لَمْ يَقْصُدْ بِهِ التَّأَذُّرُ التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَصَرْفُهُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَيَقْطَعُ النَّظَرَ عَنْ نَذْرِ الشَّيْخِ، فَإِذَا عَلِمْتَ هَذَا فَمَا

يُؤْخَذُ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالشَّمْعِ وَالزَّيْتِ وَغَيْرِهَا، وَيُنْقَلُ إِلَى ضَرَائِحِ الْأَوْلِيَاءِ تَقَرُّبًا إِلَيْهِمْ، فَحَرَامٌ بِاجْتِمَاعِ الْمُسْلِمِينَ مَا لَمْ يَقْصُدْ وَيَصْرِفُهَا لِلْفُقَرَاءِ الْأَحْيَاءِ قَوْلًا وَاحِدًا.^۱

وذكر کرد شیخ، فقط آن محلی است برای ادا نمودن نذر برای کسانی که سزاوار آن هستند که در مهمان خانه های بین راه و یا در مسجدش یا مسجد جامعش مقیم می باشند. پس به این اعتبار جایز می باشد زیرا که محل مصرف شدن نذر، فقراء می باشند و جایز نیست که آن برای ثروتمند بی نیاز یا شخصی که دارای منصب شریف است مصرف گردد زیرا که گرفتن این نذر برای او تا زمانی که نیازمند و فقیر نباشد حلال نیست و همچنین جایز نمی باشد برای صاحب نسبی به خاطر نسبش تا زمانی که فقیر نباشد و نه برای صاحب علمی به دلیل علمش تا زمانی که فقیر نباشد. و در شرع نیز جواز پرداختن آن برای ثروتمندان به دلیل اجماع بر حرام بودن نذر برای مخلوق ثبت نشده است و هیچ اعتماد و اطمینان به آن نیست زیرا که آن حرام است. و بلکه حرام است.

برای خادم شیخ، گرفتن و خوردن و دخل و تصرف در آن به هیچ وجهی و جایز نمی باشد، مگر اینکه فقیر باشد یا دارای خانواده ای فقیر و عاجز از کسب باشد و آنها مجبور باشند، پس آن را به روش صدقه مبتدا بگیرند و گرفتن آن همچنین مکروه می باشد تا زمانی که نذر کننده، قصد تقرب جستن به خدا و پرداختن نذر به فقرا را نداشته باشد و تا زمانی که نظر خود را از نذر شیخ قطع نکند. پس هر گاه دانستی این را پس آنچه گرفته می شود از درهم ها و شمع و روغن چراغ و غیره و به ضریح اولیا به خاطر نزدیکی جستن به آنها منتقل می شود، حرام است به اجماع مسلمانان

حرام است تا زمانی که قصد او فقیران زنده نباشد و برای آنان نکند و صرف نکند قَوْلًا وَاحِدًا.

بعضی اشخاص در رساله های خود بیان کردند که «نذری که در راه خدا باشد و بر سر مزارهای مشایخ تقسیم شود، همه حرام و شرک است. (العیاذ بالله) چون به عقیده آنها تعیین جا برای عبادت شرک است و حال آنکه به آیات قرآنی ثابت شد که در نذر برای خدا، تعیین جا و محل، مشروع بلکه محمود و پسندیده است.

و آن کسانی که به این عقیده اند که (به غیر از الله کسی دیگری مشکلی را می تواند حل کند ؛ از این جهت بعضی کسان، نذر بر قبرهای مشایخ توزیع می کنند.) عنوان جواب: در نزد آنها آن افراد بدون نذر، مشرک است؛ زیرا کل بحث لازم نیست.

مطلب اساسی اختلاف، این است که در مذهب وهابیت، تبرک به غیر از الله جل جلاله شرک است ؛ از این جهت در استدلالهای خود می گویند: که «اگر این نذر الله است پس چرا در محل و خانه خود او را توزیع نمی کنند. وقتی که نذر کننده، نذر شده خود را به مزارهای مشایخ ببرد و تبرک حاصل نماید؛ پس به این تبرک، مشرک می شود و نذرش هم به غیر الله شد نه برای الله (العیاذ بالله) اما ما حنفی ها تبرک به اماکن مقدسه مانند مزارها را مستحسن می دانیم.

بحث دوم

مصلحین دین می گویند که بر قبر بنا ساختن
و درست کردن به خاطر نفع مسافرین و زائرین
به منظور عزت جایز است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا ^۱
«وقتی که آن مردمان با یکدیگر در امر ایشان نزاع می کردند پس
گفتند: عمارتی بر غار ایشان بنا کنید.»
[قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا] ^۲ «پس آنان که
بر امر ایشان قدرت یافتند، گفتند: البته بر در غار ایشان مسجدی بسازیم.»
«لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» حَوْلَهُمْ «مَسْجِدًا» يُصَلِّي فِيهِ، وَفَعَلَ ذَلِكَ عَلَىٰ بَابِ
الْكَهْفِ ^۳ البته در اطراف غار آنان مسجدی سازیم تا در آن نماز بخوانند مردم
و آن در باب کهف انجام شد.

[إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرَهُمْ] قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي التَّبْيَانِ: فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: بُنِيَ
عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا يُصَلِّي فِيهِ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ عَلَىٰ دِينِنَا ^۴.

۱- سوره كهف آیه ۲۱

۲- سوره كهف آیه ۲۱

۳- تفسیر جلالین ص ۲۴۳ سطر ۹

۴- تفسیر خازن ص ۱۹۳ سطر ۱۷

هنگامی که در میان خود بر امر ایشان نزاع می کردند ابن عباس گفت: «در مورد ساختن بنا اختلاف کردند، پس مسلمانان گفتند: بر درغار آنان مسجدی می سازیم که مردم در آن نماز بخوانند، زیرا آنان بر دین ما هستند.»

قِيلَ: الْمُرَادُ بِهِ الْمَلِكُ الْمُسْلِمُ، وَقِيلَ: أَوْلِيَاءُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، وَقِيلَ: رُؤَسَاءُ الْبَلَدِ وَلِتَتَّخِذَنَّهُ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا تَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ، وَتُسْتَبْقَى آثَارُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ بِسَبَبِ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ.^۱

آمده است: مراد از منازعه کنندگان پادشاهان مسلمان است و نیز گفته اند: اولیا و نزدیکان اصحاب غار می باشد. و در جایی دیگر آمده است مراد از آن رؤسای آن شهر می باشد که گفتند: البته بر در غار آنها مسجدی می سازیم که خدا را در آن عبادت کنیم و آثار صاحبان غار را به وسیله آن مسجد حفظ نماییم.

وَالْقَوْلُ الثَّالِثُ: إِنَّ بَعْضَهُمْ قَالَ: الْأَوَّلَى أَنْ يُسَدَّ بَابُ الْكَهْفِ لِئَلَّا يَدْخُلَ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ، وَلَيَقِفَ عَلَى أَحْوَالِهِمْ إِنْسَانٌ. وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ الْأَوَّلَى أَنْ يُبْنَى عَلَى بَابِ الْكَهْفِ مَسْجِدٌ، وَهَذَا الْقَوْلُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَوْلَئِكَ الْأَقْوَامَ كَانُوا عَارِفِينَ بِاللَّهِ مُعْتَرِفِينَ بِالْعِبَادَةِ وَالصَّلَاةِ.

وَالْقَوْلُ الرَّابِعُ: إِنَّ الْكُفَّارَ قَالُوا: إِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِنَا فَتَتَّخِذُ عَلَيْهِمْ بُيُوتًا. وَالْمُسْلِمُونَ قَالُوا: كَانُوا عَلَى دِينِنَا فَتَتَّخِذُ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا.^۲

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۰۵، ج ۲۱

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۰۵، ج ۲۱

وقول سوم این است که همانا از آنها گفت: «بهتر این است که در غار بسته شود تا که داخل نشود بر آنها کسی و بر احوال آنان انسانی آگاهی نیابد.» و دیگران گفتند: «بلکه بهتر این است که بر در غار مسجدی ساخته شود» و این کلام دلالت می کند بر اینکه بی گمان آن اقوام، خداوند را می شناختند و معترف به پرستش و نماز بودند.

وقول چهارم این است بی گمان کفار گفتند: که به تحقیق آنان بر دین ما بودند پس بر در غار آنان بنیانی را بسازیم. و مسلمانان گفتند: بر دین ما بودند پس بر آنها مسجدی را بسازیم.

قَوْلُهُ: (وَ قِيلَ لَا يُكْرَهُ الْبَنَاءُ إِذَا كَانَ الْمَيِّتُ الْخ) فِي رُوحِ الْبَيَانِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: [إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ] [مِنْ سُورَةِ التَّوْبَةِ مَا نَصَّهُ.

و کلام او (گویند: بنا ناپسند نیست اگر که مرده...)) در روح البیان در نزد این کلام خداوند بلند مرتبه که فرمود: «جز این نیست که مساجد خداوند را کسی آباد می کند که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نماز بر پا داشت و زکات داد و جز از خداوند نترسید. پس امید است آنان از هدایت شدگان باشند.»

قَالَ الشَّيْخُ عَبْدُ الْغَنِيِّ النَّابُلْسِيُّ فِي كَشَفِ الثُّورِ عَنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ مَا خُلَّصَتْهُ: أَنَّ الْبِدْعَةَ الْحَسَنَةَ الْمُوَافِقَةَ لِمَقْصُودِ الشَّرْعِ تُسَمَّى سُنَّةً، فَبَنَاءُ الْقِبَابِ عَلَى

قُبُورِ الْعُلَمَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالصُّلَحَاءِ، وَ وَضَعَ السُّتُورَ وَالْعَمَائِمَ وَالْثِّيَابَ عَلَى قُبُورِهِمْ
أَمْرٌ جَائِزٌ إِذَا كَانَ الْقَصْدُ بِذَلِكَ التَّعْظِيمِ فِي أَعْيُنِ الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا صَاحِبَ هَذَا
الْقُبْرِ، وَ كَذَا إِيقَادُ الْقَنَادِيلِ وَالشَّمْعِ عِنْدَ قُبُورِ الْأَوْلِيَاءِ وَالصُّلَحَاءِ مِنْ بَابِ التَّعْظِيمِ
وَالْإِجْلَالِ أَيْضًا لِلْأَوْلِيَاءِ، فَالْمَقْصُودُ فِيهَا مَقْصُودٌ حَسَنٌ، وَنَذْرُ الزَّيْتِ وَالشَّمْعِ
لِلْأَوْلِيَاءِ يُوقَدُ عِنْدَ قُبُورِهِمْ تَعْظِيمًا لَهُمْ وَمَحَبَّةً فِيهِمْ جَائِزٌ أَيْضًا لَا يَنْبَغِي التَّهْيُّ عَنْهُ، آه.^۱

شیخ عبدالغنی نابلسی در کتاب (کشف النور عن اصحاب القبور)
می نویسد آنچه که خلاصه آن این است: «به تحقیق بدعت حسنه ای که
موافق با اهداف شرع باشد، سنت نامیده می شود.

پس ساختن گنبدبر قبرهای علما و اولیا و نیکان و قرار دادن
پرده ها و عمامه ها و لباس ها بر قبرها، امری جایز است اگر هدف از آن
بزرگ شمردن در چشم مردم باشد. تا اینکه صاحب این قبرها را خوار
نشمردند. همچنین روشن نمودن فانوس (چراغ) و شمع در نزد قبرهای اولیا
و نیکان به جهت بزرگداشت و اجلال آنان نیز جایز است.

بنا براین هدف در آن، هدفی نیکو است و نذر نمودن روغن چراغ و
شمع برای اولیا که نزد قبرها یشان به خاطر بزرگداشت آنان و به خاطر
محبت بر آنان روشن شود. جایز است ونهی از آن شایسته نیست.

(الْفَائِدَةُ): وَضَعَ السُّتُورَ وَالْعَمَائِمَ وَالْثِّيَابَ عَلَى قُبُورِ الصَّالِحِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ
كَرَهُهُ الْفُقَهَاءُ حَتَّى قَالَ فِي فِتَاوَى الْحُجَّةِ: وَكَرَهُ السُّتُورُ عَلَى الْقُبُورِ آه. وَلَكِنْ
نَحْنُ الْآنَ نَقُولُ: إِنْ كَانَ الْقَصْدُ بِذَلِكَ التَّعْظِيمِ فِي أَعْيُنِ الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا

۱ - الْجُزْءُ الْأَوَّلُ مِنَ التَّقْدِيرِ الْمُسَمَّى بِالتَّحْرِيرِ الْمُخْتَارِ لِرَدِّ الْمُخْتَارِ فِي صَفْحَةِ ۱۲۳

صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ الَّذِي وَضِعَتْ عَلَيْهِ الثِّيَابُ وَالْعَمَائِمُ، وَلِجَلْبِ الْحُشُوعِ وَالْأَدَبِ لِقُلُوبِ الْعَافِلِينَ الرَّائِرِينَ، لَأَنَّ قُلُوبَهُمْ نَافِرَةٌ عِنْدَ الْحُضُورِ فِي التَّأَدُّبِ بَيْنَ يَدَيِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى الْمَدْفُونِينَ فِي تِلْكَ الْقُبُورِ، كَمَا ذَكَرْنَا مِنْ حُضُورِ رُوحَانِيَّتِهِمُ الْمُبَارَكَةِ عِنْدَ قُبُورِهِمْ، فَهُوَ أَمْرٌ جَائِزٌ لَا يَنْبَغِي التَّهَيُّ عَنْهُ، لَأَنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى، فَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَ بِدَعَةٍ عَلَى خِلَافِ مَا كَانَ عَلَيْهِ السَّلَفُ، وَلَكِنْ هُوَ مِنْ قِبَلِ قَوْلِ الْفُقَهَاءِ فِي كِتَابٍ: إِنَّهُ بَعْدَ طَوَافِ الْوَدَاعِ يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ لَأَنَّ فِي ذَلِكَ إِجْلَالَ الْبَيْتِ، حَتَّى قَالَ فِي مِنْهَاجِ السَّالِكِينَ: وَمَا يَفْعَلُهُ النَّاسُ مِنَ الرَّجُوعِ الْقَهْقَرَى بَعْدَ الْوَدَاعِ فَلَيْسَ فِيهِ سُنَّةٌ مَرْوِيَّةٌ وَلَا أَثَرٌ مُحْكِيٌّ، وَقَدْ فَعَلَهُ أَصْحَابُنَا الخ. مِنْ كَشْفِ الثُّورِ عَنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ لِلشَّيْخِ عَبْدِ الْغَنِى النَّابُلْسِيِّ، نَفَعْنَا اللَّهَ بِهِ آمِينَ^١.

١ - فتاوى تفتيح الحامدية الجزء الاول ص ٣٢٤ كِتَابُ الْفَرَائِضِ مَطْلَبٌ فِي وَضْعِ

السُّتُورِ عَلَى الْقُبُورِ

✓ فایده:

فقها قرار دادن پرده ها و عمامه ها و لباس ها بر قبرهای نیکان و اولیا را ناپسند دانسته اند، تا اینکه در کتاب فتاوی الحجة گفت: «قرار دادن پرده بر قبرها مکروه است» اما هم اکنون ما می گوییم: اگر هدف از آن بزرگ نمودن آن در چشم مردم باشد تا صاحب آن قبرهایی که بر آن لباس و عمامه قرار داده شده است را تحقیر نکند و یا هدف از آن، جلب خشوع و ادب بر قلبهای زائرین غافل باشد - زیرا که قلبهای آنان در هنگام حضور از اظهار ادب در مقابل اولیای خداوند بلند مرتبه که در آن قبرها دفن شده اند نفرت دارد، همان گونه که از حضور روحانیت مبارکشان نزد قبرهای شان، ذکر کردیم - پس آن امری جایز است و نهی کردن از آن، شایسته نیست. چرا که اعمال انسان بسته به نیت اوست و برای هر فردی آن چیزی است که نیت می کند. زیرا آن اگر چه بدعتی است بر خلاف آنچه که گذشتگان بر آن بودند ولیکن آن از قبیل سخن فقها می باشد در کتابی که گفته اند: حاجی بعد از طواف وداع (خدا حافظی) عقب عقب بر می گردد تا اینکه از مسجد خارج شود. زیرا که در آن اجلال خانه کعبه است تا اینکه در کتاب منهاج السالکین گفت: و آنچه مردم آن را از بازگشتن به عقب بعد از وداع انجام می دهند پس در آن سنت روایت شده یا اثر حکایت شده ای نیست و به تحقیق اصحاب ما آن را انجام داده اند.

كَرِهَ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ وَضَعَ السُّتُورَ وَالْعَمَائِمَ وَالْثِّيَابَ عَلَى قُبُورِ الصَّالِحِينَ وَ
الْأَوْلِيَاءِ فِي فَتَاوَى الْحُجَّةِ، وَ تَكْرَهُ السُّتُورَ عَلَى الْقُبُورِ، وَلَكِنْ نَحْنُ نَقُولُ الْآنَ إِذَا قُصِدَ
بِهِ التَّعْظِيمُ فِي عُيُونِ الْعَامَّةِ حَتَّى لَا يَحْتَقِرُوا صَاحِبَ الْقَبْرِ، وَلِجَلْبِ الْخُشُوعِ وَالْأَدَبِ
لِلْغَافِلِينَ الزَّائِرِينَ فَهُوَ جَائِزٌ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ وَإِنْ كَانَ بَدْعَةً، فَهُوَ كَقَوْلِهِمْ

بَعْدَ طَوَافِ الْوَدَاعِ يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ إِجْلَالًا لِلْبَيْتِ حَتَّى قَالَ فِي
 مِنْهَاجِ السَّالِكِينَ: إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ سُنَّةٌ مَرُويَّةٌ، وَلَا أَثَرٌ مُحْكِيٌّ وَقَدْ فَعَلَهُ أَصْحَابُنَا آه،
 كَذَافِي كَشَفِ الثُّورِ عَنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ لِلْأَسْتَاذِ عَبْدِ الْغَنِيِّ الثَّابِلِيِّ - قُدْسَ سِرُّهُ -^۱
 وبعضی از فقها قرار دادن پرده وزره ولباس بر قبرهای صالحین و
 اولیا را ناپسند دانسته اند. در فتاوی الحجة آمده است: و قرار دادن پرده ها
 بر قبرها، مکروه می باشد. اما ما هم اکنون می گوییم: اگر هدف از آن بزرگ
 نمودن آن در چشم مردم باشد تا اینکه صاحب قبر را خوار نشمارند و یا اگر
 به قصد جلب خشوع و ادب زایران غافل باشد، پس آن امری جایز است، زیرا
 که اعمال انسان بسته به نیت اوست. و اگر چه آن بدعت باشد. مثل سخن
 علما است که می گویند بعد از طواف وداع عقب عقب بر می گردد تا اینکه
 از مسجد خارج شود و این به خاطر بزرگداشت خانه کعبه است، تا اینکه در
 منهاج السالکین گفت: همانا آن سنت روایت شده یا اثر حکایت شده ای
 نیست و به تحقیق اصحاب ما آن را انجام داده اند، همینگونه در کتاب کشف
 النور عن اصحاب القبور تألیف استاد عبدالغنی - قدس سره - نیز آمده است
 . آمین.

✓ تبصره:

بعضی اشخاص در رساله های خود نوشته اند که «ساختن مساجد
 بر قبور انبیاء - علیهم الصلوة والسلام - و اولیای کرام، شرک در عبادات و
 کفر است، (نعوذ بالله) و حال آنکه با اثبات و شهود قرآن عظیم الشأن بر

۱- رَدُّ الْمُحْتَارِ عَلَى الدَّرِّ الْمُحْتَارِ عَلَى مَثْنِ تَثْوِيرِ الْأَبْصَارِ ص ۲۳۲ جلد ۵

اصحاب کهف مسجد بنا شده و هم چنان بر انبیاء بزرگوار خصوصاً حضرت محمد رسول الله (ص) که در روضه مبارک و منورشان گنبد سبز وجود دارد. و همچنین بر مزارهای اولیای کرام و صالحان، مساجد و تعمیراتی وجود داشته که بر امت مسلمان گذشته و حالا بر همین منوال به صورت پی در پی آمده است؛ که در آن خیر القرون نیز شامل است از مجتهدین و فقهای کرام مذهب، عبارات آشکاری موجود است که بر قبور صالحین به لحاظ اعزاز دین و برای آسایش زائران، تعمیر کردن بنا، کارمستحب است. حتی بر بعضی قبرهای مشایخ اسلام انداختن یک نوع پارچه های سبز ثواب دارد. به فرض محال اگر شرک گفته شود (نعوذ بالله) نسبت شرک به خیر القرون می شود. (العیاذ بالله) باز می گویم که این اسلام را از کجا آورده اند؟ زیرا بر آنها لازم است که منبع و منشأ اسلام آوردن خود را واضح و آشکار بیان نمایند.

[رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ] ^۱

۱ - □ سوره آل عمران آیه ۸ «ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را بعد از آنکه راه نمودی ما را و عطا کن برای ما از نزد خودت نعمت هر آینه تویی عطاکننده.»

بحث سوم

درباره شفاعت

که شفاعت شفیع المذنبین محمد رسول الله (ص) و شفاعت همه شفاعت کنندگان حق است؛ به اجازه خداوند متعال که در فن عقاید و (علم کلام) با دلایل تفصیلی ثابت شده است. قال الله تعالی: [وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى] ^۱ والبتة پروردگارت به تو نعمت خواهد داد. پس خشنود خواهی شد. [وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ] ^۲ وزود با شد که عطا دهد آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت در باره گناهکاران امت (فَتَرْضَى) پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گویی بس است ومن راضی شدم. امام محمد باقر (رح) می فرماید: «که ای اهل عراق شما می گوئید امیدوارترین آیه قرآن این است که [لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ] ^۳ وما اهل بیت بر آنیم که امید به آیه [وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى] بیشتر است چه حضرت رسالت پناه (ص) راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد»

۱ - سوره الضحی آیه ۵

۲ - سوره زمر آیه ۵۳ «نا امید مشوید از رحمت خدا»

✓ نظم:

نماند به دوزخ کسی درگرو

که دارد چنین سیدی پیشرو

عطای شفاعت چنانش دهند

که امت تمامی زدوزخ رهند^۱[مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ]^۲

«کیست آن که شفاعت کند نزد او مگر به حکم او.»

[لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا]^۳

«نتوانند شفاعت کنند مگر کسی که از جانب خدا عهدهی

گرفته است.»

[يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا]^۴

آن روز شفاعت نفع ندهد مگر برای کسی که خدا به او دستوری

داده است او را از روی گفتار پسندیده است.

[عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا]^۵

نزدیک است که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده مبعوث نماید.

۱ - تفسیر حسینی ص ۱۳۷۴ جزء ۳۰ سوره والضحی

۲ - سوره بقره آیه ۲۵۵

۳ - سوره مریم آیه ۸۷

۴ - سوره طه آیه ۱۰۹

۵ - سوره اسراء آیه ۷۹

منبع کتب شفاعت: نبراس (ص ۳۷۱) بَحْثُ الشَّفَاعَةِ ثَابِتَةً لِلرُّسُلِ.
 مشکوة (ص ۴۸۹ ج ۲، بَابُ الْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ، الْفَصْلُ الْأَوَّلُ) سُنُّ ابْنِ مَاجَةَ
 (ص ۳۲۹ الى ص ۳۰ بَابُ ذِكْرِ الشَّفَاعَةِ) مسلم (ص ۱۵۴ ج ۱ بَابُ اثْبَاتِ الشَّفَاعَةِ).
 موطاء محمد (ص ۳۸۴ بَابُ الشَّفَاعَةِ).

[مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ] وَتَقَرَّرَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّ اللَّهَ يَأْذَنُ لِمَنْ
 يَشَاءُ فِي الشَّفَاعَةِ، وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَالْمُجَاهِدُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ
 أَكْرَمَهُمُ، وَشَرَّفَهُمُ اللَّهُ، ثُمَّ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، كَمَا قَالَ: (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ
 ارْتَضَى). قَالَ ابْنُ عَطِيَّةٍ: وَالَّذِي يَظْهَرُ أَنَّ الْعُلَمَاءَ وَالصَّالِحِينَ يَنْفَعُونَ فِيمَنْ لَمْ يَصِلْ
 إِلَى النَّارِ وَهُوَ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ، أَوْ وَصَلَ وَلَكِنْ لَهُ أَعْمَالٌ صَالِحَةٌ.

مَنْ ذَا الَّذِي... کیست که شفاعت کند نزد او مگر به حکم او. و در این
 آیه بیان نمود که بی شک خداوند اجازه می دهد در شفاعت به هر کس که
 بخواهد و آنان پیامبران، علما، جهاد کنندگان، فرشتگان و غیره اند از
 کسانی که خداوند آنها را گرامی و بزرگ داشت، سپس آنان شفاعت
 نمی کنند مگر برای کسی که خداوند برگزید. چنان که فرمود: «شفاعت
 نمی کنند مگر برای کسی که او برگزید». ابن عطیه گفت: «چیزی که ظاهر
 است اینست که به تحقیق علما و نیکان در حق کسی فایده و سود
 می رسانند که به جهنم نرسیده باشد و بین دو منزل باشد یا رسیده باشد
 ولی برای او اعمال نیکو باشد».

وَفِي الْبُخَارِيِّ فِي بَابِ «بَقِيَّةُ مِنْ أَبْوَابِ الرُّؤْيَا» أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُونَ:
 رَبَّنَا إِنَّ إِخْوَانَنَا كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا وَيَصُومُونَ مَعَنَا، وَهَذِهِ شَفَاعَةٌ فِيمَنْ يُقَرِّبُ أَمْرَهُ،

وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ
وَمَا يَشْفَعُ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ شَيْئًا وَكَذَلِكَ يَضَعُ اللَّهُ الْحُكْمَ فِي مَا يَشَاءُ ۚ

در بخاری در باب «بقية من ابواب الرؤية» آمده است: «به تحقیق
مومنین می گویند: پروردگارا! بی گمان برادران ما با ما نماز می خواندند و با
ما روزه می گرفتند و این شفاعتی است در حق کسی که کارش نزدیک است
و همانطور که طفل (سقط شده) بر در بهشت شفاعت می کند و این فقط در
مورد خویشاوندان و نزدیکانشان می باشد. پیامبران گناه کاران امتشان را که

۱ - الْمُحْبِطِيُّ: اللَّازِقُ بِالْأَرْضِ، وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ السَّقَطَ يَطْلُ مُحْبِطًا عَلَى بَابِ
الْجَنَّةِ. قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: الْمُحْبِطِيُّ (بِالْهَمْزِ وَتَرَكِهِ) الْمُتَعَصِّبُ الْمُسْتَبِطِيُّ، وَإِمَّا شَفَاعَةً لِلشَّيْءِ،
وَقِيلَ: هُوَ الْمُتَمَتِّعُ امْتِنَاعَ طَلَبَةٍ لَا امْتِنَاعَ إِيَّاهُ.

المحبطی یعنی طفل سقط شده و افتاده بر زمین (چسبیده) و در حدیث آمده
است که همانا طفل سقط شده همواره بر در بهشت چسبیده است می ماند. ابن اثیر
گفت: المحبطنی (با همزه و بدون همزه) به معنای غضبناک: در حال تضرع و زاری به زمین
چسبیده باشد یا به معنای شفاعت برای چیزی است و گفته شده است به معنای بازدارنده
است از روی طلب نه از روی سرپیچی.

۲ - شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ (ص) فِي تَعْجِيلِ الْحِسَابِ فَخَاصَّةً لَهُ. تَفْسِيرُ الْقُرْطُبِيِّ الْجُزْءُ الثَّلَاثُ،
سُورَةُ الْبَقَرَةِ (ص ۲۷۳ ج ۲) إِلَى (ص ۲۷۴ ج ۲).

به خاطر گناهان در آتش واقع شده اند بدون هیچ شناختی و خویشاوندی، مگر به نفس ایمان شفاعت می کنند.

سپس شفاعت ارحم الراحمین در مورد کسانی که غرق در گناهان و خطاها هستند کسانی که شفاعت پیامبران در آنها عمل نمی کند، باقی می ماند. و اما شفاعت محمد(ص) در جلو انداختن حساب، پس خاص او می باشد.

وَشَفَاعَةُ الْأَنْبِيَاءِ حَقٌّ كَائِنْ، وَشَفَاعَةُ نَبِيِّنَا (ع) لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُذْنِبِينَ وَلِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْهُمْ الْمُسْتَوْجِبِينَ لِلْعِقَابِ حَقٌّ ثَابِتٌ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ.

وشفاعت پیامبران حقی ثابت است و شفاعت پیامبرما(ع) برای مؤمنان گناهکار و اهل گناهان کبیره از ایشان که مستوجب عذاب شدند، حق ثابتی در کتاب سنت و اجماع امت است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ]، وَهُوَ إِشَارَةٌ إِلَى شَفَاعَةِ مَنْ أَذِنَ لَهُ بِهَا. وَقَالَ (ع): شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، مَنْ كَذَّبَ بِهَا لَمْ يَنْلُهَا. وَقَالَ (ع): يَشْفَعُ أُمَّتِي أَيْ لِأَجْلِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ؛ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^۱

خدای متعال فرمود: (کیست آنکه شفاعت کند نزد او مگر به اجازه او) و آن اشاره است به سوی شفاعت کسی که خداوند به او اجازه داده است. پیامبر(ع) فرمود: «شفاعت من برای اهل گناهان کبیره از امت من است کسی که آن را تکذیب کند به آن دست نمی یابد.»

و فرمود: «سه گروه امت مرا روز قیامت شفاعت می کنند: پیامبران
– علیهم السلام – سپس علما سپس شهدا.»

بحث چهارم

محبت

که همراه انبیای عظام - علیهم الصلوة والسلام - و اولیای کرام و مؤمنان، محبت قلبی و روحی، عشق به الله و فی الله داشتن، موجب رضای حق سبحانه و تعالی است. امر قرآن و هدایت نبوی(ص) حکم شرعی است. قَالَ اللهُ تَعَالَى: [وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ] ^۱ و کسانی که ایمان آورده اند قوی ترند در دوستی خدا .

عَنْ عُمَرَ (رض)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لِلنَّاسِ، مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ، يَعْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) تُخْبِرُنَا مَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ، وَلَا أَمْوَالٍ يَتَعَاطَوْهَا، فَوَ اللَّهِ إِنَّ وُجُوهَهُمُ التُّورُ، وَإِنَّهُمْ لَعَلَى نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ، وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنَ النَّاسُ، وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: [إِنَّا أَنْبِيَاءُ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ] ^۲، رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَفِي شَرْحِ السُّنَنِ عَنْ أَبِي مَالِكٍ بَلَفَظَ الْمَصَابِيحَ مَعَ زَوَائِدَ وَكَذَا فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ ^۳.

۱ - سوره بقره آیه ۱۶۵

۲ - سوره یونس آیه ۶۲

۳ - مشکوٰۃ ص ۴۲۶

از عمر (رض) روایت شد که گفت رسول خدا(ص) فرمود: «همانا از بندگان خداوند، افرادی هستند که نه انبیا هستند و نه شهدا بلکه انبیا و شهدا در روز قیامت به خاطر جایگاه آنان نزد خداوند بر آنان غبطه می خورند.» گفتند: ای رسول خدا(ص) به ما خبرده آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «آنها قومی هستند که به خاطر خدا به یکدیگر محبت می کنند بدون اینکه در بینشان خویشاوندی باشد و نه مالی که به یکدیگر بدهند. به خدا قسم بی گمان چهره هایشان نور است و به تحقیق آنها بر نوری هستند که نمی ترسند هرگاه مردم بترسند. و اندوهگین نمی شوند هرگاه مردم اندوهگین شوند.» و این آیه را خواند «آگاه باشید هر آئینه دوستان خداوند هیچ ترسی بر آنها نیست و نه آنها اندوهگین می شوند» آن را ابوداود روایت کرد و در شرح السنه از ابی مالک بالفظ مصابیح همراه بازواید آورده شده و همچنین در «شعب الایمان».

و کسانی که ایمان آورده اند قوی تراند در دوستی خدا به جهت آنکه مشرک می بیند و دوست می دارد. و مؤمن، نادیده دوست گرفته است و به امید دیدن عمر گذراند. و دیگر محبت کفار، محبتی است فانی نفسانی. و دوستی مؤمنان، محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی (أَشَدُّ حُبًّا) آن است که اول خدا ایشان را دوست داشت که يُحِبُّهُمْ تا ایشان او را دوست گرفتند که يُحِبُّوهُ پس دوستی ایشان مر خدای را به دوستی خدای است مر ایشان را پیرطریقت - قدس سره - فرمود:

✓ مصرع:

که اگر تخم یحبهم نکشتی، نهال یحبونه نرستی

✓ فرد:

اگر از جانب معشوق نباشد کششی

طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد^۱

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ]^۲ «ای محمد بگو اگر خدا را دوست می دارید پس پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و برای شما گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده مهربان است.»

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ» بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف تَحْنُ أَبْنَاءَ اللَّهِ وَأَحِبَّائُهُ (ما فرزندان خداوند و دوستداران او هستیم) در عالم افکنده اید و دعوی می کنید که «تُحِبُّونَ اللَّهَ» و دوست می دارید خدا را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا «يُحِبْكُمُ اللَّهُ» تا خدا شما را دوست دارد «وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» و بیامرزد گناهان شما را «وَاللَّهُ غَفُورٌ» و خدا آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند «رَحِيمٌ» مهربان است

۱ - تفسیر حسینی ص ۵۰

۲ - آل عمران آیه ۳۱

بر ایشان به رحمت خاصه. یا خطاب با قریش است که می گفتند که ما بتان را برای خدا دوست می داریم و به شفاعت ایشان، نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را. گفت: اگر حق را دوست می دارید متابعت حبیب او را فرونگذارید.^۱

متابعت داریم بدون محبت، به طور کامل، مشکل و یا غیر ممکن است از این جهت این حقیقت ثابتی است که محبت همراه حضرت رسالت پناه (ص) وسیله محبت رب العزت جل جلاله است. که این محبت فی الله در وجود رسول (ص) می باشد.

از این آیه ثابت شد که؛ شرط رسیدن به محبت خداوند متعال جل جلاله متابعت سردار عالم، فخر آدم (ص) است. و همچنین متابعت و پیروی وارثان آن حضرت (ص) موجب محبت رب العزت جل جلاله است.

قِيلَ: وَهُوَ خِلَافُ مَذْهَبِ الْعَارِفِينَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَإِنَّهُمْ قَالُوا: الْمَحَبَّةُ تَتَعَلَّقُ حَقِيقَةً بِذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى، وَيَتَّبَعِي لِلْكَامِلِ أَنْ يُحِبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِدَاثِهِ، وَ أَمَّا مَحَبَّةُ ثَوَابِهِ فَدَرَجَةٌ نَازِلَةٌ.^۲

گفته شد: آن خلاف مذهب عارفین از اهل سنت و جماعت می باشد چون آنها گفتند: محبت حقیقتاً به ذات خداوند بلند مرتبه متعلق می گردد و برای انسان کامل شایسته است که خداوند پاک و منزّه را به خاطر ذاتش دوست بدارد و اما محبت ثواب او پس درجه ای پایین است.

۱ - تفسیر حسینی ص ۱۱۲

۲ - تفسیر روح المعانی جزء ۳ ص ۱۱۴ سطر ۱

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ» يُشِيرُ إِلَى طَرِيقِ الْوُصُولِ إِلَى هَذَا الْمَوْلى جَل جلاله فَكَانَ قَائِلًا يَقُولُ: بَايَ شَيْءٍ يُنَالُ كَمَالُ الْمَحَبَّةِ وَ مَوْلَاةُ الرَّبِّ؟ فَقِيلَ: بَعْدَ قَطْعِ مَوْلَاةٍ أَعْدَائِنَا تُنَالُ تِلْكَ الدَّرَجَةُ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى مُتَابَعَةِ حَبِيبِنَا، إِذْ كُلُّ طَرِيقٍ سِوَى طَرِيقِهِ مَسْدُودٌ، وَ كُلُّ عَمَلٍ سِوَى مَا أَدْنَى بِهِ مَرْدُودٌ.^۱ (بگو اگر خدا را دوست می دارید) اشاره دارد به طریقه رسیدن به حضرت باری تعالی جل جلاله پس قائلی گفت: کمال محبت و دوستی خداوند با چه چیزی کسب کرده می شود؟ پس در جواب گفته شد: بعد از قطع دوستی دشمنان، آن درجه با روی آوردن به پیروی از حبیبمان کسب می شود. زیرا که هر طریقی بجز طریق او مسدود و هر عملی بجز آنچه او اجازه داده است مردود می باشد.

الْقَوْلُ فِي تَأْوِيلِ قَوْلِهِ [قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] اِخْتَلَفَ أَهْلُ التَّأْوِيلِ فِي السَّبَبِ الَّذِي أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِيهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أُنْزِلَتْ فِي قَوْمٍ قَالُوا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص): إِنَّا نُحِبُّ رَبَّنَا. فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا (ص) أَنْ يَقُولَ لَهُمْ: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فِيمَا تَقُولُونَ فَاتَّبِعُونِي، فَإِنَّ ذَلِكَ عَلَامَةٌ صِدْقِكُمْ فِيمَا قُلْتُمْ مِنْ ذَلِكَ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنِي الْمُتَنِّي، قَالَ: ثَنَا اسْحَاقُ، قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ الْأَسْوَدِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ، يَقُولُ: قَالَ قَوْمٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص): يَا مُحَمَّدُ إِنَّا

تُحِبُّ رَبَّنَا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] فَجَعَلَ أَتِّبَاعَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) عَلَمًا لِحُبِّهِ وَ عَذَابٍ مَنْ خَالَفَهُ.^۱

این کلام در تأویل سخن خداوند بلند مرتبه است (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ... الخ)،
« بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببامرزد »

اهل تأویل در سبب نازل شدن این آیه باهم اختلاف دارند. یکی از آنها گفت: این آیه در مورد قومی نازل شده است که در زمان پیامبر اکرم (ص) گفتند ما پرودگاران را دوست داریم. پس خداوند جل جلاله به پیامبرش محمد (ص) امر کرد که به آنها بگوید: اگر شما در آنچه می گوئید، راستگو هستید پس از من پیروی کنید. چون آن علامت راستی و صداقت شما است در آنچه گفتید. و کسی که آن را بیان نمود این حدیث را یادآوری کرد که، نقل کرد برای من، المثنی گفت آورده است اسحاق گفت آورده است عبدالرحمن بن عبدالله از بکر بن اسود گفت: شنیدم از حسن که می گوید: قومی در عهد نبی اکرم (ص) گفتند: ای محمد ما پرودگار مان را دوست داریم. پس خداوند تعالی این آیه را نازل کرد. « بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببامرزد »، پس پیروی پیامبرش محمد (ص) را علامتی برای دوستی اش و عذاب کسی که با او مخالفت کند، قرارداد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] لِمَا كَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حَبِيبُهُ، فَكُلُّ مَنْ يَدْعِي الْمَحَبَّةَ لِرَمَاهُ أَتِّبَاعُهُ، لِأَنَّ مَحْبُوبَ الْمَحْبُوبِ مَحْبُوبٌ،

فَتَجِبُ مَحَبَّةُ النَّبِيِّ، وَمَحَبَّتُهُ إِنَّمَا تَكُونُ بِمُتَابَعَتِهِ وَسُلُوكِ سَبِيلِهِ قَوْلًا وَعَمَلًا وَخُلُقًا وَحَالًا وَسِيرَةً وَعَقِيدَةً، وَلَا تَمْشِي دَعْوَى الْمَحَبَّةِ إِلَّا بِهَذَا، فَإِنَّهُ قُطْبُ الْمَحَبَّةِ وَمَظْهَرُهُ، وَطَرِيقَتُهُ طَلَسُمُ الْمَحَبَّةِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ طَرِيقَتِهِ نَصِيبٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْمَحَبَّةِ نَصِيبٌ. وَإِذَا تَابَعَهُ حَقَّ الْمُتَابَعَةِ نَاسَبَ بَاطِنُهُ وَسِرُّهُ وَقَلْبُهُ وَنَفْسُهُ بَاطِنَ النَّبِيِّ وَسِرَّهُ وَقَلْبُهُ وَنَفْسُهُ، وَهُوَ مَظْهَرُ الْمَحَبَّةِ فَلَزِمَ بِهَذِهِ الْمُتَاسَبَةِ أَنْ يَكُونَ لِهَذَا الْمُتَابَعِ قِسْطٌ مِنْ مَحَبَّةِ اللَّهِ تَعَالَى بِقَدْرِ نَصِيبِهِ مِنَ الْمُتَابَعَةِ، فَيُلْقَى اللَّهُ تَعَالَى مَحَبَّتَهُ عَلَيْهِ، وَيَسْرِي مِنْ بَاطِنِ رُوحِ النَّبِيِّ نُورُ تِلْكَ الْمَحَبَّةِ إِلَيْهِ، فَيَكُونُ مُحِبُّوًّا لِلَّهِ مُحِبًّا لَهُ، وَلَوْ لَمْ يَتَابَعُهُ لَخَالَفَ بَاطِنُهُ بَاطِنَ النَّبِيِّ فَبَعُدَ عَنْ وَصْفِ الْمُحِبُّوِّيَّةِ، وَزَالَتْ الْمَحَبَّةُ عَنْ قَلْبِهِ أَسْرَعَ مَا يَكُونُ، إِذْ لَوْ لَمْ يُحِبَّهِ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَكُنْ مُحِبًّا لَهُ.^۱

« بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد » چون پیامبر اکرم (ص) حبیب و دوست او است. پس هر کسی که ادعای دوستی خداوند کند، پیروی از او برایش لازم می آید. زیرا که دوست و حبیب محبوب، دوست داشتنی و محبوب است. پس محبت و دوستی پیامبر واجب می باشد و محبت او فقط با پیروی کردن از او و رفتن به راه و روش او در قول و عمل و خلق و خوی و حال، سیرت و عقیده می باشد و ادعای محبت جز به این روش نمی باشد. چون او قطب محبت و مظهر آن می باشد. و طریقه و روش وی طلسم محبت است پس هر کسی که از روش و طریقه او نصیبی نباشد، از محبت برای او نصیبی نیست

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۱۷۸ ج ۱

و اگر آن طور که سزاوار است از وی پیروی کند، باطن و سر و قلب و نفسش با باطن و سر و قلب و نفس نبی اکرم (ص) موافق می گردد و آن مظهر محبت است.

پس به خاطر این موافقت، لازم می گردد که برای این پیرو بهره ای از محبت خداوند بلند مرتبه به اندازه نصیب او از پیروی و متابعتش باشد. پس خداوند بلند مرتبه محبت خودش را بر او می اندازد و از باطن روح نبی، نور آن محبت به او سرایت می کند. در نتیجه محبوبی برای خداوند و شیفته او می باشد و اگر از او پیروی نکند، باطن او با باطن نبی مخالف می گردد پس از وصف محبوبیت دور می گردد و محبت از قلب او باتمام سرعت از بین می رود. زیرا که اگر خداوند او را دوست نداشته باشد او شیفته خدا نخواهد بود.

وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ قَوْلِهِ (الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ) فَقَالَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ [قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] يَقُولُ: يُقَرِّبُكُمْ، وَالْحُبُّ هُوَ الْقُرْبُ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، لَا يُقَرِّبُ الْكَافِرِينَ!

ابن ابی حاتم از سفیان بن عیینه به تحقیق روایت کرده است: او در مورد این کلام رسول خدا (شخص به آئین کسی است که او را دوست می دارد) سؤال کرد. پس گفت: آیا سخن خداوند بلند مرتبه را نشنیدی: «

۱ - (الدُّرُّ الْمُنْتَوَرُ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ ص ۴۷ ج ۲۰) (سُنُّ ابْنِ مَاجَةَ ص ۳۱۳ بَابُ «مُجَالَسَةِ الْفُقَرَاءِ» مُسْلِم ص ۵۲ الْجِلْدُ الْأَوَّلُ، بَابُ بَيَانِ وَإِنْ مَحَبَّةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْإِيمَانِ) (موطاء امام محمد (رح) ص ۳۹۰ بَابُ الْحُبِّ فِي اللَّهِ مَكْتُوباتُ قَدْسِيَّةِ إِمَامِ رَبَانِي قُدَّسَ سِرُّهُ، مَكْتُوب ع ۱۲۴ و ع ۱۵۶ دفتر، ۱، حصه ۳)

بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد» می گوید یعنی خداوند شما را از نزدیکان خود می سازد. و حب و دوستی تقرب است و خداوند کافرین را دوست نمی دارد یعنی آنها را از نزدیکان خود قرار نمی دهد.

همچنان بعضی مسایل دینی دیگری است که بعضی افراد در مورد آنها رساله های جداگانه ای نوشته اند که می خواهند مسلمانان را از صراط مستقیم به گمراهی بکشانند.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): يَقُولُ اللَّهُ: (الْمُتَحَابُّونَ لِحَلَالِي فِي ظِلِّ عَرْشِي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي).^۱

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خداوند بلند مرتبه می فرماید: دوستداران عظمت و جلال من در زیر سایه عرش من هستند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه من نیست.»

قَالَ النَّبِيُّ (ص): يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: (قَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَحَابُّونَ مِنْ أَجَلِي، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَزَاوَرُونَ مِنْ أَجَلِي، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَبَادَّلُونَ مِنْ أَجَلِي، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَصَادَقُونَ مِنْ أَجَلِي، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِي

۱ - (حم) إِبْنُ أَبِي الدُّنْيَا فِي كِتَابِ «الْإِحْوَان» (طب، حل) عَنْ الْعِرْبَاضِ (رض) جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْسُّيُوطِيِّ وَالْمَتَاوَى، الْجُزْءُ الثَّامِنُ، ص ۱۴۹ الياء مع القاف اكمال ۲۸۷۵۹-

لِّلَّذِينَ يَتَتَابِعُونَ مِنِّي أَجَلِي، مَا مِنْ مُّؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يُقَدِّمُ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَةَ أَوْلَادٍ مِنْ صُلْبِهِ، لَمْ يَبْلُغُوا الْحِثَّ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ^۱.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: « خداوند بلند مرتبه می فرماید: بدرستی که محبت من برای کسانی تحقق یافت به خاطر من یکدیگر را دوست می دارند و به خاطر من به زیارت یکدیگر می روند و به یکدیگر بذل و بخشش می کنند و با یکدیگر دوستی می کنند و یکدیگر را یاری می نمایند و هیچ مردوزن مؤمنی نیست که خداوند به آنان سه فرزند از صلبشان به آنان داده باشد و به سن تکلیف نرسیده و از دنیا رفته باشند مگر اینکه خداوند از فضل و رحمت خویش بر ایشان او را داخل بهشت می گرداند. »

۱ - (ابنُ أبي الدُّنْيَا فِي كِتَابِ الْإِخْوَانِ (طَب) عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَّسَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ص ۱۴۷ الى ص ۱۴۸ الياء مع الكاف اكمال) جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَرَوَائِدِهِ ، وَالْجَامِعُ الْكَبِيرُ وَالْجَامِعُ الْأَزْهَرُ لِلْحَافِظَيْنِ السُّيُوطِيِّ وَالْمَنَاوِيِّ ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ قِسْمُ الْأَقْوَالِ .

بحث پنجم در اثبات علم لدنی

اجازه گرفتن از پیر کامل برای ذکر الهی یا احزاب و اوراد دیگر و عبادات نافله، کار مشروع و مستحب است؛ چرا که برای یاد گرفتن علم لدنی و تصفیه قلب و باطن، کسب طریقه های چهارگانه و عبادات نافله آنها منقول و مأثور شده است.

[قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] ^۱

«بگو این راه من است می خوانم به سوی خدا با حجتی ظاهر من و پیروان من نیز می خوانند و پاکی خدا را است و نیستم من از شریک مقررکنندگان.»

(قُلْ) بگو ای محمد (هَذِهِ) این دعوت به توحید (سَبِيلِي) راه من است و بر این راه ثابتم (أَدْعُو) می خوانم خلق را (إِلَى اللَّهِ) به خدای (عَلَى بَصِيرَةٍ) بر بینایی هویدا و حجتی روشن (أَنَا) من تأکید ضمیر مستتر است در ادعو (وَمَنِ اتَّبَعَنِي) و می خواند به خدای هر که پیروی کرده است مرا و (سُبْحَانَ اللَّهِ)

و پاک است از خدای شرک‌تی که شما او را بدان وصف می‌کنید (وَمَا أَنَا) و من نیستم (مِنَ الْمُشْرِكِينَ) از شرک‌آرندگان.^۱

[قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا]^۲

(قَالَ لَهُ مُوسَىٰ) گفت به موسی (ع) مر خضر را (هَلْ أَتَّبِعُكَ) آیا پیروی کنم مر تو را (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي) به شرط آنکه بیاموزانی مرا (مِمَّا عَلَّمْتَ) از آنچه آموخته‌اند (رُشْدًا) علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر (قَالَ إِنَّكَ) گفت خضر (ع) به درستی که تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) نمی‌توانی (مَعِيَ صَبْرًا) بامن شکیبایی کردن را. موسی (ع) گفت: چرا صبر نتوانم کرد؟ گفت: به جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است. شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و صبر کردن نتوانی.^۳

وَكَانَ رَجُلًا يَعْلَمُ عِلْمَ الْغَيْبِ، قَدْ عَلِمَ ذَلِكَ، فَقَالَ مُوسَىٰ: بَلَىٰ. قَالَ: [وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا] ای ایّما تَعْرِفُ ظَاهِرَ مَا تَرَىٰ مِنَ الْعَدْلِ وَلَمْ تُحِطْ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ بِمَا أَعْلَمُ.^۴

و حال آنکه حضرت خضر (ع) کسی بود که از علم غیب آگاهی داشت، و از عدم تحمل حضرت موسی آگاه گشت. حضرت موسی در جواب

۱- تفسیر حسینی ص ۵۳

۲- سوره کهف آیه ۶۶

۳- تفسیر حسینی ص ۶۵۲

۴- تفسیر طبری ص ۱۸۱ ج ۸

حضرت خضر که فرموده بود: [إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا] گفت: بلی صبر خواهم کرد. حضرت خضر فرمود: چطور صبرخواهی کرد بر چیزی که از آن خبر نداری. یعنی تو فقط ظاهر آنچه را که از عدل می بینی می دانی. و تو از علم غیب بر آن چیزی که من می دانم احاطه نداری.

از آیه شریفه معلوم شد که: رسول اولوالعزم چون موسی(ع) به دستور الله جل جلاله به خاطر حصول علم لدنی رفاقت حضرت خضر را اختیار نمود.

[فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] پس سؤال کنید از اهل کتاب

اگر نمی دانید.

الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي أَنَّهُ هَلْ يَجُوزُ لِلْمُجْتَهِدِ تَقْلِيدُ الْمُجْتَهِدِ مِنْهُمْ مَنْ حَكَمَ بِالْجَوَازِ وَاحْتَجَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: لَمَّا لَمْ يَكُنْ أَحَدُ الْمُجْتَهِدِينَ عَالِمًا وَجَبَ عَلَيْهَا الرُّجُوعُ إِلَى الْمُجْتَهِدِ الْآخَرِ الَّذِي يَكُونُ عَالِمًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: [فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] فَإِنْ لَمْ يَجِبْ فَلَا أَقْلَ مِنَ الْجَوَازِ.

ومسألة دوم: مردم اختلاف دارند در این که آیا برای مجتهد جایز

است که از مجتهد دیگر تقلید کند؟ واز آنها کسی است که به جایز بودن آن حکم کرد و به این آیه دلیل آورد. پس گفت: هرگاه یکی از مجتهدین عالم نباشد، بر او واجب است که بر مجتهد دیگری که عالم است، رجوع نماید. به دلیل کلام خداوند بلند مرتبه: «پس پرسید از اهل کتاب اگر نمی دانید.» پس اگر آن واجب نباشد، لا اقل جایز است.

السَّأَلَةُ الثَّلَاثَةُ: احْتِجَّ نَفَاةُ الْقِيَاسِ بِهَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالُوا: الْمُكَلَّفُ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَاقِعَةٌ، فَإِنْ كَانَ عَالِمًا بِحُكْمِهَا لَمْ يَجْزُ لَهُ الْقِيَاسُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَالِمًا بِحُكْمِهَا وَجَبَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ مِمَّنْ كَانَ عَالِمًا بِهَا لِظَاهِرِ هَذِهِ الْآيَةِ، وَلَوْ كَانَ الْقِيَاسُ حُجَّةً لَمَا وَجَبَ عَلَيْهَا سُؤَالُ الْعَالِمِ لِأَجْلِ أَنَّهُ يُمَكِّنُهُ اسْتِنْبَاطُ ذَلِكَ الْحُكْمِ بِوَاسِطَةِ الْقِيَاسِ، فَثَبَّتَ أَنَّ تَجْوِيزَ الْعَمَلِ بِالْقِيَاسِ يُوجِبُ تَرْكَ الْعَمَلِ بِظَاهِرِ هَذِهِ الْآيَةِ، فَوَجَبَ أَنْ لَا يَجُوزَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ. وَجَوَابُهُ: أَنَّهُ ثَبَّتَ جَوَازُ الْعَمَلِ بِالْقِيَاسِ بِاجْتِمَاعِ الصَّحَابَةِ، وَالْإِجْمَاعِ أَقْوَى مِنْ هَذَا الدَّلِيلِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.^۱

مسأله سوم: نفی کنندگان قیاس به این آیه دلیل آوردند پس گفتند: هرگاه برای مکلف واقعه ای نازل شود، اگر عالم به حکم آن بود قیاس بر او جایز نیست و اگر عالم به حکم آن نبود، بر او واجب است که از کسی که عالم به آن است به دلیل ظاهر این آیه سؤال نماید. و اگر قیاس حجت بود، بی شک بر آن شخص سؤال کردن از عالم واجب نمی بود. چرا که برای او استنباط آن حکم به واسطه قیاس ممکن می باشد.

پس ثابت گردید همانا جایز دانستن عمل به قیاس، ترک عمل را به دلیل ظاهر این آیه واجب می گرداند. پس واجب است که عمل به قیاس جایز نباشد خداوند بهتر می داند جواب بر این گروه این است که عمل کردن با قیاس با اجماع صحابه ثابت شده است. و اجماع، قوی تر از این دلیل می باشد، و خدا دانا تر است.

وَأَنَا أَقُولُ: يَجُوزُ أَنْ يُرَادَ مِنْ أَهْلِ الذِّكْرِ أَهْلُ الْقُرْآنِ، وَإِنْ قَالَ أَبُو حَيَّانَ مَا قَالَ وَسَتَعْلَمُ وَجْهَهُ قَرِيبًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَنَانُ. وَقَالَ الرُّمَّانِيُّ وَالرَّجَّاجُ وَ

الْأَزْهَرِيُّ: الْمُرَادُ بِأَهْلِ الذِّكْرِ عُلَمَاءُ أَحْبَارِ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ كَائِنًا مَنْ كَانَ، فَالذِّكْرُ بِمَعْنَى الْحِفْظِ كَأَنَّهُ قِيلَ: اسْأَلُوا الْمُطَّلَعِينَ عَلَى أَحْبَارِ الْأُمَمِ لِيُعَلِّمُوكُمْ بِذَلِكَ^۱.

من می گویم: جایز است که مراد از اهل ذکر اهل قرآن باشد و اگر چه گفته ابوحنیفان آنچه را که گفته است. و وجه آن را به زودی، اگر خداوند بلند مرتبه و منان بخواهد خواهی دانست. رمانی و زجاج و ازهری گفتند: مراد از اهل ذکر، آگاهان به اخبار امم گذشته می باشند هر کس که باشد. پس ذکر به معنی حفظ است گویادرآیه شریفه گفته شده است: بپرسید از آگاهان بر اخبار امم تا شما را به آن دانا سازند .

[لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ]^۲

« برای هر گروهی شریعتی را معین کرده ایم که ایشان عمل کننده بر آن هستند پس باید که با تو دراین کارنزع نکنند و بخوان به سوی پروردگار خویش هر آیینی تو به راه راست هستی .»

[لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا]، بِفَتْحِ السَّيْنِ وَكَسْرِهَا شَرِيعَةً، (هُمْ نَاسِكُوهُ) عَامِلُونَ بِهِ (فَلَا يُنَازِعُكَ) يُرَادُ بِهِ لَا تُنَازِعُهُمْ (فِي الْأَمْرِ) أَمْرِ الذَّبِيحَةِ إِذْ قَالُوا: مَا قَتَلَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَأْكُلُوهُ مِمَّا قَتَلْتُمْ^۳.

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۱۳۴ ج ۱۴ سطر ۱۵

۲ - سوره حج آیه ۶۷

۳ - تفسیر جلالین ص ۲۸۵ - سطره ۱۶

برای هر امتی منسکی قرار دادیم یعنی شریعتی را (هُم نَا سِکُوهُ) ایشان عمل کننده برآندند (فَلَا يُنَازِعُكَ) مراد از آن این است که به آنان نزاع نکنی (فِي الْأَمْرِ) یعنی در امر قربانی زیرا که گفتند: آنچه خداوند کشت سزوارتر است که بخورید آن را از آنچه که شما کشتید .

وَقَالَ ابْنُ عَرَفَةَ: مُسَكًّا اِی مَذْهَبًا مِنْ طَاعَتِهِ تَعَالَى. ابن عرفه گفت: منسکاً یعنی روشی از اطاعت خداوند بلند مرتبه.

لِكُلِّ أُمَّةٍ كَلَامٌ مُسْتَأْنَفٌ، جِيءَ بِهِ لَزَجْرٍ مُعَاصِرِيهِ (ص) مِنْ أَهْلِ الْأَدْيَانِ السَّمَائِيَّةِ عَنْ مُنَازَعَتِهِ (ص) بَيَّانَ حَالِ مَا تَمَسَّكُوا بِهِ مِنَ الشَّرَائِعِ وَ أَظْهَرَ حُطْيَهُمْ فِي النَّظَرِ، اِی لِكُلِّ أُمَّةٍ مُعَيَّنَةٍ مِنَ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ وَ الْبَاقِيَةِ (جَعَلْنَا) وَضَعْنَا وَ عَيَّنَّا (مُسَكًّا) اِی شَرِيعَةً خَاصَّةً.^۲

[لِكُلِّ أُمَّةٍ] برای هر امتی کلام نوو تازه ای است که آورده شد برای باز داشتن معاصران رسول خدا (ص) از اهل ادیان آسمانی از خصومت و دشمنی کردن با او (ص) با بیان حالت قوانین و دستورهایی که به آن تمسک می جستند و آشکار کردن خطاهایشان در نظرشان. یعنی برای هر امتی از امتهای گذشته و باقیمانده (جَعَلْنَا) قرار دادیم و معین کردیم (مُسَكًّا) یعنی شریعت و راه و روش خاصی را .

۱ - تفسیر روح المعانی جزء ۱۷ ص ۱۳۹ سطره ۲۵

۲ - تفسیر روح المعانی جزء ۱۷ ص ۱۷۷

فصل سوم در فرض عین و فرض کفایه از علوم

الْفَصْلُ الثَّالِثُ: فِي فَرَضِ الْعَيْنِ وَفَرَضِ الْكِفَايَةِ مِنَ الْعُلُومِ أَمَّا الْأَوَّلُ: فَقَدْ ذُكِرَ فِي مُنْتَخَبِ الْأَحْيَاءِ - قَالَ (ع): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. وَقَالَ: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ. - اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي إِي عِلْمٍ طَلَبُهُ فَرَضٌ؟ قَالَ الْمُتَكَلِّمُونَ: وَهُوَ عِلْمُ الْكَلَامِ إِذْ بِهِ يُدْرِكُ التَّوْحِيدُ، وَيُعْلَمُ ذَاتُ اللَّهِ وَصِفَاتُهُ. وَقَالَ الْفُقَهَاءُ: هُوَ عِلْمُ الْفَقْهِ إِذْ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَالْعِبَادَاتُ. وَقَالَ الْمُفَسِّرُونَ وَالْمُحَدِّثُونَ: وَهُوَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ إِذْ بِهِمَا يُتَوَصَّلُ إِلَى سَائِرِ الْعُلُومِ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: وَهُوَ عِلْمُ الْعَبْدِ بِحَالِهِ وَمَقَامِهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى. وَقِيلَ: هُوَ الْعِلْمُ بِالْإِخْلَاصِ وَأَفَاتِ النَّفْسِ. وَقِيلَ: بَلْ هُوَ عِلْمُ الْبَاطِنِ. وَقَالَ الْمُتَصَوِّفَةُ: هُوَ عِلْمُ التَّصَوُّفِ وَطَرِيقَتِهِمْ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ الْعِلْمُ بِمَا يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» (الحديث).^۱

در «منتخب الاحیاء» ذکر شده است پیامبر(ص) فرمود: «آموختن علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.» و فرمود: «علم بیاموزید اگر چه در چین باشد.» مردم اختلاف دارند در مورد اینکه: چه علمی آموختن آن فرض می باشد؟ متکلمان گفتند: و آن علم کلام است چرا که به وسیله آن، توحید درک می شود و ذات باری تعالی و صفاتش شناخته می شود. و فقها گفتند: آن علم فقه می باشد، زیرا که به وسیله آن حلال و حرام و عبادات شناخته می شود.

و مفسرین و محدثین گفتند: و آن علم کتاب و سنت می باشد، زیرا که به وسیله آن دو، به سایر علوم رسیده می شود. و بعضی از آنان گفت: و

آن علم بنده می باشد به حال و مقام او در نزد خداوند بلند مرتبه. و گفته شد و آن علم به اخلاص و بلاهای نفس می باشد. و گفته شد بلکه آن علم باطن است. و متصوفه گفتند: و آن علم تصوف و طریقت آنها می باشد و یکی از آنان گفت: علم به آن چیزی که پیامبر(ص) فرمودند: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است» شامل آن می شود.

وَأَمَّا عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ: فَهُوَ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمُتَّقِي كَالزُّهْدِ، وَالتَّقْوَى، وَالرِّضَاءِ، وَالشُّكْرِ، وَالْخَوْفِ وَالْمِنَّةِ لِلَّهِ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، وَالْإِحْسَانِ، وَحُسْنِ الظَّنِّ، وَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَالْإِخْلَاصِ، فَهَذِهِ عُلُومٌ نَافِعَةٌ أَيْضًا دُونَ الْأَوَّلِ. أَمَّا عِلْمُ الْكَلَامِ: فَالْسَّلَفُ لَمْ يَسْتَغْلَوْا حَتَّى أَنْ مَنْ اشْتَغَلَ بِهِ تُسَبِّحَ إِلَى الْبِدْعَةِ وَالْإِشْتِغَالِ بِمَا لَا يَغْنِيهِ. أَمَّا إِذَا تَبَعَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَبَرَّرَ طَائِفَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي دَفْعِ الشُّبْهَةِ وَإِزَالَةِ الْبِدْعِ كَلَامًا مُؤَلَّفًا فَجَوَزَ الْإِشْتِغَالَ بِتَعَلُّمِ هَذَا الْعِلْمِ بِحُكْمِ هَذِهِ الضَّرُورَةِ، فَكَانَ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَةِ. وَأَمَّا عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ: فَإِنَّهُ لَا يَحْصُلُ بِالتَّعْلِيمِ وَالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا يَحْصُلُ بِالْمُجَاهَدَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ مُقَدِّمَةً لِلْهُدَايَةِ، حَيْثُ قَالَ: [وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] ١

اما علم معامله، پس آن بر مؤمن پرهیزگار مانند زهد، تقوی، رضا، شکر، خوف، منت برای خداوند در تمامی احوالش، احسان، حسن گمان، اخلاق نیکو و اخلاص می باشد. پس اینها نیز علوم سودمندی هستند نه اولی. اما علم کلام پس گذشتگان به آن مشغول نگشتند تا اینکه به تحقیق

کسی که به آن مشغول می گردید به بدعت و اشتغال به آنچه که به او مربوط نیست منسوب می گشت .

اما اگر گروهی از مسلمانان از بدعت پیروی کنند باید طایفه ای از مسلمانان در رفع نمودن شبهه و ازبین بردن بدعت کلام مولفی را آشکار کنند، پس اشتغال به این علم به حکم این ضرورت جایز شمرده می شود. بنابراین از فرضهای کفایه می باشد. و اما علم مکاشفه، پس همانا آن با تعلیم و تعلم حاصل نمی گردد و به تحقیق آن فقط با جهاد که خداوند آن را مقدمه ای برای هدایت قرار داد حاصل می گردد. آنجا که فرمود: « کسانی که در راه ما جهاد می کنند هر آئینه آنها را به راه خودمان هدایت می کنیم » وَلَقَدْ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ آلَافٍ مِنَ الصَّحَابَةِ كُلُّهُمْ عُلَمَاءُ بِاللَّهِ أَتْنَىٰ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَحَدٌ يُحْسِنُ الْكَلَامَ . وَأَمَّا عِلْمُ السِّخْرِ وَالتَّيْرِجَاتِ وَالطَّلْسَمَاتِ وَعِلْمُ النُّجُومِ وَتَحْوُهَا فَهِيَ عُلُومٌ غَيْرُ مَحْمُودَةٍ .

رسول خدا (ص) هزاران نفر از صحابه را رها نمود که همه آنان علماء بالله بودند و رسول خدا (ص) از آنان سپاسگزاری نمود و در میان آنان کسی نبود که علم کلام را نیکو بداند اما علم سحر، شعبده بازی، جادو، علم ستارگان و مانند آن پس آنان ناپسندیده می باشند.

و رَوَى أَنَّهُ (ع) مَرَّ بِرَجُلٍ قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: رَجُلٌ عَلَّامَةٌ. فَقَالَ: بِمَاذَا؟ قَالُوا: بِالشَّعْرِ وَأَنْسَابِ الْعَرَبِ. فَقَالَ (ع): عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَجَهْلٌ لَا يَضُرُّ، وَإِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ، آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ. وَأَمَّا عِلْمُ

الْفَلَسَفَةِ وَالْهَنْدَسَةِ فَإِنَّهُ بَعِيدٌ مِنْ عِلْمِ الْآخِرَةِ، اسْتَخْرَجَ ذَلِكَ الَّذِينَ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.^۱

و روایت شد که به تحقیق پیامبر اکرم(ص) از نزد مردی عبور کرد که مردم در اطراف او اجتماع کرده بودند پس در مورد او سؤال کرد. و گفتند: «مرد بسیار دانایی است» پس فرمود: «به چه چیزی»، گفتند: «به شعر و نسبهای عرب» پس پیامبر(ص) فرمود: «دانستن آن، علمی است که سودی ندارد و ندانستن، آن جهلی است که ضرری در آن نیست» و همانا علم سه گونه است علم قرآن(علم حکمت یا نشانه محکم) یا سنتی یا بر جا (اخلاق) یا واجب بر پا شونده(احکام) اما علم فلسفه و هندسه پس بی گمان آن دو علم از علم آخرت دور می باشد. استخراج نمودند آن را کسانی که دنیا را بر آخرت برگزیدند.

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ]^۲ «هر که رسول را فرمانبرداری کند

پس هر آینه خدا را فرمانبرداری کرده است.»

مَنْ يُطِيعُ مِنْكُمْ أَيْهَا النَّاسُ مُحَمَّدًا فَقَدْ أَطَاعَنِي بِطَاعَتِهِ إِيَّاهُ، فَاسْمَعُوا قَوْلَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ، فَإِنَّهُ مَهْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَمِنْ أَمْرِي يَأْمُرُكُمْ، وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَمِنْ نَهْيِي الْح.^۳

ای مردم هر کس از شما از محمد(ص) فرمانبرداری کند هر آینه با فرمانبرداری از او مرا فرمانبرداری کرده است. پس به سخنش گوش دهید و

۱ - فتاوی تاتار خانیه (مقدمه الکتاب) ص ۷۸، ج ۱

۲ - سوره نساء آیه ۸۰

۳ - تفسیر الطبری ص ۱۱۲ ج ۴

از امرش اطاعت کنید. چراکه او هرگاه شما را به چیزی امر کند، پس آن از امر من می باشد و هرگاه شما را از چیزی نهی کند پس آن از نهی می باشد. (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ) هر که فرمان برد رسول را (فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول به طاعت خدای خواند به امر خدا. پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد. در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه محمد (ص) به وصف فنا فی الله وبقا بالله موصوف بود. کسی که قائم بالله باشد، هر آینه خلیفه الله بود. پس خلافت حق، مرآن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمَارَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَا كُنَّ اللَّهُ رَمًا] ^۱، و همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود: «نیفکندی هنگامی که تیر افکندی بلکه خدا افکند» و بی شک خلیفه بود در هر معامله که خلق با اومی کرده اند.

کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] ^۲ آنچنان که خداوند بلند مرتبه فرمود: «همانا کسانی که با تو بیعت می کنند، بدرستی که با خدا بیعت می نمایند.» و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبیهت، طاعت مستخلف است.

✓ مثنوی:

چون تهی گشت از خود و پرشد ز دوست

بیشکی فرمان این فرمان اوست

۱- سوره انفال آیه ۱۷

۲- سوره فتح آیه ۱۰

مارمیت فاش گوید برملا
 که نیفکندی تو افکندیم ما
 تو در افکندن نئی جز آلتی
 فعل فاعل را بود بی علتی
 عقل اینجا ره ندارد و هم نیز
 چشم بگشال و فرو بند ای عزیز^۱

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى] أَعْرَضَ عَنْ طَاعَتِهِ (فَلَا يَهْتَمُّكَ)^۲

هر که از رسول فرمانبرداری کند، هر آئینه از خدا فرمان برداری
 نموده است و هر که روی گرداند (یعنی روی گرداند از اطاعت او) پس تو را
 اندوهگین نسازد.

الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: قَوْلُهُ [مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] ^۳ مِنْ أَقْوَى الدَّلَائِلِ
 عَلَى أَنَّهُ مَعْصُومٌ فِي جَمِيعِ الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاحِي، وَفِي كُلِّ مَا يُبَلِّغُهُ عَنِ اللَّهِ لِأَنَّهُ لَوْ أَخْطَأَ
 فِي شَيْءٍ مِنْهَا لَمْ تَكُنْ طَاعَتُهُ طَاعَةَ اللَّهِ، وَإِضًا وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا فِي جَمِيعِ
 أَعْمَالِهِ لِأَنَّهُ تَعَالَى أَمْرٌ بِمُتَابَعَتِهِ فِي قَوْلِهِ (فَاتَّبِعُوهُ)، وَالْمُتَابَعَةُ عِبَارَةٌ عَنِ الْإِثْبَانِ بِمِثْلِ
 فِعْلِ الْغَيْرِ لِأَجْلِ أَنَّهُ فِعْلٌ ذَلِكَ الْغَيْرِ، فَكَانَ الْآتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ الْفِعْلِ مُطِيعًا لِلَّهِ فِي قَوْلِهِ
 (فَاتَّبِعُوهُ)، فَتَبَيَّنَ أَنَّ الْإِثْبَادَ لَهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَفِي جَمِيعِ أَعْمَالِهِ إِلَّا مَا خَصَّهُ
 الدَّلِيلُ طَاعَةَ اللَّهِ وَاتِّقِيادَ لِحُكْمِ اللَّهِ.^۴

۱ - تفسیر حسینی ص ۱۹۴

۲ - تفسیر جلالین ص ۸۲ سطر

۳ - سوره نساء آیه ۸۰

۴ - تفسیر کبیر ص ۱۹۳ ج ۱۰

مسئله اول: گفته خداوند بلند مرتبه « هر که از رسول فرمانبرداری کند، هر آینه از خدا فرمان برده است » از جمله قوی ترین دلایل است بر اینکه همانا او در تمامی اوامر و نواهی و در همه پیامهایی که از خداوند به مردم می رساند معصوم است. زیرا که او اگر در چیزی از آنها خطا نماید، فرمانبرداری از او فرمانبرداری از خدا نمی باشد و همچنین واجب است که در همه اعمالش معصوم باشد. چرا که خداوند بلند مرتبه امر نموده است به پیروی کردن از او در کلام خودش « پس او را پیروی نمایید.» و متابعت و پیروی، عبارتست از آوردن مثل عمل دیگری به دلیل اینکه آن، عمل دیگری است. پس به جا آورنده به مثل آن فعل، مطیع و فرمانبردار خداوند می باشد در کلام او « پس او را پیروی نمایید.» پس ثابت گردید که بی گمان فرمانبرداری از او در تمامی سخنان و اعمالش - مگر آنچه که آن را دلیل خاص کرده است - فرمانبرداری از خداوند و اطاعت از حکم او می باشد.

الْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ: قَوْلُهُ [مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] [يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ لَا طَاعَةَ إِلَّا لِلَّهِ الْبَيِّنَةُ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ طَاعَةَ الرَّسُولِ لِكُونِهِ رَسُولًا فِيمَا هُوَ فِيهِ رَسُولٌ لَا تَكُونُ إِلَّا طَاعَةً لِلَّهِ، فَكَانَتْ الْآيَةُ دَالَّةً عَلَى أَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلَّهِ. قَالَ مُقَاتِلٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. فَقَالَ الْمُتَأَفِّقُونَ: لَقَدْ قَارَبَ هَذَا الرَّجُلُ الشِّرْكَ وَهُوَ يَنْهَى أَنْ تُعْبَدَ غَيْرَ اللَّهِ، وَيُرِيدُ أَنْ تَتَّخِذَهُ رَبًّا كَمَا اتَّخَذَتِ النَّصَارَى عِيسَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ.^۱

مسئله سوم: کلام خداوند بلند مرتبه (هر که از او فرمانبرداری کند هر آینه از خدا فرمانبرداری نموده است) دلالت بر این دارد که بی شک

هیچ اطاعت و فرمانبرداری جز برای خداوند بلندمرتبه نمی باشد. و آن به این دلیل است که بی گمان اطاعت از رسول به خاطر رسول بودنش در آنچه که برای آن فرستاده شده است، جز اطاعت از خداوند نمی باشد. پس این آیه دلالت بر این دارد که هیچ اطاعت و فرمانبرداری برای کسی نیست مگر برای خداوند. مقاتل در مورد این آیه گفت: به تحقیق پیامبر(ص) می فرمودند: هر که مرا دوست بدارد هر آینه خدا را دوست داشته است و هر که مرا فرمانبرداری کند هر آینه خدا را فرمانبرداری نموده است. پس منافقین گفتند: به خدا قسم این مرد مرتکب شرک شده است و او نهی می کند که غیر خدا را پرستیم. می خواهد که او را خدای خویش بگیریم همانطور که نصاری عیسی را خدای خود گرفتند. پس خداوند این آیه را نازل نمود.

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] بَيَانُ لِأَحْكَامِ رِسَالَتِهِ (ص) اِثْرَ بَيَانِ تَحَقُّقِهَا.

وَإِنَّمَا كَانَ كَذَلِكَ لِأَنَّ الْأَمْرَ وَالنَّاهِيَ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَالرَّسُولُ إِنَّمَا هُوَ مُبَلِّغٌ لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، فَلَيْسَتْ الطَّاعَةُ لَهُ بِالذَّاتِ إِنَّمَا هِيَ لِمَنْ بَلَغَ عَنْهُ. وَفِي بَعْضِ الْأَثَارِ عَنْ مُقَاتِلٍ: أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ تَعَالَى. فَقَالَ الْمُتَأَفِّقُونَ: أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى مَا يَقُولُ هَذَا الرَّجُلُ، لَقَدْ قَارَبَ الشَّرْكَ وَهُوَ نَهَى أَنْ يُعْبَدَ غَيْرُ اللَّهِ تَعَالَى، مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَتَّخِذَهُ رَبًّا كَمَا اتَّخَذَتِ النَّصَارَى عِيسَى (ع)، فَتَزَكَّتْ. فَالْمُرَادُ بِالرَّسُولِ نَبِيُّنَا (ص). وَالتَّعْبِيرُ عَنْهُ بِذَلِكَ وَوَضْعُهُ مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ لِلشَّعَارِ بِالْعَلِيَّةِ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِهِ الْجِنْسُ، وَيَدْخُلُ فِيهِ نَبِيُّنَا (ص) دُخُولًا أَوَّلِيًّا وَيَأْبَاهُ^۱.

«هر که رسول را فرمانبرداری کند هر آینه خدا را فرمانبرداری کرده است» بیان احکام رسالت او (ص) می باشد بعد از بیان تحقق آن. اینگونه بودن آن فقط بخاطر این است که امر کننده و نهی کننده در حقیقت حق سبحانه و تعالی می باشد و رسول، فقط رساننده امر و نهی می باشد. پس فرمانبرداری از وی بالذات و اصالت نمی باشد بلکه در واقع آن برای کسی است که رسول از او ابلاغ می کند در بعضی آثار از مقاتل آمده است: همانا پیامبر اکرم (ص) می فرمود: «هر که مرا دوست بدارد هر آینه خدا را دوست دارد و هر که مرا فرمانبرداری کند هر آینه خدا را فرمانبرداری کرده است.» پس منافقین گفتند: آیا آنچه را که این مرد می گوید می شنوید. به خدا سوگند او مرتکب شرک شده است و در حالیکه نهی می کند از اینکه غیر الله عبادت شود، او چیزی نمی خواهد جز اینکه او را پروردگار خویش بگیریم همانطور که نصاری، عیسی را (ع) خدای خویش گرفتند. پس این آیه نازل شد. پس مراد از رسول پیامبرمان می باشد و بیان آن به این صورت و قرار دادن آن در جایگاه ضمیر به دلیل اشعار به بزرگی و عظمت او است و گفته شد مراد از آن جنس است و در آن پیامبرمان (ص) در اولین مرحله داخل می گردد.

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ) يَعْنِي أَنَّ طَاعَةَ اللَّهِ مُتَعَلِّقَةٌ بِطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَإِنَّ طَاعَتَهُ لَا تَتِمُّ مَعَ عَصْيَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص). وَلِهَذَا قَالَ الشَّافِعِيُّ (رح): كُلُّ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ ثَبَتَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) جَرَى ذَلِكَ فِي الْفَرِيضَةِ وَاللَّزُومِ مَجْرَى مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رضی الله عنهم):

فَإِنَّ طَاعَتَكُمْ لِمُحَمَّدٍ (ص) طَاعَتُكُمْ لِي، فَأَمَّا إِنْ تُطِيعُونِي وَتَعْصُوا مُحَمَّدًا فَلَنْ أَقْبَلَ مِنْكُمْ.^۱

(بگو فرمانبرداری کنید خدا و رسولش را) یعنی به تحقیق اطاعت خداوند وابسته به اطاعت رسول (ص) می باشد. پس بی شک اطاعت و فرمانبرداری از او با نافرمانی از رسول (ص) کامل نمی شود. و به همین دلیل شافعی (رح) گفت: هر امر و نهی که از پیامبر ثابت می گردد در فرض بودن و لازم بودن مانند امر خداوند و نهی او می باشد. و ابن عباس (رضی الله عنهم) گفت: که منظور خداوند این گونه است که از خدا و رسول اطاعت کنید چون فرمانبرداری شما از محمد (ص) فرمانبرداری شما از من می باشد. آگاه باشید اگر از من اطاعت کنید ولی نافرمانی محمد کنید، پس هرگز از شما قبول نخواهم کرد.

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ] آيَةٌ: أَخْرَجَ ابْنُ الْمُزْدِرِ وَالْخَطِيبُ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي تَفَرُّمٍ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا هَؤُلَاءِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؟ قَالُوا: بَلَى نَشْهَدُ أَنَّهُ مَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ أَنَّ مِنْ طَاعَتِهِ طَاعَتَكَ. قَالَ: فَإِنَّ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ أَنْ تُطِيعُونِي، وَإِنْ مِنْ طَاعَتِي أَنْ تُطِيعُوا أَيْمَتَكُمْ، وَإِنْ صَلَّوْا قُعُودًا فَصَلُّوا قُعُودًا أَجْمَعِينَ.^۲

۱- تفسیر خازن ص ۲۲۲ ج ۱

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور جزء ۲ ص ۱۸۵

«هر که از رسول فرمانبرداری کند» آیه: ابن منذر و خطیب از ابن عمر روایت می کنند که گفت: «نزد رسول خدا(ص) در جمعی از اصحابش بودیم. پس فرمود: "ای گروه (مردم) آیا نمی دانید که بی شک من فرستاده خداوند به سوی شما هستم؟" گفتند: آری می دانیم. فرمود: "آیا نمی دانید بی گمان خداوند در کتابش نازل کرد به تحقیق هر که مرا فرمانبرداری کند بدرستی که خدا را فرمانبرداری نموده است؟" گفتند آری می دانیم، گواهی می دهیم بی شک هر که تو را فرمانبرداری کند هر آینه خدا را فرمانبرداری کرده است و بدرستی از جمله فرمانبرداری های او، فرمانبرداری از تو می باشد. فرمود: «همانا از جمله فرمانبرداریهای خداوندان است که مرا فرمانبرداری کنید و به تحقیق از جمله فرمانبرداریهای من این است که از امامانتان فرمانبرداری کنید و اگر در حالت نشسته نماز خواندند شما نیز همگی در حالت نشسته نماز بخوانید.»»

(ارْجِعُوا إِلَىٰ أَيْبِكُمُ) الرُّوحُ عَلَىٰ أَقْدَامِ الْعِبَادَةِ وَتَبْدِيلِ الْأَخْلَاقِ (إِنَّ ابْنَك سَرَقَ) لَأَنَّهُ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ مَشْرَبَةً الْمَحَبَّةِ الَّتِي بِهَا يُكَالُ الْحُبُّ عَلَى وَفْدِهِ، (وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ) عِنْدَ ارْتِحَالِنَا مِنَ الْغَيْبِ إِلَى الشَّهَادَةِ (حَافِظِينَ)، لَأَنَّهُ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِهِ فِي غَيْبَتِنَا، وَاسْأَلَ أَهْلَ مِصْرَ الْمَلَكُوتَ وَأَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ. (قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ فِيهِ أَنْ لِلنَّفْسِ تَزْيِينَاتٍ وَلِلْأَوْصَافِ الْبَشَرِيَّةِ خَيَالَاتٍ، يَتَأَذَّى بِهَا يَعْتُوبَ الرُّوحُ لَكِنْ عَلَيْهِ أَنْ يَصْبِرَ عَلَىٰ امْضَاءِ أَحْكَامِ اللَّهِ وَتَنْفِيزِ قَضَائِهِ) (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي) فِيهِ أَنْ مُتَوَلِّدَاتِ الرُّوحِ مِنَ الْقَلْبِ وَالْأَوْصَافِ وَغَيْرِهَا وَإِنْ تَفَرَّقُوا وَتَبَاعَدُوا عَنِ الرُّوحِ فِي

الْجَسَدِ لِلْإِسْتِكْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ بِجَذَبَاتِ الْعِنَايَةِ يَجْمَعُهُمْ (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ) بِإِفْتِرَاقِهِمْ (الْحَكِيمُ) بِمَافِي التَّفْرِيقِ وَالْجَمْعِ مِنَ الْفَوَائِدِ.^۱

(به سوی پدر خویش برگردید) روح بر قدم بندگی و تبدیل اخلاق
هر آیینی پسر تو دزدی کرد) زیرا دربار سفرش ظرف (پیااله) محبت یافته
شد که به وسیله آن عشق و دوستی برای گروهش وزن کرده می شد. (و ما
نبودیم علم غیب را) هنگام کوچ کردنمان از غیب به سوی شهادت (یاد
دارنده) زیرا که او ظرف را در بار سفرش در هنگام غیبت ما قرار داد. و
پیرس از اهل مصر از فرشتگان و ارواح پیامبران و اولیا. (گفت بلکه آراسته
کرده است) به تحقیق برای نفس، تزئینات و برای اوصاف بشری، گمانهایی
است که به وسیله آن یعقوب روح آزار می بیند اما بر او است که بر احکام
خداوند و جاری شدن قضای اوصبر کند. (امید آن است که الله بیارد پیش
من) به تحقیق متولدات روح از قلب و اوصاف و غیره می باشد. اگر پراکنده
گردند و از روح در جسد برای طلب کمال دور گردند، پس همانا خداوند با
جاذبه های توجه خویش آن را جمع می کند. (درمجلس راستی نزدیک
پادشاه توانا) بی شک او به پراکندگی آنان داناوبه آنچه در پراکندگی و جمع
می باشد حکیم است.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ (رض): أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: اتَّقُوا فِرَاسَةَ
الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِئُورِ اللَّهِ، ثُمَّ قَرَأَ [إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ].^۲ أَبُو
سَعِيدٍ خُدْرِي (رض) رَوَايَتِ كَرَدَ هَمَانَا رَسُولُ خَدَا (ص) فَرَمُود: « بِرَهِيْزِيْدَ اَزْ

۱ - ص ۳۶ ج ۱۱-۱۴ الجزء ۱۳ غَرَائِبُ الْقُرْآنِ وَرَغَائِبُ الْفُرْقَانِ

۲ - الحجر ۷۵ جامع الاصول فی احادیث الرسول ص ۲۰۵، ج ۲ سورة ابراهيم

دانایی و هوشیاری مؤمن به تحقیق او به واسطه نور خدا می بیند.» پس قرائت نمود: همانا در آن درسها و عبرتهایی برای اهل فراست و عاقلان است.

عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ، وَ عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَاكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى ابْنِ آدَمَ. — رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ^۱ — حسن گفت: « علم دو نوع است. پس علمی در قلب است که آن علم سودمند باشد. و علمی در زبان است که آن حجت خداوند عزوجل بر فرزندان آدم است. »

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَعَائِينَ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَشَّرْتُهُ فِيكُمْ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَشَّرْتُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ يَعْنِي مَجْرَى الطَّعَامِ. — رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ^۲ —

از ابی هریره روایت است گفت: « از رسول خدا دو ظرف (علم) رامواظبت نمودم. اما یکی از آنها را در میان شما گستراندم و اما دیگری را اگر بگسترانم این بلعوم یعنی مجرای غذا بریده می شود »
الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى^۳ مجاهد کسی است که با نفس خویش در راه خداوند، جهاد کند.

۱ - مشکوة المصابیح ص ۳۷ ج ۱ کتاب علم ، فصل سوم

۲ - مشکوة المصابیح ص ۳۷ ج ۱ کتاب علم ، فصل سوم

۳ - ت حسن صحیح حب والعسکری فی الامثال عن فضاله بن عبید رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي كِتَابِ الْجِهَادِ بَابُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ مَنْ مَاتَ مُرَابِطاً رَقْمُ (۱۶۲۱) وَقَالَ حَدِيثُ

أَفْضَلُ الْجِهَادِ أَنْ تُجَاهِدَ نَفْسَكَ وَهَوَاكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى. ^۱بهترین جهاد این است که با نفس و هوای خویش در راه ذات خداوند بلند مرتبه جهاد کنی .

لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِي يَقْتُلُكَ، فَيَدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَإِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُورٌ، وَلَكِنْ أَعْدَى الْأَعْدَاءِ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ وَامْرَأَتِكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ ^۲.

نیست دشمن تو کسی که تو را می کشد. پس خداوند تو را به خاطر آن در بهشت داخل می کند و اگر او را بکشی برای تو روشنایی می باشد. و اما دشمن ترین دشمنان تو، نفس تو است که بین دو پهلوی تو است و زن تو که با تو همبستر است .

لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِي إِنْ قَتَلَكَ أَدْخَلَكَ اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَإِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُورٌ، وَلَكِنْ عَدُوُّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ وَامْرَأَتِكَ الَّتِي تُضَاجِعُكَ عَلَى فِرَاشِكَ وَكَذَلِكَ الَّذِي مِنْ صُلْبِكَ، فَهَؤُلَاءِ أَعْدَى عَدُوِّكَ ^۳.

فُضَّالَةٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ ص كَثُرَ الْعُمَالُ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ ص ۴۳۱ ج ۴- أَلْبَابُ السَّادِسُ فِي أَحْكَامِ الْقَتْلِ وَمُتَفَرِّقَاتِ الْأَحَادِيثِ الْمُتَعَلِّقَةِ

۱- (الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ) كَثُرَ الْعُمَالُ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ ص ۴۳۱ ج ۴ أَلْبَابُ السَّادِسُ فِي أَحْكَامِ الْقَتْلِ وَمُتَفَرِّقَاتِ الْأَحَادِيثِ الْمُتَعَلِّقَةِ

۲- (الْعُسْكُرِيُّ فِي الْأَمْثَالِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ مُرْسَلًا كَثُرَ الْعُمَالُ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ (ص ۴۳۱ ج ۴) أَلْبَابُ السَّادِسُ فِي أَحْكَامِ الْقَتْلِ

۳- الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ، كَثُرَ الْعُمَالُ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ ص ۴۳۱ ج ۴ أَلْبَابُ السَّادِسُ فِي أَحْكَامِ الْقَتْلِ .

نیست دشمن تو کسی که اگر تو را بکشد خداوند تو را وارد بهشت می گرداند و اگر او را بکشی، برای تو روشنایی می باشد و اما دشمن ترین دشمنان تو، نفس تو است که بین دو پهلوی تو است و زن تو که با تو همبستر است و فرزند تو که از اصل و ریشه تو است. پس آنان دشمن ترین دشمن تو هستند. (البته زن و فرزندی که اهل دیانت نباشند و تربیت اسلامی نشده باشند).

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، وَلِكُلِّ حَدٍّ مُطْلَعٌ». رَوَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ.^۱

از ابن مسعود روایت است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: قرآن بر هفت حرف فرستاده شده است. برای هر آیه ای از آن ظاهری و باطنی است و برای هر حدی آگاهی و اطلاع از مراحل بعدی است.»

وَأَلَى هَذِهِ الْمُجَاهِدَةِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ (ص): «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ».^۲

و به این نوع از جهاد اشاره است با سخن نبی اکرم (ص): «از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر برگشتیم.»

وَرَوَى عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الْعِلْمُ عِلْمَانِ؛ فَعِلْمٌ ثَابِتٌ فِي الْقَلْبِ فَذَاكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ، وَ عِلْمٌ فِي اللِّسَانِ فَذَاكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ».^۳

۱ - مشکوة المصابیح ص ۳۵ ج ۱، کتاب علم، فصل اول

۲ - إِيْحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِينَ ص ۱۸ ج ۲، بَيَانُ جُنُودِ الْقَلْبِ.

از انس روایت شد گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «**علم بردونوع** است. **یک نوع** آن علمی است که در قلب ثابت است که آن سودمند است و **نوع دیگری** علمی است در زبان که آن حجت خداوند بر بندگان می باشد.»
 عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ
 فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغَرَّةِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ^۱

ابوهریره (رض) روایت کرد: «همانا از جمله علوم، علمی است که همانند هیأتی پنهان است که آن را جز عالمان به خدا نمی دانند. پس هنگامی که به آن سخن گویند، آن را انکار نمی کند مگر کسانی که نسبت به پرودگار تعالی مغرور هستند.»

الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ

عَنْ مَوْلَى لِبَابِي بَكْرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: مَنْ مَقَتَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ
 أَمَنَهُ اللَّهُ مِنْ مَقْتِهِ^۲.

۳- رَوَاهُ أَبُو مَعْنُورٍ الدِّیْلَمِيُّ فِي مَسْنَدِ الْفَرْدَوْسِ، وَالْأَصْبَهَانِيُّ فِي كِتَابِهِ، وَرَوَاهُ
 الْبَيْهَقِيُّ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ عِيَاضٍ مِنْ قَوْلِهِ غَيْرِ مَرْفُوعٍ، التَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيْبُ، ص ۱۰۳ ج ۱، کتاب العلم.
 ۱- مَا بَيْنَ الْقَوْسَيْنِ سَقَطَ مِنَ الْأَصْلِ وَاتَّبَعْنَاهُ مِنْ جَمْعِ الْجَوَامِعِ الْحَدِيثِ رَقْمَ وَعَزَاهُ
 السُّيُوطِيُّ الدِّیْلَمِيُّ وَابُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيُّ لَهُ فِي الْأَرْبَعِينَ فِي التَّصَوُّفِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ
 إِسْنَادُهُ ضَعِيفٌ الْفَرْدَوْسُ بِمَآثُورِ الْخَطَّابِ ص ۲۱۰ ج ۱ بَابُ الْأَلْفِ.

۲- إِنْ أَبَى الدُّنْيَا فِي مُحَاسَبَةِ النَّفْسِ

از برده ابوبکر روایت است گفت: ابوبکر صدیق (رض) فرمود: «هر کسی که از نفس خویش در راه ذات خداوند نفرت و بیزاری جوید، خداوند او را از بیزاری و نفرت خویش در امان نگاه می دارد.»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ (ص) قَوْمٌ غُرَاةٌ، فَقَالَ: قَدِمْتُمْ خَيْرَ مَقْدَمٍ، قَدِمْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةِ الْعَبْدِ هَوَاهُ^۱.

از جابر روایت شد، فت: «گروهی مجاهد بر نبی اکرم – درود خداوند بر او باد – وارد شد، پس فرمود: «وارد شدید به بهترین ورود وارد شدید از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر، جهاد و مبارزه بنده با هوا و نفس خویش». عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَنْ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ^۲. ابوذر گفت: «گفتم: ای رسول خدا کدام جهاد برتر است؟

گفت: اینکه انسان با نفس و هوای خویش جهاد و مبارزه کند». قُلْ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدَّعْوَةُ إِلَى التَّوْحِيدِ وَالْإِعْدَادُ لِلْمَعَادِ سَبِيلِي سُنَّتِي مِنْهَا جِي، وَالسَّبِيلُ يُذَكَّرُ وَيُؤْتَى كَالطَّرِيقِ، ثُمَّ فَسَّرَ السَّبِيلَ بِقَوْلِهِ (ادْعُوا إِلَى اللَّهِ) إِلَى الْإِيمَانِ بِوُجُودِهِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ وَتَنْزِيهِهِ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ، وَابْتِغَاءِ دَرَجَاتِ قُرْبِهِ (عَلَى بَصِيرَةٍ) أَيِ عَلَى يَقِينٍ وَمَعْرِفَةٍ، أَيِ لَسْتُ مِنَ الْخَرَّاصِينَ الَّذِينَ يَقُولُونَ بِأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ، أَوِ الْمَعْنَى عَلَى بَصِيرَةٍ أَيِ بَيَانٍ وَحُجَّةٍ وَاضِحَةٍ غَيْرِ عَمِيَاءَ، (أَنَا) تَأْكِيدٌ لِلْمُسْتَتَرِّ فِي (ادْعُوا) أَوْ فِي (عَلَى بَصِيرَةٍ) لِأَنَّهُ حَالٌ مِنْهُ أَوْ مُبْتَدَأٌ خَبَرُهُ (عَلَى بَصِيرَةٍ)، (وَمَنْ اتَّبَعَنِي) عَطْفٌ عَلَيْهِ أَيِ مَنْ آمَنَ بِي، وَصَدَقَنِي فَهُوَ أَيْضًا يَدْعُو إِلَى اللَّهِ.

بگو ای محمد این دعوت به سوی خدا پرستی و توحید و آمادگی برای جهان آخرت راه و روش و سنت من است و (سبیل) هم مذکر و هم

۱ - رواه الديلمی

۲ - إِبْنُ الْجَارِ ۱۲ كُنْزُ الْعَمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ ص ۶۱۶ ج ۴ بَابُ فِي لَوَاحِقِ الْجِهَادِ

مؤنث می شود مانند (طریق) سپس تفسیر نمود سبیل را با کلامش (ادْعُوْا إِلَى اللَّهِ)، می خوانم به سوی الله. یعنی به سوی ایمان به وجود و وحدانیتش و پاک بودنش از آنچه شایسته او نیست و طلب درجات قرب و نزدیکی او (عَلَى بَصِيرَةٍ) با حجت ظاهر یعنی بر یقین و شناخت. یعنی نیستم از دروغگویانی که چیزهایی را می گویند که به آن علمی ندارند یا «عَلَى بَصِيرَةٍ» یعنی بر بیان و حجت ظاهر و غیر کورکورانه، «انا» تأکید است برای ضمیر مستتر در (ادْعُوا) یا در (عَلَى بَصِيرَةٍ) زیرا که آن حال می باشد از آن یا مبتدا است که خبر آن (عَلَى بَصِيرَةٍ) می باشد و (وَمَنْ اتَّبَعَنِي) عطف بر آن شده است یعنی هر کس که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود پس او نیز به سوی خداوند دعوت می کند.

قَالَ الْكَلْبِيُّ وَابْنُ زَيْدٍ: حَقُّ عَلَى مَنْ تَبِعَهُ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ، وَ يَذْكُرُ الْقُرْآنَ. أَوِ الْمَعْنَى أَنَا وَ كُلُّ مَنْ اتَّبَعَنِي فَهُوَ عَلَى بَصِيرَةٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (رض): يَعْنِي بِهِ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ (ص) كَانُوا عَلَى أَحْسَنِ الطَّرِيقَةِ، وَ أَقْصَدِ الْهُدَايَةِ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ كَنْزِ الْإِيمَانِ وَ جُنْدِ الرَّحْمَنِ. وَ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: مَنْ كَانَ مُسْتَتًّا فَلَيْسَتْ بِيَمَنِ قَدَمَاتٍ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ (ص) كَانُوا خَيْرَ أُمَّةٍ أَبْرَهَا قُلُوبًا، وَ أَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَ أَقَلَّهَا تَكْلُفًا، قَوْمٌ اخْتَارَ هُمْ اللَّهُ لَصُحْبَتِهِمْ نَبِيَّهُ (ص)، وَ ثَقُلَ دِينُهُ فَتَشَبَّهُوا بِأَخْلَاقِهِمْ وَ طَرَائِقِهِمْ، فَهُمْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ. وَ (سُبْحَانَ اللَّهِ) عَطْفٌ عَلَى (ادْعُوا) يَعْنِي ادْعُوا إِلَى اللَّهِ، وَأَنْزَلَهُ تَنْزِيهَاً مِنَ الشُّرَكَاءِ، (وَ مَا أَمِنَ

الْمُشْرِكِينَ^۱) کلبی و ابن زید گفتند: «حق است بر کسی که از او پیروی می کند که دعوت کند به سوی آنچه که او دعوت نمود و قرآن آن را ذکر نماید. یا اینکه معنی این است که من و هر کس که از من پیروی نمود پس او بر بیان و حجت ظاهر است.» ابن عباس (رض) گفت: «قصد کرد از من اتبعنی که اصحاب رسول خدا(ص) بر بهترین روش و مقصود ترین هدایت و معدن علم و دانش و گنج ایمان و سربازان خداوند بخشاینده بودند.»

و ابن مسعود گفت: کسی که می خواهد روشی را پیروی کند، روش کسانی را پیروی کند که قبل از او فوت شدند — آنان اصحاب پیامبر اکرم(ص) می باشند که از نظر پاکی قلب، بهترین این امت و از لحاظ علم، عالم ترین آنها و در تکلف کم ترین آنان بودند. آنان قومی هستند که خداوند آنان را برای یاری کردن پیامبرش(ص) و ابلاغ دینش برگزید. پس خود را به اخلاق و روش شان شبیه سازید چون آنان بر راه راستی بودند.» و (سُبْحَانَ اللَّهِ) عطف شده بر (أَدْعُوْهُ) یعنی به سوی الله می خوانم و او را از نسبت شریک پاک و منزّه می دانم و من از مشرکان نیستم.

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي) آيَةُ أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)، قَالَ: دَعَوَتِي. وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَأَبُو الشَّيْخِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلَهُ. وَأَخْرَجَ أَبُو الشَّيْخِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)، قَالَ: صَلَاتِي. أَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ (رَضِ) فِي قَوْلِهِ (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي)، قَالَ: أَمْرِي وَسُنَّتِي وَمِنْهَا جِي. وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ أَبِي

حاتم عن قتاده (رض) فی قوله (علی بصیرة) ای علی هدی انا ومن اتبعنی. (بگو ای محمداین راه و روش من است) ابن ابی حاتم از ابن عباس (رضی الله عنهم) در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي) روایت کرد، گفت: یعنی دعوت من. و ابن جریر و ابو شیخ از ربیع بن انس (رضی الله عنهم) مانند آن را روایت نمودند، و ابوشیخ از ابن عباس (رضی الله عنهم) در مورد کلام خداوند (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي) روایت کرد، گفت یعنی نماز. ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده (رضی الله عنهم) در مورد کلامش (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي) روایت کردند، گفت: یعنی امر من و سنت و روش من است. و ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده (رض) در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (علی بصیرة) روایت نمودند: یعنی بر هدایت هستم من و کسانی که مرا پیروی می کنند.

[وَكَبَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِلًا] ^۱ «و از همه جهت گسسته شو متوجه شده به

سوی او نوعی گسسته شدن.»

(وَأَذْكُرَ اسْمَ رَبِّكَ) و یادکن نام پروردگار خود را به اسمای حسنی
 اورابخوان (وَتَبَتَّلْ) و بریده شواز خلق و توجه کن (إِلَيْهِ) به سوی او به عبادت
 (تَبَتَّلًا) برید نی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسیوی الله مجرد ساز و به
 همگی روی بدو آر.

✓ فرد:

دل درویند ز غیرش بگسل هرچه جز اوست برون کن از دل ^۲

۱- سوره مزمل آیه ۸

۲- تفسیر حسینی ص ۱۳۱۸

(وَتَبَتَّلْ) اِنْقَطَعَ (إِلَيْهِ) فِي الْعِبَادَةِ^۱. یعنی بریده شو از خلق و متوجه شو

به سوی او در عبادت

قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا) وَ هَذِهِ الْآيَةُ تُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى أَمَرَ بِشَيْئَيْنِ؛ أَحَدُهُمَا الذِّكْرُ، وَالثَّانِي التَّبَتُّلُ. أَمَّا الذِّكْرُ فَاعْلَمْ أَنَّهُ إِنَّمَا قَالَ (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ) هَهُنَا، وَقَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً»^۲ لِأَنَّهُ لَا بُدَّ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ مِنْ ذِكْرِ الْأِسْمِ بِاللِّسَانِ مُدَّةً، ثُمَّ يَزُولُ الْأِسْمُ وَيَبْقَى الْمُسَمَّى، فَالدرَجَةُ الْأُولَى هِيَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ هَهُنَا (وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ)، وَالْمَرْتَبَةُ الثَّانِيَةُ هِيَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ فِي السُّورَةِ الْأُخْرَى (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ) وَإِنَّمَا تَكُونُ مُشْتَغَلًا بِذِكْرِ الرَّبِّ إِذَا كُنْتَ فِي مَقَامِ الرُّبُوبِيَّةِ، وَ الرُّبُوبِيَّةُ عِبَارَةٌ عَنْ أَنْوَاعِ التَّرَبُّعَةِ لَكَ وَ إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ، فَمَا دُمْتَ فِي هَذَا الْمَقَامِ تَكُونُ مُشْغُولَ الْقَلْبِ بِمُطَالَعَةِ آلَائِهِ وَنِعَمَائِهِ، فَلَا تَكُونُ مُسْتَعْرِقَ الْقَلْبِ بِهِ، وَحِينَئِذٍ يَزْدَادُ التَّرَقُّي فَتَصِيرُ مُشْتَغَلًا بِذِكْرِ الْإِلَهِيَّةِ،

۱ - تفسیر جلالین ص ۴۷۸ سطره ۷

۲ - جزء ۹ سوره اعراف آیه ۲۰۵

وَالَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ (أَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ) وَفِي هَذَا الْمَقَامِ يَكُونُ الْإِنْسَانُ فِي مَقَامِ الْهَيْبَةِ وَالْحَشْيَةِ لِأَنَّ الْإِلَهِيَّةَ إِشَارَةٌ إِلَى الْقَهَّارِيَّةِ وَالْعِزَّةِ وَالْعُلُوِّ وَالصَّمَدِيَّةِ، وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَرْقَى فِي هَذَا الْمَقَامِ مُتَرَدِّدًا فِي مَقَامَاتِ الْجَلَالِ وَالْتَّزْيِهِ وَالتَّقْدِيسِ إِلَى أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْهَا إِلَى مَقَامِ الْهُوِّيَّةِ الْأَحَدِيَّةِ الَّتِي كَلَّتِ الْعِبَارَاتُ عَنْ شَرْحِهَا، وَتَقَاصَرَتِ الْإِشَارَاتُ عَنِ الْإِتِّهَاءِ إِلَيْهَا، وَهُنَاكَ الْإِتِّهَاءُ إِلَى الْوَاحِدِ الْحَقِّ، ثُمَّ يَقِفُ لِأَنَّهُ لَيْسَ هُنَاكَ تَطْيِيرٌ فِي الصِّفَاتِ حَتَّى يَحْصُلَ الْإِتِّقَالُ مِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ، وَلَا تَكُونُ الْهُوِّيَّةُ مُرَكَّبَةً حَتَّى يَنْتَقِلَ نَظَرُ الْعَقْلِ مِنْ جُزْءٍ إِلَى جُزْءٍ، وَلَا مُنَاسَبَةٌ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَحْوَالِ الْمُدْرَكَةِ عَنِ النَّفْسِ حَتَّى تُعْرِفَ عَلَى سَبِيلِ الْمُقَايَسَةِ، فَهِيَ الظَّاهِرَةُ لِأَنَّهَا مَبْدَأُ ظُهُورِ كُلِّ ظَاهِرٍ، وَهِيَ الْبَاطِنَةُ لِأَنَّهَا فَوْقَ عُقُولِ كُلِّ الْمَخْلُوقَاتِ، فَسُبْحَانَ مَنْ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ لِشِدَّةِ ظُهُورِهِ، وَاحْتَفَى عَنْهَا بِكَمَالِ نُورِهِ.^۱

و این آیه دلالت بر این دارد که همانا خداوند بلند مرتبه به دو چیز امر فرمود. که اولی ذکر و دومی (تَبَيُّل) می باشد. اما ذکر، پس بدان بی شک خداوند در اینجا فقط گفت: (ذکر کن نام پروردگارت را) و در آیه دیگری گفت: (یاد کن پروردگارت را در ضمیر خود به زاری و ترس) زیرا که به تحقیق در ابتدای امر چاره ای جز یاد کردن نام خدا با زبان مدتی نیست، سپس اسم از بین می رود و مسمی باقی می ماند. پس درجه اول همان مراد از کلام او در اینجا یعنی (یاد کردن نام پروردگارت) می باشد و مرتبه دوم همان مراد از کلام او در سوره دیگر یعنی (یاد کردن پروردگارت را در ضمیرت) می باشد. و همانا توفیق مشغول به ذکر پروردگار می باشی هر گاه

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۷۷ ج ۳۰ الی ص ۱۷۸ ج ۳۰

که در مقام ربوبیت باشی و ربوبیت عبارتست از انواع تربیت برای تو و احسان و نیکی خداوند بر تو.

پس تا زمانی که در این مقام هستی، قلبت مشغول مطالعه نعمتهای او می باشد. پس مشغول و مستغرق در او نمی باشی. و در این هنگام به تدریج ترقی و پیشرفت زیاد می شود و به ذکر الهیت مشغول می گردی و به آن اشاره است با کلام خداوند متعال « یاد کنید پرودگارتان را همانند یاد کردن شما پدرانتان را ». و در این مقام انسان در مقام هیبت و ترس می باشد. زیرا که الهیت به قهاریت و عزت و علو و صمدیت اشاره دارد. و همواره بنده در این مقام ترقی می کند در حالی که بین مقامات جلال و تنزیه و تقدیس در تردد و رفت و آمد است. تا اینکه از آن به سوی مقام هویت احدیت منتقل می شود که عبارات از شرح دادن آن، ناتوان و اشارات از انتهای به سوی آن، کوتاه می باشد. و در آنجا انتها به سوی خداوند یکتای حق می باشد. سپس می ایستد زیرا که در آنجا نظیری در صفات نیست تا اینکه انتقال از صفتی به صفتی دیگر حاصل گردد. و هویت، شیء ترکیب یافته ای نمی باشد تا اینکه نظر عقل از یک جزء به جزء دیگری منتقل گردد و یا هویت موافق با چیزی از احوالات مدرکه از نفس نیست، تا به طریق قیاس شناخته شود. پس خدا ظاهر می باشد. زیرا که مبدأ ظهور هر شیء ظاهر است و باطن است. زیرا که بالاتر از عقلهای مخلوقات است. پس پاک و منزّه است، کسی که به خاطر شدت ظهور خودش از عقلها محجوب است و از آن با کمال نورش پنهان است.

وَاعْلَمُ أَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ فَوْقَ مَا قَالَهُ هُوَ كَلَامُ الظَّاهِرِيَّوْنَ لِأَنَّ قَوْلَهُ (وَتَبَيَّنَ) اِي
اِنْقِطَاعُ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ إِلَيْهِ، فَالْمَشْغُولُ بِطَلَبِ الْآخِرَةِ غَيْرُ مُتَبَيَّنٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، بَلِ
الْمُتَبَيَّنُ إِلَى الْآخِرَةِ وَالْمَشْغُولُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ مُتَبَيَّنٌ إِلَى الْعِبَادَةِ، لَا إِلَى اللَّهِ. وَالطَّالِبُ

لِمَعْرِفَةِ اللَّهِ مُتَبَتِّلٌ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ، لَا إِلَى اللَّهِ. فَمَنْ آثَرَ الْعِبَادَةَ لِنَفْسِ الْعِبَادَةِ أَوْ لَطَلَبِ الثَّوَابِ أَوْ لِيَصِيرَ مُتَعَبِّدًا كَامِلًا بِتِلْكَ الْعِبُودِيَّةِ فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ، وَمَنْ آثَرَ الْعِبُودِيَّةَ لَا لِلْعِبُودِيَّةِ بَلْ لِلْمَعْبُودِ فَهُوَ مُتَبَتِّلٌ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ، وَمَنْ آثَرَ الْعِرْفَانَ، لَا لِلْعِرْفَانِ بَلْ لِلْمَعْرُوفِ فَقَدْ حَاضَ لُجَّةَ الْوُصُولِ، وَهَذَا مَقَامٌ لَا يَشْرَحُهُ الْمَقَالُ وَلَا يُعْبِّرُ عَنْهُ الْخَيَالُ، وَمَنْ أَرَادَهُ فَلْيَكُنْ مِنَ الْوَاصِلِينَ إِلَى الْعَيْنِ دُونَ السَّامِعِينَ لِلْآثَرِ، وَلَا يَجِدُ الْإِنْسَانَ لِهَذَا مِثَالًا إِلَّا عِنْدَ الْعِشْقِ الشَّدِيدِ إِذَا مَرَضَ الْبَدَنُ بِسَبَبِهِ وَانْحَبَسَتْ الْقُوَى وَعَمِيَتِ الْعَيْنَانُ وَزَالَتِ الْأَغْرَاضُ بِالْكُلِّيَّةِ وَانْقَطَعَتِ النَّفْسُ عَمَّا سِوَى الْمَعْشُوقِ بِالْكُلِّيَّةِ فَهَنَّاكَ يَظْهَرُ الْفَرْقُ بَيْنَ التَّبَتُّلِ إِلَى الْمَعْشُوقِ وَبَيْنَ التَّبَتُّلِ إِلَى رُؤْيَةِ الْمَعْشُوقِ -^۱

بدان بی شک معنی آیه، بالاتر از آن چیزی است که ظاهریون می گویند، زیرا که خداوند متعال فرموده است: «تَبَتَّلْ» یعنی بریده شو از هر چه غیر اوست و به سوی او توجه کن. پس کسی که به طلب آخرت مشغول است پس او بریده به سوی خداوند بلند مرتبه نیست، بلکه بریده به سوی آخرت است و کسی که مشغول عبادت خدا است پس او بریده به عبادت است نه به خداوند. و کسی که معرفت و شناخت خداوند را می طلبد بریده به سوی معرفت خداوند است نه به سوی خداوند. و کسی که عبادت را به دلیل نفس عبادت برگزیند یا برای طلب ثواب یا به این دلیل که با آن عبودیت عبادت کننده کاملی گردد بنابر این او بریده به سوی غیر خدا است و کسی که بندگی را برای عبودیت «برنگزیند بلکه برای معبود برگزیند پس او بریده

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۷۸ ج ۳۰

به غیر خداوند است و هر که عرفان (شناخت خداوند) را برگزیند نه به خاطر عرفان، بلکه به خاطر معروف، پس به درستی که در عمق دریای وصول غرق گشته است و این مقامی است که کلام، توانایی شرح ندارد و خیال نمی تواند آن را بیان کند. پس هر که آن را بخواهد پس باید از رسیدگان به عین باشد نه از شنوندگان اثر و انسان مثال و نظیری را برای این نمی یابد، مگر در هنگام عشق شدید. آن هنگام که بدن به سبب آن مریض و قوا محبوس و چشمها کور گردد و تمامی اغراض از بین برود و نفس به تمامی از غیر معشوق منقطع گردد. پس در آنجا فرق بین گسسته شدن به سوی معشوق و گسسته شدن به سوی دیدن معشوق ظاهر می گردد.

(وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ) الَّذِي هُوَ أَنْتَ اِغْرِفْ نَفْسَكَ، وَادْكُرْهَا، وَتَسَاهَا فَيُنْسَاكَ اللَّهُ، وَاجْتَهِدْ لِتَحْصِيلِ كَمَالِهَا بَعْدَ مَعْرِفَةِ حَقِيقَتِهَا، وَاتَّبَلْ) وَاتَّقَطْعْ إِلَى اللَّهِ بِالْأَغْرَاضِ عَمَّا سِوَاهُ انْقِطَاعًا تَامًّا مُعْتَدًّا بِهِ، (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) اِی الَّذِي ظَهَرَ عَلَيْكَ نُورُهُ، فَطَلَعَ مِنْ أَفْقِ وُجُودِكَ بِإِجَادِكَ وَالْمَغْرِبِ الَّذِي احْتَفَى بِوُجُودِكَ، وَغَرَبَ نُورُهُ فِيكَ وَاحْتَجَبَ بِكَ، (لَا إِلَهَ) فِي الْوُجُودِ (إِلَّا هُوَ) اِی لَا شَيْءَ فِي الْوُجُودِ يَعْبُدُ غَيْرَهُ، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا اِی اِنْسَلِخْ عَنْ فِعْلِكَ وَتَدْبِيرِكَ بِرُؤْيَا جَمِيعِ الْأَفْعَالِ مِنْهُ، فَيَكُونُ أَمْرُكَ مَوْكُولًا إِلَيْهِ، يُدَبِّرُ أَمْرَكَ وَيَفْعَلُ بِكَ مَا يَشَاءُ، فَكُنْتَ مُتَوَكِّلًا^۱.

(ذکر کن پروردگارت را) کسی که او تو است یعنی نفست را بشناس و او را یاد کن و اگر نفست را فراموش کنی پس خداوند تو را فراموش

۱ - تفسیر قرآن ابن عربی ص ۷۲۰ ج ۲

می کند و برای کسب کمال آن بعد از شناخت حقیقت آن تلاش کن. و (تَبَتَّل) یعنی بریده شو و به سوی خدا توجه کن با روی گرداندن از آنچه غیر اوست بریدن کامل (پروردگار مشرق و مغرب) یعنی کسی که نورش بر تو ظاهر گردید پس از افق وجود تو با به وجود آوردن تو طلوع کرد و مغربی که وجود تو پنهان گردید و نورش در تو غروب کرد و به وسیله تو پنهان گردید. (هیچ معبودی) در وجود نیست (مگر او) یعنی هیچ چیزی در وجود نیست که غیر او را عبادت کند.

او اول و آخر و ظاهر و باطن می باشد. پس او را وکیل و نماینده خویش بگیر یعنی در گذر از عمل و تدبیر خودت با دیدن تمامی اعمال از او. پس امر تو موکول بر او می باشد امر تو را تدبیر می کند و با تو انجام می دهد آنچه را بخواهد پس تو متوکل هستی.

[يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] «و بالامی برد خداوند کسانی را که ایمان آوردند از شما و کسانی که علم داده شده اند درجاتی.»

مِنْ عَطْفِ الْخَاصِّ عَلَى الْعَامِّ تَعْظِيمًا لَهُمْ بَعْدَهُمْ كَأَنَّهُمْ جِنْسٌ آخَرٌ، وَلِذَا أُعِيدَ الْمَوْصُولُ فِي النَّظْمِ الْكَرِيمِ. وَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُودَاوُدَ وَالدَّارِمِيُّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ (رَض) مَرْفُوعًا: فَضَّلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ، عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُخَيَّ بِهَ الْإِسْلَامَ فَيَبَيَّنَهُ وَبَيْنَ التَّيْبِينَ دَرَجَةً.

وَعَنْهُ (ع) : بَيْنَ الْعَالَمِ وَالْعَابِدِ مِائَةٌ دَرَجَةٍ، بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ حُضْرُ الْجَوَادِ الْمُضْمِرِ سَبْعِينَ سَنَةً. وَعَنْهُ (ع) : يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ : الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ، فَأَعْظَمُ مَرْتَبَةٍ بَيْنَ النَّبَوَّةِ وَالشَّهَادَةِ بِشَهَادَةِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رَض) : خَيْرُ سُلَيْمَانَ (ع) بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْمُلْكِ وَالْمَالِ، فَاخْتَارَ الْعِلْمَ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْمَالَ تَبَعًا لَهُ.^۱

از جمله عطف خاص بر عام می باشد به خاطر تعظیم و بزرگداشت آنان با شمردنشان گویا که آنان جنسی دیگر هستند و به همین دلیل الفاظ موصول در قرآن کریم تکرار شد. و ترمذی و ابو داود و دارمی از ابی درداء (رض) در حالیکه حدیث موضوع به پیامبرنسبت داده شده است روایت کردند برتری عالم بر شخص عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.

دارمی از عمر بن کثیر از حسن روایت کرد، گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کسی که مرگ به سراغ او آید در حالیکه او علم می آموزد تا به وسیله آن اسلام را زنده گرداند پس بین او و بین پیامبران فقط یک درجه تفاوت است.» پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «بین عالم و عابد صد درجه است بین هر دو درجه به اندازه هفتاد سال دویدن اسب تیز رو، فاصله است.» و از پیامبر اکرم (ع) روایت است: «در روز قیامت سه گروه شفاعت می کنند. پیامبران، سپس علما و سپس شهدا».

پس چه بزرگ است مرتبه بین نبوت و شهادت با شهادت صادق مصدوق. و از ابن عباس (رض) روایت است: سلیمان (ع) بین علم و جاه و مال

۱- روح المعانی جزء ۲۸ ص ۲۶، ج ۳

مختار گردید. پس علم را برگزیدو خداوند به او جاه و مال را به صورت تابع کردن آن دو به علم عطا نمود.

وَالدَّالُّ عَلَى فَضْلِ الْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى، وَارْجَى حَدِيثٍ عِنْدِي فِي فَضْلِهِمْ مَا رَوَاهُ أَبُو حَنِيفَةَ فِي مَسْنَدِهِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ (رض) : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَجْمَعُ اللَّهُ الْعُلَمَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ أَلَا لَمْ أَجْعَلْ حِكْمَتِي فِي قُلُوبِكُمْ، أَلَا وَأَنَا أُرِيدُ بِكُمْ الْخَيْرَ أَذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ. وَاسْتَدَلَّ غَيْرُ وَاحِدٍ بِآيَةٍ عَلَى تَقْدِيمِ الْعَالِمِ، وَلَوْ بِأَهْلِيَّا شَابًّا عَلَى الْجَاهِلِ وَلَوْ هَاشِمِيًّا شَيْخًا.^۱

و دلیل بر برتری علم و علما بیشتر از آن است که شمرده شود و بهترین حدیثی که در مورد برتری آنان در نزد من می باشد، حدیثی است که ابو حنیفه (رح) آن را در مسندش از ابن مسعود (رض) روایت کرد: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند در روز قیامت علما را جمع می کند پس می گوید آیا حکمت را در قلبهای شما قرار ندادم. جز این نیست که برای شماخیر را می خواهم. بروید به بهشت. و به تحقیق من گناهان شما را بخشیدم.» و افراد زیادی به این آیه استدلال نمود بر تقدیم و افضلیت عالم اگر چه از طائفه باهل و جوان باشد بر جاهل اگر چه هاشمی پیر باشد.

[هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ]^۲، آيَةُ -

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۲۶ جزء ۲۸ سطر ۷

۲ - سوره جمعه آیه ۲

إِشَارَةً إِلَى عَظِيمِ قُدْرَتِهِ تَعَالَى وَأَنَّ إِفَاضَةَ الْعُلُومِ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى الْأَسْبَابِ الْعَادِيَّةِ، وَمِنْهُ قَالُوا: إِنَّ الْوَلِيَّ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أُمِّيًّا كَالشَّيْخِ الْمَعْرُوفِ الْكَرْخِيِّ عَلَى مَا قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ، وَعِنْدَهُ مِنَ الْعُلُومِ اللَّدْنِيَّةِ مَا تَقْصُرُ عَنْهَا الْعُقُولُ، وَقَالَ الْعِزُّ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ: قَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بِاللَّهِ تَعَالَى ذَا يَقِينٍ، وَلَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ، وَقَدْ كَانَ الصَّحَابَةُ أَعْلَمَ مِنْ عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ بِحَقَائِقِ الْيَقِينِ وَدَقَائِقِ الْمَعْرِفَةِ مَعَ أَنَّ فِي عُلَمَاءِ التَّابِعِينَ مَنْ هُوَ أَقْوَمُ بِتَعْلُمِ الْفَقْهِ مِنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ.

«او کسی است که در میان بیسوادان رسولی از آنان فرستاد که آیاتش را بر ایشان تلاوت کند و آنان را پاک سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد.»

اشاره است بر قدرت بزرگ خداوند بلند مرتبه و بر اینکه به تحقیق بهره گرفتن از علوم، موقوف بر اسباب عادی نیست و از آن جمله گفتند: همانا جایز است که ولی درس نخوانده باشد. مانند شیخ معروف کرخی بر اساس آنچه ابن جوزی گفت و در نزد ا و از علوم لدنی آن چیزی است که عقول از درک آن کوتاه است.

و عز بن عبد السلام گفت: گاهی انسان نسبت به خداوند متعال علم یقین دارد اما در نزد او علمی از فرضهای کفایه نیست. و صحابه از علمای تابعین نسبت به حقایق یقین و دقایق معرفت عالم تر بوده اند با وجود اینکه در میان علمای تابعین کسانی هستند که آنان به آموختن فقه از بعضی صحابه راست تر می باشند.

وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَخَلَصَتْ رُوحُهُ أَفِيضَ عَلَى قَلْبِهِ الْأَنْوَارُ الْإِلَهِيَّةُ، تَهَيَّاتُ بِهَا لِادْرَاكِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ وَالْمَعَارِفِ اللَّدْنِيَّةِ، فَالْوَلَايَةُ لَا تَتَوَقَّفُ قَطْعًا عَلَى

مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّسْمِيَّةِ كَالنَّحْوِ وَالْمَعَانِي وَالْبَيَانِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَلَا عَلَى مَعْرِفَةِ الْفَقْهِ
مَثَلًا عَلَى الْوَجْهِ الْمَعْرُوفِ، بَلْ عَلَى تَعَلُّمِ مَا يَلْزَمُ الشَّخْصَ مِنْ فُرُوضِ الْعَيْنِ
عَلَى اِى وَجْهِ كَانَ مِنْ قِرَاءَةٍ وَسَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ. وَلَا يُتَصَوَّرُ وَلَا يَكُونُ
شَخْصٌ لَا يَعْرِفُ مَا يَلْزَمُهُ مِنَ الْأُمُورِ الشَّرْعِيَّةِ كَاكْثَرِ مَنْ تُقْبَلُ يَدُهُ فِي زَمَانِنَا، وَقَدْ
رَأَيْتُ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ وَقَدْ بَلَغَ مِنَ الْعُمَرِ نَحْوَ سَبْعِينَ سَنَةً إِذَا تَشَهَّدَ (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)
بِإِنْ بَدَلَ إِلَّا، فَقُلْتُ لَهُ: مُنْذُكُمْ تَقُولُ هَكَذَا؟ فَقَالَ: مِنْ صَغَرِي إِلَى الْيَوْمِ. فَتَكَرَّرْتُ
عَلَيْهِ الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ، فَمَا قَالَهَا عَلَى الْوَجْهِ الصَّحِيحِ إِلَّا بِجَهْدٍ، وَلَا أَظُنُّ ثَبَاتَهُ عَلَى
ذَلِكَ. وَحَبْرٌ (لَا يَتَّخِذُ اللَّهُ تَعَالَى وَلِيًّا جَاهِلًا، وَلَوْ اتَّخَذَهُ لَعَلَّمَهُ) لَيْسَ مِنْ كَلَامِهِ (ص)
، وَمَعَ ذَلِكَ لَا يُفِيدُ فِي دَعْوَةِ وَلَايَةِ مَنْ ذَكَرْنَا.

و هر کسی که به سوی خداوند بلند مرتبه گسسته شود و روح او،
صاف و خالص گردد، انوار الهی بر قلبش ریخته می شود. پس به وسیله آن
برای درک علوم ربانی و معارف لدنی آماده می گردد. پس ولایت به طور حتم
موقوف بر شناخت علوم رسمی مانند نحو و معانی و بیان و غیر آن نمی باشد.
و نه بر شناخت فقه مثلاً بر همان وجه و روش معروف بلکه موقوف بر
آموختن فرض عینی است که برای شخص واجب می باشد از هر وجهی که
باشد از خواندن و گوش دادن به عالم یا مانند آن. و تصور نمی شود ولایت
شخصی که نمی داند آنچه که برای او از امور شرعی واجب است، مانند
بیشتر کسانی که دستشان در زمان ما بوسیده می شود. و من دیده ام در
میان آنان کسی را که در حالی که هفتاد سال عمر دارد در هنگام تشهد
می گوید: لا اله الا الله. با اِنْ به جای اِلَّا پس به او گفتم: از چه زمانی تو این
گونه می گویی؟ پس گفت: از کودکی تا هم اکنون. پس برای او کلمه طیبه را

تکرار کردم. پس آن را به صورت صحیح نگفت مگر بعد از تلاش بسیار و ثبات و دوام او را بر آن گمان نمی کنم. و این حدیث که «نمی گیرد خداوند ولی جاهلی را و اگر بگیرد حتماً او را عالم می گرداند» از کلام پیامبر اکرم (ص) نمی باشد و با وجود آن هیچ فایده ای در دعوت ولایت کسی که ذکر کردیم نمی باشد.

وَذَكَرَ بَعْضُهُمْ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى (وَيُزَكِّيهِمْ) بَعْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: (يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) إِشَارَةٌ إِلَى الْإِفَاضَةِ الْقَلْبِيَّةِ بَعْدَ الْإِشَارَةِ إِلَى الْإِفَادَةِ الْقَالِبِيَّةِ اللَّسَانِيَّةِ. وَقَالَ بِحُصُولِهَا لِلْأَوْلِيَاءِ الْمُرْشِدِينَ، فَيُزَكُّونَ مُرِيدِيهِمْ بِإِفَاضَةِ الْأَنْوَارِ عَلَى قُلُوبِهِمْ حَتَّى تَخْلُصَ قُلُوبُهُمْ، وَتَزَكُو نُفُوسُهُمْ، وَهُوَ سِرٌّ مَا يُقَالُ لَهُ: التَّوَجُّهُ عِنْدَ السَّادَةِ النَّقْشِبَنْدِيَّةِ، وَقَالُوا بِالرَّابِطَةِ لِيَتَهَيَّأَ بَرَكَتُهَا الْقَلْبُ لِمَا يُفَاضُ عَلَيْهِ، وَلَا أَعْلَمُ لِثَبُوتِ ذَلِكَ دَلِيلًا يَقُولُ عَلَيْهِ عَنِ الشَّارِعِ الْأَعْظَمِ (ع) وَلَا عَنْ خُلَفَائِهِ الْمُرْشِدِينَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ)، وَكُلُّ مَا يَذْكُرُونَهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَيَعْدُونَهُ دَلِيلًا لَا يَخْلُو عَنْ قَادِحٍ بَلْ أَكْثَرُ تَمَسُّكَتِهِمْ فِيهَا تَشَبُّهُ التَّمَسُّكِ بِجِبَالِ الْقَمَرِ، وَلَوْ لَا خَوْفُ الْإِطْنَابِ لَذَكَرْتُهَا مَعَ مَا فِيهَا وَمَعَ هَذَا لَا أَنْكَرُ الْخ.^۱

و بعضی از آنان ذکر کرده اند که به تحقیق کلام خداوند بلند مرتبه (يُزَكِّيهِمْ) بعد از کلام او (يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) اشاره است بر افاضه قلبی بعد از اشاره به افاده قالبی زبانی و حکم کرد به حصول آن برای اولیای مرشد. پس مریدان خودشان را با ریختن نورها بر قلب آنان تزکیه می دهند (پاک می گردانند) تا اینکه قلبهایشان خالص گردد و نفسهایشان پاک گردد. و آن

۱- تفسیر روح المعانی جزء ۲۸ - ۳۰ ص ۹۴ سطر ۲۷

سرّ چیزی است که به آن نزد بزرگان نقشبندیه توجه گفته می شود و حکم کردند به رابطه تا اینکه قلب به وجود آن آماده گردد برای گرفتن آنچه بر آن ریخته می شود. و نمی دانم برای ثبوت آن دلیلی را که می گویند بر آن، از شارع بزرگ (ع) و نه از خلفای راشدین و تمام آنچه که در این مسأله ذکر می کنند و آن را دلیل می شمارند خالی از نکوهش نیست. بلکه بیشتر تمسکات آنان شبیه به تمسک جستن به ریسمان ماه است. و اگر ترس از طولانی شدن و زیاده گویی نبود قطعاً آن را ذکر می کردم با آنچه که در آن است و با وجود این انکار نمی کنم.

[فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ]^۱

پس چرا بیرون نیامدند یعنی باید که بیرون آیند از هر جمعی از ایشان چند کس تا دانشمند شوند در دین و تا بیم کنند قوم خود را چون باز آیند به سوی ایشان بود که ایشان بترسند.

أَيُّ عَمَّا يُنذِرُونَ مِنْهُ، وَضَمِيرٌ يَتَفَقَّهُوا وَيُنذِرُوا عَائِدٌ إِلَى الْفِرْقَةِ الْبَاقِيَةِ الْمَفْهُومَةِ مِنَ الْكَلَامِ. وَقِيلَ: لَا بُدَّ مِنْ إِضْمَارٍ وَتَقْدِيرٍ أَيْ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ وَأَقَامَ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا الخ. وَكَانَ الظَّاهِرُ أَنَّ يُقَالُ لِيُعَلِّمُوا بَدَلَ لِيُنذِرُوا، وَيَتَفَقَّهُونَ بَدَلَ يَحْذَرُونَ، لَكِنَّهُ اخْتِيرَ مَا فِي النَّظْمِ الْجَلِيلِ لِلإِشَارَةِ إِلَى أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ غَرَضُ الْمُعَلِّمِ الْإِرْشَادَ وَالْإِنذَارَ، وَغَرَضُ الْمُتَعَلِّمِ اكْتِسَابَ الْحُشْيَةِ لَا التَّسَبُّطَ وَالْإِسْتِكْبَارَ. قَالَ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ الْغَزَالِيُّ (رح): كَانَ اسْمُ الْفَقْهِ فِي الْعَصْرِ الْأَوَّلِ اسْمًا

لِعِلْمِ الْآخِرَةِ وَمَعْرِفَةِ دَقَائِقِ آفَاتِ النَّفْسِ وَ مُفْسِدَاتِ الْأَعْمَالِ وَقُوَّةِ الْإِحَاطَةِ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا وَشِدَّةِ التَّطَلُّعِ إِلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَاسْتِيلَاءِ الْخَوْفِ عَلَى الْقَلْبِ. وَيَدُلُّ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةُ، فَمَا بِهِ الْإِنذَارُ وَالتَّخْوِيفُ هُوَ الْفَقْهُ دُونَ تَعْرِيفَاتِ الطَّلَاقِ وَاللَّعَانِ وَالسَّلَامِ وَالْإِجَارَةِ. وَسَأَلَ فَرَقْدُ السَّنَجِيِّ الْحَسَنَ عَنْ شَيْءٍ، فَأَجَابَهُ، فَقَالَ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ يُخَالِفُونَكَ. فَقَالَ الْحَسَنُ ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ! هَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا بَعِيْنِكَ؟ إِنَّمَا الْفَقِيهَةُ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْبَصِيرُ بِدِينِهِ، الْمُدَاوِمُ عَلَى عِبَادَةِ رَبِّهِ، الْوَرَعَ، الْكَافُّ عَنْ أَعْرَاضِ الْمُسْلِمِينَ، الْعَفِيفُ عَنْ أَمْوَالِهِمْ، النَّاصِحُ لْجَمَاعَتِهِمْ^۱.

یعنی از آنچه بیم می دهند از آن و ضمیر در «یتفقهوا و یندروا» بر می گردد به فرقه باقیمانده ای که از کلام فهمیده می شود. و گفته شد که ناگزیر از اضمار و تقدیر می باشد. یعنی چرا بیرون نیامد از هر جمعی، گروهی و چرا ماندگار نشدند و طایفه ای دیگر برای اینکه در دین دانشمند شوند. و ظاهر و مناسب بود که گفته می شد «لیعلموا» به جای «لینذروا» و «یفقهون» به جای «یحذرون» اما انتخاب شد آنچه در قرآن کریم است برای اشاره کردن به اینکه بی گمان شایسته است که هدف معلم، راهنمایی و بیم دادن باشد و هدف متعلم کسب خوف و ترس از پروردگار نه گردنکشی و سرکشی نمودن. حجة الاسلام غزالی گفت: در عصر اول فقه نامی برای علم آخرت، شناخت دقائق آفات نفوس و فاسد کننده های اعمال، قوت احاطه بر خواریهای دنیا، شدت چشم دوختن بر نعمتهای آخرت و چیره ساختن ترس

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۴۴ جزء ۱۰ و ۱۱

بر قلب بود. و این آیه بر آن دلالت می کند. پس آنچه که به وسیله آن ترس یا بیم داده می شود آن فقه می باشد نه تعریفات طلاق و لعان و سلم و اجاره. فرقد سنجی از امام حسن در مورد چیزی سؤال نمود و او نیز جواب داد، پس فرقد گفت: «بی شک فقها باتو مخالف هستند.» پس امام فرمود: — مادرت بی فرزند باد — آیا فقیه‌ی رابه چشم خود دیدی؟ بدرستی که فقیه رویگردان دنیا، مایل به سوی آخرت، بینا و عالم در دین، مواظب بر عبادت پروردگارش، پرهیزگار، حفظ کننده خویش از ریختن آبروی مسلمانان، پاک از طمع به اموالشان و نصیحت کننده جماعت آنان می باشد.

علم تصوف هم در فرض عین داخل می باشد

احکام ظاهری نماز و روزه همه می شناسند که فرض عین است و حاصل نمودن این علم (تصوف) هم فرض عین است. حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی (رح) در تفسیر مظهری تحت این آیه می فرماید: «که از جمله علوم که در عرف به آنها علم تصوف گفته می شود علم باطنی بر هر نفر فرض عین است امروز آن علمی که تصوف به آن گفته می شود سبب کشف معلومات علوم زیاد می باشد اینجا از فرض عین مراد فقط این است نه به خاطر این که علوم باطنی و فرایض و واجبات است. مثلا عقیده صحیح که تعلق به باطن دارد یا صبر، شکر، توکل، قناعت و غیره و یک درجه خاص فرض عین است یا غرور و تکبر، حسد، بخل و حرص دنیا و غیره که در قرآن و سنت حرام اعلام شده برای این حقیقت و حاصل نمودن آن و راه پیدا کردن نجات از صفت مذمومه ذکر

شده بر هر مرد و زن مسلمانی فرض است صرف بنیاد علم تصوف این است
فرض عین است.^۱

معنی و تفسیر حکمت

[يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ]^۱ الايه

مفهوم و تعبیر به الفاظ مختلف و تعبیرات بی شمار شده در بعضی جاها مراد از آن قرآن کریم است. در بعضی جاها حدیث شریف است. در بعضی جاها علم صحیح و بعضی جاها عمل نیک و بعضی گفتار راست و بعضی عقل سالم و بعضی آگاهی در دین و در بعضی جاها ترس از خدا ذکر شده، و معنی آخر در حدیث شریف هم ذکر شده است که می فرماید: (رَأْسُ الْحِكْمَةِ خَشْيَةُ اللَّهِ) یعنی اصل حکمت، ترس از خداوند متعال است. در آیه شریفه (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) تفسیر حکمت از صحابه (رضی الله عنهم)

۱ - معارف قرآن پاره ۱۱ سوره توبه ۹ ص ۷۰

۱ - حکمت می دهد به هر که بخواهد»

و تابعین (رح) و از حدیث و سنت نقل است بعضی بزرگان فرمودند که در این آیه (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ) این همه اقوال را مراد دانسته اند.^۲

و قول ظاهر این است و ارشاد قرآن (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) اشاره می کند که معنای آن این است: به هر کسی که حکمت داده شده به او خیر بزرگی داده شده است (وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ).^۳

الْحِكْمَةُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَالْفِكْرَةُ فِيهِ، وَعَنْ مُجَاهِدٍ: أَتَاهَا الْإِصَابَةُ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ. وَفِي رَوَايَةٍ عَنْهُ، أَتَاهَا الْقُرْآنُ وَالْعِلْمُ وَالْفِقْهُ. وَفِي أُخْرَى: الْعِلْمُ الَّذِي تَعْظُمُ مَنَفَعَتُهُ، وَتَجَلُّ فَايِدَتُهُ.

حکمت، خواندن قرآن و تفکر در آن است. و از مجاهد روایت است که به تحقیق حکمت، درستی و راستی در گفتار و کردار می باشد. و در روایتی از او آمده است که بی شک حکمت، قرآن، علم و فقه می باشد. و در دیگری آمده است که علمی می باشد که منفعت آن عظیم و فایده آن بزرگ است.

وَعَنْ عَطَاءٍ: أَتَاهَا الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى. وَقَالَ أَبُو عُثْمَانَ: هِيَ نُورٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْوَسْوَاسِ وَالْإِلْهَامِ، وَقِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ. وَفِي الْبَحْرِ: أَنَّ فِيهَا تِسْعَةً وَعِشْرِينَ قَوْلًا.^۱ و از عطاء روایت است که بی گمان حکمت، معرفت و شناخت خداوند بلند مرتبه می باشد. و ابو عثمان گفت: آن نوری است که به وسیله آن بین

۲ - بحر محیط ص ۳۲۰ جلد ۲

۳ - معارف قرآن پاره ۳ سوره بقره ۲ ص ۴۶

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۳۵، ج ۳، ۱-۳ سطر ۳۰

وسواس و الهام فرق داده می شود. و غیر آن نیز گفته شده است: و در کتاب «البحر» در مورد آن ۲۹ قول آمده است.

[يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ] ^{۱۲} آيَة ای فِيمَا تَأْمُرُهُنَّ بِهِ مِنْ مَعْرُوفٍ، وَ تَنْهَاهُنَّ عَنْهُ مِنْ مُنْكَرٍ، وَالتَّقْيِيدُ بِالْمَعْرُوفِ مَعَ أَنَّ الرَّسُولَ (ص) لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِاللَّتَّائِبِ عَلَيْهِ عَلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ طَاعَةُ الْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَرُدُّ بِهِ عَلَى مَنْ زَعَمَ مِنَ الْجَهْلَةِ أَنَّ طَاعَةَ أُولَى الْأَمْرِ لَازِمَةٌ مُطْلَقًا، وَحَصَّ بَعْضُهُمْ هَذَا الْمَعْرُوفَ بِتَرْكِ التَّيَاحَةِ، لِمَا أَخْرَجَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَحَسَنَهُ، وَابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ: قَالَتْ امْرَأَةٌ مِنْ هَذِهِ النِّسْوَةِ: مَا هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَعْصِيكَ فِيهِ؟ فَقَالَ (ص): لَا تُتَخَنَ الْحَدِيثَ. وَخَوُّهُ مِنَ الْأَخْبَارِ الظَّاهِرَةِ فِي تَخْصِيصِهِ بِمَا ذُكِرَ كَثِيرٌ، وَالْحَقُّ الْعُمُومُ. وَمَا ذُكِرَ فِي الْأَخْبَارِ مِنْ بَابِ الْإِقْتِصَارِ عَلَى بَعْضِ أَفْرَادِ الْعَامِّ لِنُكْتَةٍ، وَيَشْهَدُ لِلْعُمُومِ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَنْسٍ وَزَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ: هُوَ التَّوْحُّ، وَشَقُّ الْجُيُوبِ، وَوَسْمُ الْوُجُودِ، وَوَصْلُ الشَّعْرِ، وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنْ أَوَامِرِ الشَّرِيعَةِ فَرَضِهَا وَتَدْبِيرُهَا. وَتَخْصِيصُ الْأُمُورِ الْمَعْدُودَةِ بِالذِّكْرِ فِي حَقِّهِنَّ لِكَثْرَةِ وَقُوعِهَا فِيمَا يَبْتَغْنَ مَعَ اخْتِصَاصِ بَعْضِهَا بِهِنَّ عَلَى مَا سَمِعَتْ أَوَّلًا.

«ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت نمایند.» یعنی تابعیت کنند در مورد آنچه که از اعمال نیکو به آنان امر می نمایی و آنان را از اعمال زشت و ناپسند نهی می کنی. قید آوردن اعمال نیک در تعبیر آیه با وجود اینکه پیامبر اکرم (ص) امر نمود مگر به آن، به

خاطر آگاه ساختن و تنبیه به این است که به تحقیق اطاعت از مخلوق با نافرمانی از خداوند، جایز نیست و به وسیله آن جواب می دهد بر نادانانی که گمان می کنند اطاعت از اولی الامر مطلقاً لازم می باشد. و بعضی این معروف را به ترک نوحه گری خاص گردانند بر اساس آنچه که روایت کرد امام احمد و ترمذی و آن را حسن شمرد و آنچه که ابن ماجه و غیر آنان از ام سلمه انصاری روایت کردند: زنی از میان این زنان، گفت: این کار نیکی که بر ما شایسته نیست که در آن از تو نافرمانی کنیم چیست؟ "پس رسول خدا(ص) فرمود: نوحه گری نکنید. مانند آن از اخبار ظاهر در تخصیص آن بر آنچه که ذکر شده است، بسیار است اما حق عموم است. و آنچه که در اخبار از باب اقتضای بعضی از افراد عام ذکر شده است به خاطر نکته ای است و قول ابن عباس و انس و زید بن مسلم گواه بر عموم است: آن قیودات نوحه گری، پاره کردن گریبان، خال کوبی چهره، بستن موها یکدیگر به هم و غیره از اوامر شرعی چه فرض و چه سنت آن است. و تخصیص امور معدود به ذکر، در حق آنان به دلیل کثرت وقوع آن در بین آنان می باشد با وجود اختصاص بعضی از آن به آنان بر اساس آنچه که اولاً شنیده شده است.

وَهَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ عَلَى مَا أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ مُقَاتِلٍ يَوْمَ الْفَتْحِ، فَبَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الرِّجَالَ عَلَى الصَّفَا، وَعُمَرُ يُبَايِعُ النِّسَاءَ تَحْتَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَجَاءَ أَتَاهُ (ع) بَايَعَ النِّسَاءَ أَيْضًا بِنَفْسِهِ الْكَرِيمَةِ.

و این آیه بر اساس آنچه که ابن ابی حاتم از مقاتل آورده است، در روز فتح مکه نازل شد. پس رسول خدا(ص) با مردان بر روی کوه صفا بیعت نمود و عمر با زنان در زیر آن از جانب رسول خدا(ص) بیعت می نمود و آمده است که به تحقیق پیامبر اکرم(ص) همچنین خود با زنان بیعت نمود.

أَخْرَجَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَالتَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَصَحَّحَهُ، وَغَيْرُهُمْ عَنْ أَمِيمَةَ بِنْتِ رُقِيَّةَ، قَالَتْ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ (ص) لِنُبَايَعِهِ فَأَخَذَ عَلَيْنَا مَافِي الْقُرْآنِ أَنْ لَا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا حَتَّى يَلْغَ [وَلَا نُعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ] فَقَالَ: فِيمَا اسْتَطَعْنَ وَأَطَقْنَ. قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَرْحَمُ بِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَلَا تُصَافِحُنَا؟ قَالَ: إِنْ لِيَ أَصَافِحُ النِّسَاءَ، إِنَّمَا قَوْلِي لِمِائَةِ امْرَأَةٍ كَقَوْلِي لِامْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ.

آورده است امام احمد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و آن را صحیح دانسته است و روایت کرده اند غیر آنان از امیمه دختر رقیه، که گفت: نزد رسول خدا (ص) آمدم تا با او بیعت کنیم. پس از ما تعهد گرفت در مورد آنچه که در قرآن آمده بر اینکه برای خداوند شریک قرار ندهیم تا اینکه این آیه رسید « و نافرمانی نکنند تو را در امر نیکی » پس فرمود در آنچه که می توانند و تحمل آن را دارند. گفتیم: خدا و رسولش به ما از خودمان مهربانتراند. ای رسول خدا (ص) آیا با ما مصافحه نمی کنی. پس فرمود: « بی شک من با زنان مصافحه نمی کنم به تحقیق کلام من برای صد زن همانند کلام من برای یک زن می باشد. »

وَأَخْرَجَ سَعْدُ بْنُ مَنصُورٍ وَابْنُ سَعْدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا بَايَعَ النِّسَاءَ وَضَعَ عَلَى يَدِهِ ثَوْبًا. وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: أَنَّهُ (ع) يُبَايِعُهُنَّ وَيَبِينُ يَدَيْهِ وَآيِدِيَهُنَّ ثَوْبٌ قَطُورٌ، وَمَنْ يُثَبِّتُ ذَلِكَ يَقُولُ بِالمُصَافِحَةِ وَقَتَ المُبَايَعَةِ، وَاللَّشَّهْرُ المَعُولُ عَلَيْهِ أَنْ لَا مُصَافِحَةَ.

و سعد بن منصور و ابن سعد از شعبی آورده اند که گفت: رسول خدا (ص) هنگامی که با زنان بیعت می نمود بر روی دستش پارچه ای را قرار می داد و در بعضی روایات آمده است: بی گمان آن حضرت (ص) با آنان بیعت

می نمود و بین دست ایشان و دست زنان پارچه پنبه ای سفیدی بود. و کسی که آن را اثبات نمود می گوید: بیعت با مصافحه بوده است. و مشهورترین چیزی که قابل اعتماد است این است که بامصافحه نبوده است. وَأَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ وَابْنُ مَرْدَوَيْهَ عَنْ عُمَرَ، وَابْنُ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا بَايَعَ النِّسَاءَ دَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ، فَغَمَسَ يَدَهُ، ثُمَّ يَغْمِسُنَّ أَيْدِيَهُنَّ فِيهِ، وَكَانَ هَذَا بَدَلَ الْمُصَافَحَةِ، وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِصِحَّتِهِ.^۱

و ابن سعد و ابن مردویه از عمر و ابن شعیب از پدر و او از جد خویش آورده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) هنگامی که با زنان بیعت می نمود، ظرفی پر از آب را طلب می نمود. پس دست خویش را در آن فرو می کرد و سپس زنان دستان خویش را در آن فرو می کردند و این به جای مصافحه بود و خداوند بلند مرتبه دانایتر به صحت آن می باشد.

و قَالَ آخِرُونَ: هِيَ الْخَشْيَةُ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنِي الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الرَّبِيعِ فِي قَوْلِهِ: [يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَنْشَأُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ] ^۱ الْآيَةُ قَالَ: الْحِكْمَةُ الْخَشْيَةُ لِأَنَّ رَأْسَ كُلِّ شَيْءٍ خَشْيَةُ اللَّهِ، وَ قَرَأُ [إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] ^۲

و دیگران گفتند حکمت همان خشیت و ترس از خداوند می باشد. یاد آوری کرد کسی که این قول را گفت. نقل نمود برای من مثنی گفت: نقل

۱- تفسیر روح المعانی ص ۷۱ جزء ۲۸ سطر ۸

۱- سوره بقره آیه ۲۶۹

۲- سوره فاطر آیه ۲۸

نمود آن را اسحاق وگفت آورده است ابن ابی جعفر از پدرش از ربیع در مورد کلام خداوند «می دهد حکمت به هر که بخواهد و هر که را دانش داده شد» گفت: حکمت، خشیت و ترس از پروردگار است. زیرا که اصل هر چیزی ترس از خداوند بلند مرتبه می باشد. و خواند «فقط بندگان عالم خداوند از پروردگاری ترسند».

وَقَالَ آخِرُونَ: هِيَ التَّبَوُّةُ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنِي مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ، وَقَالَ: ثَنَا إِسْبَاطُ عَنْ السُّدِّيِّ: قَوْلُهُ (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ) آيَةٌ قَالَ: الْحِكْمَةُ هِيَ التَّبَوُّةُ.^۳ و دیگران گفتند: حکمت، نبوت است. ذکر نمود کسی که گفت حکمت نبوت است. نقل نمود برای من موسی گفت آورده است عمر وگفت: آورده است اسباط از سدی در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (می دهد حکمت هر که را بخواهد و هر راکه حکمت داده شد) گفت: حکمت، همان نبوت است.

✓ تبصره:

چنانچه در هدایات قرآنی و ارشادات نبوی(ص) و از عبارات مفسرین واضح گشت که حصول علم لدنی به مانند علم ظاهری، فرض است بر مرد و زن و بعضی کسان در رساله های خود نوشته اند که علم لدنی به مانند علم غیب، بلکه علم غیب است و علم غیب خاص صفت مختص خداوند متعال جل جلاله است و این علم غیب رابه غیر الله نسبت دادن، شرک است - نعوذ بالله من ذلک - البته انصاف باید کرد که به آیات قرآنی و احادیث نبوی و فقه شریف و عبارات مفسرین، ثابت منصوص که فرض ثابت شده اگر کسی

شرک بگوید و نسبت شرک به انبیای کرام - علیهم السلام - و اولیای کرام - علیهم الرضوان - بدهد از نگاه دین مقدس اسلام حکم او چه می باشد. و این علم لدنی از عالمی باید گرفته شود که قابلیت تعلیم علم لدنی را داشته باشد. که آنها چه انبیا عظام (ع) باشند و یا چه وارثان آن حضرات (اولیای کرام) باشند جامع العلوم ظاهری و باطنی هستند و به اصطلاح مشایخ از آن به پیر کامل و مکمل تعبیر می شود و شرط تعلیم علم لدنی، در متن این کتاب که (حجة السالکین) می باشد و شرح آن مصباح السالکین و در کتابهای دیگر صوفیه موجود است و مطالعه کامل آن ضروری است. از این جهت لازم و ضروری است بر هر مسلمان که از این فرقه آبروی خود و ایمان خود را حفظ نماید.

وَأَمَّا الْعِلْمُ اللَّدْنِيُّ الَّذِي يُسَمُّونَ أَهْلَهَا بِالصُّوفِيَّةِ الْكَرَامِ فَهُوَ فَرَضٌ عَيْنٍ لِأَنَّ ثَمَرَاتِهَا تَصْفِيَةُ الْقَلْبِ عَنِ الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَاتِّصَافُهُ بِدَوَامِ الْحُضُورِ، وَتَزْكِيَةِ النَّفْسِ عَنْ رَذَائِلِ الْأَخْلَاقِ مِنَ الْعُجْبِ، وَالْكِبَرِ، وَالْحَسَدِ، وَحُبِّ الدُّنْيَا، وَالْكَسَلِ فِي الطَّاعَاتِ، وَإِثَارِ الشَّهَوَاتِ، وَالرِّيَاءِ، وَالسُّمُوعَةِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَتَحْلِيلِهَا بِكَرَامِ الْأَخْلَاقِ مِنَ التَّوْبَةِ، وَالرِّضَاءِ بِالْقَضَاءِ، وَالشُّكْرِ عَلَى النِّعَمَاءِ، وَالصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ.

اما علم لدنی که اهلش آن را به صوفیه کرام نام می نهند، پس آن فرض عین است. زیرا که ثمره آن؛ تصفیه قلب از مشغول شدن به غیر خدا و متصف بودن صاحب آن علم به دوام حضور و تزکیه کردن نفس از رذایل اخلاق، مثل عجب، کبر، حسد، حب دنیا، تنبلی در طاعت، برگزیدن شهوات، ریا، شهرت و آوازه و غیره و آراسته نمودن نفس به بهترین اخلاق، مانند توبه، رضا به قضا، شکر کردن بر نعمت، صبر کردن در بلا و غیره است.

وَلَا شَكَّ أَنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ مُحَرَّمَاتٌ وَفَرَائِضٌ عَلَى كُلِّ بَشَرٍ أَشَدَّ تَحْرِيمًا مِنْ
مَعَاصِي الْجَوَارِحِ، وَأَهَمَّ افْتِرَاضًا مِنْ فَرَائِضِهَا، فَالصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَشَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَاتِ
لَا يُعْبَأُ بِشَيْءٍ مِنْهَا مَا لَمْ تَقْتَرِنْ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّيَّةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنْ اللَّهُ لَا يَقْبَلُ
مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا، وَابْتِغَى بِهِ وَجْهَهُ. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي
أُمَامَةَ. وَقَالَ (ع): إِنْ اللَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.
رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ. وَكُلُّ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ مِنَ الْفُرُوضِ الْأَعْيَانِ فَهُوَ فَرَضٌ
عَيْنٍ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ.^۱

و شکی نیست که همانا این امور حرام ها و فرایضی هستند بر هر
بشری، حرام تر از گناهان جوارح و فرض تر از فرایض آن. پس روزه و نماز
و عبادات دیگر منجر به چیزی از آن نمی شود تا زمانی که همراه با اخلاص و
نیت نباشد. رسول خدا (ص) فرمود: بی گمان خداوند اعمال شخصی را قبول
نمی کند مگر آنچه که برای او خالص باشد و وجه و رضای او طلب شده باشد.
نسائی آن را از ابی امامه و روایت نمود.

و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «به تحقیق خداوند به چهره ها و اموال
شما نظاره نمی کند بلکه به قلب های شما نظاره می کند». مسلم آن را از
ابی هریره روایت کرد. و هر چیزی که مترتب می شود بر آن از فرضهای
عین، پس آن فرض عین می باشد و خداوند دانایتر است.

قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ] [فَالْمُرَادُ مِنَ الْعَهْدِ كُلُّ مَا يَلْزَمُ الْإِنْسَانَ الْوَفَاءُ بِهِ سَوَاءً أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَى الشَّخْصِ، أَوِ التَّزَمَهُ مِنْ نَفْسِهِ كَعَهْدِ الْمَشَائِخِ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا عَلَى الْمُرِيدِ بِأَنَّهُمْ يُلَازِمُونَ طَاعَةَ اللَّهِ، وَلِإِخْلَافِ قُوَّتِهِ فِي أَمْرِهِ، فَالْوَاجِبُ عَلَى الْمُرِيدِينَ الْوَفَاءُ بِهَا حَيْثُ كَانَتْ الْمَشَائِخُ مُؤَرَّوْنِينَ بِمِيزَانِ الشَّرْعِ، مُتَّصِفِينَ بِالْإِحْلَاقِ الْحَمِيدَةِ وَالْأَفْعَالِ السَّيِّدَةِ.^۲

(و وفا کنید به عهد خداوند چون عهد بندید و مشکنید سوگند را بعد از محکم ساختن آنها و هر آئینه ساخته اید الله را نگاهبان خویش، هر آئینه الله می داند آنچه می کنید) پس مراد از عهد هر آنچه که وفای به آن بر انسان واجب است، چه خداوند آن را بر انسان واجب نموده باشد چه خود شخص آن را بر خود واجب گردانده باشد. مانند عهدهای مشایخی که آن را با مریدان خویش می بندند به اینکه آنها بر طاعت خداوند باشند و در امر او با او مخالفت نکنند. پس بر مریدان واجب است که به آن وفا نمایند تا هر وقت که مشایخ هم وزن و برابر با میزان شریعت و متصف به اخلاق پسندیده و اعمال صواب باشند.

۱ - سوره نحل آیه ۹۱

۲ - تفسیر صاوی ص ۲۷۳ جلد ۷

قَوْلُهُ تَعَالَى [وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا]^۱ ای
 أَقْدَامُكُمْ عَنْ مَحَجَّةِ الْإِسْلَامِ ای طَرِيقِهِ، وَمِثْلُ ذَلِكَ مَنْ زَلَّ بِهِ الْقَدَمُ فِي عَهْدِ شَيْخِهِ
 فَتَقَضَّه، فَإِنَّهُ مَطْرُودٌ عَنْ طَرِيقَتِهِ، وَمَتَى طُرِدَ عَنْ طَرِيقَتِهِ فَقَدْ سَلَبَ مَا وَهَبَهُ اللَّهُ مِنْ
 الثَّوْرِ الْإِلَهِيِّ، فَلَا يُرْجَى لَهُ الْفَتْحُ فِي طَرِيقِهِ لِأَنَّ غَايَةَ الطَّرِيقِ وَاحِدَةٌ، وَهُوَ قَدْ طُرِدَ
 عَنْ الْغَايَةِ.^۲

و کلام خداوند بلند مرتبه «و مسازید سوگندهای خود را مکر در
 میان خویش و آنگاه بلغزد قدم بعد از استواری آن» یعنی قدمهایتان از راه
 اسلام یعنی طریق و راه آن. و مثل آن است کسی که قدمش در عهد شیخ او
 بلغزد پس آن را بشکند. بنابر این از طریقت او مطرود می باشد. و هر گاه از
 طریقت او طرد شود هر آینه نور الهی که خداوند به او بخشیده است گرفته
 می شود پس به گشایش در طریق او امیدی نیست. زیرا که هدف و غایت
 همه طرق، یکی است و او از غایت طرد شده است.

۱ - سوره نحل آیه ۹۴

۲ - تفسیر صاری (ص ۲۷۴ ج ۲) جَامِعُ الْأُصُولِ فِي الْأَوَلِيَاءِ (ص ۱۳) بَحْثُ آدَابِ
 الْمُرِيدِ. تَفْسِيرُ الْمُظْهَرِّ (ص ۲۵۸ ج ۴). جزء ۲۱ سورة ۲۱ ع ۲
 عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ (ص ۱۴۹) عُمْدَةُ الْقَارِي فِي شَرْحِ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ لِإِبْدَرِ الدِّينِ أَبِي
 مُحَمَّدٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَحْمَدِ الْعَيْنِيِّ الْحَنْفِيِّ (ص ۱۸۶ ج ۲) بَابُ الصَّعِيدِ الطَّيِّبِ وَ ضَوْءِ الْمُسْلِمِ

فصل اول در بیان حدیث شریف

قَالَ النَّبِيُّ (ص): (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) ^۱ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «کسی که خود را شناخت بدرستی که خدای خویش را شناخته است»

۱- «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». قَالَ السُّيُوطِيُّ (رح): قَالَ التَّوَوِيُّ (رح): غَيْرُ ثَابِتٍ. وَقَالَ ابْنُ سَمْعَانَ: هُوَ مِنْ كَلَامِ يَحْيَى بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِيِّ (رح). وَقَالَ ابْنُ حَجَرٍ (رح): هُوَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ. وَذَكَرَ الْمَاورِدِيُّ بِلَفْظٍ أَنَّ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَعْرِفُ الْإِنْسَانُ رَبَّهُ؟ قَالَ: إِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. (حُلَاصَةُ مَا فِي تَشْيِيدِ الْمَبَانِي مَكْتُوباتِ الْإِمَامِ الرَّبَّانِيِّ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ) ص ۶۵۵ سطر ۱۵ دفتر اول مکتوب ۱۱۰.

«کسی که خود را شناخت براستی که خدای خویش را شناخته است.» سیوطی به نقل از نووی (رح) گفت: آن غیر ثابت است. و ابن سمعان گفت: آن از کلام یحیی بن معاذ است و ابن حجر (رح) گفت: آن از کلام علی τ می باشد و ما وردی آن را به این لفظ روایت می کند. به تحقیق عائشه (رض) گفت: ای رسول خدا چه موقع انسان خدای خویش را می شناسد؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که خود را بشناسد براستی که خدای خود را شناخته است.

قِيلَ: إِنَّهُ مِنْ كَلَامِ يَحْيَى بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِيِّ. وَقِيلَ: مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ τ . وَقَالَ الشَّيْخُ ابْنُ عَرَبِيٍّ: وَهَذَا حَدِيثٌ ثَابِتٌ. وَفِي كِتَابِ آدَبِ الدُّنْيَا قَدْ رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ (رض)، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَعْرِفُ الْإِنْسَانُ رَبَّهُ؟ قَالَ: إِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ. (تَشْيِيدِ الْمَبَانِي حَاشِيَةُ مُتَخَبَّاتِ مَكْتُوباتِ الْإِمَامِ الرَّبَّانِيِّ رَح) ص ۶۳۵ دَفْتَرُ الْأَوَّلِ التَّفْسِيرُ الْكَبِيرُ، ص ۱۳۷

جلد ۹.

✓ بیت:

جهدکن جهدکه خود را بشناسی به یقین

که به غیر از تو در این دار ندارم یاری

بدان ای طالب صادق که حضرت پیغمبر (ص) چنین می فرمایند: «
که هر کس شناخت نفس خود را بدرستی که شناخت پروردگار خود را.» اولاً
باید دانست که عبارت از نفس چیست؟ عبارت از نفس چیزی، حقیقت آن
چیز است و نفس بردو قسم است: نفس انسانی و نفس حیوانی. و آدمی مرکب
است از این دو نفس. نفس انسانی آن فطری است که عبارت از روح از
امر الهی است از دریای حقیقت خود در قالب آدم دمید کَفَّوْهُ تَعَالَى:

و گفته شد به راستی آن از کلام یحیی بن معاذ رازی است و گفته شد از کلام
علی^۲ می باشد. و شیخ ابن عربی گفت و این حدیثی ثابت است. و در کتاب «ادب الدتیا»
روایت شده است که عایشه (رض) گفت: ای رسول خدا چه موقع انسان خدای خویش را
می شناسد فرمود هنگامی که خود را بشناسد.

قَالَ النَّوَوِيُّ: لَيْسَ بِحَدِيثٍ. وَكَسَبَهُ بَعْضُهُمْ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخَرَّازِ، وَبَعْضُهُمْ إِلَى يَحْيَى
بْنِ مَعَاذٍ الرَّازِيِّ. أَسْنَى الْمُطَالِبِ فِي أَحَادِيثِ مُخْتَلَفَةِ الْمَرَاتِبِ ص ۲۳۴ تَأْلِيفُ الْعَالِمِ مُحَمَّدِ بْنِ
السَّيِّدِ دَرْوِيشِ الْخَوْتِ تَعَمُّدَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ.

و نووی گفت: این حدیث نیست و بعضی این حدیث را به ابی سعید خراز نسبت
داده اند و بعضی دیگر به یحیی بن معاذ رازی

[فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] ^۱ بعد از آن به ید قدرت خود صورت آدم را راست ساخت و دل او را عرش خود گردانید: قَالَ النَّبِيُّ (ص): [قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ] ^۲ رسول اکرم (ص) فرمود: «قلب مؤمن عرش خداوند بزرگ است.»

✓ بیت:

دل عرش اعظم است خدا را به اتفاق

آنجاست جای سلطنت آنجاست جای دار

وَكَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى] ^۳ و مراد از عرش، اینجا دل است. چون که دل آدم را عرش خود ساخت بعد از آن خواست او را جلوه گاهی باشد تا ذات شریف خود را جلوه دهد. پس امر کرد به دنیا که شو كَقَوْلِهِ تَعَالَى: [إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ] ^۴ و نفس حیوانی را

۱- سوره حجرات آیه ۸۲ «پس چون راست کنم و بدمم در وی روح خود را»

۲- قَالَ النَّبِيُّ (ص): قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ. إِنْحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِينَ ص ۲۱۰ ج ۷ بَيَانُ مَعْنَى النَّفْسِ وَالرُّوحِ وَالْقَلْبِ وَالْعَقْلِ وَمَاهُوَ بِهَذِهِ الْأَسَامِي. رسول اکرم (ص) فرمود: «قلب مؤمن عرش خداوندگار بزرگ است.»

۳- سوره طه آیه ۵ «خداوند رحمن بر عرش علو و ارتفاع یافت - علو و ارتفاعی که بر آن مثل ومانندی نیست - استوی معلوم است مابه آن ایمان داریم اما کیفیت آن مجهول است و سؤال از آن بدعت است.»

۴- سوره یس آیه ۸۲ «فرمان خدا جز این نیست که چون بخواهد چیزی را بیافریند به او می گویدش شو پس می شود.»

درو جود آدم (ع) خلق کرد و مرکب او گردانید و آدم را بروی سوار ساخت و او را به جانب دنیا فرستاد تا روح الهی را جلوه دهد.

و حدیث (كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ)¹

نیز مبین این معنی است حق سبحانه و تعالی می گوید: «گنجی پنهان بودم

۱ - قَالَ الْقَارِي: مَعْنَاهُ صَحِيحٌ مُسْتَفَادٌ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي] (سوره ذاریات آیه ۵۶) أَيْ لِيُعْرِفُونِي، كَمَا فَسَّرَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا - تَشْيِيدُ الْمَبَانِي مَكْتُوباتُ شَرِيفِ إِمَامِ رَبَّانِي مُجَدِّدِ أَلْفِ ثَانِي (رح) (ص ۵۶۸ دفتر دوم مکتوب ۱۲۲)

علی قاری فرمود: معنای آن صحیح است و برگرفته از کلام خداوند بلند مرتبه است «و نیافریدم جن و انس را مگر برای این که مرا عبادت کنند» یعنی برای این که مرا بشناسند همانطور که آن را ابن عباس ؓ تفسیر نمود،

كُنْتُ كَنْزًا لَا أُعْرَفُ، فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ خَلْقًا، فَعَرَفْتُهُمْ بِي فَعَرَفُونِي. نَصَّ الْحُفَاطُ كَابْنَ تَيْمِيَّةَ وَالزَّرْكَشِيَّ وَالسَّخَاوَرَ عَلَى أَنَّهُ لَا أَصْلَ لَهُ -

«گنجی بودم که شناخته نمی شدم و دوست داشتم، شناخته شوم پس خلق را آفریدم و خود را به آنان شناساندم. پس مرا شناختند.» حافظان مانند ابن تیمیه و زرکشی و سخاور تصریح نمودند بر اینکه همانا برای آن اصلی نیست.

قَالَ الْإِمَامُ الْمُفَسِّرُ الْوَلُوسِيُّ فِي رُوحِ الْمَعَانِي عِنْدَ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ الذَّارِيَّاتِ: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي» وَقَدْ جَاءَ «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ». ذَكَرَهُ بِهَذَا اللَّفْظِ سَعْدُ الدِّينِ الْفَرَعَانِيُّ فِي مُنْتَهَى الْمَدَارِكِ الْمَصْنُوعِ فِي مَعْرِفَةِ الْحَدِيثِ الْمَوْضُوعِ (ص ۱۴۱) لِلْإِمَامِ الْفَقِيهِ الْمُحَدِّثِ عَلِيِّ الْقَارِي الْهَرَوِيِّ الْمَكِّيِّ

خواستیم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.» یعنی غرض حق سبحانه و تعالی از خلق کردن خلق اظهار جلال و جمال خودش بود.

✓ بیت :

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

اما بدان که خوردن و آشامیدن و خفتن و شهوت راندن و امثال آنها، صفت نفس حیوانی است و نفس انسانی عبارت از روح الهی است و از اینها منزّه است وجه اوصاف او حیات و علم و حکمت و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و مانند اینها است او را بر قلب آدم نشانده و به دنیا فرستاد از جهت خلافت تعبیر کرد چرا که خلیفه، می باید بر طبق مستخلف باشد تا سزاوار خلافت باشد. پس حضرت آدم (ع) به دنیا آمد چون بر تخت خلافت نشست و درهای نفوذ تصرفات در دنیا بر خود گشاده گردانید چون که ابلیس علیه اللّٰعنه ملعون شده بود از جهت بی فرمانی که در سجده حضرت آدم (ع) کرده بود، بنیاد عداوت نهاد به حضرت آدم (ع) [اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ] ^۱ چون که حق سبحانه و تعالی بنا بر حکمتی که گفته شد، نفس حیوانی را در وجود آدم نهاده بود و شیطان را مناسبتی به آن نفس بود به یاری نفس، بنیاد تصرف نهاد در آدم (ع) و حضرت آدم به تنهایی مقاومت نمی توانست

امام مفسر آلوسی در روح المعانی نزد تفسیر کلام خداوند بلند مرتبه در سوره الذاریات گفت: «نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.» و آمده است (گنجی پنهان بودم خواستم که شناخته شوم ، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.)
 ۱ - سوره یس آیه ۶۰ «هر آینه وی شما را دشمن آشکار است»

کرد پس حضرت حق سبحانه و تعالی به کمال قدرت خود بی بی حوا را از پهلوی چپ آدم خلق کرد و جفت او ساخت و امر کرد به نکاح از جهت کثرت خلق و مبالغه نمود فرزندان آدم را کَقَوْلِهِ تَعَالَى: [فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ] ^۱ آدمیان بسیار شوند و لشگری شوند. حضرت آدم را تا مجاهده و مقاتله کنند با شیطان لعین.

✓ بیت :

هر نبی که اندرین راه درست
معجزه بنمود همراهان بجست
زانکه انبوهی و جمعی کاروان
دشمنان را بشکند تیغ و سنان
حاصل این آمد که یار جمع باش
همچو بتگر از حجر یاری تراش
تا زمانی که حضرت آدم (ع) در دنیا بود به محاربه و مقاتله، فرزندان را از شر شیطان نگاه می داشت. چون که حضرت آدم به مقر اصلی خود باز گشت آدمیان در دنیا بی سرماندند و شیطان باز بنیاد تصرف کرد.

✓ بیت :

هر که را دیو از کریمان وا برد
بی کسش یابد سرش را او خورد

۱ - سوره نساء آیه ۳ «پس آنچه شما را از زنان خوش آید. دو تا، سه تا یا چهار

تا نکاح کنید.»

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد این نیکو بدان
گرتو این انبار خواهی پرزیر
نیم ساعت تو ز همدستان مبر

گرتو یک ساعت ببری زان معین
مبتلا گردی تو بابلیس القرین

آدمیان به خوردن آب ودانه در دنیا مشغول شدند. نفس حیوانی
قوت گرفت شیطان لعین به او یار شد اکثر آدمیان را از راه راست که صراط
المستقیم است به راه خود برد و ایشان را گمراه و کافر ساخت و در دنیا
خرابیها کردند. پس حق سبحانه و تعالی از کمال شفقت و مهربانی در
هر زمانی نبی فرستاد بر سر آن قوم تا ایشان را به راه راست در آورد و از شر
شیطان لعین نگاه دارد.

✓ بیت :

هر نبی که اندر این راه درست
معجزه بنمود همراهان بجست
ز آنکه انبوهی و جمع کاروان
دشمنان را بشکند تیغ و سنان

بعد از ایشان ، قائم مقام انبیاء اولیاء الله اند. ایشان با شیطان لعین
محاربه و مقاتله کردند و مریدان و منتسبان خود را از شر شیطان لعین نگاه
داشتند الی یومنا هذا چونکه سنت الله چنین جاری شده است پس چاره ای

نباشد مردمان را از پیروی پیر ذکر تا ایشان را از شر شیطان نگاه دارد و به راه رحمن درآرد.

✓ بیت :

پیر باید راه را تنها مرو
از سر عمیا درین دریا مرو
هر که شد در ظل صاحب دولتی
نبودش در راه هرگز خجالتی
پیر ما لابد راه آمد تو را
در همه کاری پناه آمد تو را

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی
بی پیر مرو تو در خرابات
هر چند سکندر جهانانی

فصل دوم

در بیان فرق شیخ کامل از ناقص و مُقلد

بدان ای طالب صادق که شیخ بر سه قسم است: کامل و مکمل و ناقص و مقلد آن است که شیخی از این جهان رحلت کند و خلیفه در جای خود نگذاشته باشد وارثی که شایان این امر بود بر سجاده و مسند او نشسته و خود را از نزد خود خلیفه ساخته و مطلب او غیر از حطام دنیا دنی و صرف وجوه الناس را به طرف خود از جهت جمع کردن مال و عز و جاه دیگر چیزی نیست و این نوع شیخی را مشایخ عظام، منظور نداشته اند (يَفِرُّ مِنْهُ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الثَّمَرَةِ) (فرار می کنند از او به مانند فرار کردن از پلنگ) و شیخ ناقص آن است که به سلوک و جذبه کار را تمام نکرده به مسند شیخی خود را کشیده است. طالب را صحبت او، سم قاتل است و انابت او مرض مهلک است. استعداد بلند طالب را اینچنین صحبت به پستی می آرد و رو به حضيض می اندازد. مثلاً مریضی که از طبیب ناقص دارو خورد در ازدیاد مرض خود می کوشد و قابلیت ازاله مرض خود را ضایع می سازد هر چند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس به مرض آلوده است. این نوع شیخ را مشایخ عظام نیز منظور نداشته اند. (يَفِرُّ مِنْهُ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ) شمه ای از احوال شیخ ناقص در خاتمه نیز بیان خواهد شد. شیخ کامل و مکمل آن است که این ده شرط در او موجود باشد.

شرط اول: اعظم آن است که ظاهرش به اتباع کمال متابعت حضرت رسالت پناه (ص) آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله خلاص باشد. علم ظاهری شرط ولایت نیست. شرط ارشاد است به قدر مفروض.

شرط دوم: دَوَامُ الذِّكْرِ وَ الشُّغْلِ مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، وَالرَّجَاءِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِالصَّبْرِ وَ التَّوَكُّلِ وَ الْقَنَاعَةِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ وَ الْإِعْرَاضِ عَنِ الْخَلْقِ وَ الْيَأْسِ عَنْهُمْ بَاطِنًا لَّا ظَاهِرًا .

(مداومت نمودن بر ذکر خداوند و مشغول شدن به خداوند پاک و منزّه و امید از خداوند بلند مرتبه به صبر و توکل و قناعت و رضا و تسلیم و روی گرداندن از خلق و ناامید شدن از آنها در باطن نه در ظاهر،)

چرا که غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند. باطن را تمام پشت به جانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمی رود. پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور مثلاً روغن بادام تا مدام که به کنجاده آمیخته و مختلط است، حکم هر دو متحد است و چون روغن از کنجاده جدا گشت، احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود و حضرت مجدد الف ثانی (رح) فرموده معرفت خدا جل جلاله بر آن کس حرام است که به مانند دانه خردل در باطن او محبت دنیا بود. چرا که ظاهر او از باطن او به مراحل جدا افتاده است و از آخرت به دنیا آمده و اختلاط به مردم پیدا کرده لِحْصُولِ الْمُنَاسَبَةِ الْمَشْرُوطَةِ فِي الْإِفَادَةِ وَالْإِسْتِفَادَةِ (به دلیل کسب مناسبتی که در افاده و استفاده شرط شده است.) و اگر سخن از دنیا گوید و به اسباب دنیوی تشبث نماید، گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد. پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جو نمای گندم فروش را دارد .

✓ بیت :

از درون شو آشنا و از برون بیگانه شو

این چنین زیباروش کم می بوداندر جهان

مردم ظاهر بین دو رنگ ، او را گندم نمای و جو فروش تصور می نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر می دانند .

شرط سوم: آنکه سلسله از پیغمبر (ص) و پیران کبار به اورسیده باشد.

شرط چهارم: آنکه از پیر کامل مکمل اجازت داشته باشد.

شرط پنجم: آنکه فنای نفس و فناء قلب را حاصل کرده باشد.

شرط ششم: آنکه سلوک را تا ولایت کبری کسب کرده باشد. این زمان کامل می گردد چون فیض ولایت علیا و از باقی مقامات تادایره لاتعین بر وی فایض گردید، این زمان کامل و مکمل می باشد.

شرط هفتم: آنکه هر کس که در مجلس اوبنشیند دل او به حضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی پیدا می کند و برودتی از ما سوی مفهوم شود این هم نظر به ارباب مناسب است بی مناسبت محض، محروم مطلق است

✓ بیت :

هر که او روی به بهبود نداشت

دیدن روی نبی سود نداشت

شرط هشتم: بدان که گفته اند اَلشَّيْخُ يُحْيِي وَيُمِيتُ (شیخ زنده

می کند و می میراند) اِحْيَاءُ وَاِمَاتٌ از لوازم شیخی است مراد از احياء، احيای روحی است نه جسمی و همچنین مراد از اماتت ، اماتت روحی است نه

جسمی و مراد از حیات و موت فنا و بقاست که به مقام ولایت و کمال می رساند و شیخ مقتدی به اذن الله سبحانه و تعالی متکفل این دو امر است پس شیخ را از این احیا و اماتت چاره نباشد معنی یُحیی و یُمیت یُتقی و یُفنی (زنده می کند و می میراند یعنی باقی نگه می دارد و نا بود می کند) احیاء و اماتت جسمی را به منصب شیخی کاری نیست.

شرط نهم: آنکه پیر باید که به دولت جذبه و سلوک، مشرف شده باشد و به سعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سیرُ إِلَى الله، و سیرُ فِی الله، و سیرُ مَعَ الله، و سیرُ مِنَ الله (سیر به سوی خداوند و سیر در خداوند و سیر همراه خداوند و سیر از خداوند بلند مرتبه) را به اتمام رسا نیده و اگر جذبه او بر سلوک او مقدم است و به تربیت مرادان مربی شده صحبت او، کبریت احمر است کلام او دواست و نظر او شفا و احیای دل‌های مرده به توجه شریف او منوط است و تازگی جانهای فسرده به التفات لطیف او مربوط. و اگر به عنایت حق جل جلاله طالبی رابه این طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند، باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود رابه تمام به او سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد. بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد در خبر نبوی است عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: (لَنْ يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ). (هرگز یکی از شما ایمان نخواهد آورد مگر زمانی که هوای او پیرو آنچه که آوردم باشد)

شرط دهم: آنکه بر اعتقاد اهل سنت و جماعت معتقد و راسخ باشد.

بدان ای برادر عزیز که وجود اهل الله، کرامتی است از کرامات حق جل جلاله و دعوت ایشان خلق را به حق عزوجل رحمتی است از رحمتهای حق - عم برهانه - و احیای قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظیم ایشان، امان اهل زمینند و غنیمت روزگارند بِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يَرْزُقُونَ^۱. (به وسیله ایشان بر آنان باران باریده می شود و به وسیله آنان روزی داده می شوند). در شأن ایشان است کلام ایشان دواست و نظر ایشان شفاست هُمْ جُلَسَاءُ اللَّهِ، وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَسْتَقِي جَلِيسُهُمْ، وَلَا يَخِيبُ أُنَيسُهُمْ^۲ (آنان هم نشینان خدا هستند و

۱ - عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: ذَكَرَ أَهْلُ الشَّامِ عَثَدَ عَلِيٍّ، وَقِيلَ: الْعَنْهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: لَأَنْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: الْأَبْدَالُ يَكُونُونَ بِالشَّامِ، وَهُمْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا، كُلَّمَا مَاتَ رَجُلٌ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ رَجُلًا، يُسْقَى بِهِمُ الْغَيْثُ، وَيُنْتَصَرُ بِهِمُ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَيُصْرَفُ عَنْ أَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ. - مَشْكُوهُ الْمَصَائِبِ ص ۵۸۳ ج ۳ إِلَى ص بَابُ ذِكْرِ الْيَمَنِ وَالشَّامِ وَذِكْرِ أُوَيْسِ الْقَرْنِيِّ.

کلام خداوند بلند مرتبه (به وسیله آنان بر آنها بارانده می شود) از شریح بن عبیدروایت شده است که گفت: نزد علی^ع سخن از اهل شام به آمد پس گفته شد: ای امیر المؤمنین آنان را لعنت کن. گفت: نه به تحقیق من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «ابدال در شام می باشند و آنان چهل نفر هستند. هر گاه یکی از ایشان بمیرد، خداوند به جای او شخص دیگری قرار می دهد. به وسیله ایشان بر آنان باران باریده می شود و به وسیله ایشان بر دشمنان پیروز می شوند و به وسیله آنان عذاب از اهل شام دور می شود.»

۲ - رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنْ الْأَعْمَشِ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ وَرَوَاهُ سَهْلٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ النَّبِيِّ (ص) صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى ص ۹۴۸ ج ۲ سطر ۱۲ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، الْجُزْءُ ۲۶، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

آنان قومی هستند که همنشین آنان بدبخت نمی شود و همدم آنان نا امید نمی گردد) بدان که انسان را بعد از تصحیح عقاید و مسایل جزئیات لایبیه

قَوْلُهُ : (هُمُ الْجُلَسَاءُ) جَمْعُ جَلِيسٍ . وَفِي رَوَايَةٍ مُسْلِمٍ هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ . وَفِيهِ أَنَّ الصُّحْبَةَ لَهَا تَأْثِيرٌ عَظِيمٌ ، وَ أَنَّ جُلَسَاءَ السُّعْدَاءِ سَعْدَاءٌ ، وَالتَّحْرِيفُ عَلَى صُحْبَةِ أَهْلِ الْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ . - عَمْدَةُ الْقَارِي شَرْحُ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ الْمُسَمَّى بِهِ الْعَيْنِيُّ عَلَى الْبُخَارِيِّ ص ٢٨ ج ٢٣

و کلام او (هُمُ الْجُلَسَاءُ) جمع جلیس می باشد و در روایت مسلم آمده است: آنان همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان تیره روز و بدبخت نمی گردد. و در آن کتاب است بی شک برای صحبت و همنشینی تأثیر بسیاری است . همنشینان آدمهای سعادتمند ، سعادتمند هستند و تشویق بر همنشینی اهل خیر و صلاح می باشد .

رَبَّنَا إِنَّ فِيهِمْ فُلَانًا ، هُمُ السُّعْدَاءُ لَا يَشْتَقِي جَلِيسُهُمْ - حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ص ١١٧ جلد ٨ . (پروردگارا همانا در میان آنان فلانی می باشد.) (آنان همان سعادتمندانی هستند که همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد .)

قَالَ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي جَلِيسُهُمْ . حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ص ١١٨ ج ٥ (گفت آنان همان قومی هستند که همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.)

يَقُولُونَ : إِنَّ فِيهِمْ فُلَانًا أَخْطَأَ . قَالَ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ . حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ص ١١٨ سطر ٨ ج ٥) می گویند: (بی گمان در بین آنان فلانی خطا کرد. گفت: ایشان، همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.)

قَالُوا : رَبَّنَا إِنَّ فِيهِمْ فُلَانًا وَفُلَانًا . قَالَ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جُلَسَاءُهُمْ . - حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ص ١١٨ ج ٥ سطر ٥) گفتند: پروردگارا همانا در میان آنان فلانی است. گفت: ایشان همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.

فَيَقُولُ رَبَّنَا تَعَالَى : غَشِيَتْهُمْ رَحْمَتِي ، هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ . حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ ص ٢٦٨ ج ٦ پس پروردگار ما می فرماید: «رحمت من آنان را فرا گرفت. ایشان همان قومی هستند که همنشین آنان به وسیله آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد.»

(ضروریه) فقهیه، اخذ طریقه نمودن از شیخ مقتدا و بیعت کردن به دست پیر رهنما از اهم مهمات است. تا توانی دست از ایشان مدار تا از جرعه محبت الهی بهره مند شوی.

✓ آیات :

شرف خواهی به گردمقبلان گرد	که زود از مقبلان مقبل شود
هیچ کس رانیست ره سوی وصال	تا نباشد رهبرش صاحب
رهنما آن است کان ره دیده است	در منازلهای جان گردیده
منزل امن و خطر دانسته است	از بدو نیک جهان وارسته
پیر باید که بداند علم دین	تا بودره دان ره بین از
باشدش از هر مقامی صد نشان	هم شنیدی بلکه از عین
عیان پیر آن باشد که بینا شده دوست	جمله عالم از طفیل دید
رهبر راه طریقت او بود	کان به احکام شریعت
دامن او گیر دست از وی مدار	این چنین رهبر که بینی

زینهار

ای عزیز زود باش که خود را به عزیزی رسانی که دانا و کامل باشد تا تو را از بیماری خواب غفلت و ارهاند. بی مرشد کامل از خواب غفلت بیدار شدن، محال است.

✓ آیات :

در طریقت عارف حق کی شوی
گر هوای این سفر داری در آی
گر سفر خواهی بجوی اول رفیق
دامن رهبر بگیر ای راه جو
رهنما شرط ره است ای راهرو
شرط این ره چیست پیر راه دان
در طریقت گر نداری راهبر
اندرین ره گر به تنهایی روی
گر روی این راه را بی راهبر
اندرین ره گر روی بی پیشوا
صد هزاران سال گر طاعت کنی
گر به روز آری تو شبهای دراز
دائما در روزه باشی سال و ماه
چون نباشد پیر ره دان رهبرت
کی شوی واقف تو از اسرار دین
پیر باید راه را تنها مرو
دریا مرو

پیر ما لابد راه آمد تو را
تورا

هر که شد در ظل صاحب دولتی

گر نگردي کاملان را پیروی
دامن رهبر بگیر و در ره آی
پس برو ایمن ز دزدان طریق
هر چه داری کن نثار راه او
راهرو از شرط ره غافل مشو
الرفیق ثم الطريق آنکه بخوان
کی خبریابی ز حق ای بیخبر
ریشخند سخره شیطان شوی
کی به منزل می رسی ای بیخبر
کی ز وصل دوست گردی بانوا
گر تو عمری در ریاضت بگذری
در خشوع و ذکر و فکر و در نماز
در ریاضت خویشتن سازی چو کاه
کی شود مکشوف این سر در کفت
کی شود حاصل تو را نور یقین
از سر عمیا درین

در همه کاری پناه آمد

نبودش در راه هرگز خجلتی

چرا که آن پیر وسیله است به سوی او - تعالی و تقدس - و بدرستی
این وسیله بلا حجت و حیل به کمال توضیح از نص صریح ثابت است قَالَ اللَّهُ

تَعَالَى: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (ای مسلمانان از خدا بترسید و قرب بسوی او را بطلبید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید). لاجرم شخصی که از این ارادت به منزل هدایت نرسیده است و مرید شخصی نگردیده است مرغ روحش از قالب قفس بپرد و مرید می گردد آنکس به مصداق: مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ^۱ (کسی که برای او شیخی نباشد پس شیخ او شیطان است) مرید شیطان است و هر چه بدو می رسد به واسطه آن لعین بی دین و بی ایمان است - عیاذنا الله عن ذلک - و خوش گفت آنکه گفت :

✓ بیت :

خواجگی بی پیر کردن کار نادانان بود
هر که را پیری نباشد پیر او شیطان بود

۱ - سوره مائده آیه ۳۵

۱ - قَالَ الشَّيْخُ أَبُو يَزِيدَ الْبُسْطَامِيُّ: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ. خَزِينَةُ الْأَسْرَارِ الْكُبْرَى ص ۲۲۱) شیخ ابویزید بسطامی فرمود: کسی که برای او شیخی نباشد پس شیخ او شیطان است.
وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ الْخَادِمِيُّ: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ فَيَكُونُ مَسْخَرَةً لِلشَّيْطَانِ. خَزِينَةُ الْأَسْرَارِ الْكُبْرَى ص ۲۲۱ وَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الدَّقَّاقُ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا يُوحَى إِلَيْهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ لَا يَجِيءُ مِنْهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَسْرَارِ. خَزِينَةُ الْأَسْرَارِ الْكُبْرَى ص ۲۲۱
ابو سعید محمد خادمی گفت: کسی که برای او شیخی نباشد پس مسخره و بازیچه شیطان است. و شیخ ابو علی دقاق گفت: اگر مردی بر او وحی شود در حالی که برای او شیخی نباشد چیزی از اسرار به سوی او نمی آید.

و نیز هم چنانکه طهارت ظاهری منوط به اعمال شریعت است، نظافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب و تزکیه نفس است، موقوف به توسل پیر طریقت است. پس جستجوی مرشد کامل و تکاپوی آن هادی آگاه دل، لازم آمد. بدان ای طالب صادق که این شغاف بی نهایت که متمنای اولیاء است جز پاسبانی دل خود و دل دوستان حق جل جلاله و به ورزش نسبت شریف و به صحبت شریف ایشان، محصول هیچ کس از انبیا و اولیا نشده و نخواهد شد.

✓ بیت :

هیچ کس را از خود انگیزی نشد
هیچ کس از خویشتن چیزی نشد
دانه انگورو تخم خربزه
تا بر دهقان نرفت چیزی نشد
بر تو باد میان خود را در جستجوی اولیاء الله چست بر بندی
و ایشان را اگر در مغرب و مشرق باشند، بجویی تا بیابی. دست در دامن متابعت و موافقت ایشان بزنی تا به برکت صحبت شریف ایشان و همنشینی ایشان این سعادت محصول تو گردد.

✓ بیت :

رو بجوی اقبال را از مقبلی	رو غذای دل طلب از همدلی
شیر حقی پهلوانی پر دلی	گفت پیغمبر علی را کای علی
اندر در سایه نخل امید	لیک بر شیری مکن هم اعتماد
برگزین تو سایه خاص اله	یا علی از جمله طاعات راه
خویشتن را مخلصی انگیختند	هر کسی در طاعتی بگریختند
تا رهی از دشمن پنهان ستیز	تو برو در سایه عاقل گریز
سبق ثانی رهروان سابق تراست	از همه طاعات اینت بهتر است

قَالَ النَّبِيُّ (ص): اصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ، فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ
 اصْحَبَ مَعَ اللَّهِ. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: با خدا همنشینی کنید، پس اگر
 نتوانستید با کسی همنشینی کنید که با خداوند هم نشینی می کند. یعنی
 حاضر و آگاه باشید با حق و اگر نتوانید حاضر به کسانی باشید که آنان
 حاضرند به حق یعنی حاضر به این طایفه باشید از برای آنکه حضور و آگاهی
 علی الدوام، صفت این طایفه است.

این حدیث اشاره است به صحبت شریف این طایفه چون که
 صاحب دل به حقیقت ایشانند. کسب این سعادت بی نهایت، جز در صحبت
 شریف و به ورزش نسبت شریف ایشان نمی توان کرد از این جهت صحبت
 ایشان بهترین جمیع اعمال قلبی و قالبی است.

ای طالب صادق یقین دان و جزاین بدان که هیچ عملی از اعمال
 صالحه و ریاضتی شاقه از ریاضات شاقه و مقبوله برابری نمی کند به صحبت
 این طایفه، زیرا طریق حضرت رسول الله (ص) و اصحاب کرام صحبت بوده

۱ - سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُعَلِّمِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ
 أَبَا بَكْرٍ الطَّمِسْتَانِيَّ، يَقُولُ: اصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ، فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى
 لِيُؤْصِلَكُمْ بَرَكَاتِ صُحْبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. الرَّسَالَةُ الْقَشِيرِيَّةُ فِي عِلْمِ التَّصَوُّفِ ص ۱۳۴ سطر ۳۳،
 الْبَرِيقَةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ فِي شَرْحِ الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ص ۹۶ ج ۳.

از ابا عبدالرحمن سلمی شنیدم که به نقل از عبدالله بن معلم می گفت که از
 ابابکر طمستانی شنیدم که گفت: با خدا هم نشینی کنید پس اگر نتوانستید، با کسی
 همنشینی کنید که با خداوند همنشینی می کند تا برکات صحبت و همنشینی با خداوند را
 به شما برساند.

است. آنچه در یک ساعت به صحبت شریف ایشان حاصل می شود، به سالهای دراز به عمل دیگر حاصل نمی شود.

✓ بیت :

صحبت پیر به ز هر عمل است
هر که با او نشست در عمل است

این عمل هم چو راز پنهان است

رهبرت سوی وصل جانانست

بدان ای عزیز صحبت شریف ایشان وقتی به تو نفع می رساند که به صدق و اخلاص همنشینی ایشان را کنی چرا که اکابر طریقت - قدس الله اسرارهم - می فرمودند إِذَا جَالَسْتُمْ أَهْلَ الصِّدْقِ فَاجْلِسُوهُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ يَدْخُلُونَ فِي قُلُوبِكُمْ، وَ يَنْظُرُونَ إِلَى هِمَمِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ. یعنی هرگاه به صحبت این طایفه از اهل صدق مشرف شوید در صحبت شریف ایشان از راه صدق و اخلاص بنشینید چرا که اینها جاسوسان دلهايند. که در دلهای شما درمی آیند و در همتهای و نیتهای شما نظر می کنند. مبادا که نیتهای شما و همتهای شما بد باشد و درپیش ایشان رسوا شوید.

بدان که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائطه از ضروریات این راه است اُتَا رَاهِ افَادَه و استفاده مفتوح گردد و بِدُونِهَا لَا تَنْتِجَةُ لِلصَّحْبَةِ وَ لَا ثَمَرَةٌ

۱- در بیان رعایت آداب صحبت در مبحث ششم مصباح السالکین (رعایت آداب صحبت) مفصلاً صحبت می گردد.

لِلْمَجْلِسِ^۲ (بدون آن نه برای صحبت نتیجه ای و نه برای همنشینی فایده ای است).

بعضی آداب و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده می شود به گوش هوش باید شنید. بدان که طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و خود را کَالْمِیَّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ^۳ (همانند مرده در دست مرده شوی) بداند و با وجود پیر بی اذن او به نوافل و اذکار نپردازد و در حضور او به غیر او التفات ننماید و به کلیه خود متوجه او بنشیند حتی که به ذکر مشغول نشود مگر آنکه او امر کند صراحتاً او دلالتاً و غیراً نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند که سوء ادب است. و این حقیر نابکار از زبان فصیح اللسان در فشان قبله گاه خود شنیدم که می فرمودند: « روزی به قریه استوی در وقت ظهر در مسجد نشسته بودم و در آن حالت قبضیت بر من استیلا نموده بود که ناگاه مرید صاحب حالی از مریدان من آمد و اذان را ادا نمود. در قلب من خطر شد که این یکدم از روی جرأت به حضور من اذان را ادا می کند. البته که بی ادب است فی الحال آن مؤذن از حال خود تغیر خورد و حال از نزد او رفت. بعد از آن مؤذن به عنایت الله تعالی از تغیر خود و از سبب تغیر آن متنبه شد چون که عنایت الله شامل حال او بود به گریه و عجز و تضرع بسیار در نزد این فقیر آمد، او رابخشیدم. حال او دوباره به جای و منزل خود رجوع کرد. باید و لازم است حَتَّى الْوُسْعِ که مقدور تو باشد از تو بی ادبی صادر نشود چرا که مولانا جلال الدین رومی فرمودند :

۲ - مکتوبات امام ربانی ص ۶۹ دفتر اول حصه پنجم

۳ - عَيْنُ الْعِلْمِ ص ۶۶۹ الْبَابُ الْعِشْرُونَ فِي التَّوْحِيدِ

✓ مثنوی:

از خدا جوئیم توفیق ادب
بی ادب محروم مانداز لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد
ادب تاجی است از لطف الهی
بنه باسر برو هر جا که خواهی

نقل نمودند از سلطانی که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً در این اثنا آن وزیر التفاتی به جانب جامه خود کرد. بند آن رابه دست خود راست می ساخت در این حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد، دید که به غیر او متوجه است به زبان عتاب گفت که این را هضم نمی توانم کرد تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه خود التفات نمایی. باید اندیشید ای سالکان راه حقیقت هر گاه وسایل دنیای دنی را آداب دقیقه در کار است و وسایل وصول الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت آداب لازم است و تا آنجا که ممکن است در جایی نه ایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد و بر مصلاهی او پای ننهد و در متوضاء او طهارت نکند و به ظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید مگر به اذن او صراحتاً یا دلالتاً. و با کسی سخن نگوید بلکه متوجه احدی نشود و در غیبت پیردر جایی که اوست پای دراز نکند و بزاق دهن به آن جانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آن را صواب داند اگر چه به ظاهر هم صواب ننماید ، چرا هر چه که می کند به الهام می کند و به اذن الله کار می کند بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر چه در بعضی صور در الهامش خطائی راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد نیست ملامت و اعتراض بر آن مجاز نیست و ایضا چون این سالک را محبتی به پیر پیدا شده است در

نظر محب هر چه از محبوب صادر می شود محبوب نماید پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن
و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را به طرز او بیاورد و فقه را از عمل او
اخذ باید نمود .

✓ بیت :

آن راکه در سرای نگاریست فارغ است

از باغ و بوستان و تماشای لاله زار

و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنتات پیر مجال ندهد اگر چه آن اعتراض مقدار دانه خردل باشد. زیرا که اعتراض غیر از حرمان و گمراهی نتیجه ای ندارد و بی سعادت ترین جمیع خلائق ، عیب بین این طایفه علیه است تَجَاءًا لِلَّهِ سُبحَانَهُ عَنْ هَذَا الْبَلَاءِ الْعَظِيمِ. خداوند ما را از این بلای بزرگ برهاند.) باید دانست که حقوق پیر فوق سایر ارباب حقوق است بلکه حقوق پیر با حقوق دیگران، نسبت ندارد. بعد از انعامات حضرت سبحانه و احسانات رسول او ولادت صوری هر چند از والدین است اما ولادت معنوی به پیر مخصوص است. ولادت صوری راحیات چند روزه است ولادت معنوی را حیات ابدی است.

پیراست که نجاسات معنویه مرید رابه قلب و روح خود کناسی می نماید و تطهیر می فرماید. پیراست که به توسل او به خدا می رسند که افضل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است. پیر است که به وسیله او نفس اماره که با لذات خبیث است ، مزگی می گردد و از امارگی به اطمینان می رسد و از کفر جبلی به اسلام حقیقی می آید. پس رضای حق سبحانه در پس پرده رضای پیر نهاده اند تا مرید در مرضی پیر خود را گم نسازد و به مرضیات حق سبحانه نرسد و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگر چه آن طلب به طریق خواطر و وسوس باشد. هیچ شنیدی که مومنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد؟ معجزه طلبان کفارند و اهل انکارند.

✓ بیت :

معجزات از بهر قهر دشمنست

بوی جنسیت پی دل بردنست

موجب ایمان نباشد معجزات

بوی جنسیت کند جذب صفات

وبی اذن از پیر جدانشود که غیر او را بر وی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را از او بلند نکند و سخن بلند به او نگوید که سوء ادب است و هر فیض و فتوح که برسد آن را به توسط پیر تصور نماید بِالْجُمْلَةِ الطَّرِيقُ كُلُّهُ ' آدب مثل مشهور است که هیچ بی ادب به خدا نرسد. اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای ما ینبغی نرسد و اگر سعی هم نتواند که از عهده برآید معفو است. اما از اعتراف به تقصیر ناچار است و اگر عیاذ بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند، از برکات این بزرگواران محروم است .

✓ بیت :

هر که را روی به بهبود نبود

دیدن روی نبی سود نبود

و اگر در واقعه ببیند که فیض از مشایخ دیگر به او رسیده است ، آن نیز از پیر خود داند چرا که پیر خودش به صورت آن شیخ ظاهر شده در مقام امتحان مرید درآمده است و مرید خیال می کند که این از شیخ دیگر به من رسیده این مغلطه عظیم است حق سبحانه از زلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر نگاه دارد به حرمت سید البشر — عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ — و همان قصه حضرت موسی (ع) که حق سبحانه و تعالی در

قرآن مجید یاد فرموده به خواطر گذراند و امتحان این طایفه برای دون همتان است.

✓ بیت :

بنده وقت امتحان اید پدید
امتحان کن تا نشان اید پدید
گر نبودی امتحان هر بدی
نیک از بداز کجا ظاهر شدی

چنانچه طالبی پیش حضرت شبلی - قدس سره - عرض نمود که مرا نیز در سلک مریدان خود منتظم فرمایید حضرت شبلی ارشاد فرمودند: « که کلمه ا سلام یاد داری ؟ » طالب عرض نمود بلی. « فرمودند چگونه ؟ » طالب گفت: « لا اله الا الله محمد رسول الله » حضرت شبلی فرمودند: « این چنین بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله » آن کس که طالب صادق بود بلا توقف هم چنان گفت. شبلی فرمود: « که من کمینه امت ویم مقصود من امتحان تو بود معلوم شد که اراده و اخلاص قوی داری » پس در تربیت او شروع نموده و به مطلب و مقصد رسانید - رحم الله علیهما - و همچنین بزرگان امتحانها در اول طلب مرید می کردند تا صدق طلاب معلوم نمی کردند در تربیت شروع نمی نمودند.

منقول است که حضرت شمس الدین تبریزی وقتی از مرید خود مولانای روم - قدس سرهما - ارشاد نمودند که « مولانا این وقت دلم قوآلی را می خواهد » بلا توقف آن هم به خدمت رسانیدند. پس فرمودند: « که محبو ب نازنین هم باید » مولانا دست بسته عرض نمودند « که دختر ماه پیکری دارم کسی دست به او نرسانیده اگر قبول فرمایید » زهی عزّ و شرف. فرمودند

«که به زن رغبت ندارم امردی صبیح الوجه باید» عرض نمودند: «که پسر من به این صفت حاضر است» فرمودند: «که من به این چیزها ملتفت نیستم مقصود من امتحان شما بود معلوم شد که بس ظرف عالی دارید».

و دیگر منقول است از حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق و الدین - قدس سره - که یکی از یاران خود را که خواجه نجم الدین اوزک نام داشته بنابر امتحان گفت: که دزدی اگر فرمایم توانی کرد؟ ایشان متامل شده قبول نکردند چون که قبل از این به حضرت ایشان ظاهر شده بود که جماعتی از دزدان قصد خانه مسلمانی کردند که در خانه آن رخت بسیاری توده کرده است بعد از آن حضرت ایشان با یاران خود رفته دیوار خانه را شکافته رختها را بیرون آوردند. هنوز ایشان در پس دیوار بودند که دزدان از جانب دیگر دیوار آن خانه را سوراخ کرده در آمدند دیدند که رختها را از آن جانب بیرون آورده اند بعد از آن حضرت ایشان رختها را به صاحبش سپردند. خواجه نجم الدین به همین مقدار بی ادبی مردود شدند و کار ایشان به جایی رسید که شیخی بوده در آن زمان بر در خانه آن شیخ رفتند و در زدند. یکی برخاست که در را بگشاید. شیخ گفت که جانوری تیر خورده است غالباً گزارید که گرگان او را خورند - نعوذ بالله - هیچ مسلمانی را حق سبحانه و تعالی به این بلا مبتلانگرداند چنانکه گفته اند کسی از آسمان بر زمین افتد، بهتر است که از نظر این طایفه افتد.

بحث ششم در بیان رعایت آداب صحبت

بدانکه رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط از ضروریات این راه است. [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَازِرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] ^۱

«ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلند تر نکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می گوئید، با او به آواز بلند سخن مگویید، تا نادانسته اعمالتان بی اجر و ضایع نشود.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گروه گرویدگان «لَا تَرْفَعُوا» بلند نکنید «أَصْوَاتَكُمْ» آوازهای خود را «فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» بالای آواز پیغمبر، ایشان را تعلیم مراسم ادب می فرماید یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی برمدارید «وَلَا تَجْهَرُوا» و آشکارا مسازید «لَهُ بِالْقَوْلِ» برای او سخن رایعنی آواز بلند نکنید «كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ» همچون آشکارا کردن برخی از شما «لِبَعْضٍ» مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تا مراعات لوازم آداب کرده باشید و گفته اند او را به نام و کنیت بخوانید چنانچه یکدیگر را می خوانید بلکه او را (یا نبی الله ویا رسول الله ویا حبیب الله) خطاب کنید «أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ» تا باطل نشود عملهای شما به سبب این جرأت و بی ادبی «وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» و شما ندانید که عملهای حبط شده به ترک ادب بزرگان

گفته اند مَنْ تَرَكَ الْأَدَبَ رَدَّ عَنْ الْبَابِ (کسی که ادب و احترام بزرگان را رعایت ننماید ازدرگاه طرد و محروم خواهد شد) نهصد هزار (۹۰۰۰۰۰) ساله طاعت ابلیس به یک بی ادبی ضایع شد.

✓ بیت:

نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز

که گفته اند طریقت تمام او ادب است^۱

[أَنْ تَحْبُطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] أَيْ خَشْيَةً ذَلِكَ^۲ «تا نادانسته

عملهای شما بی اجر و ضایع نشود.» یعنی به جهت خشیت و ترس از آن.

[وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ] أَيْ وَلَوْ ثَبَتَ صَبْرُهُمْ

وَإِنِّيظَرُّهُمْ (حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ) الصَّبْرُ (خَيْرًا لَهُمْ) مِنَ الْإِسْتِعْجَالِ لِمَافِيهِ مِنْ

حِفْظِ الْأَدَبِ وَتَعْظِيمِ النَّبِيِّ (ص) الْمُوجِبِينَ لِلشَّاءِ وَالْثَوَابِ^۳.

«اگر آنها صبر کنند تا تو بیرون آیی و پیش ایشان روی هر آئینه

برای آنان بهتر خواهد بود» یعنی اگر صبر و انتظار آنان حاصل شود (صبر

کنند) تا اینکه خارج شوی هر آئینه صبر کردن برای ایشان بهتر عجله

نمودن است به دلیل اینکه در این عمل حفظ ادب و تعظیم نبی اکرم (ص)

است و این دو موجب ستایش و ثواب می باشد

✓ تبصره:

۱ - تفسیر حسینی ص ۱۱۶۹

۲ - تفسیر جلالین ص ۴۲۷ سطر ۲

۳ - تفسیر روح المعانی ص ۱۳۰ جزء ۲۶ سطر ۸

این حقیقت ثابت است که سبب ناکامی سالک در راه سلوک غالباً دو چیز است: یکی این است که پیرش ناقص باشد. دوم این است که سالک بی ادب باشد. این دو موانع عمده و مشکل بزرگ بر سر راه سالک در راه سلوک است. ادب انواع و اقسام زیادی دارد به مطالعه متن این کتاب و شرحش بستگی دارد.

خلاصه تعریف آن این است که در فضای شرعی همراه پیر کامل و مکمل خود و تربیت شیخ و صحبت شیخ و تلقین شیخ و معلم باطنی و معلم احوالات، رضایت آنها را داشته باشد و کسب سلوک خود را به حالت انفرادی و اجتماعی در تمام شئون زندگی تأمین نماید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ] ^۱ ای إِذَا أَرَدْتُمُ الْمُنَاجَاةَ مَعَهُ (ص)
لَا مَرْءَ مِنَ الْأُمُورِ [فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً] ^۲ ای فَتَصَدَّقُوا قَبْلَهَا. وَفِي
الْكَلَامِ اسْتِعَارَةً تَمَثِيلِيَّةً، وَالْأَصْلُ فِي هَذَا الْأَمْرِ تَعْظِيمٌ لِلرَّسُولِ (ص)، وَنَفْعٌ لِلْفُقَرَاءِ
، وَتَمْيِيزٌ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُتَافِقِ، وَمُحِبِّ الْآخِرَةِ وَمُحِبِّ الدُّنْيَا، وَدَفْعٌ لِلتَّكَاثُرِ عَلَيْهِ
(ص) مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مُهِمَّةٍ ^۳.

«ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه بخواهید با رسول سخن سری بگوئید» یعنی هرگاه بخواهید به خاطر امری با رسول (ص) راز و نیاز بکنید. پس باید در مقابل این راز و نیاز خود، صدقه ای بپردازید یعنی قبل از آن صدقه بدهید. و در کلام استعاره تمثیلی است و آنچه مهم و قابل

۱ - سوره مجادله آیه ۱۲

۲ - سوره مجادله آیه ۱۲

۳ - تفسیر روح المعانی ص ۲۷ جزء ۲۸ س ۱۹

توجه است این است که در این امر احترام به پیامبر اکرم (ص) و سود رسانی و منفعت برای فقیران و تشخیص. بین مخلص و منافق و دوستدار آخرت و دوستدار دنیا و نیز دفعی برای جمع آوری مال بر آن حضرت (ص) بدون حاجت و نیاز مهم است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ] [شُرُوعٌ فِي التَّهْنِئَةِ عَنِ التَّجَاوُزِ فِي كَيْفِيَّةِ الْقَوْلِ عِنْدَ النَّبِيِّ] (ص) بَعْدَ التَّهْنِئَةِ عَنِ التَّجَاوُزِ فِي نَفْسِ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، وَاعَادَةُ النِّدَاءِ مَعَ قُرْبِ الْعَهْدِ بِهِ لِلْمُبَالَغَةِ فِي الْإِقَاطِ وَالتَّنْبِيهِ، وَالشَّعَارَ بِاسْتِقْلَالِ كُلِّ مِنَ الْكَلَامَيْنِ بِاسْتِدْعَاءِ الْإِعْتِنَاءِ بِشَأْنِهِ. اَي لَأَتَّبِعُوا بِأَصْوَاتِكُمْ وَرَاءَ الْحَدِّ الَّذِي يُبْلَغُهُ (ص) بِصَوْتِهِ. وَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ (لَا تَرْفَعُوا بِأَصْوَاتِكُمْ) بِتَشْدِيدٍ تُرْفَعُوا وَزِيَادَةِ الْبَاءِ.

«ای کسانی که ایمان آوردید صدای خود را از صدای پیغمبر بالاتر مکنید.» آغازی است در نهی از تجاوز نمودن در سخن گفتن نزد پیامبر اکرم (ص) بعد از نهی نمودن از تجاوز در نفس قول و عمل و تکرار ندا با وجود نزدیکی عهد آن، (که در آیه قبلی نیز آمده است) به دلیل مبالغه در تنبیه و آگاه سازی و خبر دادن است به اینکه هر یک از دو کلام، مستقل و جدا می باشد با طلب نمودن توجه به شأن آن یعنی نرسانید آواز خودتانرا بالاتر

از حدی که پیامبر اکرم (ص) می رساند و ابن مسعود (لَا تَرْفَعُوا بِأَصْوَاتِكُمْ) را با تشدید فاء و زیادت باء خوانده است.

والتَّشْدِيدُ فِيهِ لِلْمُبَالَغَةِ كَزِيَادَةِ الْبَاءِ فِي الْقِرَاءَةِ إِلَّا أَنْ لَيْسَ الْمَعْنَى فِيهَا أَنَّهُمْ يُهَوُّوْنَ عَنِ الرَّفْعِ الشَّدِيدِ تَحِيَّلًا أَنْ يَكُونَ مَا ذُوْنَ الشَّدِيدِ مُسَوِّغًا لَهُمْ ، وَلَكِنَّ الْمَعْنَى نَهْيُهُمْ عَمَّا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ الْجَلْبَةِ ، وَاسْتِجْفَاؤُهُمْ فِي مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ، وَهُوَ نَظِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً] ^۱ [وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ] ^۲.

و تشدید آن برای مبالغه است مانند زیادی باء در قرائت. جز اینکه به تحقیق معنی آن این است که آنان ، نهی شدند از بلند کردن بسیار شدید با این تصور که پایین تر از شدید برای آنان جایز می باشد. بلکه معنا نهی آنان می باشد از سرو صدا و غوغایی که بر آن بودند و طلب دوری آنان از آنچه که انجام می دادند. و آن نظیر کلام خداوند بلندمرتبه است. «ای کسانی که ایمان آورده اید نخورید ربا در حالیکه چند برابر است» «و با او بلند سخن نگویند مانند بلند گفتن بعضی شما با بعضی»

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ، بَلِغِ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ ، فَلِذَا اقْتَصَرَ سُبْحَانَهُ عَلَى التَّنْصِيحِ وَالتَّقْرِيعِ لَهُؤُلَاءِ وَ الْمُسَيِّئِينَ الْأَدَبَ التَّارِكِينَ تَعْظِيمَ رَسُولِهِ (ص). وَقَدْ كَانَ مُقْتَضَى ذَلِكَ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ أَوْ يَهْلِكَهُمْ أَوْ فَلَمْ تَضُقْ سَاحَةً مَغْفِرَتِهِ وَرَحْمَتِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ هَؤُلَاءِ إِنْ تَابُوا وَاصْلَحُوا ، وَيُشِيرُ إِلَى هَذَا قَوْلُهُ (ص) لِلْقَارِعِ بَعْدَ أَنْ دَنَا مِنْهُ (ص) ،

۱- سوره آل عمران آیه ۱۳۰

۲- (سوره حجرات آیه ۲) تفسیر روح المعانی ص ۱۲۲ جزء ۲۶ سطر ۲۳

وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا يَضُرُّكَ مَا كَانَ قَبْلَ هَذَا. وَفِي الْآيَاتِ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى قُبْحِ سُوءِ الْأَدَبِ مَعَ الرَّسُولِ (ص) مَا لَا يَخْفَى ، وَمِنْ هَذَا وَآمَثَالِهِ تَقْطِفُ ثَمَرَ الْأَلْبَابِ ، وَتَقْتَبِسُ مَحَاسِنَ الْأَدَابِ كَمَا يُحْكِي عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ وَهُوَ فِي الْفَضْلِ هُوَ أَنَّهُ قَالَ: مَا دَقَّقْتُ بَابًا عَلَى عَالِمٍ حَتَّى يَخْرُجَ فِي وَقْتِ خُرُوجِهِ ، وَثَقَلَهُ بَعْضُهُمْ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ الْكُوفِيِّ .

و خداوند بخشاینده مهربان است. او بسیار آمرزنده است و رحمت او فراوان است و به همین دلیل خداوند پاک و منزّه اکتفا نمود بر نصیحت و آگاهیدن آنان و بی ادبانی که تعظیم و بزرگداشت رسولش را ترک می کردند، در حالی که اقتضای آن این بود که آنان را عذاب دهد و یا هلاک سازد و تنگ نگردید عرصه رحمت و مغفرت خداوند عزیز و بلند مرتبه بر آنان اگر توبه کنند و اصلاح کنند. و اشاره می کند به این کلام او (ص) بر مرد کچل بعد از اینکه به حضرت نزدیک شد و گفت (گواهی می دهم که هیچ خدایی بجز او نیست و همانا تو رسول اویی) به تضرع نمی رساند آنچه که قبل از این بود و در آیات قرآن مجید دلالت بر زشتی بی ادبی بارسول اکرم (ص) موجود است به گونه ای که بر کسی پوشیده نمی باشد. و از این ، و امثال این از آیات کسب نتیجه خرد را کسب می نمایی محاسن آداب را بدست می آوری حکایت شد از عبید و آن افضل است و آن این است که گفت: نکو بیدم دری را بر عالمی تا اینکه خارج شود در وقت خروجش. و یکی از ایشان آن را از قاسم بن سلام کوفی روایت نمود .

وَرَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ الْحَبْرَ بْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يَذْهَبُ إِلَى أَبِي فِي بَيْتِهِ
لَاخِذَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ عَنْهُ ، فَيَقِفُ عِنْدَ الْبَابِ ، وَلَا يَدُقُّ الْبَابَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ ،
فَاسْتَعْظَمَ ذَلِكَ أَبِي مِنْهُ ، فَقَالَ لَهُ: يَوْمًا هَلَّا دَقَّقْتَ الْبَابَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ . فَقَالَ: الْعَالِمُ
فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَقِّ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ:
[وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ] ^۱ وَقَدْ رَأَيْتُ هَذِهِ الْقِصَّةَ
صَغِيرًا ، فَعَمِلْتُ بِمُوجِبِهَا مَعَ مَشَائِخِي ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ. ^۲ و در بعضی
کتابها دیدم که به راستی حبر بن عباس برای آموختن قرآن کریم به خانه
آبی بن کعب می رفت پس نزدیک درب می ایستاد و درب را نمی کوبید تا
اینکه خارج شود، پس پدرم آن کار را از او بزرگ شمرد... روزی به او گفت:
چه می شد اگر در را می کوبیدی ای ابن عباس؟ ابن عباس گفت: عالم در نزد
قوم خویش مانند پیامبر در میان امتش است. و خداوند بلند مرتبه در حق
پیامبرش (ص) فرموده است: «و اگر آنها صبر می کردند تا اینکه به سوی
آنان خارج شوی هر آئینه آن برایشان بهتر بود» و این قصه را در سنن
کوچکیم دیدم پس به موجب آن عمل نمودم همراه مشایخ و خداوند بلند
مرتبه را به خاطر آن حمد و سپاس می گویم.

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) الْمُتَلَبِّسُ بِدَثَارِ الْبَدَنِ الْمُحْتَجِبُ بِصُورَتِهِ (قُمْ) عَمَّا كُنْتَ
إِلَيْهِ ، وَتَلَبَّسْتَ بِهِ مِنْ إِشْغَالِ الطَّبِيعَةِ ، وَانْتَبِهْ عَنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ ، (فَأَنْذِرْ) نَفْسَكَ
وَقَوَاكَ وَجَمِيعَ مَنْ عَذَابَكَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ، (وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ) أَيْ إِنَّ كُنْتَ تُكَبِّرُ

۱- جزء ۲۶ سوره حجرات آیه ۵

۲- تفسیر روح المعانی ص ۱۳۰ جزء ۲۶ سطر ۳۳

شَيْئًا، وَتُعَظِّمُ قَدْرَهُ فَحَصَّصُ رَبِّكَ بِالْتَّعْظِيمِ وَالتَّكْبِيرِ، لَا يُعَظَّمُ فِي عَيْنِكَ غَيْرُهُ، وَيُصَغَّرُ فِي قَلْبِكَ كُلُّ مَا سِوَاهُ بِمُشَاهَدَةِ كِبَرِيَّائِهِ^۱.

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» یعنی بر خود پیچیده روپوش بدن را و پنهان نموده خود را با صورتش «برخیز» از آنچه که در آن هستی و به آن پوشیده شده ای، از مشغول شدن به طبیعت و از خواب غفلت بیدار شو. پس بترسان نفس و قوای خود و تمام کسانی که دشمنی دارند برای تو عذاب روز قیامت را. «پس پروردگار خود را به بزرگی یاد کن» یعنی تو اگر چیزی را بزرگ می شمری و قدرو منزلت آن را عظیم می پنداری پس تعظیم و تکبیر را مخصوص پروردگار خویش قرار بده و غیر او در چشم تو بزرگ نباشد و هر آنچه غیر اوست با مشاهده کبریائی و عظمت او در قلب تو کوچک شمرده شود.

(إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ): بدرستی آنان که ندای تو را (مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ) بیرون از حجره ها یا از پیش آن (أَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْقِلُونَ) بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات آداب نمی نمایند (وَلَوْ أَنَّهُمْ) و اگر ایشان (صَبَرُوا) صبر کردند (حَتَّى تَخْرُجَ) تا بیرون آیی تو (إِلَيْهِمْ) بسوی ایشان (لَكَانَ) هر آینه بودی (خَيْرًا لَهُمْ) بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد می کردی (وَاللَّهُ غَفُورٌ) و خدا آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی (رَحِيمٌ) مهربان است بر اهل آداب که تعظیم سید اولوالالباب می کنند، چه آداب، جاذب رحمت است و حرمت، جالب نعمت.

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۷۲۵ جلد ۲

✓ بیت :

سرمایه ادب به کف آور که این متاع

آن را که هست ادب آیدش به دست^۱وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ، اِیْ اَنْقُصْ مِنْهُ وَاَقْصُرْ^۲ (پست کن آواز خودت

را) یعنی فرو دار آن را و کوتاه کن.

وَ الظَّاهِرُ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْغَضِّ مِنَ الصَّوْتِ الْغَضُّ مِنْهُ عِنْدَ التَّكَلُّمِ وَالْمَحَاوَرَةِ.

وَ قِيلَ: الْغَضُّ مِنَ الصَّوْتِ مُطْلَقًا، فَيَشْمَلُ الْغَضُّ مِنْهُ عِنْدَ الْعُطَاسِ، فَلَا يَنْبَغِي أَنْ

يَرْفَعَ صَوْتَهُ عِنْدَهُ إِنْ أَمَكَّنَهُ عَدَمُ الرِّفْعِ. وَ رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (رض) مَا يَنْتَضِيهِ.

ثُمَّ إِنَّ الْغَضَّ مَمْدُوحٌ إِنْ لَمْ يَدْعُ دَاعٍ شَرْعِيٌّ إِلَى خِلَافِهِ^۳.

و ظاهر آن این است که منظور از پست کردن صدا ، فرو داشتن آن

در هنگام تکلم و سخن گفتن می باشد و گفته شده است منظور از آن پست

کردن صدا به طور کلی است. پس پست نمودن آواز در هنگام عطسه کردن

را نیز شامل می گردد. بنابر این شایسته نیست که صدای خودش را در

هنگام عطسه کردن بلند کند اگر برای او بلند نکردن آن امکان داشته باشد.

و از ابی عبدالله (رض) روایت شد آنچه که اقتضای آن را می کند سپس به

۱ - تفسیر حسینی ص ۱۱۷۰

۲ - تفسیر روح المعانی جزء ۲۱ ص ۸۱ سطر ۲۸

۳ - تفسیر روح المعانی ص ۸۲ جزء ۲۱ سطر ۲۹

راستی پست کردن آواز ممدوح و پسندیده است اگر که مسأله شرعی با آن مخالف نباشد.

وَ اسْتَدَلَ الْعُلَمَاءُ بِالْآيَةِ عَلَى مَنَعَ مَنْ رَفَعَ الصَّوْتَ عِنْدَ قَبْرِهِ الشَّرِيفِ (ص)
، وَ عِنْدَ قِرَاءَةِ حَدِيثِهِ (ص) لِأَنَّ حُرْمَتَهُ مِثْلًا كَحُرْمَتِهِ حَيًّا. وَ ذَكَرَ أَبُو حَبَّانَ كَرَاهَةَ
الرَّفْعِ أَيْضًا بِحَضْرَةِ الْعَالِمِ ، وَ غَيْرُ بَعِيدٍ حُرْمَتُهُ بِقَصْدِ الْإِذَاءِ وَ الْإِسْتِهَانَةِ لِمَنْ يَحْرُمُ
إِذَاؤُهُ وَ الْإِسْتِهَانَةُ بِهِ مُطْلَقًا لَكِنْ لِلْحُرْمَةِ مَرَاتِبٌ مُتَفَاوِتَةٌ كَمَا لَا يَخْفَى^۱.

علما به این آیه بر منع بلند کردن آواز در نزد مقبره آن حضرت (ص) و هنگام خواندن حدیث او (ص) استدلال نمودند زیرا که احترام به او در حالیکه مرده است همانند احترام به او در حالی که زنده است می باشد. و ابوحبان بلند کردن صدا را در حضور عالم مکروه دانسته و دور نیست حرمت بلند کردن صدا اگر به قصد ضرر رساندن و اهانت باشد برای کسی که ضرر و اهانت او مطلقاً حرام است مگر برای حرمت مراتب مختلفی است چنانچه پوشیده نیست.

احترام و ادب علمای دینی و پیشوایان دینی لازم است

بعضی علما می فرمایند حکم علمای دینی و مشایخ هم همین است. چون که آنها وارثان انبیا هستند و دلیل آنها واقعه ای است که حضرت ابودرداء (رض) و صحابه دیگر را نبی اکرم (ص) دید که جلوی حضرت ابو بکر صدیق (رض) راه می رفتند آن حضرت (ص) به آنها تذکر داد. فرمود:

۱ - تفسیر روح المعانی جزء ۲۶ ص ۱۳۵ سطر ۶

«آیا شما از آن چنان شخصی جلو راه می روید که در دنیا و آخرت از شما
بهتر است» و فرمود در دنیا از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی که

غروب می کند بعد از انبیا از ابوبکر صدیق (رض) افضل و بهتر کسی وجود ندارد (روح البیان از کشف الاسرار).

از این جهت علمای فرمایند احترام ادب استاد و مرشد هم ضروری و لازم است [لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ]^۱. این ادب دوم در مجلس نبی (ص) بیان شده است در حضور نبی اکرم (ص) صحابه صدای خود را بلند کردند چنانچه که در مجلس خود با صدای بلند صحبت می کردند این یک قسم بی ادبی است و گستاخی است.

چون این آیه نازل شد بر صحابه (رضی الله عنهم) یک حالی عارض شد. حضرت ابوبکر صدیق (رض) عرض کرد: «یا رسول الله قسم به خدا از این بعد با شما چنان حرف می زنم چنانچه کسی با کسی پوشیده حرف می زند تادم مرگ» (در المنثور عن البیهقی)

وعمر فاروق این قدر به آهستگی با پیامبر (ص) صحبت می کردند که بعضی اوقات پیامبر متوجه نمی شد و می گفت: «چه گفتی ای عمر؟» (کذا فی الصحاح) و حضرت ثابت بن قیس (رض) که به طور طبیعی صدای بلند داشت و بعد از نزول این آیه ترس بر او غالب شد گریه کرد و صدای خود را بعداً کم کرد (بیان القرآن از در المنثور).

در حضور روضه اقدس آن حضرت (ص) با صدای بلند سلام کردن یا حرف زدن ممنوع است.

قاضی ابوبکر ابن عربی می فرماید که تعظیم و ادب نبی اکرم (ص) بعد از وفاتش همچنان واجب است چنانچه که در حیات آن حضرت (ص) واجب بود. از این جهت بعضی علما می فرمایند که در حضور قبر شریف

۱- سوره حجرات آیه ۲ «بلند مکنید آوازه های خود را بالای آواز پیغمبر»

با صدای بلند سلام و حرف زدن، خلاف ادب است. همچنان در آن مجلسی که احادیث نبی (ص) قرائت می شود در آن مجلس هم شور و شغف کردن بی ادبی است. زیرا در هنگام شنیدن حدیث آن حضرت که از زبان مبارکش ادا می شد، همه سامعین ساکت و خاموش می شدند و گوش دادنش لازم و واجب و ضروری بود همچنان بعد از رحلت آن حضرت (ص) در هر مجلسی کلام آن حضرت (ص) شنیده شود، سرو صدا کردن کمال بی ادبی است.

مسأله: چنانچه که در حضور عالمان دین به حیثیت وارثان انبیا و جانشینان ایشان، با صدای بلند حرف زدن همان حکم را دارد که در حضور سرور عالم (ص) داشت منظور از صدای بلند این قدر است که از صدای عالم بلندتر باشد (قرطبی).

«أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» لفظ ان «تَحْبِطَ» مفعول له است «وَلَا تَرْفَعُوا» که در آن حکم علت نشان داده شده است به حذف مصدر یعنی خشية (أَنْ تَحْبِطَ) معنای آیه این شد که صدای خود را بر صدای نبی اکرم (ص) بلند نکنید که به سبب آن خطر نابودی و ضایع شدن اعمال شما نشود. این جا در کلیات شرعیه مسلم به اعتبار اصول، چند تا سؤال پیدا می شود: یکی اینکه ضایع و باطل کننده عمل به اتفاق اهل سنت و جماعت، صرف کفر است. و به سبب گناه و معصیت اعمال نیکو ضایع نمی شود، و در این جا خطاب به مؤمنان و صحابه کرام است که به لفظ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» که به نسبت آن چیزی که کفر آن ثابت نمی شود. پس باطل و ضایع شدن اعمال نیکو چه طور می شود؟

سؤال دوم: این است که ایمان یک فعل اختیاری است تا زمانی که یک فرد به اختیار خود ایمان نیاورد، مؤمن نیست. همین طور کفر هم

اختیاری است تا زمانی که یک فرد قصدا کفر اختیار نکند ، کافر گفته نمی شود و در آخر آیه وضاحت داده که [أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] « شما خبر نخواهید داشت » که اعمالتان ضایع خواهد شد. پس ضایع شدن اعمال که خالص در توجیه این چنین بیان کرده با آن چیزی که همه اشکالات و سؤالات اختتام می یابد آن این است که معنای آیه طوری شود که: مسلمانان شما صدای خود را بر صدای رسول اکرم (ص) بلند نکنید و از این کار پرهیز نمایید چرا که در این کار خطر ضایع شدن اعمال وجود دارد. خطر از این جهت پیش قدمی از رسول خدا (ص) به سبب صدای خود در شأن رسول خدا (ص) گستاخی و بی ادبی است.

و سبب آزار و اذیت رسول خدا (ص) خواهد شد. اگر چه از شأن صحابه کرام بعید است که آنها قصدا کاری انجام دهند که سبب آزار رسول (ص) شود ، لیکن بعضی افعال و اعمال مانند پیش قدمی و رفع صوت اگر چه به قصد صدای بلند نباشد باز هم احتمال صدا را داشت. از این جهت مطلقا منع و معصیت گفته شد. و در بعضی گناهان خاصه این است که انجام دهنده آن گناه نه توبه می کند و نه توقع ضایع شدن عمل را دارد. و در گناه کردن اصرار می ورزد و آخر کار به کفر می انجامد. آن کفری که سبب ضایع شدن اعمال است آن کسانی که در مقابل پیشوایان دینی ، مانند استاد و مرشد صدای خود را بلند می کنند آنها هم در معصیت داخل هستند که در آن سلب توفیق وجود دارد از این جهت این افعال یعنی تقدم علی النبی و رفع الصوت اینها معصیتهایی است که سبب خذلان است و بالا خره آخرش به کفر می رسد که سبب ضایع شدن همه اعمال می گردد. بعضی علمامی فرمایند: کسی که یک انسان صالح و بزرگی را مرشد خود قرار دهد و باز با او

گستاخی و بی ادبی کند همین حال را دارد که بعضی اوقات همین سبب سلب توفیق می گردد که آخر کار ایمان هم ضایع می شود «نعوذ بالله»^۱

✓ تبصره:

چنانچه ثبوت ادب به آیات کریمه و احادیث شریفه ثابت است. متأسفانه بعضی افراد چشمهای خود را از آیات صریحه می بندند و در رساله های خود می نویسند زندگی مؤدبانه همراه پیر و مرشد خود و حفظ ادبشان این تعظیم است و تعظیم به غیر از الله شرک است. از این جهت مشایخ عظام طریقه های چهار گانه، مشرکند - نعوذ بالله - چنانچه همین مضمون را یکی از نامبردگان در کتاب خود در الفرید به تفصیل نوشته است. نامبردگان منحرف آگاه اند که شرط فایده و استفاده در راه طریقت، ادب است چنانچه آنها از فایده و استفاده باطنی منکر اند دست درازی می کنند که تعلیم علم لدنی را کفر می دانند. نعوذ بالله - پس شرایط تعلیم که ادب است آن را هم کفر و شرک می دانند پروردگار متعال ما و همه مسلمین را از مکر و فریب آنها حفظ نماید. آمین.

[إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ]^۲ «هر آینه

آنانکه تو را از بیرون حجره ها آواز می دهند اکثرشان نمی فهمند.»

قَالَ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ

امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى]^۳ خداوند بلند مرتبه فرمود: «همانا کسانی که

۱- معارف قرآن سوره حجرات ۴۹ جزء ۲۶ ص ۱۷۰

۲ - سوره حجرات آیه ۴

آوازه‌های خود را نزد پیامبر پست می‌کنند آنان کسانی هستند که خداوند دل آنان را برای ظهور تقوا آزموده است.»

وَفِيهِ الْحَثُّ عَلَى مَا أَرشَدَهُمْ إِلَيْهِ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا ظَاهِرٌ لِكُلِّ أَحَدٍ وَ ذَٰلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (امْتَحِنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى) وَ بَيَّأْتُهُ هُوَ أَنَّ مَنْ يُقَدِّمُ نَفْسَهُ، وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ يُرِيدُ إِكْرَامَ نَفْسِهِ وَ احْتِرَامَ شَخْصِهِ. فَقَالَ تَعَالَى: تَرَكْ هَذَا الْإِحْتِرَامَ يَحْصُلُ بِهِ حَقِيقَةُ الْإِحْتِرَامِ، وَ بِالْإِعْرَاضِ عَنْ هَذَا الْإِكْرَامِ يَكْمُلُ الْإِكْرَامُ لِأَنَّ بِهِ تَبَيَّنَ تَقْوَاكُمْ، [وَ إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اثْقَاكُمْ] وَ مِنَ الْقَبِيحِ أَنْ يَدْخُلَ الْإِنْسَانُ حَمَامًا، فَيَتَخَيَّرَ لِنَفْسِهِ فِيهِ مَنْصَبًا، وَ يَقُوتَ بِسَبَبِهِ مَنْصَبُهُ عِنْدَ السُّلْطَانِ، وَ يُعْظَمَ نَفْسُهُ فِي الْخَلَاءِ وَ الْمُسْتَرَحِ، وَ بِسَبَبِهِ يَهْوَنَ فِي الْجَمْعِ الْعَظِيمِ.

و در آن تشویقی است بر آنچه آنان را به سوی آن راهنمایی می‌کند از دو وجه: یکی آنکه ظاهر است برای هر شخصی و آن در کلام خداوند بلند مرتبه است: «خداوند آنان را برای ظهور تقوا آزموده است.» بیان آن این است کسی که نفس خویش را مقدم بدارد و آواز خویش را بلند کند اکرام و احترام شخص خودش را می‌خواهد. پس خداوند بلند مرتبه فرمود: با ترک این احترام حقیقت احترام حاصل می‌گردد و با روی گرداندن از این اکرام، حقیقت اکرام کامل می‌گردد. زیرا که به وسیله آن تقوای شما آشکار می‌گردد.

«و همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوایین شماست.» و زشت است که انسانی وارد حمام گردد پس برای خودش در آن منصبی برگزیند و

به دلیل آن منصب خود را در نزد سلطان ازدست بدهد و بزرگ بشمارد خودش را در مستراح و به سبب آن در جمع بزرگی اهانت شود.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: (امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى) فِيهِ وَجُوهٌ؛ أَحَدُهَا امْتَحَنَهَا يُعْلَمُ مِنْهَا التَّقْوَى، فَإِنَّ مَنْ يُعْظَمُ وَاحِدًا مِنْ أَبْنَاءِ جَنْسِهِ لِكُونِهِ رَسُولَ مُرْسَلٍ يَكُونُ تَعْظِيمُهُ لِلْمُرْسَلِ أَعْظَمَ، وَخَوْفُهُ مِنْهُ أَقْوَى، وَهَذَا كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ] ^۱، أَيْ تَعْظِيمُ أَوْامِرِ اللَّهِ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ فَكَذَلِكَ تَعْظِيمُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ تَقْوَاهُ ^۲

و خداوند بلند مرتبه می فرماید: (خداوند دل‌های آنان را برای تقوا آزموده است. در آن وجوهی می باشد که یکی از آن این است که آن را آزموده تا تقوا از آن دانسته شود. چون کسی که شخصی از فرزندان جنس خود را بزرگ بشمارد به دلیل آنکه او فرستاده فرستنده ای است پس تعظیم او برای فرستنده بزرگتر و ترس او از ایشان بیشتر می باشد. همانطور که در کلام خداوند بلند مرتبه است: «کسی که قوانین و اوامر الهی را بزرگ بشمارد برآستی آن از تقوا و ترس دل‌ها است.» یعنی بزرگ شمردن اوامر خداوند به خاطر تقوای نسبت به پروردگار است. و همچنین تعظیم و بزرگداشت رسول خدا از تقوی خداست.

۱- □ سوره حج آیه ۳۲

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۴ جلد ۲۸

وَتَانِيهَا: ذِكْرُ اللَّهِ إِشَارَةٌ إِلَى وَجُوبِ احْتِرَامِ الرَّسُولِ (ع) وَالْإِثْقَادِ لِأَمْرِهِ^۱ و دوم اینکه ذکر خداوند اشاره به واجب بودن احترام رسول و فرمانبرداری از اوامرش می باشد.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ] يَحْتَمِلُ وَجُوهًا، أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ حَقِيقَةً، وَذَلِكَ لِأَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ دَلِيلُ قَلَّةِ الْإِحْتِشَامِ، وَتَرْكُ الْإِحْتِرَامِ، وَهَذَا مِنْ مَسْأَلَةِ حُكْمِيَّةٍ وَهِيَ أَنَّ الصَّوْتَ بِالْمَخَارِجِ، وَمَنْ حَشَى قَلْبُهُ ارْتَجَفَ، وَضَعْفُ حَرَكَتِهِ الدَّافِعَةُ، فَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّوْتُ بِقُوَّةٍ، وَمَنْ لَمْ يَحْتَفِ ثَبَتَ قَلْبُهُ، وَقَوَى، فَرَفَعَ الْهَوَاءَ دَلِيلُ عَدَمِ الْحَشْيَةِ^۲

و کلام خداوند بلند مرتبه: «بلند نکنید آواز خودتان را» وجوهی را در بر می گیرد اول آنکه منظور، حقیقت آن باشد و آن به دلیل این است که بلند کردن آواز، دلیل بر کمی حیا و شرم و ترک احترام می باشد. و این از یک مسأله حکمی نشأت می گیرد و آن اینکه به تحقیق صدا به مخارج است و کسی که قلبش بترسد می لرزد و حرکت دافعه او ضعیف می گردد. پس از آن صدا با قوت خارج نمی گردد. و کسی که نترسد قلبش استوار و قوی می باشد پس بلند کردن آواز دلیل بر عدم ترس می باشد.

قَالَ تَعَالَى: [وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ] ^۳ إِشَارَةٌ إِلَى حُسْنِ الْأَدَبِ الَّذِي عَلَى خِلَافِ مَا أَتَوَاهِ مِنْ سُوءِ الْأَدَبِ، فَإِنَّهُمْ لَوْ صَبَرُوا لَمَا

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۱۱ ج ۲۸

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۲ ج ۲۸

۳-سوره حجرات آیه ۵

اِحْتَاِجُوْا اِلَى التَّدَاِیِ ، وَاِذَا کُنْتَ تَخْرُجُ اِلَيْهِمْ فَلَا یَصِحُّ اِیْثَانُهُمْ فِیْ وَقْتِ اِحْتِلَاِئِکَ
بِنَفْسِکَ اَوْ بِاَهْلِکَ اَوْ بِرَبِّکَ ، فَاِنَّ لِلنَّفْسِ حَقًّا ، وَ لِلْاَهْلِ حَقًّا .^۱

خداوند بلند مرتبه فرمود: « اگر آنان صبر می کردند تا به سوی ایشان خارج شوی هر آینه برایشان بهتر بود» اشاره می کند به حسن ادبی که بر خلاف بی ادبی است که آنان انجام دادند. چون آنان اگر صبر می کردند هر آینه به ندا احتیاج پیدا نمی کردند و اگر به سوی آنان خارج می شدی آمدن آنان نزد تو در وقت خلوت کردن تو با خودت یابا اهل و خانواده خودت یابا پروردگارت درست نمی بود. چون برای نفس حقی و برای اهل خانه حقی است.

قَوْلُهُ تَعَالٰی: [اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْکَ مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ]^۲ یَبَیِّنُا لِحَالِ مَنْ کَانَ فِیْ مُقَابَلَةٍ مَنْ تَقَدَّمَ ، فَاِنَّ الْاَوَّلَ غَضَّ صَوْتَهُ ، وَ الْاٰخِرَ رَفَعَهُ . وَ فِیْهِ اِشَارَةٌ اِلٰی اَنَّهُ تَرَکَ لِادَبِ الْحُضُوْرِ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ عَرَضَ الْحَاجَاتِ عَلَیْهِ.^۳

کلام خداوند بلند مرتبه: « هر آینه آنانکه ترا از پس حجره ها ندا می دهند اکثر آنها نمی فهمند » بیانی است بر حال کسانی که در نقطه مقابل اشخاصی که گذشت قرار دارند زیرا اولی آواز خودش را پست کرد و دیگری آواز خودش را بلند کرد و در آن اشاره ای است بر اینکه بی شک آن ترک ادب حضور در مقابل رسول اکرم (ص) و عرض حاجت کردن براو است .

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۱۷ ج ۲۸

۲ - سوره حجرات آیه ۴

۳ - تفسیر کبیر ص ۱۱۷ ج ۲۸

قَوْلُهُ تَعَالَى: [أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] فِيهِ بَيَانُ الْمَغَائِبِ بِقَدْرِ مَا فِي سُوءِ أَدَبِهِمْ مِنْ الْقَبَائِحِ كَلَامِ خَدَاوَنْدِ بَلَنْدِ مَرْتَبَةِ: «اكثر آنان نمی فهمند» در آن بیان عیوب است به اندازه زشتی که در بی ادبی آنان می باشد.

قَوْلُهُ: [أَنْ تَحْبَطَ] إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّكُمْ إِنْ رَفَعْتُمْ أَصْوَاتَكُمْ وَتَقَدَّمْتُمْ تَتَمَكَّنُ مِنْكُمْ هَذِهِ الرِّذَائِلُ، وَتُؤَدِّي إِلَى الْإِسْتِحْقَارِ، وَإِنَّهُ يُفْضِي إِلَى الْإِنْفِرَادِ وَالْإِرْتِدَادِ الْمُحْبِطِ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ] إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ الرَّدَّةَ تَتَمَكَّنُ مِنَ النَّفْسِ بِحَيْثُ لَا يَشْعُرُ الْإِنْسَانُ، فَإِنَّ مَنْ ارْتَكَبَ ذَنْبًا لَمْ يَرْتَكِبْهُ فِي عُمْرِهِ تَرَاهُ نَادِمًا غَايَةَ النَّدَامَةِ خَائِفًا غَايَةَ الْخَوْفِ، فَإِذَا ارْتَكَبَهُ مِرَارًا يَقِلُّ الْخَوْفُ وَالنَّدَامَةُ، وَيَصِيرُ عَادَةً مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتَمَكَّنُ.^۲

خداوند متعال فرمود: «احتراز از اینکه نابود شود» اشاره بر این است که برآستی شما اگر آواز خودتان را بلند کنید و صدای شما از شما سبقت بگیرد این رذایل برای شما ممکن می گردد و موجب حقارت و خواری می شود. و بی شک آن کار باعث انفراد و کناره گیری (مردودیت) محبط می گردد. و کلام خداوند بلند مرتبه «و شما آن را احساس نمی کنید» اشاره بر این است که بی گمان بازگشت و کناره گیری قرار می گیرد در نفس به طوری که انسان آن را احساس نمی کند. زیرا کسی که مرتکب گناهی می گردد که در طول عمرش به آن مرتکب نگردیده است، می بینی او را که بی نهایت پشیمان و ترسیده است. پس اگر آن را بارها مرتکب شود این

۱ - تفسیر کبیر ص ۱۱۶ ج ۲۸

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۱۴ ج ۲۸

ترس و پشیمانی کمتر می گردد و عادت می شود به طوری که نمی داند که همانا او نمی تواند.

وَاعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ كُلَّ مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ أَبْوَابَ الْخَيْرِ وَالرَّاحَةِ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ خَيْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُقَيِّدَ الْآيَةَ بِالتَّفْسُحِ فِي الْمَجْلِسِ ، بَلِ الْمُرَادُ مِنْهُ إِصْصَالُ الْخَيْرِ إِلَى الْمُسْلِمِ ، وَادْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِهِ ، وَلِذَلِكَ قَالَ (ع) : لَا يَزَالُ اللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا زَالَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ .^۱

(و بدان که به تحقیق این آیه دلالت بر این دارد که هر کسی که درهای خیر و برکت و راحتی را بر بندگان خداوند بگشاید خداوند بر او خیر و برکت دنیا و آخرت را می گشاید . و برای عاقل شایسته نیست که آیه را به فسحت و گشادگی در همنشینی مقید کند . بلکه منظور از آن رساندن خیر و برکت بر مسلمان و داخل نمودن خوشحالی و سرور در قلبش می باشد . و به همین دلیل پیامبر اکرم (ص) فرمود همواره خداوند بنده اش را یاری می دهد تا زمانی که بنده ، برادر مسلمان خودش را یاری می دهد .

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ] ^۲ طَلَبًا لِلْجَمْعِ بَيْنَ أَدَبِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ مِنْ أَهْلِ الْحُضُورِ ، وَنَهَى عَنِ التَّقَدُّمَةِ الْمُطْلَقَةِ ، فِي حَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَالْحَضْرَةِ النَّبَوِيَّةِ الْمُتَنَازِلَةِ لِلتَّقَدُّمَةِ فِي الْقَوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَحَدِيثِ النَّفْسِ وَالظُّهُورِ بِالصِّفَاتِ وَالذَّاتِ . وَلِحَضْرَةِ كُلِّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَدَبٌ يَجِبُ

۱- تفسیر کبیر ص ۲۶۹ جز ۲۹

۲- سوره حجرات آیه ۱

مُرَاعَاةُهُ عَلَى مَنْ تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ بِهِ ، وَلِكُلِّ مَقَامٍ وَحَالٍ أَدَبٌ يَجِبُ عَلَى صَاحِبِهِ الْمُحَافَظَةُ . فَالتَّقَدُّمُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي مَقَامِ الْغَنَاءِ هِيَ الظُّهُورُ بِالْأَنَانِيَّةِ فِي حَضْرَةِ الذَّاتِ ، وَفِي مَقَامِ الْمَحْوِ الظُّهُورُ بِصِفَةِ تَقَابُلِ الصِّفَةِ الَّتِي تُشَاهِدُ تَجَلِّيَهَا فِي حَضْرَةِ الْأَسْمَاءِ كَالظُّهُورِ بِإِرَادَتِهِ فِي مَقَامِ الرِّضَاءِ وَمُشَاهَدَةِ الْإِرَادَةِ فِي حَضْرَةِ تَجَلِّيِ اسْمِ الْمُرِيدِ وَالظُّهُورِ بِعِلْمِهِ بِالْإِعْتِرَاضِ فِي مَقَامِ التَّسْلِيمِ بِحَضْرَةِ الْعِلْمِ ، وَبِالتَّجَلُّدِ فِي مَقَامِ الْعَجْزِ وَمُشَاهَدَةِ الْقَادِرِ وَتَحْدِيثِ النَّفْسِ فِي مَقَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَالشُّهُودِ الْمُتَكَلِّمِ ، وَبِالْفِعْلِ فِي مَقَامِ التَّوَكُّلِ وَالْإِسْلَاحِ عَنِ الْأَفْعَالِ فِي حَضْرَةِ الْفَعَالِ ، وَهَذِهِ كُلُّهَا إِخْلَالٌ بِأَدَبِ الْبَاطِنِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى ، وَأَمَّا الْإِخْلَالُ بِأَدَبِ الظَّاهِرِ مَعَهُ فَكَثْرُكَ الْعِزَائِمِ إِلَى الرُّخْصِ وَالْإِقْدَامِ عَلَى الْفُضُولِ الْمُبَاحَةِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَآمَنَالِهِمَا .

«ای کسانی که ایمان آورده اید پیش دستی مکنید رو به روی الله و رسول او» جمع بین ادب ظاهر و ادب باطن از اهل حضور و نهی نمودن از پیش دستی و سبقت مطلق در حضور الهی و حضور نبوی که شامل تقدم در اقوال و کارها و در حدیث نفس و ظاهر شدن نفس با صفات و ذات می شوند و برای حضور هر اسمی از اسمهای خداوند بلند مرتبه ، ادبی است که رعایت کردن آن بر کسی که خداوند برای او به وسیله آن اسم تجلی یابد واجب است و برای هر مقام و حالی ، ادبی است که بر صاحب آن حال و مقام واجب است که آن را حفظ نماید. پس تقدم و پیش دستی در رو بروی الله در مقام غنا و ثروتمندی ، ظهور خودخواهی و انانیت در پیشگاه ذات باری تعالی است و در مقام محو ظهور به صفتی است که مقابل صفتی می باشد که تجلی آن را در حضور اسماء مشاهده می کنی. مانند ظاهر شدن به اراده اش در مقام رضا و مشاهده کردن اراده در هنگام تجلی نام مرید و ظاهر

شدن به علمش با روی گرداندن در مقام تسلیم در حضور پروردگار دانا. و تظاهر به شجاعت کردن در مقام عجز و انکساری و مشاهده کردن ذات قادر و توانا را، و سخن گفتن با نفس در مقام مراقبه و مشهود گشتن متکلم و مشغول شدن با کار در مقام توکل و جدا شدن از افعال در حضور ذات اقدس فعال، همه اینها به آداب باطنی باخدای تعالی خلل وارد می کند. اما خلل در آداب ظاهرش پس در تو قصد کردن به سوی رخصت ها و شانه خالی کردن و اقدام کردن بر چیزهای اضافی مباح از اقوال و کارها و امثال این دو را زیاد می کند.

وَأَمَّا التَّقَدُّمُ بَيْنَ يَدَيِ الرَّسُولِ بِإِخْلَالِ آدَبِ الظَّاهِرِ فَهُوَ كَالْتَّقَدُّمِ عَلَيْهِ فِي الْكَلَامِ وَالْمَشْيِ وَرَفْعِ الصَّوْتِ وَالنِّدَاءِ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ وَالْجُلُوسِ مَعَهُ وَاللَّبَثِ عِنْدَهُ لِلْإِسْتِئْذَانِ بِالْحَدِيثِ وَالِدُخُولِ عَلَيْهِ وَالْإِنْصِرَافِ عَنْهُ بِغَيْرِ الْإِسْتِئْذَانِ وَأَمْثَالِهِ .

اما پیش دستی نمودن در جلوی رسول خدا (ص) به ادب ظاهر خلل وارد می کند مانند پیش دستی نمودن بر او در سخن گفتن ، راه رفتن ، بلند کردن صدا ، فریاد کردن از بیرون خانه ها ، نشستن و درنگ کردن نزد او برای انس گرفتن به صحبت ، وارد شدن بر او و بیرون شدن از نزد او بدون اجازه و مانند آن می باشد .

وَأَمَّا إِخْلَالُ آدَبِ الْبَاطِنِ مَعَهُ فَكَالطَّمَعِ فِي أَنْ يُطِيعَهُ الرَّسُولُ فِي أَمْرٍ وَظَنِّ السُّوءِ فِي حَقِّهِ ، وَأَمْثَالِ ذَلِكَ . وَأَمَّا الْمُخَالَفَاتُ الَّتِي تَتَعَلَّقُ بِالْأَوَامِرِ وَالتَّوَاهِيِ وَالْإِقْدَامِ عَلَى الشَّيْءِ قَبْلَ مَعْرِفَةِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَحُكْمِ الرَّسُولِ فِيهِ فَهِيَ مِنْ سُوءِ آدَبِ أَهْلِ الْعِيبَةِ ، لَا الْحُضُورَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ . (وَاتَّقُوا اللَّهَ) فِي هَذِهِ التَّقَدُّمَاتِ كُلِّهَا، فَإِنَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ أَمْثَالُ هَذِهِ التَّقَدُّمَاتِ فِي الْمَوَاقِعِ

الْمَذْكُورَةِ. (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) لِلتَّقْدُّ مَاتِ الْقَوْلِيَّةِ فِي بَابِ آدَبِ الظَّاهِرِ وَالْحَادِثِ النَّفْسِ فِي بَابِ آدَبِ الْبَاطِنِ، (عَلِيمٌ) بِالْفَعْلِيَّاتِ وَالْوَصَفِيَّاتِ وَبِظُهُورِ الْبَقِيَّاتِ.^۱

اما خلل در آداب باطنی نسبت به او پس مانند طمع بر اینکه رسول (ص) او را در امری اطاعت نماید و یا بدگمانی در حق او (ص) و مانند آن می باشد. اما خلفاتی که متعلق به امر و نهی و اقدام نمودن بر امری پیش از شناختن حکم خدا و حکم رسول در او می باشد، پس این از بی ادبی اهل غیبت است نه از بی ادبی اهل حضور که صحبت ما در مورد آن است در این جلو رویها از خدا بترسید. زیرا کسی که از خدا بترسد آن طور که حق و شایسته است از او مانند این زیاده روی ها در مواضع یاد شده صادر نمی شود. (همانا خداوند می شنود) جلو رویهای گفتاری را در باب ادب ظاهر و خواهشهای نفسانی را در باب ادب باطن و او به فعلیات، وصفیات و ظهور باقی مانده ها دانا است.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ]^۲ «ای کسانی که ایمان آورده اید خویشان را نگه دارید» (حفظ کنید).

وَوَقَايَةُ النَّفْسِ عَنِ النَّارِ بِتَرْكِ الْمَعَاصِي وَفِعْلِ الطَّاعَاتِ، وَوَقَايَةُ الْأَهْلِ بِحَمْلِهِمْ عَلَى ذَلِكَ بِالنُّصْحِ وَالتَّادِيْبِ. نگاهداشتن نفس از آتش به ترک گناهان و انجام طاعات و عبادات و نگه داشتن اهل و خانواده با واداشتن آنان به آن با نصیحت کردن و ادب نمودن.

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۵۱۷ جلد ۲

۲ - سوره تحریم آیه ۶

وَرُويَ أَنَّ عُمَرَ (ع) قَالَ حِينَ تَزَلَّتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَقِيْ أَنْفُسَنَا ، فَكَيْفَ
لَنَا بِأَهْلِنَا ؟ فَقَالَ (ص) : تَنْهَوْنَهُنَّ عَمَّا نَهَاكُمُ اللَّهُ عَنْهُ ، وَتَأْمُرُوهُنَّ بِمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ ،
فَيَكُونُ ذَلِكَ وَقَايَةً بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ النَّارِ .

و روایت شد به تحقیق عمر (رض) هنگامی که این آیه نازل شد
گفت: « ای رسول خدا (ص) نفس های مان را نگه داشتیم پس اهل خانواده
مان را چگونه نگه داریم ؟ » پس پیامبر اکرم (ص) فرمودند: « نهی می کنید
آنها را از آنچه که خداوند شما را از آن نهی کرد و امر می کنید آنها را به
آنچه که خداوند شما را به آن امر کرد. پس آن نگهدارنده ای بین آنها و بین
آتش می باشد. »

وَأَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ ، وَجَمَاعَةٌ عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ،
أَنَّهُ قَالَ فِي الْآيَةِ: عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ ، وَأَدَّبُواهُمْ. وَالْمُرَادُ بِالْأَهْلِ عَلَى
مَا قِيلَ مَا يَشْمُلُ الزَّوْجَةَ وَالْوَلَدَ وَالْعَبْدَ وَالْأَمَةَ. وَاسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى
الرَّجُلِ تَعَلُّمُ مَا يَجِبُ مِنَ الْفَرَائِضِ ، وَتَعْلِيمُهُ لِهَؤُلَاءِ. وَأَدْخَلَ بَعْضُهُمُ الْوَلَدَ فِي
الْأَنْفُسِ لِأَنَّ الْوَلَدَ بَعْضُ النَّفْسِ يَعْنِي مِنْ أَبِيهِ. وَفِي الْحَدِيثِ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا: قَالَ يَا
أَهْلَاهُ صَلَّائِكُمْ وَصِيَّامِكُمْ زَكَّائِكُمْ مِسْكِينِكُمْ يَتِيمِكُمْ جِيرَانِكُمْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُكُمْ مَعَهُ
فِي الْجَنَّةِ. وَقِيلَ: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ جَهِلَ أَهْلَهُ^۱

ابن منذر و حاکم آن را روایت نموده اند و آن راصحیح دانسته اند
جماعتی از علی (رض) روایت کردند: براستی او درمورد این آیه گفت: به
نفس ها و اهلتان خیر و نیکی را بیاموزید و آنها را ادب نمایید و منظور از اهل

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۱۳۷ جز ۲۸-۳۰ سطر ۲۱

بر اساس آنچه گفته شد آنچه شامل همسر و فرزند ، برده و کنیز می شود و استدلال می کنند که به تحقیق بر مرد واجب است که بیاموزد فرائضی را که واجب می باشد و آن را به اهل خویش نیز تعلیم دهد و بعضی از آنان اولاد را داخل در انفس نموده اند. زیرا که فرزند بعضی از نفس یعنی بعضی از پدرش می باشد. و در حدیث آمده است خداوند رحمت کند مردی را که گفت یا اهل من نماز ، روزه و زکات خیش را بجا آورید و حقوق مسکین و یتیم و همسایگان خویش را مراعات کنید تا که خداوند شما را همراه با اهلتان در بهشت جمع کند و آمده است: بی گمان شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت ، کسی است که اهل خود را نشناسد.

هَذِهِ آيَاتُ آدَبِ اللَّهِ تَعَالَى بِهَا عِبَادُهُ الْمُؤْمِنِينَ فِيمَا يُعَامِلُونَ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مِنَ التَّوْقِيرِ وَالتَّجْلِيلِ وَالْإِحْتِرَامِ وَالْإِعْظَامِ ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ]

ای لاتسرعوا فی الاشیاء بین یدیه ای قبله ، بل کوثوا تبعاً له فی جمیع الامور حتی یدخل فی عموم هذا الادب الشرعی .

این آیاتی است که خداوند بلند مرتبه به وسیله آن بندگان مؤمنش را ادب آموخت در آنچه که با رسول خدا (ص) انجام می دهند از جمله این آداب بردباری و احترام ، تجلیل و بزرگ شمردن رسول می باشد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید پیش دستی نکنید روبه روی خدا و رسولش» یعنی شتاب نکنید در امور در مقابل او بلکه پیرو او در تمامی امور باشید تا اینکه در عموم این ادب شرعی داخل شود

حَدِيثُ مَعَاذٍ (رض) حَيْثُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص) : حِينَ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ : بِمِ
تَحْكُمُ؟ قَالَ : بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ (ص) : فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟ قَالَ : بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ
(ص) . قَالَ (ص) : فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟ قَالَ (رض) : أَجْتَهِدُ رَأْيِي. فَضَرَبَ فِي صَدْرِهِ ،
وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِمَا يَرْضَى رَسُولُ (ص) . وَقَدْ
رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابُودَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ.

حدیث معاذ (رض) آنجایی که نبی اکرم (ص) هنگامی که اورابه یمن
فرستاد به او فرمود : « به چه چیزی حکم و داوری می کنی ؟ گفت: به کتاب
خداوند بلند مرتبه. فرمود (ص) : اگر نیافتی؟ پس گفت: به سنت رسول خدا
(ص) فرمود: پس اگر نیافتی ؟ گفت (رض) حکم می کنم به رأی خودم. پس
زد بر سینه اش و گفت سپاس خدایی را که موافق گرداند فرستاده رسول
خدا را بر آنچه رسول خدا (ص) راضی است.»

فَلِعَرَضٍ مِنْهُ أَنَّهُ آخَرَ رَأْيَهُ وَنَظَرَهُ وَاجْتِهَادَهُ إِلَى مَا بَعْدَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَلَوْ
قَدَّمَ قَبْلَ الْبَحْثِ عَنْهُمَا لَكَانَ مِنْ بَابِ التَّقْدِيمِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. پس به دلیل
غرض و هدفی این کار را نمود از جمله اینکه بی شک او رأی و نظر و اجتهاد
خودش را بعد از کتاب و سنت آورد و اگر آن را مقدم می نمود هر آینه از
باب تقدیم و پیش دستی در جلوی خدا و رسولش می بود.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : لَأَتَقَدَّمُوا بَيْنَ
يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، لَأَتَقُولُوا خِلَافَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ. وَقَالَ عَفِي عَنْهُ : نُهُوا أَنْ يَتَكَلَّمُوا

بَيْنَ يَدَيْ كَلَامِهِ. وَقَالَ مُجَاهِدٌ: لَا تَفْتَنُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِشَيْءٍ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى لِسَانِهِ.^۱

علی بن ابی طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «پیش دستی نکنید روبه روی خدا و رسولش و خلاف قرآن و سنت نگویند» و نویسنده کتاب - عفی عنه - از ابن عباس اینگونه روایت کرده است: نهی شدند از اینکه جلوتر از رسول خدا سخن بگویند و مجاهد گفت: «رسول خدا را با اصرار مجبوره فرمان دادن به چیزی نکنید تا اینکه خداوند بلندمرتبه برزبانش فرمان دهد».

[وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ]^۲ «و هرگز با تکبر از مردم روی بر مگردان و در زمین با غرور و تبختر راه مرو که خداوند هرگز متکبر خود ستا را دوست ندارد»
 أَيْ وَلَا تَمُدُّ عَنْهُمْ، وَلَا تُؤَلِّهِمْ صَفْحَةً وَجْهِكَ تَكْبَرًا إلخ. (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) ای فَرَحًا وَ بَطَرًا إلخ.^۳ از آنان درنگذر و صورتت را از آنان از روی تکبر و خود بزرگ بینی بر مگردان. و بر روی زمین خرامان یعنی شاد و خوشحال راه مرو.

۱ - تفسیر قرآن ص ۲۲۰ ج ۴ سوره حجرات آیه ۱

۲ - سوره لقمان آیه ۱۸

۳ - تفسیر مظهری ص ۲۵ ج ۷ جزء ۲۱ سوره ۳۱

الْبَابُ الْحَادِي وَ الثَّلَاثُونَ فِي ذِكْرِ الْأَدَبِ وَ مَكَانِهِ مِنَ التَّصَوُّفِ: وَ الْأَدَبُ تَقَعُ فِي حَقِّ بَعْضِ الْأَشْخَاصِ مِنْ زِيَادَةِ مُمَارَسَةِ وَ زِيَادَةِ الْقُوَّةِ مَا أَوْدَعَ اللَّهُ تَعَالَى فِي غَرَائِزِهِمْ، كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَذَبْنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.^۱

باب سی و یکم در بیان ادب و قدر و منزله آن در تصوف است: و ادب در حق بعضی از افراد با تمرین و ممارست فراوان و نیروی بسیار از آنچه خداوند آن را در غرایز ایشان نهاده است واقع می گردد همانطور که رسول خدا (ص) فرمود: «پروردگارم مرا ادب نمود پس مرا نیکو ادب نمود.» وصیت پنجم لقمان حکیم متعلق به ادب و معاشرت است در این آداب و معاشرت چهار چیز ذکر شده است. اول همراه مردم در حرف زدن و ملاقات کردن به نحو متکبرانه و روی گردان ممانعت نموده دوم بر زمین رفتار متکبرانه ممانعت شده سوم در میان مردم به طرز میانه روی راه رفتن چهارم بلند و با شور و شعف حرف زدن ممانعت شده و در عادات و شمایل نبی کریم (ص) همه چهار چیز مذکور جمع شده است.^۲

[وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ]^۳ «و در رفتارت میانه روی کن و آواز خود را فرود آر.»

الثَّالِثُ: هُوَ أَنَّ لُقْمَانَ أَرَادَ إِرْشَادَ ابْنِهِ إِلَى السَّدَادِ فِي الْأَوْصَافِ الْإِنْسَانِيَّةِ، وَالْأَوْصَافِ الَّتِي هِيَ لِلْمَلِكِ الَّذِي هُوَ أَعْلَى مَرْتَبَةً مِنْهُ، وَالْأَوْصَافِ الَّتِي لِلْحَيَوَانِ

۱- عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ ص ۱۵۰ سطر ۱۲، مَعَارِفُ الْقُرْآنِ پاره ۲۱ سوره لقمان ۳۱ ص ۱۳۴.

۲ - معارف القرآن جزء ۲۱ سوره لقمان ۳۱ ص ۱۳۴

۳ - سوره لقمان آیه ۱۹

الَّذِي هُوَ آتَىٰ مَرْتَبَةً مِنْهُ. فَقَوْلُهُ: [وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَاءٌ عَنِ الْمُنْكَرِ] إِشَارَةٌ إِلَى الْمَكَارِمِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْإِنْسَانِ، فَإِنَّ الْمَلِكَ لَا يَأْمُرُ مَلَكًا آخَرَ بِشَيْءٍ، وَلَا يَنْهَاهُ عَنْ شَيْءٍ. وَقَوْلُهُ: [وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا] الَّذِي هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى عَدَمِ التَّكَبُّرِ وَالتَّبَحُّثِ إِشَارَةٌ إِلَى الْمَكَارِمِ الَّتِي هِيَ صِفَةُ الْمَلَائِكَةِ، فَإِنَّ عَدَمَ التَّكَبُّرِ وَالتَّبَحُّثِ صِفَتُهُمْ. وَقَوْلُهُ: [وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ] إِشَارَةٌ إِلَى الْمَكَارِمِ الَّتِي هِيَ صِفَةُ الْحَيَوَانِ.^۲

و سوم اینکه لقمان قصد نمود ارشاد و راهنمایی فرزندش را به سوی راستی و درستی در اوصاف انسانی و اوصافی که برای فرشته است فرشته ای که آن در مرتبه والاتر از اوست و اوصاف حیوانی که آن در مرتبه پایین تر از او می باشد، نمود. پس کلام خداوند بلند مرتبه: «به کار نیک امر کن و از کار زشت و ناپسند باز دار.» اشاره ای است به سوی مکارمی که مختص به انسان می باشد. چون فرشته امر نمی کند فرشته دیگری را به چیزی و نهی نمی کند او را از چیزی و کلام خداوند بلند مرتبه «و بر مگردان چهره خودت را از مردم یعنی به تکبر و راه مرو خرامان در زمین» که آن اشاره ای است به عدم تکبر و غرور اشاره ای است به سوی مکارمی که آن صفت فرشتگان می باشد. زیرا که زیرا عدم تکبر و غرور صفت آنها می باشد. و کلام خداوند بلندمرتبه (و میانه روی کن در رفتار خودت و پست کن آواز خودت را.) اشاره ای است به مکارمی که آن صفت حیوان است.

۱ - سوره لقمان آیه ۱۷

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۵۰ جزء ۲۵

(وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ) بَعْدَ الْاجْتِنَابِ عَنِ الْمَرَحِ فِيهِ، اَي تَوَسَّطُ بَيْنَ الدَّيِّبِ وَالْإِسْرَاعِ مِنَ الْمَقْصَدِ، وَهُوَ الْإِعْتِدَالُ. و میانه روی کن در رفتار خودت بعد از دوری نمودن از خرامیدن در آن یعنی میانه روی کن بین آهسته و تند در رفتار و آن اعتدال می باشد.

بعضی ادبهای مجلس

به هر حال از آیت و هر دو حدیث متعلق به آداب مجلس یکی این خبر معلوم شد که برای مردم مجلس، لازم است که برای کسانی که به مجلس می آیند، جا بدهند. خبر دوم این ثابت شد که کسی از جای خود بلند نشود.

خبر سوم: برای صاحب مجلس این ثابت شد اگر ضرورت می دانست که بعضی مردم را از مجلس بلند کند و از بعضی از آیت و حدیث ثابت می شود که برای آیندگان به مجلس، ادب این است که در هر مکان، جای نشستن بود بنشینند. کسانی که قبلاً در مجلس نشسته بودند باید جایی را باز کنند تا دیگران که وارد مجلس می شوند جای شوند. چنانچه که در صحیح بخاری در رابطه با سه نفری که در مجلس حاضر شد ذکر است که یکی از آنها در مجلس جا نیافت به یک گوشه ای نشست نبی اکرم (ص) توصیف و تعریف او را نمود.

مسئله: جزء ادبهای مجلس یکی این است که وسط دو نفر که با هم نشسته اند بدون اجازه ایشان ننشیند چرا که دو نفر در یک جا نشسته اند بنا به مصلحت خاصی در آنجا نشسته اند. حضرت اسامه بن زید لثی (رض)

روایت کرده است که نبی اکرم (ص) فرموده (لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ إِلَّا بِاِذْنِهِمَا)^۱ جایز نیست برای شخصی که دو نفر را از هم جدا کند مگر به اجازه آنها. به این جهت به اعتبار اسلوب قرآنی در حقیقت یک ضابطه مهمی است که هم عقلی است و هم نقلی. کسانی از مردم که احکام را نمی دانند، از دانشمندان بپرسند و به آن عمل کنند و بر ناآگاهان فرض است که به راهنمایی دانشمندان عمل کنند و این حکم واضح قرآن است و عقلی هم است.^۲

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ] أَيْ لَا تُبَالِغْ فِي الْكَلَامِ ، وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فِي مَا لَا فَايِدَةَ فِيهِ. قَالَ: [إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ] وَقَالَ مُجَاهِدٌ وَغَيْرُ وَاحِدٍ: إِنَّ أَقْبَحَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ أَيْ غَايَةُ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ أَنَّهُ يُشَبِّهُ بِالْحَمِيرِ فِي عُلُوِّهِ وَرَفْعِهِ. وَمَعَ هَذَا هُوَ بَغِيضٌ إِلَى اللَّهِ ، وَهَذَا التَّشْبِيهُ فِي هَذَا بِالْحَمِيرِ يَقْتَضِي تَحْرِيمَهُ وَذَمَّهُ غَايَةَ الذَّمِّ ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: لَيْسَ لَنَا مِثْلُ السُّوءِ الْعَائِدِ فِي هَبْتِهِ كَالْكَلْبِ؟ يَقِيءُ ، ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ عِنْدَ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) ، قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهْيَ الْحَمِيرِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِنَّهَا رَأَتْ شَيْطَانًا.^۳

۱ - معارف القرآن سورة مجادله جزء ۲۸ ص ۲۶

۲ - معارف القرآن سورة نحل پاره ۱۴ ص ۱۰۰

۳ - تفسیر ابن کثیر ۴۵۵ قرآن عظیم ص ۲۵۵ جلد ۲۷

و کلام خداوند بلند مرتبه « پست کن صدای خودت را » یعنی در کلام مبالغه نکن و آواز خودت را بدون فایده بلند مکن. خداوند بلند مرتبه فرمود: « همانا بدترین صداها، صدای خران است » و مجاهد و بسیاری گفتند: « بی گمان زشت ترین صداها صدای خران است » یعنی نهایت کسی که آوازش را بلند می کند این است که براستی شبیه به خران می گردد در بلندی و علو آن. و با وجود این، آن نزد خداوندگار زشت و ناپسند است و این تشبیه نمودن آن به خران تحریم و نکوهش بسیار آن را اقتضای کند. زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که به عطا و بخشش خویش بر می گردد و قصد پس گرفتن آن را دارد مانند سگی است که قی می کند و سپس بر می گردد در قی خود یعنی آن را می خورد » و نسائی در تفسیر این آیه گفت: روایت کرد برای ما قتیبۀ بن سعید و روایت کرد برای ما لیث از جعفر بن ربیعۀ از اعرج و او از ابی هریره و از پیامبر اکرم (ص) فرمود: « هنگامی که آواز خروس را شنیدند از خداوند فضل و برکت آن را طلب کنید و هنگامی که آواز خران را شنیدید پس به خداوند پناه ببرید از شیطان پس چون آن شیطانی را دیده است.»

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] ^۱

«ای اهل ایمان هرگاه گفتند که در مجالس خود جای را بر یکدیگر فراخ دارید امر خدا را بشنوید تا خدا برای شما وسعت و گشادگی ایجاد نماید

و هر گاه گفتند که از جای خود برای توسعه مجلس یا کار خیر دیگر بر خیزید نیز حکم خدا را اطاعت کنید که خدا مقام اهل ایمان و صاحبان علم را رفیع می گرداند.»

بَانَ يَقْذِفَ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْفَسِحَ لَهُ وَيَقْبَلَهُ كَمَا وَرَدَ فِي حَدِيثٍ^۱ به اینکه خداوند در قلبش نوری را بیندازد پس بر او گشاده کند و آن را قبول نماید. همانطور که در حدیث آمده است.

وَاعْلَمْ أَنَّ لَفْظَ الشَّرْحِ غَيْرُ مُحْتَصٍّ بِالْجَانِبِ الْحَقِّ لِأَنَّهُ وَارِدٌ فِي الْإِسْلَامِ فِي قَوْلِهِ: [أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ]^۲، وَفِي الْكُفْرِ فِي قَوْلِهِ: [وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا]^۳.

و بدان به تحقیق لفظ شرح (وسعت و گستردگی) مختص به جانب حق نمی باشد. زیرا که آن هم در اسلام آمده است مانند کلام خداوند «آیا کسی که خداوند سینه او را برای اسلام وسعت بخشید» و هم در کفر آمده است «و اما کسی که سینه او وسعت یافت به کفر»

قَالَ الْمُفَسِّرُونَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ يَشْرَحُ اللَّهُ صَدْرَهُ؟ فَقَالَ (ع): يَقْذِفُ فِيهِ نُورًا حَتَّى يَنْفَسِحَ وَيَنْشَرِحَ. فَقِيلَ لَهُ: وَهَلْ لِذَلِكَ مِنْ أَمَارَةٍ يُعْرَفُ بِهَا؟ فَقَالَ (ع): (الْإِيَابَةُ إِلَى دَارِ الْحُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوَاتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ)^۴.

۱ - تفسیر جلالین ص ۱۲۴ سطر ۱۴

۲ - سوره زمر آیه ۲۲

۳ - سوره نحل آیه ۱۰۶

۴ - تفسیر کبیر ص ۱۸۲ ج ۱۳

مفسرین گفتند: هنگامی که این آیه نازل شد از رسول خدا (ص) پرسیده شد: چگونه خداوند سینه او را وسعت می بخشید؟ پس رسول خدا (ص) فرمودند: «در قلب او نوری را می اندازد تا اینکه وسعت یابد و گشاد گردد». پس گفته شد آیا برای آن نشانه ای است که به وسیله آن شناخته شود؟ پس رسول خدا (ص) فرموده: «بازگشت به سوی آخرت و دوری گزیدن از دنیا و آمادگی برای مردن قبل از فرا رسیدن مرگ».

حاشیه: و حفظ احترام او چه حاضر و چه غایب و چه زنده و چه مرده باشد. و پرداختن به حقوق او تاجایی که امکان آن باشد بدون کوتاهی کردن.

الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِذَا قِيلَ لَكُمْ ارْتَفِعُوا فَارْتَفِعُوا. وَاللَّفْظُ يَحْتَمِلُ وَجُوهًا؛ أَحَدُهَا: إِذَا قِيلَ لَكُمْ قُومُوا لِلتَّوَسُّعَةِ عَلَى الدَّخْلِ فَقُومُوا. وَثَانِيهَا: إِذَا قِيلَ لَكُمْ قُومُوا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَلَا تَطُولُوا فِي الْكَلَامِ فَقُومُوا وَلَا تَرْكَزُوا مَعَهُ، كَمَا قَالَ: (وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) وَهُوَ قَوْلُ الزَّجَّاجِ وَثَالِثُهَا: إِذَا قِيلَ لَكُمْ قُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَالْجِهَادِ وَأَعْمَالِ الْخَيْرِ، وَتَأَهَّبُوا لَهُ فَاشْتَغِلُوا بِهِ، وَتَأَهَّبُوا لَهُ، وَلَا تَتَنَاقَلُوا فِيهِ. قَالَ الضَّحَّاكُ وَابْنُ زَيْدٍ: إِنَّ قَوْمًا تَنَاقَلُوا عَنِ الصَّلَاةِ فَأَمَرُوا بِالْقِيَامِ لَهَا إِذَا نُودِيَ.^۱

مسأله اول: ابن عباس گفت: اگر به شما گفته شد که بلند شوید پس بلند شوید و این کلام چند احتمال دارد: یکی آنکه اگر به شما گفته شد که برای گسترش بر داخل شونده برخیزید پس برخیزید. دوم آنکه اگر به شما گفته شد از نزد رسول خدا (ص) برخیزید و کلام را طولانی نسازید پس

برخیزید و در نزد او درنگ نکنید. همانطور که گفت: «نزد پیامبر به خاطر تکلم و صحبت درنگ نکنید» همانا آن پیامبر را آزار می دهد» و آن کلام زجاج است. وسوم اینکه اگر گفته شد برخیزید به نماز و مبارزه و اعمال نیکو و برای آن آماده گردید پس به آن مشغول گردید و برای آن آماده گردید و در آن کاهلی نکنید. ضحاک و ابن زید گفتند: همانا قومی کاهلی (تنبلی) می کردند از نماز خواندن پس امر شدند که به آن قیام کنند هنگامی که نماز ندا داده می شود.

[فَافْسَحُوا لِقُدْسِ اللَّهِ لَكُمْ] أَيْ افسَحُوا مِنْ ضَيْقِ التَّنَافُسِ فِي الْجَاهِ وَالنَّحْوِ، فَإِنَّهُ مِنَ الْهَيَاةِ النَّفْسَانِيَّةِ، وَاسْتَيْلَاءِ الْقُوَّةِ السَّبْعِيَّةِ، وَرُكُودِ النَّفْسِ فِي ظُلْمَةِ اللَّانِيَّةِ، وَاجْتِنَابِهَا عَنِ الْأَنْوَارِ الْقَلْبِيَّةِ وَالرُّوحِيَّةِ، فَتَنَزَّهُوا عَنْهَا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ بِالتَّجَرُّدِ عَنِ الْهَيَاةِ الْبَدَنِيَّةِ، وَالْإِمْدَادِ بِالْأَنْوَارِ، فَتَنْشُرْ صُدُورُكُمْ تَنْفَسِحُ وَيَتَسَّعُ مَكَائِكُمْ فِي فِضَاءِ عَالَمِ الْقُدْسِ.^۲

«پس وسعت و گشایش ایجاد نمایید تا خداوند برای شما وسعت ببخشد». یعنی تنگی رقابت در جاه و تکبر را کنار بگذارید چون آن از هیأت نفسانی و سلطه و چیرگی قوای درندگی و سقوط نفس در تاریکی خود خواهی و پوشیده بودن آن از انوار قلبی و روحی است پس از آن پاک گردید تا خداوند برای شما به وسیله جدا کردن از هیأت بدنی و به یاری انوار، فراخی بخشد. پس سینه هایتان فراخ و گسترده گردد و مکانتان در فضای عالم قدس وسعت یابد.

۱- سوره مجادله آیه ۱۱

۲- تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۶۱۴ - ج ۲

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ] 'مِنْ هَذِهِ الْقُوَى لِلْإِقْيَادِ لِلْعَقْلِ [يُشْرَحُ صَدْرَهُ] ای یسهل علیه ، و یجعل وجهه الذی یلی القلب ذائتو و سعه لقبول نوره، و ممکنًا من استسلامه له. [وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا] ^۱ یعسر علیه ، و یعجزه عن ذلك، [حرجًا] ذَا ظُلْمَةٍ وَ قُصُورٍ اسْتِعْدَادٍ عَنْ قَبُولِ النُّورِ ، کَأَمَّا يُزَاوِلُ أَمْرًا مُمْتَنِعًا فِي الْإِسْتِنَارَةِ بِنُورِ الْقَلْبِ ، وَ طَلَبِ الْفَيْضِ مِنْهُ عَلَى هَذَا التَّأْوِيلِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ. «و کسی که خداوند بخواهد» او را هدایت کند از این توانایی ها برای فرمانبرداری و اطاعت از قلب ، سینه او را فراخ می گرداند. یعنی بر او نرم و آسان می کند و چهره او را که نزدیک قلب است خروشان و وسیع برای قبول نورش قرار می دهد و آن را برای تسلیم در برابر او آماده می کند. «و کسی را که بخواهد او را گمراه سازد سینه اش را تنگ قرار می دهد.» بر او سخت می گرداند و او را از آن عاجز می گرداند (تنگی) دارای تاریکی و کمی استعداد و آمادگی از قبول نور گویا که تلاش می کند بر امر محال در طلب روشنایی کردن به نور قلب و طلب بهره و فیض نمودن از آن بر این تأویلی که ذکر نمودیم.

وَ عَلَى الْمَعْنَى الظَّاهِرِ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ السَّابِقَةِ [فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ] لِلتَّوْحِيدِ [يُشْرَحُ صَدْرَهُ] بِقَبُولِ نُورِ الْحَقِّ وَ إِسْلَامِ الْوُجُودِ إِلَى اللَّهِ بِكَشْفِ حُجُبِ صِفَاتِ نَفْسِهِ عَنْ وَجْهِ قَلْبِهِ الَّذِي يَلِي النَّفْسَ فَيَنْفَسِحُ لِقَبُولِ نُورِ الْحَقِّ. [وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرْجًا] بِاسْتِيلَائِهَا عَلَيْهِ وَ ضَعْفِهَا لَهُ ، كَأَمَّا يَصْعَدُ فِي

۱ - سوره انعام آیه ۱۲۵

۲ - سوره انعام آیه ۱۲۵

سَمَاءِ رُوحِهِ مَعَ تِلْكَ الْهَيْئَةِ الْبَدَنِيَّةِ ، وَ ذَلِكَ أَمْرٌ مُحَالٌ ، كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ رَجْسَ التَّلَوُّثِ بِالتَّعَلُّقَاتِ الْمَادِّيَّةِ أَوْ رَجْسَ التَّعَذُّبِ بِالْهَيْئَةِ الْبَدَنِيَّةِ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.^۱ و بر معنی ظاهر منظور از آیه سابق این است که هرکسی را که خداوند بخواهد به توحید و خداپرستی هدایت کند سینه او را با قبول نور حق و تسلیم وجود به خداوند با برداشتن حجاب صفات نفسش از چهره قلبش که نزدیک نفس می آید وسعت می بخشد پس برای قبول نور حق فراخ می گردد و هر کسی را که بخواهد گمراه سازد ، سینه او را تنگ و باریک قرار می دهد با چیرگی و سلطه و فشار آوردن نفس بر او گویا که در آسمان روحش همراه آن هیأت بدنی بالا می رود. و آن امری محال و نشدنی است و همچنین خداوند نجاست آلودگی به تعلقات مادی و یا نجاست عذاب به هیأت بدنی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

[أَمَّنْ شَرَحَ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ] ^۲ [بِنُورِهِ حَالَ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ ، وَ تَقَى قَلْبُهُ بِالْوُجُودِ الْمَوْهُوبِ الْحَقَّانِي فَيَسَعُ صَدْرُهُ الْحَقَّ وَالْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ اخْتِجَابٍ بِأَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ ، فَيُشَاهِدُ التَّفْصِيلَ فِي عَيْنِ الْوَحْدَةِ وَ التَّوْحِيدَ فِي عَيْنِ الْكَثَرَةِ ، وَ الْإِسْلَامُ هُوَ الْفَنَاءُ فِي اللَّهِ وَ تَسْلِيمُ الْوَجْهِ إِلَيْهِ . أَيْ شَرَحَ صَدْرُهُ فِي الْبَقَاءِ لِإِسْلَامِهِ وَ جَهَهُ حَالَ الْفَنَاءِ ، فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ يَرَى رَبَّهُ . (قَوْلٌ لِلَّذِينَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) مِنْ قَبُولِ ذِكْرِ اللَّهِ لِشِدَّةِ مِيلِهَا إِلَى اللَّذَاتِ الْبَدَنِيَّةِ وَ اغْرَاضِهَا عَنِ الْكَمَالَاتِ الْقُدْسِيَّةِ (أَوَّلِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ مُتَشَابِهًا فِي الْحَقِّ وَ الصِّدْقِ مَثَانِي لِيُنَزِّلَهَا عَلَيْكَ فِي

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۴۰۲ - ج ۱

۲ - سوره مجادله آیه ۱۱

مَقَامِ الْقَلْبِ قَبْلَ الْفَنَاءِ وَبَعْدَهُ، فَتَكُونُ مُكَرَّرَةً بِاعْتِبَارِ الْحَقِّ وَالْخَلْقِ، فَتَارَةً يَتْلُوهَا الْحَقُّ وَتَارَةً يَتْلُوهَا الْخَلْقُ، تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُ أَهْلِ الْحَشِيَّةِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ لِإِنْفِعَالِهَا بِالْهَيْئَةِ الثُّورَانِيَّةِ الْوَارِدَةِ عَلَى الْقَلْبِ النَّازِلِ أَثَرُهَا إِلَى الْبَدَنِ، ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ وَأَعْضَائُهُمْ بِالْإِيقَادِ وَالسَّكِينَةِ وَالطَّمَأْنِينَةِ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ بِالْأَنْوَارِ الْيَقِينِيَّةِ، يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ عِنَايَتِهِ.^۱ «آیا کسی که سینه اش را برای اسلام با نورش» در حالت بقای بعد از فنا فراخ گرداند و قلبش را با وجود موهوب حقانی پاک گرداند پس سینه اش حق و خلق را در برمی گیرد ، بدون پنهان شدن با یکی از آنها از دیگری. پس جدایی را در عین اتحاد و یگانگی و توحید را در عین کثرت مشاهده می کند. و اسلام همان فنا و نابودی در خداوند بلند مرتبه و تسلیم نمودن وجه به او می باشد یعنی سینه اش را در بقا به دلیل تسلیم نمودن وجهش در حالت فنا فراخ گرداند پس او بر نوری از پروردگارش می باشد، پروردگارش را می بیند (پس وای بر کسانی که قلبهای آنان سخت گردید) و از قبول ذکر خداوند به دلیل شدت گرایش آن به لذتهای بدنی و روی برگرداندن آن از کمالات قدسی سرباز زدند آنان در گمراهی آشکار از راه حق هستند ، در حالی که متشابه است آن ذکر الله در حق و صدق به آیات مکرر به خاطر فرود آمدن آن بر تو در مقام قلب قبل از فنا و بعد از آن. بنابراین به اعتبار حق و خلق مکرر می باشد پس گاهی حق آن رامی خواند و گاهی خلق .

پوست علمای خاشع و با تقوای الهی از آن می لرزد به خاطر متاثر شدن از هیأت نورانی که وارد بر قلب می شود که آن اثرش به بدن نزول

۱ - تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص ۳۷۸ - ج ۲

می کند. پس پوست و قلب و اعضای آنان با فرمانبرداری و آرامش و اطمینان به ذکر خداوند نرم می شود. آن هدایت خداوند به وسیله انوار یقینی است و به وسیله آن کسی را که بخواهد از اهل عنایتش هدایت می کند.

فَيَتَّسِعُ لَهُ وَيَنْفَسِحُ، وَهُوَ مَجَازٌ وَ كِنَايَةٌ عَنْ جَعْلِ النَّفْسِ مَهْيَأَةً لِلْحُلُولِ الْحَقِّ فِيهَا، مُصَفَّاةً عَمَّا يَمْنَعُهُ وَيُثَاقِبُهُ كَمَا أَشَارَ إِلَيْهِ (ص) حِينَ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ الشَّرْحُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نُورٌ يُقَذَّفُ فِي الصَّدْرِ، فَيُشْرَحُ لَهُ، وَيَنْفَسِحُ. فَقِيلَ: هَلْ لِكَذَا مِنْ آيَةٍ يُعْرِفُ بِهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ (ع): الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ لِقَاءِ الْمَوْتِ.^۱

پس برای او وسعت می یابد و گشاده می گردد و آن مجاز و کنایه از این است که خداوند نفس را آماده برای فرود آمدن رحمت حق در آن و پاک و صاف از آنچه که آن را منع می کند و با آن مخالف است قرار می دهد. همانطور که رسول خدا (ص) به آن اشاره نمود هنگامی که به ایشان گفته شد: ای رسول خدا وسعت و گستردگی سینه چگونه است؟ فرمود: «نوری است که در سینه انداخته می شود پس برای او وسیع و گشاده می گردد.» گفته شد: ای رسول خدا (ص) آیا برای آن نشانه و علامتی است که به وسیله آن شناخته شود؟ فرمود (ص): «بازگشت به سوی آخرت و دوری از دنیا و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدن مرگ.»

يَقُولُ تَعَالَى: مُؤَذِّنًا عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمِيرًا لَهُمْ أَنْ يُحْسِنَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فِي الْمَجَالِسِ [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ] ^۲ وَقُرِئَ فِي

۱ - روح المعانی ص ۲۰ - جزء ۸ سطر ۴

الْمَجْلِسِ [فَافْسَحُوا لِيَسْحَ اللَّهُ لَكُمْ] وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَزَاءَ مِنْ جِنْسِ الْعَمَلِ ، كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ: مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ. وَ فِي الْحَدِيثِ الْآخَرِ: وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَ اللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ.^۱

خداوند بلند مرتبه می فرماید در حالیکه به بندگان مؤمنش اعلام می دارد و آنان را به نیکی نمودن یکدیگر در مجالس امر می کند(ای کسانی که ایمان آورده اید چون گفته شد به شما که گشاده بنشینید در مجلسها) و خوانده شد (در مجلس) «پس جای را گشاده کنید تا خدا برای شما گشاده کند» و آن به این دلیل است که جزاء و پاداش از جنس عمل می باشد. همانطور که در حدیث صحیح آمد: «کسی که برای خدا مسجدی را بنا کند خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می کند» و در حدیث دیگر آمده است: «کسی که مشکلی را برگرفتاری آسان گرداند خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می گرداند و خداوند بنده را یاری می کند تا وقتی که ایشان برادرش را یاری می کند».

قِيلَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُو حَفْصٍ الْعِرَاقِيُّ جَاءَ إِلَيْهِ الْجَنِيْدُ (رَح)، فَرَأَى أَصْحَابَ حَفْصٍ وَقُوفًا عَلَى رَأْسِهِ ، يَأْتِمِرُونَ لِأَمْرِهِ ، لَأَيُّحُطِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ ، فَقَالَ: يَا أَبَا حَفْصٍ أَذَبْتَ أَصْحَابَكَ أَدَبَ الْمُلُوكِ! فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ حُسْنُ الْأَدَبِ فِي الظَّاهِرِ عُنْوَانُ الْأَدَبِ فِي الْبَاطِنِ.^۲

۱ - تفسیر قرآن عظیم ص ۳۴۲ - ج ۴ - للامام الحافظ ابی الغداء اسماعیل ابن کثیر

۲ - عوارف معارف ص ۱۵۰ سطر ۱۹

وگفته شد هنگامی که ابوحفص عراقی وارد شد، جنید نزد او آمد، پس دید اصحاب حفص را در حالی که بالای سراوایستاده و دستوراتش را اجرا می نمودند و هیچ یک از آنان خطا نمی کردند، پس گفت: «ای ابا حفص اصحاب خودت را مانند ادب نمودن پادشاهان ادب نمودی» پس گفت: «نه ولی حسن ادب در ظاهر علامت ادب در باطن است.»

الْبَابُ الثَّانِي والثَّلَاثُونَ فِي آدَابِ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ لِأَهْلِ الْقُرْبِ: كُلُّ الْآدَابِ تَتَلَقَّى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْمَعُ الْآدَابِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، وَ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ حُسْنِ آدَابِهِ فِي الْحَضْرَةِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى». وَ هَذَا غَامِضَةٌ مِنْ غَوَامِضِ الْآدَابِ أُخِصَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)، أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ اعْتِدَالِ قَلْبِهِ الْمُقَدَّسِ فِي الْإِعْرَاضِ وَالْإِقْبَالِ، أَعْرَضَ عَمَّا سِوَى اللَّهِ، وَتَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ، وَتَرَكَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ الْأَرْضَيْنِ وَالدَّارَ الْعَاجِلَةَ بِحُطُوطِهَا وَالسَّمَوَاتِ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ بِحُطُوطِهَا.^۱

باب سی و دوم در آداب حضرت الهی برای مقربان: تمامی آداب از رسول اکرم (ص) گرفته می شود چون ایشان (ص) مجمع تمامی آداب ظاهری و باطنی می باشند و خداوند بلند مرتبه از حسن ادب او در درگاه الهی خبر داد. با کلام خود (کجروی نکرد چشم پیامبر و از مقصد تجاوز ننمود) و این امر پیچیده ای از پیچیدگی های آداب است که رسول خدا (ص) به آن اختصاص داده شد. خداوند بلند مرتبه از میانه روی قلب پاک او در روی گرداندن و روی آوردن خبر داد. روی گرداندن از آنچه غیر خدا است

و به خداوند بلند مرتبه روی آورد و زمینها و دنیا و بهره های آن را و آسمانها و آخرت و بهره های آن را در پشت سر رها نمود.

وَقَالَ ذُو الثُّنُونِ (رح): إِذَا خَرَجَ الْمُرِيدُ عَنْ حَدِّ اسْتِعْمَالِ الْأَدَابِ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ جَاءَ. 'ذوالنون (رح) فرمود: اگر مرید از حد استعمال آداب خارج شود پس بی شک او برمی گردد از جایی که آمده است.

وَأَيْضًا قَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: نَحْنُ إِلَى قَلِيلٍ مِنَ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِمَّا إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الْعِلْمِ! ^۲ همچنین ابن مبارک گفته است: ادب برای ماسودمندتر از علم زیاد است.

بدان که رعایت آداب صحبت و مراعات شراط از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد وَبَدْوُهَا لَا تَنْتِجَةُ لِلصُّحْبَةِ، وَلَا ثَمَرَةٌ لِلْمَجْلِسِ. (و بدون آن هیچ نتیجه ای برای صحبت و هیچ فایده ای برای همنشینی نیست) بعضی از آداب و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده می شود بگوش هوش باید شنید.

۱ - عوارف معارف ص ۱۵۳ سطر ۳۳

۲ - وَقَالَ أَيْضًا: لِلْمَعَارِفِ بِمَنْزِلَةِ التَّوْبَةِ اسْتَأْنَفَ ص ۱۵۳ عَوَارِفُ. وَبِمِثْلِ هَذَا فِي الرِّسَالَةِ الْقَشِيرِيَّةِ ص ۱۴۰

بَابُ الْأَدَابِ طُبِعَ بِمَصْرَ (ذكر استنباط الاحكام منهم) الاول فِيهِ اسْتِحْبَابُ سُلُوكِ الْأَدَبِ مَعَ الْأَكَابِرِ كَمَا فَصَّلَ عُمَرُ T فِي إِقَاطِ النَّبِيِّ (ص) الخ

(عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری الحنیفی ص ۱۸۶ ج ۱۰ باب الصعید الطیب وضوء المسلم یکفیه من الماء)

بدان که طالب راه باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او به نوافل و اذکار نپردازد و در حضور او به غیر او التفات ننماید و به کلیت خود متوجه او بنشیند حتی که به ذکر هم مشغول نشود مگر آن که او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند. هر گاه وسایل دنیای دنیّه را آداب دقیقه در کار است وسائل الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود وَمَهْمَا مَكَّنَ (تا آنجایی که ممکن است) در جایی نایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصلاّی او پا نهد و در موضای او طهارت نکند و به ظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و با کسی سخن نگوید. بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جانبی که اوست پا دراز نکند و بزاق دهن به آن جانب نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگر چه به ظاهر صواب ننماید. او هر چه می کند از الهام می کند و به اذن کار می کند (الخ تحفة السالکین که تصنیف خواجه محمدپارسا (رح) است که اول خلیفه شاه نقشبند است) و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند. چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را به طرز او بیاورد و فقه را از عمل او اخذ نمود. الخ^۱.

و طلب خوارق کرامات از پیر نکند اگر چه آن طلب به طریق خواطر و وساوس باشد و واقعه ای که روی دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقایع از او طلب کند و بی ضرورت و بی اذن از او جدا نشود.

الطَّرِيقُ كُلُّهَا آدَابٌ ، فَمَنْ لَزِمَ الْآدَابَ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ الْخ. ^۱ (راه و
 طریقه همه اش آداب است و کسی که آداب را لازم گرفت رسیده است به
 جایی که مردان رسیده اند) و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با
 او نگوید که سوء ادب است و هر فیضی و فتوحی که برسد ، آن را به توسط
 پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشایخ دیگر رسیده است ،
 آن را نیز از پیرداند و بداند که چون پیر ، جامع کمالات و فیوض است. فیض
 خاص از پیر مناسب است استعداد خاص مرید ملایم کمال شیخی از شیوخ
 که صورت افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است. لطیفه ای از
 لطایف پیر که مناسبت به آن فیض دارد و به صورت آن شیخ ظاهر شده
 است به واسطه ابتلای مریدان و لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض
 را از آنان دانسته این مغلط عظیم است .

بدان که گفته اند اَلشَّيْخُ يُحْيِيْهِ وَيُمِيتُهُ (شیخ زنده می کند و
 می میراند) الخ و مراد از حیات و موت فنا و بقا است که به مقام ولایت و
 کمال می رساند. الخ ^۲

۱- تحفة السالکین ص ۱۳۸ در بیان ذکر لسانی و قلبی الخ

۲- مکتوب امام دفتر اول حصه پنجم ص ۱۲۲ مکتوب ص ۲۹۲ مطبوعه لاهور
 پاکستان تسهیل مقامات ص ۴۹

فصل سوم

در بیان طریقه اصحاب کرام (رضی الله عنهم) و شناختن طریقه صوفیه ما

تقدم - رحمهم الله تعالی - و در بیان مدح طریقه علیه نقشبندیه - رحمهم الله

تعالی - بدان که مقصود از خلقت انسان تحصیل معرفت خالق است

كَمَا وَرَدَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي] أَيْ

لِيَعْرِفُونِي. همانطور که خداوند بلندمرتبه فرمود: «و من جن و انس را نیافریدم

مگر برای اینکه مرابه یکتایی پرستش کنند.» یعنی تا مرا بشناسند.

ورسیدن به اعلی مراتب قرب و اخلاص و فایز شدن به اقصی مراتب

شهود و احسان و بعثت انبیای کرام - علی نبینا وعلیهم الصلوه والسلام - به

جهت همین است صحابه کبار و اهل بیت اطهار به ادراک شرف صحبت

رسول خدا (ص) با مقامات عرفانی رسیدند از تجلیات اسماء و صفات گذشته

به تجلیات ذاتیه فایز شدند و به یمن صحبت مقدس تصفیه قلوب و تزکیه

نفوس و تهذیب اخلاق ، نقد حال ایشان بود و طریقه ایشان متوسط است در

هر امر از اکل و شرب و لباس و مسکن و مالوفات و عادات و در اعمال و

احوال کمال متابعت حضرت مصطفی (ص) داشتند. اما کثرت نوافل و

عبادات و ترک مألوفات و اختیار ریاضات شدید و اعمال شاقه از این اکابر

۱- سوره ذاریات آیه ۵۶ (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ) و نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل

ایمان (إِلَّا لِيَعْبُدُونِي) مگر تا مرا بپرستند و یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر امر کنیم به عبادت و

همه را امر کرده ایم (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ) و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند.

و همه او را می شناسند، غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک

می گیرند و دقائق این آیت حواله بجواهر التفسیر است (تفسیر حسینی ص ۱۱۸۹)

دین مروی نیست مگر به ندرت. چراکه در آیه شریفه وارد شده [وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ]^۱ «و در دین برای شما هیچ حرج و تنگنایی نیست» و با این همه علو درجات قرب خدا، مصدر خوارق عادات چندان نبودند، که کثرت این امور از مقتضیات علو مقامات نیست. تابعین این درجات عالیه را از فیض صحبت ایشان یافتند و اتباع تابعین این مرتبه علیاء را از برکت صحبت ایشان جستند و بعد از قرن صحابه و تابعین اکابران طریقت و پیشوایان حقیقت متقدمین برای حصول مقامات سلوک عبارت از زهد و انابت و توبه و قناعت و توکل و رضا و تسلیم و غیرها است مجاهدت شاقه و ریاضات شدیدۀ اختیار کردند و بنای طریق ایشان بر کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و خلاف نفس و دوام طهارت و دوام ذکر نهادند و ریاضات کثیره اختیار کردند. بعضی را هزار رکعت نماز و بعضی را پانصد وظیفه بود. کسی هر روزی دو ختم کلام و کسی یک ختم می نمود. کسی چهل سال خواب نکرد. بعضی تاهفتاد سال پشت در زمین ننهاد. کسی هفتاد حج با احرام از اماکن بعیده و کسی پنجاه حج سر و پا برهنه بی زاد و راحله ادا نموده. برخی صوم وصال تا ده و بیست بلکه چهل روز اختیار نموده ترک اوطان کرده در صحرا و کوه به برگ درختان و بیخ گیاه و لباس از کهنه افتاده پیوند بر پیوند می ساختند. یکی کلاه پنجاه ساله بر سر یکی گلیم سی ساله دربر داشته از غلبه حالات و مقتضای کمالی که به ایشان عطا فرموده بودند، مجاهدات شاقه برایشان آسان می شد.

ثُمَّ أَزْدَادَ الْبُعْدُ عَنْ عَهْدِ الثُّبُوءِ وَ شَمْسِ الرِّسَالَةِ ، وَارْتَفَعَ الْأَنْوَارُ الْحَقَّانِيَّةُ ، فَتَقَاعَصَرَهُمْ أَكْثَرُ الطَّالِبِينَ عَنْ هَذِهِ الْمُجَاهِدَاتِ الشَّاقَّةِ إِلَّا مَنْ شَذَّ مِنْهُمْ وَ نَدَرَ .

۱-سوره حج آیه ۷۸ «و در دین بر شما تنگنایی قرار نداد» مشقت و اشکال و

نساخت بر شما در دین هیچ تنگی»

سپس به تدریج فاصله زمانی از عهد پیامبر اکرم و خورشید رسالت زیاد گردید و انوار حقانی از بین رفتند. پس همت بیشتر طالبان از این تلاشها و مجاهدات سخت کم گردید مگر کسانی از میان آنان نادر و کمیاب می باشند. لهذا حق سبحانه و تعالی حضرت خواجه خواجگان و پیر پیران امام الطریقه برهان الحقیقه مرهم ناسور (داروی دردبی درمان) دلهای دردمند حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند مشکل گشاء (رح) را که از سادات کرامند برای فیض رسانی خلق طریقه جدید، عنایت فرمودند.

✓ **مصرع:** خاص کند بنده ای مصلحت عام را

کسی از ایشان سؤال کرد که درویشی شما موروثی است یا مکتسب فرمودند: که «به حکم جَذْبَةٍ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ»^۱ (جذبۀ ای از

۱ - قَالَ النَّبِيُّ (ص) : جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ (پیامبر اکرم (ص)

فرمود : جذبۀ ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس)

كَمَا قَالَتِ الصُّوفِيَّةُ: إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ ، أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا ، فَإِنَّ جَذْبَةً مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ . مرقّات المفاتیح ص ۱۴۶ الجزء الثالثه همان طور که صوفیه گفت : همانا برای پروردگار در ایام زندگانی شما وزشهای روحانی است آگاه باشید و خود را در معرض آنها قرار دهید . پس همانا جذبۀ ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس . وَاعْلَمُ: أَنَّ الطَّرِيقَةَ النَّقْشِبَنْدِيَّةَ تَنْتَهِي إِلَى الشَّيْخِ خَوَاجَةِ بَهَاءِ الدِّينِ النَّقْشِبَنْدِيِّ ، وَ لَنَذْكُرُ بَعْضًا مِنْ مَنَاقِبِهِ ، فَتَقُولُ: أَصْلُ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ الْخَوَاجَةُ بِهَاءِ الدِّينِ النَّقْشِبَنْدِيِّ - قُدْسَ سِرُّهُ الْعَزِيزُ - اسْمُهُ الشَّرِيفُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُخَارِيُّ كَانَ نَسَبُهُ فِي الطَّرِيقِ إِلَى السَّيِّدِ أَمِيرِ كَلَالٍ ، وَ تَلَقَّنَ مِنْهُ الذِّكْرَ ، وَ تَرَبَّى أَيْضًا مِنْ رُوحَانِيَّةِ الشَّيْخِ عَبْدِ خَالِقِ الْعَجْدَوَانِيِّ . سُئِلَ هُوَ عَنْ طَرِيقِهِ ، وَ قِيلَ : إِنَّهَا مُكْتَسَبَةٌ أَوْ مَوْرُوثَةٌ ؟ فَقَالَ : شَرَفْتُ بِمَضْمُونِ جَذْبَةٍ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ الخ . البضاعة المزجاة لمن يطالع المرقاة ص ۷ ج ۱

جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس) به این سعادت مشرف شده ام» تا دوازده سال مدارس بخارا را با دست مبارک خود پاک نمودند و از غایت تواضع بر نقش قدم سلک سر نهاده از جناب الهی حاجت خود می خواستند و از کمال شفقت و رحمت بر خلق الله که شیوه مرضیه ایشان بود این همه مجاهدات شاقه که از اکابر صوفیه ما تقدّمه بود برهمم قاصره سالکان ، شاق دانسته به جناب الهی تضرع نمودند و تا دوازده روز سر به سجده نهاده دعا فرمودند که الهی مرا طریقه ای عنایت کن آسان و سهل که البته موصل باشد. دعای ایشان به اجابت رسید و طریقه ای جدید الهام گردید مشابه به طریقهٔ انیقّه صحابه کرام – علیهم الرضوان – که آسان تر است و موصل تر و روش طریقه ایشان ، دوام توجه به قلب است و کثرت ذکر به لحاظ مذکور و اقتصار بر فرایض و سنن مؤکده متوسط در همه امور از نوافل و عبادات و ترک عادات از اکل و شرب و لباس و غیرها و حفظ قلب از خواطر و التزام صحبت شیخ مقتدا و رعایات آداب او به حضور و غیبت. پس طریقه علیه نقشبندیّه که عین طریقه صحابه کرام است ، البته از طرق دیگر افضل شد و به دست اکابر این طریقه بیعت کردن و سلوک باطن نمودن اولی و اهم گشت . حضرت نقشبند صاحب می فرمودند : «که حق – جل سلطانه – مرا طریقه ای عنایت

بدان براستی طریقه نقشبندی به شیخ خواجه بهاء الدین نقشبندی منتهی می شود و ما و بعضی از مناقب ایشان را ذکر می کنیم پس می گوییم : اصل این طریقه ، خواجه بهاء الدین نقشبندی – پاک و منزّه باد سر عزیز او – می باشد و اسم شریف ایشان، محمد بن محمد بخاری است و نسبت اودر طریقه به سید امیر کلال می رسد و از او ذکر را فراگرفت و همچنین نزد روحانیت شیخ عبدالخالق غجدوانی تربیت شد ، و از اودرباره طریقت سؤال شد و گفته شد : آیا آن کسب شده است یا ارث گذاشته شده؟ پس گفت : مشرف گردیدم به مضمون این حدیث : جذبه ای از جذبات الهی برابر است با عمل جن و انس .

کرده اند که در آن محرومی نیست یافت بسیار است به فضل الهی فیضها می رسد» می فرمودند «طریقه ما عروة الوثقی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت پناه (ص) زدن است و اقتدا به آثار صحابه کرام کردن است در این طریقه به اندک عمل فتوح بسیار است ؛ اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ. هر که از این طریقه ما رو گرداند خطر دین دارد» می فرمودند: «ما فضلیانیم ما مرادانیم در طریقه ما مجاهده نیست» حضرت خواجه نقشبند - قدس سره - می فرمودند: «که طریقه ما اِنْدِرَاجُ التَّهَّيَّةِ فِي الْبَدَاةِ است ما نهایت را در بدایت درج می کنیم» معنی این عبارت آن است که انجذاب و محبتی که منتهیان سلاسل دیگر را در نهایت میسر می شود، در این طریقه علیه انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا می شود ، مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی است و از مبتدی جذب قلبی. و چون قلب برزخ است میان روح و نفس، پس در ضمن جذب قلبی، جذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن این اندراج را به این طریقه علیه (هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است) بنا بر آن است که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب که تقدیم جذبه است تعیین کردند و سلاسل دیگر را این معنی بر سبیل اتفاق گاهی میسر می شود و ضابطه به دست ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه شأن خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را در این مقام بی آنکه قطع منازل سلوک نماید فنا و بقایی شبیه به فنا و بقای ارباب سلوک حاصل می شود و شربی از مقام تکمیل که تشبیه به مقام سیر عن الله بالله است نیز به دست می آید که به آن تربیت مستعدان می نماید. بدان که مراد از اندراج نهایت در بدایت ، اندراج صورت نهایت است در بدایت و حقیقت نهایت که اندراج اودر بدایت

شود، محال است. **سؤال:** چونکه اندراج صورت نهایت در بدایت شدند حقیقت می آید که نقشبند صاحب لفظ صورت را در عبارت خود ذکر می کرد. جواب تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت به عبارت خود برای ترغیب طلاب این طریقه عالیّه بوده باشد.

بدان ای طالب صادق که حضرات خواجگان ما — قدس سرهم — طریقی را اختیار کرده اند که به هیچ یک اینها متعنّت نیستند و این طریقی ایشان را گفته اند به آن شخص می ماند که به کعبه می خواهد رود بر بال کبوتری نشسته و چشم خود را پوشید و هنگامی که گشاد دید که در کعبه است.

✓ بیت:

مور خواهد که تا به کعبه رود کی میسر شود و را بی پر
 چه کند تا میسرش گردد سفر کعبه از بخار ز پر
 برود تا کبوتری یابد که آشیانش به کعبه است مقر
 به قدمهای او در آویزد تا رساند و را به کعبه مگر
 کعبه آن حضرت و کبوتر پیر مور ذات تو ای ضعیف بصر
 گرجز آن می کنی که گفت نظام همه کارت هبا شناس هدر

دیگر آنکه طریقه حضرات خواجگان ما — قدس الله ارواحهم — نسخه ای جامعه است. گفته اند هر طریق جمیع اولیاء الله را و مسمی است بسلسله الذهب لنفاسة و شرفه و طریق اهل بیت این است زیرا موصل است به مقصود. چون بدایت این نهایت دیگران است. باید دانست که درمشایخ نقشبندیّه — رحمة الله علیهم — تصرفات عجیبه و غریبه اند. مثل که توجه بر قلوب طالبان فرمایند اجرای ذکر در قلوبشان می نمایند و القای سکینت می فرمایند. مانند جمع کردن همت بر کاری آن کار موافق همت ایشان می شود یعنی تأثیر در طالب و سلب مرض از مریض و افاضه توبه در عاصی

و تصرف در دل‌های مردم تا که محبت نمایند و تعظیم کنند و در مدارک ایشان تا که متمثل شود در آن واقعات عظیمه اطلاع بر نسبت اهل الله از احیاء و اهل قبور و اشراف بر خواطر مردم و کشف وقایع مستقبله و دفع بلیه نازله و از حالی به حالی بردن و از مقامی به مقامی رسانیدن، کار این مقربان درگاه است.

✓ بیت:

نقشبندند ولی بند به هر نقش نیند
هر دم از بوالعجبی نقش دیگر می بینند
و گفته اند هر کس به کمترین خادمان این مخدومان پیوندد هر آینه
به مقصود و مطلوب رسد

✓ ایات:

نقشبندیه عجب قافله سالارند
که برند از ره پنهان به حرم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبتشان
می برد و سوسه خلوت و فکر چله را
طاعنی گر کند این طایفه راطعن قصور
حاش الله که بر آرم به زبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روبه از حيله چه سان بگسلد این سلسله را
نقشبندانی که در اقلیم وحدت سرورند
در پی احیای دل هریک مسیحا افسرند
منتهی در راه این شاهان برنگ مبتدیست
دیگران مثل صدفهایند ایشان گوهرند

از ره دلها نهانی این محمدشربان
 در حریم لی مع الله سالکان را رهبرند
 گشته جان پاکشان مستغرق دریای نور
 فانی از خویشند باقی با خدای اکبرند
 قطب الاقطابند غوث دین قوام العالمین
 بر سر یر رهنمایی نایب پیغمبرند
 پیرو صدیق و فاروقند و عثمان و علی
 چون صحابه در صف خاصان حق سر دفترند
 نقشبندانند نقاشان نقش اسم ذات
 این پیمبر خصلتان اسماء حق را مظهرند
 در پی اثبات آن بی چون خلیل الله صفت
 روز و شب در نفی آن نسرو یغوث آذرند؟
 منصب مشکل گشایی خاصه ایشان بود
 ز آن جهت مشکل گشای خلق در بحر و برند
 طائران گلشن غیبند لاهوت آشیان
 در هوای غیب چون مرغان نه محتاج پرند
 پاس انفاسست دائم خصلت این عاشقان
 پاسبانانند اما شاه هفتم کشورند
 سرورین نقشبندان شاه ولی الله بود
 حضر تند مثل قمر خلفایشان چون اخترند
 من چه گویم وصف این شیران قاع ذوالجلال
 بر جهاد نفس هریک چون امیر صفدرند
 یا الهی بر طفیل جمله مقبولان خود
 رحم کن بر ما که ایشان درد و عالم سرورند

لا شیک را تو مکن محروم از اسرار شان

ز آنکه ایشان مجذوبانند مثل کبریت احمرند

واز اولیاء همین سلوک و تسلیک تصرف نسبت شریف تا زمانه دراز
باقی ماند: حَتَّى مَضَتْ الْقُرُونُ، وَ اِنْدَرَسَ اَکْثَرُ اَثَارِ الطَّرِيقَةِ، وَ اِنْهَدَمَ جُلُّ اَرْكَانِ
النَّسَبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَ تَشَأَّ فِيهِ الْبِدَعَاتُ، وَ حَدَّثَتْ فِيهِ الْمُحَدَّثَاتُ، وَ حَبَّاتُ اَنْوَارِهَا،
وَ جُهْلَ مَكَائِهَا. (تا اینکه قرن ها گذشت و بیشتر آثار طریق کهنه و مندرس
گردید و غالب ارکان نسبت شریف از بین رفتند و در آن بدعتها و محدثاتی
به وجود آمد و انوار آن خاموش گردید و مکان آن ناشناخته ماند)

و بعد از نقشبند صاحب پس حضرت حق جل جلاله وجود با جود
جناب حضرت مجدد را ظاهر فرمود: وَهُوَ حَضْرَةُ غَوْثُ الْمُحَقِّقِينَ قُطْبُ الْعَارِفِينَ
بُرْهَانُ اَوْلِيَاءِ الْمُحَمَّدِيَّةِ حُجَّةُ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ الْاِمَامُ الْهَمَامُ قُدْوَةُ الْاَوْلِيَاءِ
الْكَرَامِ الْمُحَبُّوبِ الرَّبَّانِيِّ الْمُجَدِّدِ وَ الْمُتَوَرِّثِ لِلْاَلْفِ الثَّانِي اِمَامُنَا وَ قِبْلَتُنَا حَضْرَةُ
الْشَيْخِ اَحْمَدُ السَّرْهَنْدِيُّ الْفَارُوقِيُّ التَّقْسِيمِيّ وَ اَوْلِيَاءِ كِبَارِ مِثْلِ حَضْرَتِ مَوْلَانَا
شیخ احمد جام و شیخ خلیل الله بدخشی بشارات به وجود شریف ایشان
داده اند:

بَلْ بَشَّرَ النَّبِيُّ (ص) بِظُهُورِهِ، كَمَا اُورِدَ الْحَدِيثُ الْاِمَامُ السُّيُوطِيُّ فِي جَمْعِ
الْجَوَامِعِ: يَكُونُ فِي اُمَّتِي رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ صَلَّةٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ كَذَا وَ كَذَا.
اَخْرَجَهُ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ جَابِرٍ!

بلکه پیامبر اکرم (ص) به ظهور او بشارات داد همانطور که این
حدیث را امام سیوطی در جوامع الجوامع آورده است: در میان امت من مردی

۱- جَامِعُ الْاَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيرُ ص ۱۵۸ - ج ۸ قِسْمُ

الْاَقْوَالِ - اَلْيَاءُ مَعَ الْكَافِ اِكْمَالُ

است که به او صِلَه گفته می شود که افراد بسیاری به شفاعت او در بهشت داخل می شوند.

و خود حضرت ایشان نوشته اند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَنِیْ صِلَةً بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ (حمد و سپاس خدایی را که مرا صله بین دو دریا قرار داد) و این لقب حضرت ایشان در میان اصحاب ایشان مشهور و معروف است و منسب ارشاد حضرات خواجگان نقشبندیه - رحمة الله علیهم - به ایشان مسلم شد و آوازه ارشاد ایشان به جهان و جهانیان رسید و گلبانگ هدایت به رنگ افروزی دلها در ربع مسکون بر آمد و کوس قطب الاقطاب به نام ایشان زدند و وصول مدارج ولایت حواله به التفات ایشان گشت. ابدال و اوتاد را رحلت به ایشان افتاد. طلاب حقیقت و معرفت مانند مور و ملخ گرد آمدند و ملوک و صعلوک^۲ مثل پروانه بر آن شمع هدایت ریختند و مشاهده بی مجاهده و حصول توحید بی ترک و تجرید رواج یافت. شهود وحدت در کثرت و جذبات محبت و معرفت دلها را به اندک التفات آن حضرت میسر گشت. نسبت نقشبند از نو رونق یافت و انوار ولایت و برکات و کرامت به توجهات عالیه ایشان آنقدر ظاهر گردیده بود که تحریر و تقریر از آن قاصر است.

✓ بیت:

از هند تا به روم منور شده جهان از نور فیض باطن آن معجز زمان
و مقامات دیگر که ایشان را به عنایت الله الملك الاکبر مکشوف
شده بود سالکان را تسلیک می فرمودند و مقاماتشان از حقیقت کعبه تا
لاتعین می باشد بر هر یک از سلوک طریقت بیان مقاماتشان معلوم خواهد

۱ - اَلْبَهْجَةُ السَّیِّئَةُ ص ۷۷ الْفَصْلُ الثَّانِی

۲ - صعلوک بِالضَّمِّ درویش را گویند

بود بنا بر آن تفصیل ننمودیم و به هر کس که معلوم نباشد به رساله های بزرگان دین و امامان اهل یقین ببیند و به او مدلل خواهد شد.

بدان که بر سر هر مآته مجدد گذشته است اما مجدد مآته دیگر است و مجدد الف دیگر. چنانچه فرق در میان مآته و الف است، در مجددین آنها هم همان قدر فرق است. بلکه زیاده از آن فرق است مجدد آن است که هرچه در آن مدت از فیوض و برکات به امتان برسد توسط او می رسد اگر چه اقطاب و اوتاد آن وقت بودند و اگر چه بدلا نجبا باشند وقت ظهور آن جناب وقتی بود که در امم سابقه در آن طور وقت پر از ظلمت، پیغمبر اولوالعزم پیدامی شد و اتیان به شریعت جدید می کردند و در این امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان که خاتم الرسل است، علماء بالله را مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند و به وجود علماء بالله از وجود انبیا کفایت فرموده اند در این طور وقت عالمی عارفی تام المعرفة از این امت در کار است که قائم مقام نبی اولوالعزم امم سابقه باشد.

حضرت مجدد صاحب می فرمودند روزی قصور در اعمال و ندامت و انفعال بر من بسیار غالب بود به حکم مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.^۱ کسی که برای خداوند تواضع و فروتنی کند خداوند او را بالا می برد) ندا در رسید

۱- قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: اگر بنده فروتنی کند، خداوند او را به آسمان هفتم بالا می برد. الْخَرَّاطِيُّ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ T فِي جَامِعِ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعِ الْكَبِيرِ، الْجُزْءُ الْأَوَّلُ ص ۲۳۹ جلد ۷

غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲ (بخشیدم بر تو و بر کسی که به واسطه یا غیر واسطه ای به تو توسل بجوید تا روز قیامت) می فرمودند هر که داخل طریقه ما شده و خواهد شد و از ذکور و اناث تا روز قیامت به واسطه و بی واسطه همه را در نظر من در آوردند و اسم و نسب و مسکن و اینها را به من نمودند. اگر خواهم همه را بیان کنم و همه را به من بخشیدند. می فرمودند مرا مبشر ساختند به آن که با هر جنازه که تو به نماز او حاضر شوی او مغفور است و نیز ملهم فرمودند که به هر مقبره که تو طلب آمرزش کنی عذاب از اهل آن مقبره بردارند و نیز الهام فرمودند که اگر مشت از خاک روضه تودرقبری بیندازند او مغفور است پس چگونه است کسی که در آن مقبره مدفون شود. می فرمودند: «قَبَابِ اَهْلِ اللّٰهِ صِفَاتِ بَشَرِيَةِ اَيْشَانِ اسْت» كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: اَوْلِيَائِي تَحْتَ قَبَائِي، لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.^۱ (اولیای من زیرقبای من هستند کسی جز من آنان را

۲- اَلْبَهْجَةُ السَّنِّيَّةُ فِي بَعْضِ مَنَاقِبِ اَلْإِمَامِ الرَّبَّانِيِّ (رح) ص ۸۰

۱- این حدیث در مأخذ معتبر صوفیه به کرات نقل شده است از جمله در (احیاء العلوم جلد چهارم ص ۲۵۶ کشف المحجوب ص ۷۰ صوفی نامه ص ۱۸۳ مصباح الهدایة ص ۳۷۸ و نیز رجوع شود به احادیث مثنوی ص ۵۲ و ۵۸ سلک السلوک ص ۱۹۶) وَ اَلْفُقَرَاءُ الصُّبْرَاءُ اَنْهُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰی يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (نیازمندان صبور، همنشینان خداوند در روز قیامت هستند.) و چنین است در کشف الاسرار ۷۴۸/۳ و در احیاء العلوم ربع منجیات ص ۱۵۴ از قول عمر چنین نقل شده است: اَلْمَسَاكِينُ وَ اَلْفُقَرَاءُ الصُّبْرَاءُ هُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰی يَوْمَ الْقِيَامَةِ. سِلْكُ السُّلُوكِ ص ۱۹۶ ص ۸۳- (حاجتمندان و فقیران صبور، همنشینان خداوند بلند مرتبه در روز قیامت هستند) لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ اَلْأَفْلَاكَ. (اگر تو

نمی شناسد). یعنی به هر چه سایر مردم محتاجند از اکل و شرب و تزوج و کسب و غیرها این بزرگواران نیز محتاجند. ولایت، ایشان را از احتیاج نمی برآرد. می فرمودند: «حضرت حق سبحانه اولیا را به نهج مستور ساخته است که ظاهرایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد فکیف ما عدی» ایشان می فرمودند: «الهی چیست آن که اولیای خود را کردی که باطن ایشان، زلال خضر است. هر که قطره ای از آن چشید حیات ابدی یافت و ظاهرایشان، سم قاتل است هر که به آن نگریست به موت ابدی گرفتار شد».

می فرمودند: «که بر ما مکشوف شده که حضرت مهدی موعود (رض) بر این نسبت عالیه خواهد بود و معارف و حقایق ما را مطالعه خواهند کرد و قبول خواهند نمود» می فرمودند: «که این سلسله من تا روز قیامت به واسطه اولاد و اتباع من باقی خواهند ماند» می فرمودند: «که الله تعالی به محض فضل و کرم خود هر کمالی را که حصول آن در بشر متصور است به ما کرامت فرموده فضایل و خصایص آن حضرت مقدور بیان نیست اگر کنم وفا نیز خواهد شد» بدان که اهل الله اطبا امراض قلبیه اند ازاله باطنیه منوط به توجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا و نظر ایشان شفا است هُمْ قَوْمٌ لَا يَسْتَقِي جَلِيسُهُمْ، وَ هُمْ جُلَسَاءُ اللَّهِ، بِهِمْ يُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ يُرْزَقُونَ. (قومی هستند

نبودی هر آینه افلاک را نمی آفریدم). این حدیث شریف در شرح تعرف ج ۲ ص ۴۶ چنین است لَوْ لَا مُحَمَّدٌ (ص) (اگر محمد (ص) نبود) سِلْكُ السُّلُوكِ

۱- عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: ذُكِرَ أَهْلُ الشَّامِ عِنْدَ عَلِيٍّ، وَقِيلَ: اَلْعَنُّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: لَا إِيَّيْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: الْأَبْدَالُ يَكُونُونَ بِالشَّامِ، وَ هُمْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا، كُلَّمَا مَاتَ رَجُلٌ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ رَجُلًا يُسْقَى بِهِمُ الْغَيْثُ، وَ يُنْتَصَرُ بِهِمْ عَلَى

الْأَعْدَاءُ ، وَ يُصْرَفُ عَنْ أَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ . - مَشْكُوهُ الْمَصَائِبِ ص ۵۸۲ ج ۲ بَابُ ذِكْرِ
الْيَمَنِ وَالشَّامِ وَ ذِكْرِ أُوَيْسِ الْقُرَيْشِيِّ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ رَوَايَتُكَ : نزد علی ۳ سخن از اهل
شام به میان آمد و گفته شد ای امیر المؤمنین آنان را لعنت کن گفت، نه این کار را نمی کنم
چون من از رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود: ابدال در شام می باشند و آنان چهل
نفر هستند هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند به جای او فرد دیگری را قرار می دهد. به سبب
آنان بر آنان باران باریده می شود. و به سبب آنان بر دشمنان یاری داده می شود و به
سبب آنان عذاب از اهل شام دور می گردد.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنْ طَلْحَةَ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: رَأَى
سَعْدٌ أَنَّ لَهُ فَضْلًا عَلَى مَنْ دُونَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): هَلْ تُنْصَرُونَ وَ تُرْزَقُونَ إِلَّا بِضَعْفَائِكُمْ. صَحِيحُ
الْبُخَارِيِّ ص ۴۰۵ ج ۱ الجزء ۱۱، كِتَابُ الْجِهَادِ، بَابُ مَنْ اسْتَعَانَ بِالضُّعَفَاءِ وَالصَّالِحِينَ فِي الْحَرْبِ . برای
ما سلیمان بن حرب از محمد بن طلحه از طلحه و او از مصعب بن سعد روایت کرد و گفت :
سعد دید که به تحقیق برای او فضل و برتری است بر کسانی که پایین تر از او هستند.
پس پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یاری داده و روزی داده نمی شوید مگر به سبب
ضعیفان». »

قَالَ: هُمْ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْتَقِي جَلِيسُهُمْ . - رَوَاهُ شُعْبَةُ عَنْ الْأَعْمَشِ ، وَ لَمْ يَرْفَعَهُ . وَ رَوَاهُ
سُهَيْلٌ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ (ص) . صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ۹۴۸ ج ۲ جزء ۲۶ كِتَابُ
الدَّعَوَاتِ ، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى .

قَوْلُهُ : (هُمُ الْجُلَسَاءُ) جَمْعُ جَلِيسٍ ، وَ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ : هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ
وَ فِيهِ أَنَّ الصُّحْبَةَ لَهَا تَأْثِيرٌ عَظِيمٌ ، وَ أَنَّ جُلَسَاءَ السُّعْدَاءِ سُعْدَاءٌ وَ التَّحْرِيطُ عَلَى صُحْبَةِ أَهْلِ
الْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ . عَمْدَةُ الْقَارِي شَرْحُ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ ص ۲۸ ج ۱۲ كلام او (هم الجلساء) جمع
جلیس می باشد. و در روایت مسلم آمده است : آنان قومی هستند که همنشین آنان به
سبب آنان بدبخت و تیره روز نمی شود . و در آن آمده است : به تحقیق صحبت و

همنشینی تأثیر بزرگی دارد بدرستی که همنشینان آدم های سعادت مند ، سعادت مند

هستند و تشویق بر همنشینی اهل خیر و صلاح... □

قَالَ النَّبِيُّ (ص) : الْإِبْدَالُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ بِهِمْ تَقُومُ الْأَرْضُ ، وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ ، وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ . - (طب) عَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ T ص ۴۸۹ اللام و الالف مع الياء - إِكْمَالُهُ قِسْمُ الْأَقْوَالِ جَامِعُ الْحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيرُ الْجُزْءُ السَّابِعُ بِإِمَامِ اِكْرَم (ص) فرمود : ابدال در امت من سی نفر هستند به سبب آنان زمین برپا می ماند و به سبب آنان بر شما باران باریده می شود و به سبب آنان یاری داده می شوید.

وَعَنْهُ (أَبِي هُرَيْرَةَ T)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : إِنْ لِلَّهِ مَلَائِكَةٌ يَطُوفُونَ فِي طُرُقِ ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا : هَلُمُّوا إِلَيَّ حَاجَتِكُمْ . قَالَ : فَيَحْفُوهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا. قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ ، مَا يَقُولُ عِبَادِي ؟ قَالَ : يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَ يُكَبِّرُونَكَ، وَ يُحَمِّدُونَكَ، وَ يُمَجِّدُونَكَ. از ابی هریره T روایت شده است که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «براستی خداوند فرشتگانی دارد که در راههای گردند و اهل ذکر را می جویند پس هر گاه قومی را یافتند که خداوند را ذکر می کنند ندا می دهند بشتابید به سوی حاجاتتان. آن حضرت فرمودند: پس آنها را با بالهای خودشان تا آسمان دنیا می پوشانند ، پس پروردگارشان از آنان می پرسد در حالی که او دانا تر است به آنان : بندگان من چه می گویند؟ فرشتگان می گویند: تو را تسبیح و تکبیر و حمد و ثنا می گویند.»

قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ قَالَ: فَيَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ تَمَجُّدًا وَ تَحْمِيدًا وَ أَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا . قَالَ: فَيَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونَ؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ . قَالَ: يَقُولُ: وَ هَلْ رَأَوْهَا قَالَ؟ يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ! مَا رَأَوْهَا . قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا ، وَ أَشَدَّ لَهَا طَلَبًا ، وَ أَغْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. رسول اکرم فرمودند: پس خداوند

می فرماید: «آیا مرا دیده اند؟» پس می گویند: نه به خدا قسم! تو را ندیده اند خداوند می فرماید: «اگر مرا می دیدند حال آنان چگونه بود؟ پیامبر اکرم فرمود: فرشتگان می گویند اگر تو را می دیدند بیشتر تو را حمد و ستایش و تسبیح می گفتند. پیامبر فرمودند: پس خداوند می فرماید: پس چه می خواهند؟ می گویند: از تو بهشت را می خواهند. می فرماید: آیا آن را دیده اند؟ پس می گویند: نه به خدا قسم آن را ندیده اند. می فرماید: اگر آن را می دیدند چگونه بود؟ می گویند: اگر آنها آن را می دیدند حریص تر و جوینده تر و مشتاقتر به آن بودند.

قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّدُونَ؟ قَالَ: يَتَعَوَّدُونَ مِنَ النَّارِ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَ يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا وَأَشَدَّ لَهَا خِيفَةً. قَالَ: فَيَقُولُ فَمَا يَسْأَلُونَ؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ جَنَّتِكَ. قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: لَا أَيْ رَبِّ. قَالَ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَجِيرُونَكَ. قَالَ: وَمِمَّ يَسْتَجِيرُونَ؟ قَالُوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ. قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَغْفِرُونَكَ. فَيَقُولُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا، وَآجَرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا. قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبِّ فِيهِمْ فَلَانٌ عَبْدٌ خَطَاءٌ، إِنْ مَا مَرَّ، فَجَلَسَ مَعَهُمْ. فَيَقُولُ: وَلَهُ غَفَرْتُ، هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْفَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ صَحِيحٌ بَخَارِي رَقْمٌ حَدِيثٌ ۵۹۲۵ نگاه شود. گفت پس از چه پناه می جویند رسول خدا فرمود: فرشتگان می گویند: از جهنم، رسول خدا فرمود: خداوند می فرماید: آیا آن را دیده اند فرشتگان می گویند: نه به خدا سوگند آنها ندیده اند. خداوند می فرماید: اگر آنها می دیدند حال آنها چگونه بود؟ فرشتگان می گویند: اگر آنها می دیدند بیشتر از آن می ترسیدند و بیشتر از آن فرار می کردند. خداوند می فرماید: چه می خواهند؟ می گویند: از تو بهشت را می خواهند. می فرماید: آیا بهشت مرا دیده اند؟ می گویند نه ای پروردگار- می فرماید: اگر آن را می دیدند چگونه بود؟ می گویند به تو پناه می جویند. می فرماید: از چه چیزی پناه می جویند؟ می گویند: از جهنم تو. می فرماید: آیا جهنم مرا دیده اند؟ می گویند: ندیده اند. می فرماید: اگر جهنم مرا می دیدند حال آنان چگونه بود؟ می گویند: از تو طلب غفران و بخشش می کنند. پس می فرماید: بر آنان بخشیدم پس به آنان عطا کردم آنچه

که همنشین آنان بدبخت و تیره روز نمی گردد و آنان همنشینان خدا هستند به وسیله آنان باران بارانده می شوند و به وسیله آنان روزی داده می شوند.) رأس امراض باطنیه و رئیس علل معنویه ، گرفتاری قلب است به مادون حق سبحانه و تعالی و تا از این گرفتاری به تمام آزادی میسر نشود، سلامتی محال است چه شرکت را در آن حضرت - جل سلطانه - اصلاً بار نیست کَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ] چگونه است که شریک را غالب ساخته باشد. نهایت بی حیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نهج غالب ساختند که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب (الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ) این حیا را گفته باشند چون که نزد حکما مقرر است که

را طلب نمودند و پناه دادم به آنان از آنچه پناه می جستند. فرشتگان می گویند : پروردگارا در میان آنان فلانی است بنده گنه کاری است همانا بر آنان گذشت و با آنان همنشینی نمود . پس می فرماید : و برای او بخشیدم آنان قومی هستند که همنشین آنان به سبب آنان بدبخت و تیره روز نمی شود .

۱ - (أَلَا لِلَّهِ) بدانید که مر خدای تعالی را است (الدِّينُ الْخَالِصُ) پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آن است که طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است به صفت الوهیت (تفسیر حسینی ص ۱۰۳۶ جزء وما لی ۲۳ سور زم آیه ۳)

۲- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَوْبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ سُهَيْلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ^ت قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَ سَبْعُونَ ، أَوْ بَضْعٌ وَ سِتُّونَ شُعْبَةً ، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَ أَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ ، وَ الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْإِيمَانِ. صَحِيحُ الْمُسْلِمِ ص ۴۷ بَابُ بَيَانِ عَدَدِ شُعَبِ الْإِيمَانِ. زهیر بن حوب روایت کرد که جریر از سهیل و اواز عبدالله بن دینار و ابی صالح از ابی هریره روایت کرد: رسول خدا (ص)

مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگر چه مرغ ملنجن باشد بلکه مقوی مرض است مصرع « هر چه گیرد علتی علت شود » پس حکیم ، اول ازاله مرض اومی نماید. بعد از آن به غذاهای مناسب به تدریج او را به قوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانی که به مرض قلبی مبتلا است [فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ] هیچ عبادت و طاعت او را نافع نیست بلکه مضر است رَبَّ تَالِ لِلْقُرْآنِ ، وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ . (چه بسا خواننده قرآنی که قرآن او را لعنت می کند) حدیث معروف است وَ كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَأُ، وَ كَمْ مِنْ مُصَلٍّ لَيْسَ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا الطَّرْدُ وَالرَّدُّ.^۲ (و چه بسا روزه داری که برای او از

فرمود : «ایمان هفتادواندی یا شصت و اندی شعبه است پس بهترین آن لا اله الا الله و پایین ترین آنها دور کردن آزار و اذیت از راه می باشد. و حیاء شعبه ای از ایمان است .»
 ۱-سوره بقره آیه ۱۰ «در دل ایشان بیماری است پس افزون داد خدا به ایشان بیماری را و ایشان راست عذاب درد دهنده بسبب آنکه دروغ گفتند» «فِي قُلُوبِهِمْ»، در دل های ایشان «مَرَضٌ» بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین در حقدمؤمنان و حسد بر ایشان « فَزَادَهُمُ اللَّهُ » پس زیاد کرد خدا مر ایشان را «مَرَضًا» بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حق و حسد ایشان روی به ازدیاد می نهد «وَلَهُمْ» مر ایشان را است «عَذَابٌ أَلِيمٌ» عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد «بِمَا كَانُوا» به سبب آنچه بودند که با مؤمنان «يَكْذِبُونَ» دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان می کردند - (تفسیر حسینی ص ۴)

۲- وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ^۳، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : وَ كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الظَّمُّ ، وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ . رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ قَوْلُهُ (الظَّمُّ) أَيْ الْعَطَشُ وَ نَحْوُهُ مِنَ الْجُوعِ . (مرقات مشکوٰۃ المصابیح ص ۱۹۳ ج ۱ سطره ۱۷، كِتَابُ الصَّوْمِ ، بَابُ

روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره ای نیست و چه بسا نماز خوانی که برای او از نمازش جز طرد و رد فایده ای نیست.)

جزء صحیح است اطبا امراض قلبیه نیز اول به ازاله مرض امر می فرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری به غیر حق است - سبحانه - بلکه گرفتاری است به خود ، زیرا هر کسی هر چیزی را که می خواهد برای خود می خواهد. اگر فرزند را دوست می دارد برای خود دوست می دارد و

تَنْزِيهِ الصَّوْمِ ، (و ابی هریره T روایت نمود: رسول خدا (ص) فرمودند : « وچه بسا روزه دارانی که برای آنها از روزه ایشان جز تشنگی بهره ای نیست و چه بسا شب زنده دارانی که برای آنها از شب زنده داریشان شوری مگر بی خوابی نیست. » روایت نمود آن را دارمی «کلام او أَلْظَمًا یعنی عطش و تشنگی و مانند آن از گرسنگی»)

وَعَنْ حُذَيْفَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : اقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِلُحُونِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا ، وَإِيَّاكُمْ وَ لُحُونِ أَهْلِ الْعَشَقِ وَلُحُونِ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ . وَ سَيَجِيءُ بَعْدِي قَوْمٌ يَرْجِعُونَ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيْعَ الْغَنَاءِ وَالنَّوْحِ ، لَا يُجَاوِزُ حَتَّاجَرَهُمْ مَفْثُوتَةٌ قُلُوبُهُمْ ، وَ قُلُوبُ الَّذِينَ يُعْجِبُهُمْ شَأْنُهُمْ . رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَرَزَيْنٍ فِي كِتَابِهِ مَشْكُوتَةُ الْمَصَائِيحِ ص ۲۰۸ كِتَابُ فَصَائِلِ الْقُرْآنِ فِي مُرَاعَاتِهِ بَابُ الْفَصْلِ الْأَوَّلِ . و از حذیفه روایت شده است : رسول خدا (ص) فرمودند : « قرآن را به لهجه عرب و اصوات آنان بخوانید و از لهجه اهل عشق و اهل کتابها بر حذر باشید و بعد از من قومی خواهد آمد که قرآن را مانند آواز و نوحه می خوانند که از گلوها تجاوز نمی کند و در فتنه افتاده است قلبهای آنان و قلبهای کسانی که از شان آنان خوششان می آید »

أَبُو هُرَيْرَةَ T: رَبٌّ قَائِمٌ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ، وَ رَبٌّ صَائِمٌ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ. فَيُضْ الْقَدِيرِ ۴۴۰۵- وَ عَزَاهَا السُّيُوطِيُّ لِلطَّبْرَانِيِّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ وَ الْحَاكِمُ وَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ T. ابوهريره روایت نمود: چه بسا شب زنده داری که بهره اواز شب زنده داری اش بی خوابی است و چه بسا روزه داری که بهره اواز روزه اش گرسنگی و تشنگی است.

همچنین اموال و ریاست و حب جاه. پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تا از این گرفتاری خلاص نشود ، امید نجات مستبعد است. پس بر علماء اُولُو الْأَلْبَابِ وَ حُكَمَاءِ ذَوُو الْأَبْصَارِ فکر ازاله این مرض لازم است.

✓ مصرع: در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

بدانکه محبت اهل الله از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه از جهت این که متفرع بر معرفت است تا که کدام دولت مند را به این نعمت عظمی مشرف سازند. شیخ الاسلام هروی می فرماید: الهی چیست این که دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت، تو را یافت و تا تو را نیافت ، ایشان را نشناخت.

قَالَ الْحَافِظُ الْعِرَاقِيُّ : إِسْنَادُهُ حَسَنٌ . وَ قَالَ تَلْمِيزُهُ الْهَيْثُمِيُّ : رَجَالُهُ مَوْثُوقُونَ . رَبُّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ . - إِبْنُ مَاجَةَ ١٦٩٠ - أَلَدُّ الْمُنْشُورُ ٢٠١/١ حَافِظُ عِرَاقِي

گفت: اسناد آن نیکو است و شاگرد او هیثمی گفت: رجال آن معتبر و قابل اعتماد می باشند. چه بسا شب زنده داری که برای او از شب زنده داری اش جز بی خوابی بهره ای نیست. الْأَغَرُّ الْمُرْنِيُّ: إِنَّهُ لَيَعَانُ عَلَى قَلْبِي، فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ Y فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ، يَعْنِي يَتَغَشَّى الْقَلْبَ مَا يَلِيسُهُ. الاغر المزني: رسول خدا فرمود: «اضطراب و شوریدگی در قلب من است پس روزی صد بار از خداوند طلب غفران و بخشش می کنم.» یعنی از آنچه که قلب را می پوشاند.

مُسْلِمٌ كِتَابُ الذِّكْرِ ١٢ - رَقْم ٤١ وَ رَوَاهُ بَلْفُظُهُ فَتْحُ الْبَارِي ١٠١/١١ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ الْأَغَرُّ الْمُرْنِيُّ مَرْفُوعًا . وَعَزَاهُ لِمُسْلِمٍ: الْفَرْدَوْسُ بِمِثْوَرِ الْخِطَابِ ص ٤٢٥ بِالْأَلْفِ ١٢ . قَالَ أَسُّ بْنُ مَالِكٍ : رَبُّ نَالَ لِلْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ . إِيْحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِينَ ص ٤٦٨ ج ٤ فَضِيلَةُ الْقُرْآنِ.

انس بن مالک گفت: چه بسا خواننده قرآنی که قرآن او را لعنت کند.

فصل چهارم

در خسارت جماعتی که بر اهل الله اعتراض می کنند
قَالَ اللهُ تَعَالَى: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»
«هر که کار نیک انجام دهد نفع او راست و هر که بدکاری کند
پس وبال بر وی است»

خواجه عبدالله انصاری می فرماید: الهی هر که را خواهی براندازی
با ما دراندازی
✓ بیت:

ترسم آن قوم که با دردکشان می خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را
بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق
در الْحَدِيقَةُ النَّدِيَّةُ آورده است قَالَ سَيِّدِي أَفْضَلُ الدِّينِ: مَنْ آذَى الْأَوْلِيَاءَ
بِسُوءِ ظَنِّهِ فَقَدْ خَرَجَ مِنْ دَائِرَةِ الشَّرِيعَةِ. قَالَ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ مُحْيِي الدِّينِ بْنُ الْعَرَبِيِّ:
إِنَّ مُعَادَاةَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ كُفْرٌ عِنْدَ الْجُمْهُورِ ، وَ أَيْضًا قَالَ: مَنْ عَادَى
وَاحِدًا مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ فَقَدْ عَادَى إِيْمَانَهُ .

سرورم افضل الدين گفت: «کسی که اولیاء را با بدگمانی خویش
بیازارد ، پس هر آئینه از دایره شریعت خارج گشته است » شیخ اکبر محی
الدين بن عربی گفت: «بی شک دشمنی با اولیا و علمای عاملین در نزد
همگان کفر است.» و همچنین گفت: «کسی که با یکی از اولیا و علما
عاملین دشمنی کند هر آینه با ایمان و اعتقاد خود دشمنی نموده است.»

وَقَالَ سَيِّدِي عَلَى الْخَوَاصِّ: مَنْ عَادَى وَاحِدًا مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ فَقَدْ وَقَعَ فِي الضَّلَالِ وَالْهَلَاكِ. قَالَ ذُو الثُّونِ الْمِصْرِيُّ: مَنْ صَاحَ صَيِّحَةً بِالْكَذِبِ، وَانْكَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَلَا يَجِدُ الصَّدْقَ فِي تَكْذِيبِهِ لَانَ الْإِنْكَارَ رَاجِعٌ إِلَى الْأَصْلِ، لَانَ الْإِنْكَارَ شَوْمٌ، وَالْمُنْكَرَ مَحْرُومٌ. وَمَنْ انْكَرَ عَلَى وَاحِدٍ مِنَ الصُّوفِيَّةِ فَقَدْ انْكَرَ عَلَى الْكُلِّ، لَانَ طَرِيقَتَهُمْ وَاحِدٌ فِي الْحَقِيقَةِ، وَمَقْصُودُهُمْ وَاحِدٌ وَهُوَ اللَّهُ تَعَالَى.

و سرورم علی خواص گفت: «کسی که با یکی از اولیا و علمای عاملین دشمنی کند بدرستی که در گمراهی و هلاکت افتاده است.» ذوالنون مصری گفت: «کسی که به دروغ فریاد بزند و شخصی بر او انکار کند پس راستی و صداقت را در تکذیب او نمی یابی. زیرا که انکار به اصل بر می گردد. و چون انکار شوم است و شخص انکار کننده محروم می باشد. و کسی که بر یکی از صوفیه انکار کند پس هر آئینه جمیع آنان را انکار نموده است زیرا که طریقت آنان در حقیقت یکی است و هدفشان یکی می باشد و آن خداوند بلند مرتبه است.

وَالْحَاصِلُ أَنَّ الْإِنْكَارَ بِالْقَلْبِ أَوْ بِاللِّسَانِ عَلَى أَحَدٍ مِنَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الْعَامِلُونَ سَوَاءٌ عَرَفَهُمْ مَنْ يُنْكَرُ عَلَيْهِمْ أَوْ لَمْ يَعْرِفَهُمْ، وَانْكَرَ مَا لَمْ يَعْرِفْ مِنْ أَحْوَالِهِمُ الصَّحِيحَةِ وَأَفْعَالِهِمُ الْمُسْتَقِيمَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كُفْرٌ صَرِيحٌ، وَالْمُنْكَرُ كَافِرٌ بِاجْتِمَاعِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مُقْتَضَى جَمِيعِ مَذَاهِبِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، لِأَنَّهُ انْكَرَ دِينَ الْإِسْلَامِ وَالشَّرِيعَةَ الْمُحَمَّدِيَّةَ، وَهُوَ لَا يَعْرِفُ أَنَّهُ انْكَرَ لِجَهْلِهِ وَغَبَاوَتِهِ بَلْ يَظُنُّ أَنَّهُ إِنَّمَا انْكَرَ أَمْرًا بَاطِلًا وَفِعْلًا قَبِيحًا، تَصَوَّرَهُ فِي نَفْسِهِ وَحَكَمَ بِأَنَّهُ فِعْلٌ

ذَلِكَ الْوَلِيِّ أَوْ قَوْلُهُ ، فَحَكَمَ بِسَبَبِهِ عَلَى ذَلِكَ الْوَلِيِّ أَنَّهُ لَيْسَ بَوَلِيٍّ ، وَ أَنَّهُ فَاسِقٌ أَوْ كَافِرٌ أَوْ مُلْحِدٌ أَوْ زَنْدِيقٌ .

و نتیجه اینکه براستی انکار به قلب یا به زبان بر یکی از اولیای الهی کسانی که آنان علمای عاملین هستند - چه بشناسد کسی که آنان را انکار می کند و چه نشناسد و انکار کند آنچه را که از احوال صحیح ایشان و اعمال راست و درست ایشان نزد خداوند بلند مرتبه نمی داند - پس آن کفر آشکار است و انکار کننده به اجماع مسلمانان به مقتضای جمیع مذاهب اهل اسلام کافر است. چرا که او دین اسلام و شریعت محمدی را انکار نموده است. درحالی که او نمی داند که انکار نموده به دلیل نادانی و حماقتش. بلکه او گمان می کند که به تحقیق او امر باطل یا عمل زشتی را که در نفس خود تصور کرده انکار نموده است و حکم کرد به اینکه آن چیز عمل آن ولی یا کلام او می باشد. پس به سبب آن حکم کرد که آن ولی ، ولی نیست و فقط او فاسق ، کافر و بی دین و زندیق می باشد.

وَالْوَلِيُّ فِي حَقِيقَةِ أَمْرِهِ مِنْ حَيْثُ مَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُ بَرِيءٌ مِنْ جَمِيعِ مَا اعْتَقَدَهُ فِيهِ ذَلِكَ الْمُنْكَرُ ، وَ عَمَلُهُ ذَلِكَ الَّذِي أَنْكَرَهُ عَلَيْهِ ، وَ قَوْلُهُ ذَلِكَ الَّذِي أَنْكَرَهُ عَلَيْهِ أَيْضًا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهُمَا بَاطِلًا فِي الشَّرِيعَةِ وَلَا كُفْرًا وَلَا إِحْدَا وَلَا زَنْدَقَةً ، بَلْ ذَلِكَ الْفِعْلُ طَاعَةٌ وَقُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ، وَ ذَلِكَ الْقَوْلُ قَوْلٌ حَقٌّ وَصَوَابٌ ، وَ هُوَ مُحْضٌ إِيْمَانٍ وَ حَقِيقَةٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَ إِيْقَانٍ ، وَ لَكِنْ سَمَاءُ ذَلِكَ الْمُنْكَرُ كُفْرًا وَ إِحْدَا وَ زَنْدَقَةً لِمَحْضِ جَهْلِهِ وَ عِنَادِهِ ، وَ عَدَمِ اعْتِرَافِهِ بِالْقُصُورِ مِنْ عُلُومِ الْأَوَّلِيَاءِ وَ مَعَارِفِ الصِّدِّيقِينَ ، وَ عَدَمِ إِحْسَاسِهِ بِطُمَسِ بَصِيرَتِهِ وَ عَمَى قَلْبِهِ عَنْ إدْرَاكِ مَدَارِكِهِمْ وَ الْكَشْفِ عَنْ حَقَائِقِ أَسْرَارِهِمْ وَ لَمَحَاتِ أَنْوَارِهِمْ .

و ولی در حقیقت امرش از آنجایی که خداوند او را از آن آگاه نمود ، از تمامی آنچه که انکار کننده در مورد او معتقد است ، پاک است و آن عمل و گفتاری را که بر او انکار کرده بود ، هیچ یک در شریعت باطل و کفر و الحاد و بی دینی نیست. بلکه آن طاعت و نزدیکی به خداوند بلند مرتبه است و آن گفتار، حق و صواب است و آن سخن ایمان و حقیقت و معرفت و یقین خالص می باشد. اما آن منکر آن را کفر والحاد و بی دینی نامیده است. به دلیل نادانی و خودسری و عدم اعتراف او به قصور و کوتاهی اش از علوم اولیا و معارف صدیقین و عدم احساس اوبه کوری چشم و دلش از درک و حصول مدارک آنان و پرده برداشتن از حقایق اسرار و در روشنایی انوارشان.

فَالْمُنْكَرُ يَتَقَلَّبُ فِي أَوْدِيَةِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَالْإِلْحَادِ وَالزُّدْقَةِ ، وَهُوَ مُعْتَقِدٌ أَنَّهُ يَتَقَلَّبُ فِي أَوْدِيَةِ الْإِيمَانِ وَالطَّاعَةِ وَارْتِشَادِ النَّاسِ إِلَى الْإِحْتِرَازِ عَنِ الْخَطَايَا وَالضَّلَالِ وَالنَّصِيحَةِ وَالْهُدَى ، وَهُوَ لَا يَشْعُرُ بِكَفْرِهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَيَظْهَرُ لَهُ وَلِأَمْثَالِهِ مِمَّنْ يُوَافِقُهُ عَلَى الْإِنْكَارِ الْمَذْكُورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ، فَإِنَّهُ الْحَاكِمُ الْعَدْلُ الَّذِي يَعْلَمُ الْمَظْلُومَ مِنَ الظَّالِمِ ، وَيَعْلَمُ الْمُحِقَّ مِنَ الْمُبْطِلِ .

پس منکر در بیابان کفر ، گمراهی ، الحاد و بی دینی سرگردان است در حالی که او معتقد است که در وادی ایمان و اطاعت و راهنمایی مردم به سر می برد به اجتناب از خطا و گمراهی و نصیحت نمودن و هدایت کردن در حالی که او احساس نمی کند. پس کفر او نزد خداوند بلندمرتبه برای او و برای امثالش از کسانی که با او در این انکار موافق هستند در روز قیامت آشکار خواهد شد ، روزی که مردم برای پرو ردگار جهانیان قیام

می کنند. چون او حاکم عادل است که مظلوم را از ظالم و حق را از باطل می شناسد.

وَلَكِنَّ الْآنَ فِي الدُّنْيَا لَا يَحْكُمُ الْمُنْكَرُ هُوَ بِنَفْسِهِ عَلَى نَفْسِهِ بِالْكَفْرِ، وَلَا أَمْثَالُهُ يَحْكُمُونَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ، لِإِصْرَارِ الْمُنْكَرِينَ كُلِّهِمْ عَلَى عَقِيدَةِ الْوَاحِدَةِ هِيَ الْإِنْكَارُ. فَالْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِالسَّلَامِ مَبْنِيٌّ عَلَى مُجَرَّدِ زَعْمِهِمْ ذَلِكَ، كَمَا أَنَّ الْحُكْمَ عَلَيْهِمْ بِالْكَفْرِ مَبْنِيٌّ عَلَى اعْتِقَادِ أَهْلِ السَّلَامِ الْعَارِفِينَ بِكَلَامِ الْأَوْلِيَاءِ الْمُطَّلِعِينَ عَلَى أَحْوَالِهِمُ الصَّحِيحَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَلَا يَعْذِرُونَ الْمُنْكَرِينَ بِالْجَهْلِ لِأَنَّ لَهُمْ مَدْوَحَةً عَنِ الْإِنْكَارِ بِإِكْالِ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالتَّسْلِيمِ فِيمَا لَا يَعْرِفُهُ، وَالْاعْتِرَافِ بِأَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنْ أَحْوَالِ النَّاسِ مَا لَا يَعْلَمُ هُوَ، وَالْجَهْلُ فِي الشَّرِيعَةِ لَيْسَ بِعُذْرٍ فِي مِثْلِ هَذَا، إِذْ هُوَ مِثْلُ جَهْلِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَعِبَادِ الْأَصْنَامِ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَقِّ وَالدِّينِ الصَّحِيحِ. فَإِنَّهُ لَيْسَ بِعُذْرٍ عِنْدَ أَهْلِ التَّصَدِيقِ بِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ لَيْسَ بِعُذْرٍ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَيْضًا، وَإِنْ كَانَ عُذْرًا عِنْدَ هَذِهِ الْمِلَلِ الْبَاطِلَةِ، بَلْ فِي زَعْمِهِمْ أَنَّ مَا أَنْكَرُوهُ هُوَ الْبَاطِلُ، وَمَا أَنْكَرُوا بِهِ هُوَ الْحَقُّ.

و اما هم اکنون در این دنیا منکر خودش را محکوم به کفر نمی کند و نه امثال او ، او را به خاطر آن کارش محکوم به کفر می کنند به دلیل پافشاری همه منکران بر یک عقیده و آن انکار است. پس حکم اسلام بر آنان به مجرد گمانشان بر آن می باشد همانطور که حکم به کفر بر آنان بر اساس اعتقاد مسلمانان آگاه به کلام اولیا و دانا بر احوال صحیح و درست آنان می باشد. و معذور نمی دارند منکرین را به سبب جهل و نادانی زیرا که برای آنان علاج و چاره ای از انکار می باشد با واگذاری امر به خداوند بلند مرتبه و تسلیم در آنچه که آن را نمی داند و اعتراف به اینکه خداوند

می داند از احوال مردم آنچه را که او نمی داند و جاهل و نادانی در شریعت، عذر و بهانه نیست در مثل این مورد زیرا که آن مثل جاهل یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان به آنچه محمد (ص) از حق و دین صحیح آورد می باشند. چون آن در نزد اهل تصدیق عذر و بهانه نیست همانطور که آن نزد پروردگار بلند مرتبه نیز عذر نمی باشد و اگر چه نزد این ملت های باطل عذر باشد، بلکه به گمان آنان همانا آنچه که آن را انکار می کنند باطل و آنچه که به سبب آن انکار می کنند حق است.

وَ حَيْثُ كَانَ حُكْمُ الْمُنْكَرِ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ هُوَ الْكُفْرُ، فَيَتَرْتَّبُ عَلَى ذَلِكَ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَى الْكُفْرِ مِنْ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ كَفَسْخِ النِّكَاحِ وَالْإِسْتِثَابَةِ وَاهْتِرَاقِ الدِّمِّ إِنْ أَصْرَ، وَكَذَلِكَ بَقِيَّةُ أَحْكَامِ الْمُرْتَدِّ.

و از آنجایی که حکم شخص منکر بر اولیای الهی، همان حکم کفر می باشد از این رو راست می گردد بر آن آنچه را که از احکام شریعت بر کفر راست می گردد. مانند فسخ نکاح و طلب توبه کردن و ریختن خون اگر بر آن پا فشاری کند و بقیه احکام مرتد نیز چنین است.

وَ هَذَا كُلُّهُ إِنْ تَحَقَّقْنَا مِنْهُ ذَلِكَ وَ قَدَرْنَا عَلَيْهِ، فَإِنْ لَمْ تَحَقَّقْ وَ غَابَ عَنْنَا نَحْكُمُ بِرَجُوعِهِ عَنْهُ. نَظِيرُ مَا قَالَ الْعُلَمَاءُ فِي الْمُرْتَدِّ، وَ قَالُوا: بَانَ إِنْكَارَ الرَّدَّةِ تَوْبَةً، وَ لَا نَحْكُمُ بِالظَّنِّ فِي أَحَدٍ وَ لَا بِالتَّجَسُّسِ عَلَيْهِ أَتَاهُ مُنْكَرٌ عَلَى وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَصْلًا، كَمَا أَنَا لَا نُسِيءُ الظَّنَّ فِي أَحَدٍ أَتَاهُ يُنْكَرُ فَرَضًا مِنَ الْفُرُوضِ، وَ لَا نَتَّجَسَّسُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ، وَ لَكِنَّا نَحْكُمُ بِمَا نَتَحَقَّقُهُ فِيهِ.

و این در صورتی است که یقین حاصل کنیم انکار اولیاء الله را از او و بر آن قادر باشیم. پس اگر محقق نگردد و از ما پنهان شود به برگشتن او از آن حکم می کنیم. مانند آنچه که علما در مورد مرتد گفتند به اینکه انکار

نمودن ارتداد ، توبه است و با ظن و گمان در مورد کسی حکم نکنیم و نه با تجسس نمودن بر او بر اینکه او در اصل منکر بر ولی از اولیای خداوند بلند مرتبه می باشد همانطور که گمان بد نمی کنیم بر کسی به اینکه بی شک او انکار می کند فرضی از فرایض را و نه بر او تجسس می کنیم در آن و بلکه حکم می کنیم بر اساس آنچه که در آن اطمینان حاصل نمودیم .

وَأَتَّهِمُ نَفْسَكَ فِي الْقُصُورِ عَنْ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَلَأَتَّسِي الظُّنُونِ فِي أَحَدٍ مِنْهُمْ ، وَ لَا تَجَسَّسُ فِيهِمْ ، فَإِنَّ الظَّنَّ السُّوْءَ وَالتَّجَسُّسَ حَرَّمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى ، وَحَرَّمَهُمَا رَسُولُهُ (ص) ، فَلَا يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِمَا إِذَا فُعِلَا حُكْمٌ مِنْ أَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى ، كَمَا أَنَّ الثَّمَامَ إِذَا ثَقَلَ الْقَذْفُ فَهُوَ فَاسِقٌ بِثَقْلِهِ ذَلِكَ لِغَلَةِ الْحَرَامِ ، فَلَا يَتَرَتَّبُ عَلَى قَوْلِهِ حُكْمٌ إِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَى الْمُنْقُولِ عَنْهُ لِعَدَمِ عَدَالَةِ الثَّاقِلِ بِفُسْطِهِ بِنَفْسِ الثَّقَلِ أَوْ عَدَمِ وُجُودِ نَصَابِ الشَّهَادَةِ . و نفس خود را به کوتاهی در شناخت اولیای الهی متهم کن و بریکی از آنان بدگمان مباش و در مورد آنان تجسس مکن چون خداوند بلند مرتبه و رسولش (ص) بدگمانی و تجسس را حرام نموده اند پس بر آن دو - اگر انجام شوند- حکمی از احکام خداوند بلند مرتبه تعلق نمی گیرد همانطور که سخن چین هرگاه افتراپی را از جایی به جایی می برد . پس او به دلیل انتقال آن و انجام دادن کار حرام فاسق است پس برگفتارش حکم اقامه حد بر منقول عنه به دلیل عدم عدالت ناقل به سبب نفس انتقال و یا به دلیل عدم وجود نصاب شهادت درست نمی گردد.

فَكَذًا فِي التَّجَسُّسِ وَ سَوْءِ الظَّنِّ يَفْسُقُ فَأَعْلَهُمَا ، فَلَا يَقْبَلُ قَوْلُهُ فِي الشَّرِيعَةِ وَ لَوْ قَبْلَهُ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ حَالَهُ ، فَإِنَّ الْعَدَالََةَ شَرْطٌ فِي الدِّيَّانَاتِ . وَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ (رض) : حَرَسْتُ مَعَ عُمَرَ الْفَارُوقِ لَيْلَةً بِالْمَدِينَةِ ، فَبَيْنَا نَحْنُ نَمْشِي إِذْ ظَهَرَ

لَنَا سِرَاجٌ ، فَأَنْطَلَقْنَا ، فَلَمَّا دَخَلْنَا مِنْهُ إِذَا بَابٌ مُغْلَقٌ عَلَى قَوْمٍ لَهُمْ لَعَطٌ وَ أَصَوَاتٌ .
 فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِي فَقَالَ: أَتَدْرِي بَيْتَ مَنْ هَذَا ؟ قُلْتُ: لَا . قَالَ: هَذَا بَيْتُ رَبِيعَةَ بْنِ أُمَيَّةَ
 بْنِ خُلْفٍ ، وَ هُمْ الْآنَ شَرَبُوا ، فَمَا تَرَى ؟ قُلْتُ: أَرَى أَنَا قَدْ أَتَيْنَا مَا نَهَانَا اللَّهُ تَعَالَى وَ
 رَسُولُهُ (ع) عَنْهُ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَا تَجَسَّسُوا] ^۱ الْآيَةُ وَ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ:
 وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا تَحَسَّسُوا ، الْحَدِيثُ . فَرَجَعَ عُمَرُ (رض) وَ تَرَكَهُمْ .

و در مورد تجسس و بدگمانی نیز چنین است و فاعل آن دو فاسق
 می گردد پس گفتارش در شریعت قبول نمی شود اگر چه قبول کند آن را
 کسی که حال او را نمی دانست چون در دیانات عدالت شرط است. و از
 عبدالرحمان بن عوف (رض) روایت است: نگاهبانی می دادم شبی را همراه
 عمر فاروق در مدینه پس در حالی که راه می رفتیم ناگهان دیدیم که
 چراغی بر ما ظاهر گشت. پس به سوی آن رفتیم هنگامی که به آن نزدیک
 شدیم ناگهان ملاحظه نمودیم در بسته ای را بر قومی که بانگ و خروش
 می کردند. عمر دستم را گرفت و گفت: «آیا می دانی خانه کیست؟»

گفتم نه ، گفت: «این خانه ربیعه بن امیه بن خلف است و آنان هم اکنون در حال نوشیدن شراب هستند پس نظرتو چیست ؟» گفتم می بینم که ما کاری را انجام داده ایم (یعنی تجسس کرده ایم) که خداوند بلند مرتبه و رسولش (ص) ما را از آن نهی نمودند و پیامبر اکرم (ص) فرمود: و جاسوسی نکنید و نپرسید خبری را پس عمر (رض) برگشت و آنان را ترک نمود.

وَفِي شَرْحِ الشَّرْعَةِ الْمُسَمَّى بِجَمَاعِ الشُّرُوحِ: رَوَى أَنَّ عُمَرَ الْفَارُوقَ (رض) كَانَ يَعْسُ بِالْمَدِينَةِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَسَمِعَ صَوْتَ رَجُلٍ فِي بَيْتٍ يَتَعَتَّى ، فَتَسَوَّرَ عَلَيْهِ ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ امْرَأَةً وَحُمْرًا ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْتُرُكَ وَ أَنْتَ عَلَى مَعْصِيَةٍ؟ فَقَالَ: وَأَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَعْجَلْ إِنْ أَكُنْ قَدْ عَصَيْتُ اللَّهَ تَعَالَى فِي وَاحِدَةٍ ، فَقَدْ عَصَيْتَ اللَّهَ تَعَالَى فِي ثَلَاثٍ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَا تَجَسَّسُوا» وَأَنْتَ قَدْ تَجَسَّسْتَ ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

۱ - و باید دانست که گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن الظن است من الایمان - دوم حرام و آن گمان بد به خدا و مؤمنانست که موجب اثم است - سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و غیره و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه - چهارم مباح و آن در امور دنیا و مهمات معیشت و در این صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده اند. الخ و لَا تَجَسَّسُوا « و تجسس مکنید » چنانچه در کار اسامه بد گمان شدید و تجسس کردید (تفسیر حسینی ص ۱۱۷۳) وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَتَّاجِسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا . وَ فِي رِوَايَةٍ: وَلَا تَنَافَسُوا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. (مشکوٰۃ المصابیح ص ۴۲۷ بَابُ مَا يُنْهَى عَنْهُ مِنْ

التَّهَاجُرِ وَالتَّقَاطُعِ وَاتِّبَاعِ الْخُورَاتِ وَفِي الْجَامِعِ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ لِلْإِمَامِ السُّيُوطِيِّ - ص ۳۸۳ ج ۳ سطره ۵ مَعَ زِيَادَةٍ مِنْ قِسْمِ الْقَوَالِ -

و از ابی هریره T روایت است رسول خدا (ص) فرمود: (بر حذر باشید از ظن و گمان چون ظن و گمان دروغ ترین سخن است. و تجسس نکنید و یکدیگر را نکوبید. و حسد نورزید و بر یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید و با یکدیگر دشمنی نکنید و باشید بندگان خداوند در حالی که با یکدیگر برادر هستید. و در روایتی آمده است «ولا تنافسوا» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ T أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. (صَحِيحُ الْمُسْلِمِ ص ۳۱۶ ج ۲، كِتَابُ الْبِرِّ وَالصَّلَةِ، بَابُ تَحْرِيمِ الظَّنِّ وَالتَّجَسُّسِ وَالتَّنَافُسِ ۱۲-۱۳، سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ ص ۳۲۵ ج ۲، كِتَابُ الْأَدَبِ، بَابُ فِي الظَّنِّ ۱۲)

از ابی هریره T روایت است، بی گمان رسول اکرم (ص) فرمود: «پرهیزید از ظن و گمان بدرستی که ظن و گمان دروغ ترین سخن است و تفحص و جاسوسی نکنید و با یکدیگر رقابت نکنید و حسد نورزید و بغض و کینه نداشته باشید و با یکدیگر دشمنی نکنید و باشید بندگان خداوند در حالیکه با یکدیگر برادرید»

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: (وَلَا تَجَسَّسُوا)، إِثْمَامًا لِمَا سَبَقَ لِأَنَّهُ تَعَالَى لِمَا قَالَ: (اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ) فَهُمْ مِنْهُ أَنَّ الْمُعْتَبَرَ الْيَقِينَ، فَيَقُولُ الْقَائِلُ: أَنَا أَكْشِفُ فَلَانًا يَعْنِي أَعْلَمُهُ يَقِينًا، وَأَطْلُعُ عَلَى عَيْبِهِ مُشَاهَدَةً، فَأَعِيبُ، فَأَكُونُ قَدْ اجْتَنَبْتُ الظَّنَّ. فَقَالَ تَعَالَى: وَلَا تَتَّبِعُوا لظَنِّ، وَلَا تَجْتَهِدُوا فِي طَلَبِ الْيَقِينِ فِي مَعَايِبِ النَّاسِ. (التَّفْسِيرُ الْكَبِيرُ ص ۱۳۴ ج ۲۸۰)

سپس خداوند بلند مرتبه فرمود: تجسس نکنید، به حجت اتمام بر آنچه که گذشت. زیرا که خداوند بلند مرتبه هنگامی که فرمود: اجتناب کنید از بسیاری گمانها، از آن اینگونه فهمیده می شود که براستی آنچه معتبر می باشد یقین است. پس گوینده، می گوید من فلانی را کشف نمودم یعنی ا و را یقینا می شناسم و بر عیب او آگاه هستم از

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَىٰ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۱ وَ قَدْ تَسَوَّرَتْ عَلَىٰ ، وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ]^۲ وَ قَدْ دَخَلَتْ بَيْتِي بِلَا إِذْنٍ وَلَا سَلَامٍ. فَقَالَ عُمَرُ (رض) : هَلْ عِنْدَكَ مِنْ خَيْرٍ إِنْ عَفَوْتُ عَنْكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَئِنْ عَفَوْتُ عَنِّي لَا أَعُودُ لِمِثْلِهَا أَبَدًا. فَعَفَا عَنْهُ وَ تَرَكَهُ وَ خَرَجَ .

(و در شرح الشرعه مسمى به جامع الشروح آمده است: روایت شد به تحقیق عمر فاروق (رض) شبی را در مدینه پاسبانی می نمود پس صدای مردی را در خانه ای شنید که آواز می خواند. پس بر دیوار خانه او بالا رفت و نزد او خمر و زنی را دید پس گفت : «ای عبدالله آیا گمان می کنی که خداوند بلند مرتبه تو را می پوشاند در حالیکه تو بر انجام گناه هستی؟» پس گفت : «و تو ای امیر المؤمنین عجله نکن اگر من خداوند بلند مرتبه را در یک امر نافرمانی نمودم پس تو خداوند بلند مرتبه را در سه امر نافرمانی کردی خداوند بلند مرتبه فرمود: جاسوسی نکنید در حالی که جاسوسی کردی ، و خداوند بلند مرتبه فرمود: و نیست نیکوکاری به آنکه در آیین در خانه ها در حالت احرام از پس پشت آنها و لیکن صاحب نیکوکاری آن است که پرهیزگاری کند و در اید در خانه ها از راه دروازه ها و حذر کنید از خدا تا

طریق مشاهده پس او را عیب نمودم و از گمان اجتناب کردم. پس خداوند بلند مرتبه فرمود: «و پیروی نکنید ظن و گمانی را و کوشش نکنید تایقین حاصل نمایید در عیوب مردم.»

۱- سوره بقره آیه ۱۸۹

۲- سوره نور آیه ۲۷

در عقائد الموحدين که از تصنيف شيخ عبدالکريم بن محمد لاهوری است آورده است: بدان ای مرید صادق که حق تعالی دور گردانیده مریدان کاذب را از حضرت علیه خود و خاص گردانیده ایشان را در طبقه سفلی از نار لِقَوْلِهِ تَعَالَى: [إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ

نَصِيرًا^۱ «هر آینه منافقان را در جهنم پست ترین جایگاه است و هرگز برای ایشان هیچ یاری دهنده ای نخواهی یافت.» بدانکه نفاق بردو قسم است: نفاق در شریعت و نفاق در طریقت. نفاق شریعت تکذیب رسول الله (ص) است در قلب نه در لسان لِقَوْلِهِ تَعَالَى : [إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ^۲] «ای رسول خدا چون منافقان نزد تو آمده گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو پیغمبر خدایی و خدا می داند که تو پیغمبر اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان سخن دروغ می گویند.»

وَلِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : [يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ^۳] «به زبان خود می گویند آنچه در دل ایشان نیست.» نفاق طریقت تکذیب کردن مرید است مر شیخ خود را باطناً اگر چه اقرار کرده باشد در ظاهر و عدم تصدیق اوست بر کمال شیخ خود باید دانست که نفاق طریقت سخت تر و بد تر است از نفاق شریعت. چرا که طریقت باطن شریعت است وَالْبَاطِنُ أَدَقُّ مِنَ الظَّاهِرِ باطن دقیقتر و پیچیده تر از ظاهر است. و دیگر مرید چون مصدق به کمال شیخ نباشد گویا مصدق به کمال نبی (ص) نیست لِقَوْلِهِ (ع) : الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ

۱ - سوره نساء آیه ۱۴۵

۲ - سوره منافقون آیه ۱

۳ - سوره فتح آیه ۱۱

كَالْتَبِيِّ فِي أُمَّتِهِ^۱ (شیخ در میان قوم خویش مانند نبی در میان امتش

۱- قَالَ السُّيُوطِيُّ فِي الدُّرَرِ الْمُتَنَبِّرَةِ : أَسْتَدَّهُ الدَّيْلَمِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي رَافِعٍ وَذَكَرَهُ أَيْضًا فِي جَامِعِهِ الصَّغِيرِ بَلْفَظٍ (الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالْتَبِيِّ فِي أُمَّتِهِ) وَعَزَاهُ إِلَى الْخَلِيلِ وَابْنِ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ بَلْفَظٍ (الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالْتَبِيِّ فِي أُمَّتِهِ) وَعَزَاهُ إِلَى ابْنِ حَبَّانَ فِي الضُّعَفَاءِ وَالشَّيْرَازِيِّ فِي الثَّقَابِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَرَدَّهُ السُّيُوطِيُّ إِلَى ضَعْفِهِ وَلَكِنْ يُؤَيِّدُهُ (الْعُلَمَاءُ وَرَتَّةُ الْأَنْبِيَاءِ، عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ) فَقَدْ أَسْرَفَ مَنْ عَدَّهُ فِي الْمَوْضُوعَاتِ، حَاشِيَةُ مَكْتُوباتِ الْإِمَامِ الرَّبَّانِيِّ حَضَرَتْ مُجَدِّدٌ لِلْأَلْفِ الثَّانِي ص ۳۷۰ دفتراول مکتوب ۲۴. الْخَلِيلِيُّ فِي مَشِيخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ : الْجَامِعُ الصَّغِيرُ فِي أَحَادِيثِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ص ۹۰ جلد ۲

حب ۳ لا بِنِ حَبَّانَ فِي الضُّعَفَاءِ ، الشَّيْرَازِيُّ فِي الثَّقَابِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ : حَدِيثٌ ضَعِيفٌ الْجَامِعُ الصَّغِيرُ فِي أَحَادِيثِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ص ۹۰ جلد ۲. وَجَزَمَ ابْنُ حَجَرٍ وَغَيْرُهُ بِأَنَّهُ مَوْضُوعٌ : الْفَوَائِدُ الْمَجْمُوعَةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْمَوْضُوعَةِ ص ۲۸۶ . لِشَيْخِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّوْكَانِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ۱۲۵۰ ابْنِ حَجَرٍ وَغَيْرُهُ مَعْتَقِدُونَ بِهِ إِنَّهُ مَوْضُوعٌ اسْت.

وَرَوَى الْخَطِيبُ فِي الْجَامِعِ عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ مِنَ الْأَجَلَالِ تَوْقِيرُ الشَّيْخِ مِنْ أُمَّتِي ، وَلَعَلَّهُ مِنْ جَوَامِعِ الْكَلِمِ ، فَإِنَّ الشَّيْخَ يُطْلَقُ عَلَى ذِي الشَّيْبَةِ وَالْعَالَمِ وَالرَّئِيسِ . وَمِنْهُ مَا رَوَى : الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالْتَبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . مِرْقَاةُ الْمَفَاتِيحِ (شَرْحُ مَشْكُوتِ الْمَصَابِيحِ ص ۲۲۸ الجزء ۹) .

خطیب در جامع از انس روایت کرده است: به تحقیق از بزرگی امت من است حرمت و احترام گذاشتن برای شیخ شاید این جمله از جوامع کلم باشد چون به درستی به هر یک از پیر مرد .عالم وبزرگ قوم ، شیخ گفته می شود واز جمله آن این روایت است (شیخ در قوم خود مانند نبی در میان امت خود می باشد).

وَقَالَ النَّبِيُّ (ص) : الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالْتَبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . الْخَلِيلِيُّ فِي مَشِيخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ ۱۲ ص ۳۹۴- سطر ۵- ج ۴). وَقَالَ النَّبِيُّ (ص) : الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالْتَبِيِّ فِي قَوْمِهِ.

است.) چرا که شیخ نایب نبی است (ص) در طلب کردن خلق به سوی حقّ -
جَلَّ سُلْطَانُهُ (وَالنَّائِبُ كَالْمُنُوبِ) کسی که انقیاد و فرمان برداری کرد امر نایب
را گویا انقیاد کرد امر منوب را. کسی که انقیاد نکرد امر نایب را گویا انقیاد
نکرد امر منوب را چرا که نیابت نایب از منوب است. لِقَوْلِهِ (ع) : مَنْ أَطَاعَ
خَلِيفَتِي فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَ مَنْ عَصَى خَلِيفَتِي فَقَدْ عَصَانِي^۱ به جهت قول رسول

(حب) فِي الضُّعَفَاءِ وَالشَّيْرَازِيِّ فِي الثَّلَاقِبِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ T جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ
وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِيرُ لِلْإِمَامِ السُّيُوطِيِّ ص ۳۹۴ - ج ۴ مِنْ قِسْمِ الْأَقْوَالِ. قَالَ النَّبِيُّ (ص)
:الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ. الْخَلِيلِيُّ فِي مَشِيخَتِهِ وَابْنُ النَّجَّارِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ (رض) (ص ۹۴ -
ج ۴). قَالَ النَّبِيُّ (ص) :الشَّيْخُ فِي بَيْتِهِ كَالنَّبِيِّ فِي قَوْمِهِ. حب فِي الضُّعَفَاءِ وَالشَّيْرَازِيِّ فِي
الثَّلَاقِبِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ (رض) ص ۳۹۴ - سطر ۷ - ج ۴ - قِسْمُ الْأَقْوَالِ، جَامِعُ الْأَحَادِيثِ.

۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ عَنْ شُعَيْبٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ أَنَّ الْأَعْرَجَ حَدَّثَهُ ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ،
أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) ، يَقُولُ : نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ . وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ : مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ
اللَّهَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ ، وَ مَنْ يُطِيعُ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ يُعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي ،
وَأَمَّا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ ، وَيُنْتَقَى بِهِ ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا ،
وَأَنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ . صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ۴۱۵ - الجزء ۱۲ - كِتَابُ الْجِهَادِ بَابُ يُقَاتَلُ
مِنْ وَرَاءِ الْإِمَامِ وَيُنْتَقَى بِهِ سُنَنُ النَّسَائِيِّ (ص ۱۸۴ - ج ۲ - كِتَابُ بَيْعِهِ)

روایت کرد برای ما ابو الیمان از شعیب ، روایت کرد برای ما ابو الزناد بی شک
اعرج برای او روایت کرد و او از ابو هریره شنید و او از پیامبر اکرم (ص) شنید که
می فرماید : « ما آخرون سابقون هستیم و با این اسناد کسی که مرا اطاعت کند خدا را
اطاعت نموده است و کسی که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و کسی که
امیر را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و کسی که امیر را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده

اکرم (ص): «کسی که از جانشین من اطاعت کند بی شک از من اطاعت نموده است ، و کسی که از جانشین من نافرمانی کند به تحقیق نافرمانی من را کرده است».

بدان که نفاق در طریقت آن است که کسی مبايعت به همراهی شیخی بکند و مطلب و مقصد آن در همین مبايعت نباشد مگر عز و جاه در نزد مردم. تلبیس و خلاص کردن خود را از ملامتی ایشان و به شأن این کس این حدیث صادق خواهد بود قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَنْ تَهَيَّأَ لِلنَّاسِ بِقَوْلِهِ وَلِبَاسِهِ ، وَخَالَفَ ذَلِكَ أَعْمَالُهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. هر کس هیئت و ظاهر خود را برای مردم با قول و لباس خود بیاراید و عملش با آن مخالف باشد پس بر او لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم باد.

بدان که ارتداد نیز بر دو قسمت است: ارتداد در شریعت و ارتداد در طریقت. ارتداد در شریعت آن است که کسی مرتد شود و از دین بگردد بعد از ایمان آوردن به رسول الله (ص) وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. و این قسم ارتداد کفر است در شرع لِقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

است . همانا امام سپر و پناهگاهی است که از پس آن کارزار می شود و به وسیله آن از بلا نکه داشته می شود. پس اگر به تقوای الهی امر کند و عدالت برقرار سازد پس بدان سبب برای او اجر است و اگر به غیر آن گفت پس ضرر آن به او بر می گردد».

۱ - وَرَوَى الدَّيْلَمِيُّ عَنْ عَقَبَةَ بْنِ عَمْرِو عَنْ النَّبِيِّ (ص) ، أَنَّهُ قَالَ : مَنْ تَهَيَّأَ لِح. الْبَرِيقَةِ

الْمَحْمُودِيَّةُ فِي شَرْحِ الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ (ص ۱۳۴ جلد ۳ سنه)

خَالِدُونَ^۱» و هر که از شما از دین خود بر گردد پس کافر بمیرد اعمال چنین اشخاصی در دنیا و آضایع و باطل می گردد و آنان اهل جهنمند و در آن همیشه معذب خواهند بود». ارتداد در طریقت آن است که مرید بعد از اعتقاد داشتن به شیخ خود از شیخ خود منکر شود و اعتقاد او زائل گردد خسر دنیا و الآخرة خواهد شد و این قسم ارتداد کفر است در طریقت لِقَوْلِهِ (ع) : مَنْ عَرَفَ طَرِيقًا إِلَى اللَّهِ ، فَسَلَكَهُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ عَنْهُ عَذْبَهُ اللَّهُ بِعَذَابٍ لَمْ يُعَذِّبْ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. (اگر کسی راهی را به سوی خداوند شناخته و در آن سلوک نماید سپس از آن برگردد خداوند او را به گونه ای عذاب خواهد داد که کسی از عالمیان را عذاب نداده است .)

دیگر حضرت رسالت پناه (ص) فرموده: الصَّلَاةُ إِلَى الصَّلَاةِ كَفَّارَةٌ ، وَ الرَّمَضَانُ إِلَى الرَّمَضَانِ كَفَّارَةٌ إِلَّا مِنَ الثَّلَاثَةِ ، الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَ تَرْكُ السُّنَّةِ وَ تَقْضُ الصَّفَقَةِ^۲. (یعنی نماز تا نماز کفارت است و رمضان تا رمضان کفارت است مگر از سه چیز شرک آوردن به خدای تعالی و بیرون آمدن از سنت و جماعت و شکستن بیعت که یکی با درویشی بیعت کند پس از وی برگردد- نعوذ بالله منه -).

۱- سوره بقره آیه ۲۱۷

۲- رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ ٢ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : الصَّلَاةُ إِلَى الصَّلَاةِ ... أَحْيَاءُ عُلُومِ الدِّينِ ص ۲۲ ج ۴ وَ بِمَضْمُونِهِ صَحِيحُ الْبَخَارِيِّ ص ۱۶ ج ۱ الْجُزْءُ الْأَوَّلُ كِتَابُ الْعِلْمِ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ

و این ارتداد طریقت است و این ارتداد طریقت بد تر از ارتداد شریعت است. زیرا مرتد شریعت هر چه کرده باشد ، چون باز اید و به اسلام رجوع آرد کلمه « لا اله الا الله » بگوید از کفر نجات یابد و باز بر سر کار اید و مرتد طریقت ، خلاص نیابد تا شیخ وی باز وی را قبول نکند و بعد از ارتداد خود به شیخ دیگر که رجوع کند اگر مرجوع الیه شیخ دین است او را قبول نخواهد کرد مثال او مثل بیضه گنده پوده و تخم مرغ فاسد است که هیچ کس او را به صلاح نتواند آورد.

✓ بیت :

اگر از طاق ابرویت بیفتم بر نمی خیزم
اگر از آسمان افتم امید زندگی دارم

و اگر مرجوع الیه شیخ دنیا است ضال و مضل است از او جز کفر و ضلال دیگر نخواهد گشود حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را از ارتداد و انکار فقرا و طعن درویشان نگاه دارد به حرمت سید البشر صلی الله علیه و سلم.

فصل پنجم

در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب

الهی است و خوارق و کرامات

شرط آن نیست .

بدان که ظهور خوارق و کرامات، شرط ولایت نیست چنانچه علمای عاملین مکلف به حصول خوارق نیستند؛ اولیا نیز به ظهور خوارق مکلف نیستند؛ زیرا ولایت عبارت از قرب الهی - جل سلطانه - است که بعد از نسیان ما سوی به اولیای خود کرامت می فرماید. اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت ولایت تأثیر ندارد و تفاضل آنجا به اعتبار قرب الهی - جل شأنه - تواند بود.

که در ولی اقرب، ظهور خوارق اقل با شد و خوارق که از بعض اولیای این امت به ظهور آمده از اصحاب کرام (رضی الله عنهم) عشر عشیر آن نیامده تا آنکه افضل اولیا به مرتبه ادنی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوتاه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت و ولایت جماعتی هستند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب نیست بر قوت نظر ایشان. حضرت صدیق اکبر (رض) به واسطه آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت.

و لهذا اسبق سابقان این امت آمد و ابوجهل لعین به واسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات با هره و معجزات قا هره به دولت تصدیق نبوت، مشرف نشد. شخصی را از این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محدثات، هیچ اطلاع ندهند. و شخص دیگر با شد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند. و شخص ثالث را از قرب هیچ

ندهند و اطلاق در مغیبات بخشند. شخص ثالث از اهل استدراج است و صفای نفس او را به کشف مغیبات مبتلا ساخته و در ضلالت انداخته کریمه [وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَالْسَّاهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ]

۱- سوره مجادله آیه ۱۸ و ۱۹ «ومی پندارند که ایشان بر چیزی هستند ، آگاه شوید هر آینه ایشان دروغ گو هستند. شیطان بر ایشان چیره شده است، و یاد خدا را از خاطر شان برده است. این جماعت لشکر شیطان هستند. آگاه باشید هر آینه لشکر شیطان زیان کار هستند.» «وَيَحْسِبُونَ» و آن روز می پندارد «أَنَّهُمْ» همانا ایشان «عَلَى شَيْءٍ» و بر چیزی اند و کاری می کنند که سوگند می خورند و خدا می فرماید «أَلَّا إِنَّهُمْ» بدانید بدرستی که ایشان «هُمُ الْكَاذِبُونَ» ایشانند دروغگویان دروغ ایشان به غایت رسیده که به دانای نهان و آشکارا نیز دروغ می گویند «اسْتَحَوْذَ» مستولی شد و غلبه کرد «عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ» برایشان دیو و به وسوسه میل داد ایشان را به معاصی «فَالْسَّاهُمْ» پس فراموش گردانید بر ایشان «ذَكَرَ اللَّهُ» یاد کردن خدا تا نه به دل یادکنند و نه به زبان. «أُولَئِكَ» آن گروه فراموش کاران «حِزْبُ الشَّيْطَانِ» لشکر دیوانند و متابع او «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ» بدانید به درستی که سپاه دیو «هُمُ الْخَاسِرُونَ» ایشانند زیان کاران که نعیم مؤید از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند (تفسیر حسینی ص ۱۲۴۳)

(وَيَحْسِبُونَ) فِي الْآخِرَةِ (أَنَّهُمْ) بِتِلْكَ الْإِيمَانِ الْفَاجِرَةِ (عَلَى شَيْءٍ) مِنْ جَلْبِ مَنْفَعَةٍ أَوْ دَفْعِ مَضَرَّةٍ كَمَا كَانُوا عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا ، حَيْثُ كَانُوا يَدْفَعُونَ بِهَا عَنْ أَرْوَاحِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ، وَيَسْتَجِرُونَ بِهَا فَوَائِدَ دُنْيَوِيَّةٍ (أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ) الْبَالِغُونَ فِي الْكَذِبِ إِلَى غَايَةٍ لَيْسَ وَرَائِهَا غَايَةٌ حَيْثُ تَجَاسَرُوا عَلَى الْكَذِبِ بَيْنَ يَدَيِ عَلَامِ الْغُيُوبِ ، وَزَعَمُوا أَنَّ إِيْمَانَهُمُ الْفَاجِرَةَ تُرَوِّجُ الْكَذِبَ لَدَيْهِ عَزَاجِلَ كَمَا تُرَوِّجُهُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ . (اسْتَحَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ) أَيْ غَلَبَ عَلَى

نشان حالشان است و شخص اول و ثانی که از اولیاء الله به دولت قرب مشرف شده اند کشف مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف اینها نه در ولایت ایشان نقصان می آرد تفاوت آنها به اعتبار درجات قرب است. بسی اوقات است که صاحب عدم کشف صور غیبی از صاحب کشف آن صور، افضل بود و پیش قدم به واسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است؛ بعد از ذکر کرامات و خوارق مواهب حق اند جل شأنه - گاهی هست که قومی را به آن مکاشفه مشرف سازند و این دولت بدهند و گاهی هست که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی از این طایفه که او را هیچ از این کرامت و خوارق ندهند. زیرا که این همه کرامات از برای تقویت یقین

عُقُولِهِمْ بَوَسْوَسَتِهِ وَ تَزْيِينِهِ حَتَّى اتَّبَعُوهُ ، فَكَانَ مُسْتَوِلِيًّا عَلَيْهِمْ . (تَفْسِيرُ رُوحِ الْمَعَانِي جزء ۲۸ - ص ۳۰۰ - سطر ۸)

و گمان می کنند در آخرت، به درستی که ایشان با این ایمان فاجره بی اعتبار بر درجه ای از جلب کردن منفعت یا دفع کردن ضرر هستند. هم چنانکه بر آن در دنیا می بودند، چنانچه به وسیله آن ایمان ، روحها و اموال شان را از هلاکت دور می کردند و به آن فایده های دنیایی خود را طلب می کردند. آگاه شوید همانا ایشان دروغگویانند. که در کذب و دروغ مبالغه می کنند به گونه ای که برای آن نهایتی نمی باشد به نحوی که در پیشگاه علام الغیوب جسارت بر کذب نمودند و چنین گمان کردند که ایمان فاجره ایشان، کذب را نزد خداوند بلند مرتبه ارزش داده است، چنانچه آن را نزد مؤمنین ارزش داده است. شیطان برایشان چیره گشته است یعنی شیطان بر عقلهای ایشان به وسوسه کردن خود و زینت دادن خود غالب شد تا اینکه او را پیروی کردند پس بر آنها مسلط گشت.

عطا می فرماید. کسی را که صرف یقین داده شده است او را به آن کرامت حاجت نبود و این همه کرامات دون ذکر ذات است.

و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب به شیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده است: « که فراست بر دو نوع است: فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع و اهل ریاضت است. فراست اهل معرفت، متعلق به شناختن استعداد طلاب است و شناختن اولیای حق سبحانه که به حضرت جمع واصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب رجوع مخصوص به کشف صور و احوال مغیبات است که به مخلوقات تعلق دارند و چون اکثر خلائق از جناب قدس حق جل جلاله اهل انقطاع اند و اشتغال به دنیا دارند دل‌های ایشان مایل به کشف صور است و به اخبار مغیبات مخلوقات است. این معنی نزدشان عظیم است و گمان می برند که اینها اهل الله اند و خاص اویند سبحانه و تعالی و اعراض می نمایند از کشف اهل حقیقت و متهم می سازند اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی اخبار می نمایند .

و می گویند «که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان می برند هر آینه این جماعت خبر می دادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال ما نیست، چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اعلی است از احوال مخلوقات» و تکذیب می نمایند فراست اهل معرفت را که به ذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد به این قیاس فاسد خود این گمراهان محروم مانده اند از این جماعت و از علوم صحیحه این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگان را فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را به جناب قدس حق جل جلاله مشغول ساخته است ایشان را از ما سوای خود از جهت حمایت ایشان و

غیرتی که بر ایشان دارد. اگر ایشان به احوال خلق معترف می شدند، صلاحیت بزرگ جناب قدس جل جلاله در ایشان نمی نمایاند.

حضرت شیخ محی الدین ابن العربی می فرمودند: «که بعضی اولیای کرام، کرامات و خوارق از ایشان بسیار به ظهور آمده است، در آخر نفس از ظهور این کرامات خود نادم بودند و تمنا می کردند که کاش این همه خوارق از ما به ظهور نمی آمد.» پس بدانید ای سالکان راه دین اگر تفاضل به اعتبار کثرت ظهور خوارق بودی، ندامت بر این طور معنی نداشتی.

سؤال: چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا کرده شود؟ **جواب:** متمیز نشود گفته محق و مبطل ممتزج بود اختلاط حق به باطل لازم این نشاء دنیویست علم به ولایت ولی همچنین در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند که به ولایت خود اطلاع ندارند پس چگونه دیگری را اطلاع در ولایت ایشان لازم بود. و در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی، متمیز شود که علم به نبوت نبی، واجب است و ولی چون به شریعت نبی خود دعوت می نماید معجزه نبی، او را کافیهست اگر ولی به ما و رای شریعت نبی خود دعوت می نمود از خوارق چاره نبود و چون دعوت او مخصوص به شریعت نبی است خوارق هیچ در کار نیست.

علمای عاملین دعوت به ظاهر شریعت می نمایند. و اولیاء الله هم دعوت به ظاهر شریعت می نمایند و هم به باطن شریعت می فرمایند. اول مریدان و طالبان حق را به توبه و انابت دلالت می نمایند و به اتیان احکام شریعت ترغیب می فرمایند و ثانیاً به ذکر حق جل جلاله راه می نمایند و تأکید می فرمایند که جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الهی تعالی دارند به حدی که ذکر استیلا فرماید یقین است که ولی را از برای این دعوت که

به ظاهر شریعت و به باطن شریعت متعلق است، آوردن خوارق چه در کار است. پیری و مریدی عبارت از این دعوت است، به خوارق کار ندارد و به کرامت او را مساس نیست به آنکه گوییم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق، خوارق و کرامات پیر را احساس می نماید. و در معامله غیبی هر زمان از وی مددی می خواهد، می یابد و ظهور خوارق نسبت به دیگران در کار نیست؛ اما نسبت به مریدان، کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است.

چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند که پیر، دل مرده را زنده گردانیده است و به مشاهده و مکاشفه رسانیده. نزد عوام، احیای جسدی، عظیم الشان است و نزد خواص، احیای قلبی و روحی برهان رفیع الشأن است.

خواجه محمد پارسا - قدس سره - در رساله قدسیه می فرماید: «احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله از آن احیای اعراض نموده به احیای روحی پرداخته اند و متوجه احیای دل مرده طالب گشته اند. والحق که احیای جسدی نسبت به احیای قلبی و روحی کالمطروح فی الطریق است و نظر به این داخل عبث چه این احیا سبب حیات چند روزه است و آن احیا وسیله حیات دایمی است.

علامتی که محق این طایفه از مبطل اینها جدا شود آن است که اگر شخصی باشد که استقامت در شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را به حضرت حق جل جلاله میلی و توجهی پیدا می گردد و برودتی از ماسوای مفهوم می شود آن شخص، شخص محق است و در عدد اولیاء الله است علی تفاوت الدرجات. این هم نظر به ارباب مناسبت بی مناسبت محض، محرومی مطلق است.

✓ بیت:

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

✓ مصرع :

إِنَّمَا يَعْرِفُ ذَا الْفَضْلِ مِنَ النَّاسِ ذَوُوهُ^۱

یعنی فقط صاحب فضل و بزرگی را از مردم هم مثل و مانندشان می شناسد. یعنی ولی، ولی را می شناسد و عالم، عالم را و طبیب، طبیب دیگر را علی هذا القیاس. و غیر، امثال ایشان را نخواهد شناخت و اگر احوال و علم ایشان را انکار کنند به جهت عدم مناسبت که به ایشان تأثیر نکرده باشد پس انکار ایشان را اعتبار نخواهد بود. چرا که مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَجِدْ (کسی که نچشد نمی یابد.)

✓ مصرع: لذت می نشناسی به خدا تا نچشی

و بعضی از علمای بی عمل و عوام که مشارکت است ایشان را با هم اعمال صوری را ملاحظه نموده، خواص اولیاء الله را بلکه اخص خواص را در رنگ خودشان تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند و محروم می مانند. قَوْلُهُ تَعَالَى: [فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا]^۲. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ]^۳ نشان حالشان است.

۱- در آیه شرح هدایه النحو صفحه ۱۴۴ المقصد الثالث فی المجرورات

۲- [فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ] سوره التغابن

آیه ۶ «پس گفتند: آیا آدمیان ما را هدایت می کنند راهنمایند ما را پس کافر شدند و رو گردانیدند والله بی نیاز، توانگر و ستوده شده است.»

۳- سوره فرقان آیه ۷ «و می گویند: این چه پیغمبری است؟ که او غذا

می خورد، و در بازارها راه می رود.»

✓ بیت:

هر کس افسانه بخواند افسانه است
و آنکه دید نقد خود مردانه است
آب نیل است و به قبطی خون نمود
قوم موسی را نه خون بود آب بود

[رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ]¹ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، وَالتَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ

«می گویند: پروردگارا دل‌های ما را منحرف مگردان بعد از آنکه ما را
رهنمود نموده‌ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن، بی گمان بخشایشگر
تویی تو».

فصل ششم

در بیان آنکه فوج فوج

رفتن در همه جا منع نیست .

جوابش آنکه فوج فوج رفتن درجایی منع است که به تکبر و تفخر و تجبر در جایی روند. هرگاه به تواضع و انکسار و خدا طلبی در جایی روند هیچ کس از علما منع نخواهد نمود چرا که در عهد نبی (ص) مردم فوج فوج از اطراف و اکناف به جهت خدا طلبی می آمدند کَمَا وَرَدَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا]^۱

جواب اول از عبارت ایشان این است که این محض افترا است نمی بینی که محبوب سبحانی، غوث الثقلین، حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی که سر حلقه پیران است و از مشایخ سلف می باشد تمام بلده طیبه

۱-سوره نصر آیه ۲ «وقتی که بیاید نصرت خدا و به ظهور آید فتح و ببینی که مردمان گروه گروه در دین خدا داخل می شوند.» «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» چون بیاید یاری کردن خدا یعنی ظفر دادن تو را بر قریش «وَالْفَتْحُ» و فتح مکه تو را و فتح سایر بلدان (شهرها) امت تو را «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ» ببینی تو مردمان را که در می آیند «فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» در دین خدا که اسلام است گروه گروه . در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و بنی قریظه و بنی مرّه و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و بلخای و نجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف به خدمت آن حضرت (ص) آمده به شرف اسلام مشرف شدند. (تفسیر حسینی ص ۱۳۹۰)

بغداد و ماوراءالنهر داخل طریقه علیّه ایشان است و دیگر تمام بلاد و قرا از خلفا و مریدان ایشان هزاران هزار است .

و دیگر خواجه خواجگان و پیر پیران بدر المله والدین، حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند مشکل گشا (رح) که سر حلقه طریقه نقشبندیه است و از مشایخ سلف می باشد ، نمی بینی و نظر انصاف نمی کنی که تمام اهل بلده طیبه مشرفه منوره بخارا و هندوستان و خراسان و روم، رشته طریقه علیّه در گردنشان است و باقی پیران کبار نیز در هر بلده و قریه که بودند همه اهل آنها را داخل طریقه خود گردانیدند تا امروز مثل که جد امجدی غوث زمان، قطب دوران، محبوب سبحان، عاشق الله، محبوب الله ، خواجه خواجگان، پیر پیران، سلطان اهل جذبه و سیلتنا الی الله جناب حضرت مولانا امان الله صاحب مجددی (رح) وقتی که از هندوستان قدوم آوردند، تمام سیابند و غورات و سبزوار و هرات و بکوا و فراه و زمین داور و موسی قلعه و فرسی و شهرک حتی کوهستان را به قدوم شریف خود منور ساخته اند و اهل آنها را داخل طریقه انیقه خود ساخته اند.

بعضی به دست خود ایشان بیعت کرده بعضی به دست خلفای ایشان پس به برکت وجود حضرت جد امجد ما و خلفای ایشان هزاران هزار کس از گرداب بُعد و حرمان به شاه راه قرب و وصل رحمن، سرافراز و ممتاز گشتند .

و جواب ثانی آن که حضرت مجدد الف ثانی در کتاب خود که مسمی به معرفت الحقایق است آورده است : «که شیخ مقتدا حکم کهربا دارد. هر کس را که به او مناسبت است در رنگ خس و خاشاک در عقب او می دود و نصیب خود را از وی استیفا می نماید؛ خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست. مریدان به مناسبت معنوی، منجذب می گردند و آنکه به این

بزرگواران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه هزار معجزه و خوارق و کرامات بیند ابوجهل و ابولهب را شاهد این معنی باید گرفت.»

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى [:وَأَنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ يُجَادِلُوكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ]^۱

جواب ثالث آنکه در تکثیر مریدان و اخوان دینی به موجب قول (ع) : أَكْثَرُوا إِخْوَانَكُمْ فِي الدِّينِ. «به گفته حضرت رسول (ص) برادران تان را در دین زیاد کنید». امیدواریها است و قوله تَعَالَى : [سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ]^۲ نیز مؤید این معنی است و دیگر آن علما نیز در رساله خود فرموده بودند هر پیروی که خلیفه و مرید بسیار داشت، نشان او اعتزال است. جوابش این است که ایشان خبر ندارند که در یوم حدیبیه به همراه آن حضرت (ص) یک هزاروپانصد کس و به قولی دیگر یکهزار و چهارصد کس بیعت کردند.

۱- سوره انعام آیه ۲۵ «اگر آنان همه دلایل و نشانه های حق را هم ببینند آن را باور نمی کنند و ایمان نمی آرند تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می آیند، می گویند: اینها جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست.»

۲- [قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَثَمًا وَمَنْ أَتَّبَعُكُمْ إِلَّا الْغَالِبُونَ]

سوره قصص آیه ۳۵ «خدا گفت: ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویت خواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد و لذا به سبب معجزات ما، آنان به شما دسترسی نمی یابند و بر شما پیروز نمی گردند، بلکه شما و پیروانتان چیره و پیروزید.»

كَمَا قَالَ الْبُخَارِيُّ فِي آخِرِ جُزْءِ السَّادِسِ عَشَرَ: حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُصِيبِ: بَلَّغْنِي أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ: كَانُوا أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، فَقَالَ لِي سَعِيدٌ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ كَانُوا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً الَّذِينَ بَايَعُوا النَّبِيَّ (ص) يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ. حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، قَالَ عَمْرُو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: وَأَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ. وَكُنَّا أَلْفَاوَ أَرْبَعِمِائَةٍ إِنَّتْهِ^۱.

چنانچه امام بخاری (رح) در آخر جزء شانزدهم ذکر نمود که صلت بن محمد برای ما روایت کرد که یزید بن زریع از سعید از قتاده نقل نمود که گفت: به سعید بن مصیب (رض) گفتم به من خبر رسید که جابر بن عبد الله (رض) گفت: «آنهايي که با پیامبر خدا (ص) بیعت کردند ۱۴۰۰ نفر بودند.» و سعید گفت: جابر برای من روایت کرده است که آنها ۱۵۰۰ نفر بودند که در صلح حدیبیه با پیامبر خدا (ص) بیعت کردند. و ابوداود برای ما از شعبه روایت می کند و او از علی و از سفیان نقل می نماید که عمرو گفت: که از جابر بن عبد الله (رض) شنیدم که گفت: پیامبر (ص) در صلح حدیبیه برای ما فرمودند: «شما بهترین کسان در روی زمین هستید.» و ما ۱۴۰۰ نفر بودیم.

جواب ثانی آنکه در مناقب احمدیه آورده است که حضرت عروۃ الوثقی
 - خواجه محمد معصوم صاحب - که ابن حضرت مجدد الف ثانی صاحب

۱- صحیح بخاری ص ۵۹۸ ج ۲ جزء ۱۶ باب غزوه حدیبیه

می باشد و خلعت قیومیت در برداشت؛ ایشان را نهصد هزار کس مرید بود
که به دست خود ایشان بیعت کرده بودند و هفت هزار کس را آن

حضرت خلافت داده اند. و دیگر سید آدم بنوری صاحب که از خلفای حضرت مجدد الف ثانی صاحب بودند، چهار صد هزار نفر بردست ایشان توبه نمودند و رشته طریقه علیّه را بر گردن خویش نهادند و هزار خلیفه کامل داشتند. و دیگر شیخ حبیب الله بخاری که از خلفای حضرت محمد معصوم صاحب است و اعظم ترین مشایخ خراسان و ماوراءالنهر بود، چهار صد نفر را شیخ کامل مکمل کرده و خلافت داده است.

جواب ثالث آنکه در مناقب احمدیه نیز آورده است که حضرت قیوم زمان، قطب الدوران، وسیلتنا الی الله المجید، جناب حضرت شاه احمد سعید احمدی می فرمودند که با وجود تحصیل نسبت باطن تا تهذیب ظاهری نوزد قابل اجازت نمی شود؛ و اگر من قبل از رسیدن به این مرتبه اجازت می دهم به جهت ضرورت و مصلحت خواهد بود و مفید به شرط و إِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوطُ. (هر وقت که شرط از بین رود، مشروط «یعنی چیزی که بر آن شرط کرده شده» نیز از بین می رود).

چنانچه به نظر ترویج طریقه علیه و هدایت خلق الله در آخر الزمان پرفتنه در هر سال هفت و هشت کس را کم و بیش از اجازت و خلافت بهره ور می فرمودند تا آنکه از خلفا و خلفای حضرت ایشان جهانی در حیات جناب ایشان از این طریقه فیض یاب و منور گردیده خصوصاً بلاد خراسان و ماوراءالنهر.

پس بدان ای طالب صادق و به گوش هوش بشنو و دیده بصیرت خود را خلاص کن و به انصاف بنگر به اقوال ایشان که هر گاه کثرت خلفا و مریدان نشان اعتزال باشد پس از عهد نبی (ص) الی یومنا هذا اگر خلفاء الراشدین بودند و اگر اولیاء الله بودند، هزاران هزار به دست ایشان

بیعت کردند و رشته طریقه علیّه به گردن خود نهادند و صدها نفر به خلافت رسیدند.

باید که تمامی اولیاء الله از اهل اعتزال باشند - نعوذ بالله من ذلک - که نسبت اعتزال را به پیشوایان دین و امامان اهل یقین می کنند پس این خبرها به اجماع ثابت شده است که اولیاء الله از اهل سنت و جماعت و از فریقه ناجیه می باشند مگر ایشان خبر ندارند که علمای دین چنین فرموده اند که :

مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ: أَنْتَ كَافِرٌ وَهُوَ بَرٌّ مِنْهُ يَعُودُ الْكُفْرَ إِلَيْهِ، فَكَذًا الْأَعْتِزَالُ. کسی که به مسلمانی بگوید که تو کافر هستی و او از کفر بیزار باشد (کافر نباشد)، کفر به سوی خودش بر می گردد و اعتزال نیز همین طور است.

و دیگر آن علما می گویند: «که بر رساله، عمل روا نیست عمل به آیه و حدیث و فقه باید نمود» و جواب ایشان آن است بدان رساله عمل روا نیست که از نزد خود اختراع کرده باشند. چنانچه خود ایشان از نفسهای خود رساله ها اختراع می کنند. هر گاه رساله ای که متضمن بر آیات و احادیث باشد و مشتمل بر اقوال فقها باشد از کدام جهت عمل بدان روا نیست بلکه عمل به چنین رساله، عمل به آیت و حدیث و فقه است.

فصل هفتم

در بیان آنکه بعضی از علما می گویند که الحال الهام را رواج نیست

و در قانع البدعة آورده است: أَلْهَامٌ لَيْسَ سَبَبًا لِلْمَعْرِفَةِ الْهَامِ سَبَبِي
برای معرفت نیست .

جواب عبارت ایشان آنکه این عبارت ایشان مناقض است مر ظاهر
عبارت قرآن مجید و فرقان حمید را و آیات این است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَقَدْ
مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى] ^۱ «هر آینه ما یک بار
دیگر به تو نعمت فراوان دادیم آنگاه که به سوی مادر تو الهام فرستادیم آنچه
الهام کردنی بود.»

قَالَ فِي الْبَيِّنَاتِ: بِالْإِلْهَامِ أَوْ فِي مَنَامٍ مِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُوحَى إِنْ تَهَيَّأَ. قَالَ
فِي تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْنِ وَمَعَهُ بَعْضُ عِبَارَاتِ الْجَمَلِ: مَنَامًا أَوْ إِلْهَامًا، لِأَنَّهَا لَيْسَتْ بَيِّنَةً.

در تفسیر بیضاوی: گفت (با الهام یا در خواب از آنچه سزاوار است که
وحی شود) و در تفسیر جلالین آمده است و همراه آن ، بعضی عبارتهای
تفسیر جمل است یعنی در خواب یا با الهام؛ زیرا که آن یعنی الهامی که به
حضرت مریم شد، بینه و حجت نیست.

و در تفسیر حسینی آورده است یعنی او را الهام دادیم که در وقتی که
تورا زاده بود و در تفسیر فتح الرحمن آورده است چون الهام فرستادیم به
سوی مادر تو آنچه الهام کردنی بود و در باقی تفاسیر نیز این چنین ذکر
شده است.

وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ اَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ
بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ] ۱

و همچنین خداوند متعال فرموده است: «و پروردگار تو به زنبور
عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و آنچه مردم بنا می کنند خانه بگیر
یعنی در آنها خانه بساز»

قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْبَيْضَاوِيِّ: أَلْهَمَهَا ، وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهَا بِأَنْ اتَّخِذِي مِنَ
الْجِبَالِ بُيُوتًا انتهى. (در تفسیر بیضاوی آمده است: خداوند به زنبور عسل
الهام کرد و در دل او انداخت اینکه در کوه ها خانه هایی را بساز.)

قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْنِ: أَلْوَحَى إِلَهُامٌ. قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْجُمَلِ: أَلْإِيْحَاءُ فِي
الْآيَةِ بِمَعْنَى أَلْإِلْهَامِ. (در تفسیر جلالین آمده است که: وحی ، الهام است.
صاحب تفسیر جمل می نویسد: وحی کردن، در آیه به معنی الهام
می باشد.) و در تفسیر حسینی و در فتح الرحمن آورده است «که الهام
فرستاد پروردگار تو به سوی زنبور عسل یعنی در دل ایشان افکند تا آنکه
فراگیرد از شکاف کوه ها خانه ها آراسته به حسن صنعت الهی» پس از این
عبارت تفاسیر معلوم شد که مراد از (وحی) الهام است.

زیرا که مادر موسی (ع) نبی نبود که وحی بر وی فرود آید از جهت آنکه اجماع در این است که در زمره نسای (در گروه زنان) نبی نیست اگرچه نسای ولیات بسیار است. لهذا مفسرین تفسیر وحی را به الهام نمودند. زیرا که وحی خاصه انبیا است که به واسطه ملک باشد و خَاصَّةُ الشَّيْءِ مَا يُوجَدُ فِيهِ ، وَلَا يُوجَدُ فِي غَيْرِهِ. (صفت ویژه هر چیزی ، چیزی است که در آن وجود داشته باشد و در دیگری وجود نداشته باشد) و الهام، القای خیر است در قلوب به طریق فیض پس در الهام، انبیا و اولیا و سایر مؤمنان شریک هستند. آن علما از کدام جهت و به کدام دلیل خود الهام را خاصه انبیا می دانند و اولیا و مؤمنان را در آن شریک نمی دانند و آن علما این قدر توجه نمی کنند؟ هرگاه بر نحل که از زمره حشرات است و از اضعف مخلوقات است و از زمره مودیات است حق جل جلاله به لطف و کرم خود بر آن الهام می کند پس بر بنی آدم که حق جل جلاله در شأن او فرموده:

[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ]¹

۱ - سوره اسراء آیه ۷۰ [وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا]

«ما آدمی زادگان را گرامی داشته ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده ایم و از چیزهای پاکیزه روزیشان نمودیم و بر بسیاری از آفریده های خود ایشان را کاملاً برتری داده ایم.»

[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ] قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : هُوَ أَكْثَرُهُمْ يَأْكُلُونَ بِالْأَيْدِي ، وَ غَيْرِ الْآدَمِيِّ يَأْكُلُ بِفَمِهِ مِنَ الْأَرْضِ . وَ قَالَ أَيْضًا : بِالْعَقْلِ . (تفسیر خازن ص ۱۷۲ ج ۳ س ۴)

ابن عباس ع گفت: «کرامت انسان این است که آدمیان با دستهایشان می خورند و غیر آدمی با دهان خود از زمین می خورد و نیز گفت: همچنین کرامت انسان با عقل است.»

[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ] أَيْ جَعَلْنَاهُمْ قَاطِبَةً بَرَّهْمُ وَ فَاجِرْهُمْ ذَوَى كَرَمٍ أَيْ شَرَفٍ وَ مَحَاسِنَ جَمَّةٍ ، لَا يُحِيطُ بِهَا نَطَاقُ الْحَصْرِ . وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا : كَرَّمَهُمْ سُبْحَانَهُ بِالْعَقْلِ . وَ فِي رِوَايَةٍ : بَتَّائُولِهِمُ الطَّعَامَ بِأَيْدِيهِمْ لَا بِأَفْوَاهِهِمْ كَسَائِرِ الْحَيَوَانَاتِ . وَ عَنِ الضَّحَّاكِ : بِالنُّطْقِ . وَ عَنْ عَطَاءٍ : بِتَغْدِيلِ الْقَامَةِ وَ امْتِدَادِهَا . وَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ : بِالْمُطَاعِمِ وَاللَّدَاتِ . وَ عَنْ يَمَانَ : بِحُسْنِ الصُّورَةِ . وَ عَنِ ابْنِ جَرِيرٍ : بِالتَّسْلُطِ عَلَى غَيْرِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ وَ تَسْخِيرِهِ لَهُمْ .

یعنی همه ایشان را (نیک ایشان را و فاجر ایشان را) صاحب کرامت یعنی صاحب شرف و صاحب نیکیهای بی شمار و زیاد گردانیدیم که زبان حصر آن را احاطه نمی کند. از ابن عباس روایت شده است که «خداوند بلندمرتبه انسان را به عقل شرافت داد.» و در روایتی است که انسان را به خوردن ایشان طعام را با دستانش کرامت داده است نه مانند سایر حیوانات که با دهانشان می خورند. و از ضحاک روایت شده به سخن گفتن انسان، و از عطاء روایت است به برابر بودن قامت انسان و امتداد آن، و از زید پسر اسلم روایت است به خوراکیها و لذتها. و از یمان روایت است به زیبا بودن صورت، و از ابن جریر روایت است: با مسلط بودن انسان بر غیر خود از خلق و مسخر کردنش آنها را، خداوند به انسان کرامت و شرف داده است.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ : بِجَعْلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْهُمْ . وَ قِيلَ : بِخَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُمْ آدَمَ بِيَدَيْهِ . وَ قِيلَ : بِتَدْبِيرِ الْمَعَاشِ وَالْمَعَادِ . وَ قِيلَ : بِالْخَطِّ . وَ قِيلَ : بِاللَّحْيَةِ لِلرَّجُلِ ، وَ الذَّوَائِبِ لِلْمَرْأَةِ . وَ قِيلَ : وَالْكُلُّ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى سَبِيلِ التَّمَثِيلِ . وَ مَنْ ادَّعَى الْحَصْرَ فِي وَاحِدٍ كَابْنِ عَطِيَّةٍ حَيْثُ قَالَ : إِنَّمَا التَّكْرِيمُ بِالْعَقْلِ لَا غَيْرُ فَقَدْ ادَّعَى غَلْطًا ، وَ رَامَ شَطَطًا ، وَ خَالَفَ صَرِيحَ الْعَقْلِ ، وَ

صَحِيحُ النَّقْلِ . وَ لِذَا اسْتَدْلَّ الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ بِالْآيَةِ عَلَى عَدَمِ نَجَاسَةِ الْآدَمِيِّ بِالْمَوْتِ . (تفسیر روح المعانی ص ۱۰۹ جزء ۱۵).

و از محمد پسر کعب روایت است: کرامت انسان به قرار دادن محمد(ص) از ایشان است، و آمده است به خلق کردن خداوند بلند مرتبه آدم را با دست بلا کیفش می باشد و نیز کرامت آدمی در جایی به تدبیر معاش و معاد زندگانی (دنیوی و اخروی) و در وضعی دیگر به خط نوشتن است، و در مکانی دیگر به ریش برای مردان و گیسو برای زنان ذکر شده است، و گفته شده است: تمامی در حقیقت بر سبیل تمثیل است و کسی که در یکی ادعای انحصار نماید، مانند پسر عطیه در جایی که گفت: «کرامت انسان فقط به عقل است نه غیر آن» به تحقیق ادعای غلط کرده است و با کراهت از حد گذشته و از حقیقت دور شده و با صریح العقل (عقل آشکار) و با روایتها و حدیثهای صحیح مخالفت کرده است. و به خاطر این امام شافعی به وسیله این آیه بر نجس نبودن آدمی با مرگ استدلال می کند.

وَ خَامِسُهَا قَالَ بَعْضُهُمْ: مِنْ كَرَامَاتِ الْآدَمِيِّ أَنْ آتَاهُ الْخَطُّ. وَ پنجم اینک: بعضی علما گفته اند: از کرامت آدمی این است که به او خط عطا نموده است. (تفسیر کبیر ص ۱۳ ج ۲۱) وَالْوَجْهُ الْخَادِي عَشَرَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هَذَا التَّكْرِيمُ مَعْنَاهُ أَنَّهُ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ بِيَدِهِ، وَ خَلَقَ غَيْرَهُ بِطَرِيقٍ كُنْ فَيَكُونُ، وَ مَنْ كَانَ مَخْلُوقًا بِيَدِ اللَّهِ كَانَتْ الْعِنَايَةُ بِهِ أَكْمَلَ، وَ أَكْمَلَ، وَ كَانَ أَكْرَمَ وَأَكْمَلَ. وَ لَمَّا جَعَلْنَا مِنْ أَوْلَادِهِ وَجَبَ كَوْنُ بَنِي آدَمَ أَكْرَمَ وَأَكْمَلَ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

و وجه یازدهم – بعضی از علما گفته اند: «که معنای تکریم این است به درستی که خداوند بلند مرتبه آدم را به دست بلا کیف خود خلق کرد و غیر آدم را به روش کن فیکون آفرید و کسی که مخلوق به دست بلا کیف خدا باشد، عنایت به آن تمام تر و کاملتر می باشد و آن مخلوق با کرامت تر و کاملتر، و وقتی که ما را از اولاد او گردانید با کرامت تر و کاملتر بودن بنی آدم واجب شد.» والله اعلم. (تفسیر کبیر ص ۱۵ ج ۲۱).

وَ يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ تَشْرِيفِهِ لِبَنِي آدَمَ وَ تَكْرِيمِهِ إِيَّاهُمْ فِي خَلْقِهِ لَهُمْ عَلَى أَحْسَنِ الْهَيْئَةِ وَ أَكْمَلِهَا لِقَوْلِهِ تَعَالَى [لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ] سوره تین جزء ۳۰ أَنْ يَمْشِيَ قَائِمًا

چرا الهام نکند و راه خیر را بر او مدلل نسازد؟ با آنکه حق جل جلاله به نفس انسان سوگند خورده و فرموده که راه خیر و شر را بر انسان الهام کردم و اعلام دادم .

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا]^۱

« یعنی سوگند به نفس بنی آدم و کسی که تسویه اعضای او فرموده است پس به آن نفس دروغ و ناپاکی و بی باکی و پرهیزکاری و نیکوکاری او را الهام نموده است ». اگر کسی گوید که تعریف الهام این است که: إِلْقَاءُ الْخَيْرِ فِي الْقَلْبِ بِطَرِيقِ الْفَيْضِ ، وَ يُشْرَحُ لَهُ الصَّدْرُ وَيَطْمَئِنُّ.

مُنْتَصِبًا عَلَى رَجْلَيْهِ ، وَيَأْكُلُ بِيَدَيْهِ وَغَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ ، وَيَأْكُلُ بِفَمِهِ ، وَ جَعَلَ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَفُؤَادًا يَفْقَهُ بِذَلِكَ كُلَّهُ ، وَيَنْتَفِعُ بِهِ ، وَيَفَرِّقُ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَ يَعْرِفُ مَنَافِعَهَا وَ خَوَاصَّهَا وَ مَضَارَّهَا فِي الْأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا . (ص ۵۸ ج ۳ الجزء ۱۵ سُورَةُ الْأَسْرَاءِ آيَةُ ۷۰ تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ)

و خدای تعالی از شرافت دادن خود به بنی آدم و کرامت دادن خود ایشان را در آفریدن ایشان بر نیک ترین شکل و کامل ترین آن خبر می دهد
لِقَوْلِهِ تَعَالَى: [لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ]

به دلیل کلام خداوند بلند مرتبه : « هر آینه آدمی را در نیکو ترین صورت آفریدیم » در حالت ایستاده بر پاهای خود راه می رود و با دو دست خود می خورد و غیر از انسان حیوانات بر چهار دست و پای خود راه می روند و به دهان خود می خورند و حال آنکه خداوند متعال برای انسان شنوایی و بینایی و قلبی را قرار داد که به وسیله تمامی آنها می فهمد و با آن فایده می گیرد و میان اشیا فرق می گذارد و منافع ، خواص و ضررهای آن را در امور دینی و دنیوی می شناسد.

۱ - سوره والشمس آیه ۸ و ۷ «و قسم به نفس آدمی و به ذاتی که او را درست اندام کرد . پس گناه و تقواریا به او تعلیم کرد.»

(القا کردن نیکی در قلب به روش فیض و به جهت فیض ، سینه باز و مطمئن می گردد.)

پس اطلاق الهام بر فجور جایز نبود زیرا که فجور القای شر در قلب است. جواب گویم که: «اطلاق الهام را بر فجور در اینجا به طریق تسامح کردند.»

قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْجُمْلِ: فَاطْلَقُ الْإِلَهَامَ عَلَى الْفُجُورِ تَسَامُحًا أَنْتَهَى. در تفسیر جمل گفت: «پس اطلاق الهام بر تبهکاری به طریق تسامح می باشد.»

تعریف تسامح این است حَمْلُ الْكَلَامِ عَلَى الْمَرَامِ مِنْ غَيْرِ جَزْمٍ وَاهْتِمَامٍ (حمل کلام بر مقصود بدون هیچ گونه نیت و تلاشی) جواب از این عبارت ایشان که اَلْإِلَهَامُ لَيْسَ سَبَبًا لِلْمَعْرِفَةِ. آن است که الهام سبب احکام شریعت نیست که همین الهام او سبب علم او و علم عامه مخلوقات شود و از کتاب و سنت و احکام شریعت مستغنی گردند و خاص بدان الهام عمل نمایند .

كَمَا قَالَ فِي الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ: وَقَدْ صَرَّحَ الْعُلَمَاءُ بِأَنَّ الْإِلَهَامَ لَيْسَ مِنْ أَسْبَابِ الْمَعْرِفَةِ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ التَّكْلِيفِيَّةِ أَنْتَهَى. قَالَ فِي الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ فِي تَرْجُمَةِ هَذِهِ الْعِبَارَةِ: ثُمَّ الظَّاهِرُ أَنَّهُ أَرَادَ أَنَّ الْإِلَهَامَ لَيْسَ سَبَبًا يَحْصُلُ بِهِ الْعِلْمُ لِعَامَّةِ الْخَلْقِ ، وَ يَصْلُحُ لِلزَّامِ عَلَى الْغَيْرِ ، وَإِلَّا فَلَا شَكَّ أَنَّهُ قَدْ يَحْصُلُ بِهِ الْعِلْمُ ، وَقَدْ وَرَدَ الْقَوْلُ بِهِ فِي الْحَبَرِ .

وَقَدْ حُكِيَ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ السَّلَفِ وَ طَائِفَةِ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى جَمِيعُ عُلُومِهِمُ الَّتِي يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهَا فِي دِينِهِمُ الْهَامِيَّةُ وَهَبِيَّةُ. وَأَمَّا الْعُلُومُ

الْاِكْتِسَابِيَّةُ فَهِيَ آلَةٌ عِنْدَهُمْ لِتَحْصِيلِ مَقَامِ الْإِلْهَامِ. فَالْحَاصِلُ أَنَّ الْإِلْهَامَ لَيْسَ حُجَّةً عِنْدَ عُلَمَاءِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ بَحِثٌ تَثْبُتُ بِهِ الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ ، فَيَسْتَعْنُونَ بِذَلِكَ عَنِ الثَّقَلِ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ، بَلْ هُوَ طَرِيقٌ صَحِيحٌ لِفَهْمِ مَعَانِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ عِنْدَ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ عُلَمَاءِ الْبَاطِنِ اِنْتَهَى.

وچنانچه مصنف طریقه محمدیه می نویسد: «همانا علما به صراحت گفته اند که الهام از اسباب معرفت به احکام شرعیه تکلیفیه نیست». در حقیقه الندیّه در ترجمه این عبارت آمده است: سپس ظاهر عبارت این است که مصنف اراده کرد که: همانا الهام، سببی نیست که با آن علم برای عامه خلق حاصل شود و صلاحیت الزام را بر غیر داشته باشد. وگرنه شکی نیست که گاهی با الهام، علم حاصل می شود.» و به تحقیق حکم کردن با آن در خبر وارد شده است.

و به تحقیق از بسیاری از علمای سلف و طایفه محققین از دوستان خداوند متعال حکایت شده است که تمامی علوم که ایشان دردینشان بر آن اعتماد می کنند، الهامی و بخششی است. و اما علوم اکتسابی، پس آن نزد ایشان آلتی برای کسب مقام الهام است، پس نتیجه اینست که همانا الهام، در نزد علمای ظاهر و باطن به نحوی که با آن احکام شرعیه ثابت شود و به وسیله آن از نقل کردن از کتاب و سنت بی نیاز شوند، حجت نیست بلکه الهام، روش صحیحی برای درک معانی کتاب و سنت نزد محققین از علمای باطن است.

تَمَّتْ هَذَا الْفَصْلُ

بحث هفتم در بیان ثبوت کشفیات

[ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ] (یا محمد) «این قصه از اخبار غیب بود که ما بر تو به وحی رساندیم و گر نه تو آنجا که برادران یوسف بر مکر و حيله تصمیم گرفتند حاضر نبودی.»

«ذَلِكَ» الْمَذْكُورُ مِنْ أَمْرِ يُوسُفَ «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» أَخْبَارَ مَا غَابَ عَنْكَ (يَا مُحَمَّدُ) ^۱ آن ذکر شده از امر یوسف (ع) از اخبار آن چیزی بود که از تو پوشیده بود ای محمد (ص)

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ يَعْنِي أَخْبَارَ الْغَيْبِ. ^۲
وَقِيلَ: إِقْسَامُ لِلنُّفُوسِ حَالِ سُلُوكِهَا وَ تَطْهِيرِ ظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا بِالْإِجْتِهَادِ فِي الْعِبَادَةِ وَ التَّرَقُّيِّ فِي الْمَعَارِفِ الْإِلَهِيَّةِ ، فَإِنَّهَا تَنْزِعُ عَنِ الشَّهَوَاتِ ، وَ تَنْشِطُ إِلَى عَالَمِ الْقُدُسِ ، فَتَسْبِيحُ فِي مَرَاتِبِ الْإِرْتِقَاءِ ، فَتَسْبِقُ إِلَى الْكَمَالَاتِ حَتَّى تَصِيرَ مِنَ الْمُكَمَّلَاتِ لِلنُّفُوسِ النَّاقِصَةِ ^۳

۱- سوره یوسف آیه ۱۰۲

۲ - تفسیر جلالین ص ۱۹۹ سطر ۴

۳ - تفسیر خازن ص ۴۵ ج ۳ س ۹

۴ - تفسیر روح المعانی ص ۲۴ جزء ۳۰

(النازعات الخ) گویند: این قسم خوردنی از جانب خداوند به نفوس در حال سلوک ایشان و پاک نمودن ظاهر و باطنشان با سعی و کوشش در عبادت و پیشرفت در معارف الهی است. چون این نفسها از شهوات و خواسته ها خودداری می کنند و به سوی عالم قدس روی می آورند، پس در مراتب ارتقاء غوطه ور هستند و به سوی کمالات سبقت می گیرند تا اینکه از کامل کنندگان برای نفوس ناقص می گردند.

وَرَبَّمَا يَقَعُ السُّؤَالُ عَلَى الْوَجْهِ الْمَحْظُورِ شَرْعًا فَيُظْهِرُ سُبْحَانَهُ، نَحْوَ ذَلِكَ مَكْرًا بِالسَّائِلِ وَاسْتِدْرَاجًا لَهُ. وَثَقَلَ الْإِمَامُ فِي هَذَا الْمَقَامِ عَنِ الْغَزَالِيِّ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَرْوَاحَ الشَّرِيفَةَ إِذَا فَارَقَتْ أَبْدَانَهَا، ثُمَّ اتَّفَقَ إِنْسَانٌ مُشَابَهُ لِلْإِنْسَانِ الْأَوَّلِ فِي الرُّوحِ وَالْبَدَنِ فَإِنَّهُ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَحْصُلَ لِلنَّفْسِ الْمَفَارِقَةِ تَعَلُّقٌ بِهَذَا الْبَدَنِ حَتَّى تَصِيرَ كَالْمُعَاوَنَةِ لِلنَّفْسِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِذَلِكَ الْبَدَنِ عَلَى أَعْمَالِ الْخَيْرِ، فَتُسَمَّى تِلْكَ الْمُعَاوَنَةُ الْهَامًّا، وَتُظَيِّرُهُ فِي جَانِبِ النَّفْسِ الشَّرِيرَةِ وَسُوسَةٍ ائْتَهَى.^۱

و چه بسا طلب و درخواست به گونه ای ممنوع از نظر شرعی واقع می گردد. پس خداوند پاک همانند آن را به جهت حيله کردن به طلب کننده و به خاطر استدراج او (اندک اندک او را به شقاوت انداختن) ظاهر می کند و امام در این مورد از غزالی نقل نمود: «همانا ارواح شریف زمانی که از بدنهایشان جدا شوند، سپس انسانی مشابه انسان اول در روح و بدن گرد آیند پس بعید نیست که برای نفس جدا شده از بدن، تعلق به این بدن حاصل شود تا اینکه نفس جدا شده برای نفس تعلق یافته به آن بدن همانند

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۲۵ جزء ۳۰ س ۹

معاون و یاوری بر انجام اعمال خیر می گردد ، پس آن معاونت و یاری ، الهام نامیده می شود و مانند آن در جانب نفوس شریره ، وسوسه نامیده می شود.

إِشَارَةٌ إِلَى مَا ذُكِرَ مِنْ أَنْبَاءِ يُوسُفَ (ع) ، وَ مَا فِيهِ مِنْ مَعْنَى الْبُعْدِ لِمَا مَرَّ مَرَارًا ، وَالْخِطَابُ لِلرَّسُولِ (ص) وَ هُوَ مُبْتَدَأٌ وَقَوْلُهُ تَعَالَى : «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» الَّذِي لَا يَخُومُ حَوْلَهُ أَحَدٌ، خَبْرُهُ، وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» خَبْرٌ بَعْدَ خَبَرٍ أَوْ حَالٌ مِنْ الضَّمِيرِ فِي الْخَبَرِ ، وَ جَوَزَ أَنْ يَكُونَ «ذَلِكَ» اسْمًا مَوْصُولًا مُبْتَدَأً ، وَ «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» صِلَةٌ ، وَ «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» خَبْرُهُ ، وَ هُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى مَذْهَبِ مَرْجُوحٍ مَنْ جَعَلَ سَائِرَ أَسْمَاءِ الْإِشَارَةِ مَوْصُولَاتٍ ، «وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ» يُرِيدُ إِخْوَةَ يُوسُفَ (إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ) وَ هُوَ جَعَلَهُمْ إِيَّاهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ.^۱

اشاره است به آنچه از اخبار یوسف (ع) ذکر شد و آنچه در آن بود از دور بودن معنی به دلیل آنچه بارها گذشت و خطاب برای رسول (ص) است و «هو» مبتدا است و گفته خداوند بلند مرتبه «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» آن طور اخباری که در اطراف آن کسی نمی گردد ، خبر آن است. و گفته خداوند پاک «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» خبر بعد خبر است یا حال است از ضمیری که در خبر است و جایز دانسته شده اینکه «ذَلِكَ» اسم موصول مبتداء باشد و «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» صله آن و «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» خبر آن و این مبنی است بر مذهب مرجوح کسی که سایر اسمای اشاره را از موصولات می گرداند «و تو نزد ایشان» مراد برادران یوسف (ع) است «چون بر مشورت خویش عزم کردند» و مشورتشان ، انداختن حضرت یوسف به داخل چاه بود.

[إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَآتَاهُ، يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا]¹ «مگر آن کس که از رسولان خود برگزیده است (مراد از آن پیامبر است) که بر محافظت او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می فرستد.»

أَيُّ لَكِنَّ الرَّسُولَ الْمُرْتَضَىٰ تُظْهِرُهُ، جَلَّ وَعَلَىٰ — عَلَىٰ بَعْضِ الْغُيُوبِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِرِسَالَتِهِ². لکن خداوند بلند مرتبه رسول مرتضی را بر بعضی از غیوب که متعلق رسالت او است ظاهر و آگاه می کند.

يَقُولُ تَعَالَىٰ لِمُحَمَّدٍ (ص) لَمَّا قَصَّ عَلَيْهِ نَبَأَ إِخْوَةِ يُوسُفَ، وَكَيْفَ رَفَعَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَجَعَلَ لَهُ الْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ وَالْمُلْكَ وَالْحُكْمَ مَعَ مَا أَرَادُوا بِهِ مِنَ السُّوءِ وَالْهَلَاكِ وَالْإِعْدَامِ، هَذَا وَآمَنَّا لَهُ يَا مُحَمَّدٌ مِنْ أَحْبَارِ الْغُيُوبِ السَّابِقَةِ (تُوحِيهِ إِلَيْكَ) وَتَعَلَّمْكَ بِهِ يَا مُحَمَّدٌ لِمَا فِيهِ مِنَ الْعِبَرَةِ لَكَ، وَاللَّيْطَاطِ لِمَنْ خَالَفَكَ (وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ) حَاضِرًا عِنْدَهُمْ وَلَمَّا شَاهِدًا لَهُمْ (إِذَا جُمِعُوا أَمْرُهُمْ)³ أَيُّ عَلَى الْإِقَائَةِ فِي الْجُبِّ، (وَهُمْ يَمْكُرُونَ) بِهِ، وَلَكِنَّا أَعْلَمْنَاكَ بِهِ وَحْيًا إِلَيْكَ وَإِنْزَالًا عَلَيْكَ، كَقَوْلِهِ: [وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ]⁴ الْآيَةَ، وَقَالَ تَعَالَى: [وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ

۱- سوره جن آیه ۲۷

۲ - تفسیر روح المعانی ص ۹۶ جزء ۲۹ سطر ۱۸

۳ - سوره یوسف آیه ۱۰۲

۴ - سوره آل عمران آیه ۴۴

قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ^۵ الْآيَةَ إِلَىٰ ، قَوْلِهِ: [وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا]^۱ الْآيَةَ وَقَالَ: [وَمَا كُنْتُ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا]^۲ الْآيَةَ. وَقَالَ: [مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنْ يُوحَىٰ إِلَىٰ إِلَآ أَنَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ]^۳. يَقُولُ تَعَالَىٰ: إِنَّهُ رَسُولُهُ وَإِنَّهُ قَدْ أَطْلَعَهُ عَلَىٰ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ مِمَّا فِيهِ عِبْرَةٌ لِلنَّاسِ وَنَجَاةٌ لَهُمْ فِي دِينِهِمْ وَدُنْيَاهُمْ وَمَعَ هَذَا مَا آمَنَ أَكْثَرُ النَّاسِ. وَلِهَذَا قَالَ: [وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ]^۴

خداوند بلند مرتبه وقتی بر محمد (ص) خبر برادران یوسف (ع) را تعریف کرد. و اینکه چگونه او را خداوند بر ایشان بلند گردانید و برای او عافیت ، نصرت ، پادشاهی و حکم را قرار داد با وجود آنچه به او از بدی و هلاکت و معدوم ساختن وی اراده کردند. می فرماید: ای محمد (ص) این و امثال آن ، از اخبار غیبی گذشته است (تُوحِيهِ إِلَيْكَ) که به تو تعلیم می دهیم به دلیل آنکه در آن برای تو عبرت و برای کسی که با تو مخالفت کند پند گرفتن است. و تو در نزد ایشان حاضر نبودی و آنان را مشاهده نمی کردی. «چون بر مشورت خویش عزم کردند» یعنی برانداختن او در چاه «و در حالی که ایشان حيله می کردند» به یوسف و لکن ما با وحی کردن و نازل کردن بر تو، تو رابه آن دانا گردانیدی. مانند کلام او «و تو نزد آن قوم نبودی چون

۵ -سوره قصص آیه ۴۴

۱ -سوره قصص آیه ۴۶

۲ -سوره قصص آیه ۴۵

۳ -سوره ص آیه ۷۰ و ۶۹

۴ - تفسیر القرآن العظیم ص ۵۱۱ ج ۲ جزء ۱۳ سوره یوسف آیه ۱۰۳

قلم‌های خویش را می‌انداختند» و کلام خداوند بلند مرتبه «و توبه جانب غربی نبودی چون به سوی موسی وحی را به انجام رسانیدیم». «و تو به طرف طور نبودی چون آواز دادیم» و فرمود «و تو باشنده در اهل مدین نبودی که بر ایشان آیات ما را بخوانی» و کلام او و مرا بر فرشتگان عالم بالا که «در قصه خلق عالم و غیر آن» خصومت و گفتگو داشتند علمی (بیش از وحی خدا) نبود و به من وحی نمی‌رسد جز اینکه من ترساننده آشکار هستم.

خدای تعالی می‌فرماید: «به درستی که او رسول خداست و بدرستی که خداوند او را بر اخبار آنچه که گذشته از آنچه در آن برای مردم عبرت است؛ و نیز برای ایشان در دین و دنیایشان نجات است آگاه ساخت و با این همه بیشتر مردم ایمان نیاوردند و به این جهت فرمود: «و اکثر مردم مسلمان نیستند و اگر چند که تو بر ایمانشان حرص می‌ورزی»

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا]^۱ «و او را از نزدیک خود علمی آموختیم».

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] مِنْ قِبَلِنَا (عِلْمًا) مَفْعُولُ ثَانٍ ای مَعْلُومًا مِنَ الْمَغْنِيَّاتِ.^۲

(عَلَّمْنَاهُ مِنْ) یعنی از طرف خودمان (عِلْمًا) مفعول دوم عَلَّمْنَا است

یعنی چیزهای معلومی از غیب شده‌ها.

الْأَوَّلُ: أَنَّ فِي خَلْقِ سَمَوَاتِ الْقُلُوبِ وَ أَطْوَارِهَا وَ خَلْقِ أَرْضِ الْتُّفُوسِ وَ قَرَارِهَا وَ اخْتِلَافِ لَيْلِ الْبَشَرِيَّةِ وَ صِفَاتِهَا وَ نَهَارِ الرُّوحَانِيَّةِ وَ أَنْوَارِهَا لآيَاتٍ لِأُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَبَرُوا بِقَدَمِي الذِّكْرِ وَ الْفِكْرِ عَنْ قَشْرِ الْوُجُودِ الْجِسْمَانِيِّ ، وَ صَلُّوا

۱-سوره کهف آیه ۶۵

۲-تفسیر جلالین ص ۲۴۹ س ۶

إِلَى لُبِّ الْوُجُودِ الرُّوحَانِيِّ، فَشَاهَدُوا بِعُيُونِ الْبَصَائِرِ وَتَوَاطَرِ الضَّمَائِرِ أَنَّ لَهُمْ وَ
لِلْعَالَمِ إِلَهًا قَادِرًا حَيًّا عَلِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا مُتَكَلِّمًا مُرِيدًا بَاقِيًا، وَإِنَّمَا نَالُوا هَذِهِ
الْمَرَاتِبَ لِأَنَّهُمْ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ بِالظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ، وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ الْمَصْنُوعَاتِ مِنَ الْبَسَائِطِ وَالْمُرَكَّبَاتِ.^۱

تأویل: به درستی که در خلق آسمان قلبها و طبقات آن و در خلق
زمین نفسها و در قرار و سکون آن و در اختلاف شب بشری و صفات آن و
روز روحانی و انوار آن حتماً نشانه هایی برای صاحبان عقل است کسانی که
با دو قدم «ذکر و فکر» از پوست وجود جسمانی عبور کردند و به سوی
خالص و اصل وجود روحانی رسیدند. پس باچشمهای بینا و نگاههای درونی
مشاهده کردند. که بی گمان برای ایشان و برای عالم، خدایی قادر، زنده،
دانا، شنوا، بینا، متکلم، اراده کننده و باقی است. و جز این نیست که
ایشان به این مراتب رسیدند زیرا که ایشان خدا را در تمامی احوال به ظاهر
و باطن ذکر می کنند و در خلقت مصنوعات ازاشیای ساده و اشیای مرکب و
ترکیب یافته تفکر می کنند.

فَتَزَلَّتْ، وَ الْإِجْتِبَاءُ الْأَسْتِخْلَاصُ كَمَا رُويَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ، وَ يُؤَوَّلُ إِلَى
الْإِصْطِفَاءِ وَالْإِخْتِيَارِ، وَهُوَ الْمَشْهُورُ فِي تَفْسِيرِهِ. وَيَقَالُ: جَبَوْتُ الْمَالَ وَجَبَيْتُهُ
بِالْوَاوِ وَالْيَاءِ يَجْتَبِي هُنَا إِمَّا عَلَى أَصْلِهَا أَوْ مُتَقَلِّبَةً مِنْ وَاوٍ لِإِنْكَسَارِ مَاقْبَلِهَا، وَ عَبَّرَ

۱ - جامع البيان في تفسير القرآن ص ۱۷۴ ج ۴ حاشیة علیہ تفسیر غرائب القرآن

وَ رَغَائِبِ الْفُرْقَانِ.

بِهِ لِلْإِذَانِ بَانَ الْوُفُوفَ عَلَى الْأَسْرَارِ الْغَيْبِيَّةِ لَا يَتَأَتَّى إِلَّا مِمَّنْ رَشَّحَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 لِمَنْصَبٍ جَلِيلٍ تَقَاصَرَتْ عَنْهُ هِمَمُ الْأُمَمِ ، وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْجَمَاهِيرِ لِلرَّشَادِهِمْ .
 وَ (مِنْ) لِابْتِدَاءِ الْعَايَةِ وَ تَعْمِيمِ الْجَانِبَاءِ لِسَائِرِ الرُّسُلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِلدَّلَالَةِ
 أَنْ شَأْنَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي هَذَا الْبَابِ أَمْرٌ مُبِينٌ ، لَهُ 'أَصْلٌ أَصِيلٌ' ، جَارٍ
 عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ تَعَالَى الْمَسْلُوكَةِ فِي مَا بَيْنَ الرُّسُلِ صَلَاةُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ . وَقِيلَ:
 إِنَّهَا لِلتَّبَعِيضِ فَإِنَّ الْأُطَّلَاعَ عَلَى الْمَغِيبَاتِ مُحْتَصٌّ بِبَعْضِ الرُّسُلِ وَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ
 حَسْبَمَا تَقْتَضِيهِ مَشِيئَةُ تَعَالَى ، وَ لَا يَحْفَى أَنْ كُونَ ذَلِكَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ مُسَلَّمٌ ، وَ
 أَمَّا كَوْنُهُ مُحْتَصًّا بِبَعْضِ الرُّسُلِ فَفِي الْقَلْبِ مِنْهُ شَيْءٌ ، وَلَعَلَّ الصَّوَابَ خِلَافُهُ وَ لَا
 يُشْكَلُ عَلَى هَذَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ يُطْلِعُ عَلَى الْغَيْبِ بَعْضَ أَهْلِ الْكَشْفِ ذَوِي الْأَنْفُسِ
 الْقُدْسِيَّةِ لِأَنَّ ذَلِكَ بِطَرِيقِ الْوَرَاثَةِ لَا اسْتِقْلَالًا . وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمُحْتَصَّ بِالرُّسُلِ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُوَ الثَّانِي عَلَى آثِهِ إِذَا كَانَ الْمُرَادُ مَا آيَدَهُ السَّوْقُ بَعْدَ هَذَا الْإِسْتِشْكَالِ
 ، وَ إِظْهَارُ الْأِسْمِ فِي الْمَوْضِعَيْنِ لِلتَّرْبِيَةِ الْمُهَابَةِ^۱

پس نازل شد. و (اجتباء) یعنی چیزی را برای خود برگزیدن چنانچه
 از ابی مالک روایت شده است و آن را به برانگیختن و برگزیدن تأویل کرده
 است و این در تفسیر اجتباء مشهور است. و گفته می شود «جَبَوْتُ الْمَالَ وَ
 جَبَيْتُهُ» یعنی مال را فراهم آوردم و آن با واو و یاء استعمال می شود «يَجْتَبِي»
 یا بر اصل خود است و یا قلب شده از واو به یاء به جهت مکسور بودن ما قبل
 آن است و با آن عبارت را بیان نموده است برای اعلام به اینکه همانا آگاهی

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۱۲۲ الی ص ۱۲۳ ج ۴-۶

یافتن بر اسرار غیبی حاصل نمی شود؛ مگر برای کسی که او را خداوند بلند مرتبه برای منصب جلیلی که همّت امتهای از آن کوتاه است لیاقت بخشید. و او را برای تمامی مردم بر انگیخت تا آنان را راهنمایی کند.

مِنْ برای ابتدای است غایت و عام گردانیدن (اجتباء) یعنی بر انگیختن و انتخاب کردن برای سایر رسولان - علیهم السلام - برای دلالت

بر این است که همانا او - علیه الصلوة و السلام - □ در این باب امری آشکار است که دارای اصل اصیلی که بر سنت و راه خداوند بلند مرتبه جاری است، سنتی که در بین پیامبران - صلوة الله و سلامه علیهم - پیموده شده است. و گفته شده است که (مِنْ) برای تبعیض می باشد. چون آگاه شدن بر غیبها مختص بعضی رسولان و مختص بعضی وقتها و بر حسب اقتضای مشیت الهی است و پوشیده نیست که آگاهی یافتن بر آن در بعضی اوقات امری مسلم است و اما اینکه مختص به بعضی رسولان باشد در قلب از آن چیزی است یعنی مسلم و دلنشین نیست. و شاید که صواب خلاف آن باشد. و اشکالی وارد نیست بر اینکه به تحقیق خداوند جل جلاله گاهی بعضی اهل کشف را که صاحبان نفس های قدسی هستند بر غیب مطلع می گرداند. زیرا این به طریق وراثت می باشد نه به طریق استقلال. و ایشان می گویند: «آنچه به رسولان - علیهم السلام - اختصاص داده شده، همان دومی است به علاوه اگر آن مراد و مقصود بود تایید نمی کرد آن را سوق سیاق کلام بعد از این که امر مشتبه گردید و ظاهر نمودن اسم در دو جای برای تربیت مهابت می باشد.

[وَلَا دَخِلْتَهُمْ جَنَّاتٍ] ^۱ الْوُصُولِ «فِيهَا أَشْجَارٌ» التَّوَكُّلِ وَ الْبَيِّنِ وَ الزُّهْدِ وَ الْوَرَعَ وَ التَّقْوَى وَ الصَّدَقِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ الْهُدَى وَ الْقَنَاعَةَ وَ الْعِفَّةَ وَ الْمُرُوَّةَ وَ الْفُتُوَّةَ وَ الْمُجَاهَدَةَ وَ الشَّوْقَ وَ الذَّوْقَ وَ الرِّغْبَةَ وَ الرِّهْبَةَ وَ الْوَفَاءَ وَ الطَّلَبَ وَ الْمَحَبَّةَ وَ الْحَيَاءَ وَ الْكِرَمَ وَ الشُّجَاعَةَ وَ الْعِلْمَ وَ الْعَمَلَ وَ الْعِزَّةَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْهِمَّةَ وَ غَيْرَهَا مِنْ الْمَقَامَاتِ

وَالْخَلْقِ ، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» أَنْهَارُ الْعِنَايَةِ «ثَوَابًا» مِنْ مَقَامِ الْعُنْدِيَّةِ ،
«وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» لَا يَكُونُ عِنْدَ الْجَنَّةِ وَغَيْرِهَا الْخ.^۱

و البته ایشان را در باغهای وصول داخل می کنیم که در آن درختهای
توکل ، یقین ، زهد ، ورع ، تقوی ، صدق ، اخلاص ، هدایت ، قناعت ، عفت ،
مروت ، فتوت ، مجاهدت ، شوق ، ذوق ، رغبت ، رهبت ، وفا ، طلب ، محبت ،
حیا ، کرم ، شجاعت ، علم ، عمل ، عزت ، قدرت ، همت و غیر اینها از مقامات
و اخلاق وجود دارد؛ که از زیر آن بوستانها رودها جاری می شود یعنی
رودهای عنایت، و آن پاداشی است از مقام نزدیکی به خداوند و پاداش نیک
، نزد خداوند است. و نزد جنت و غیر آن نمی باشد.

وَفِي هَذِهِ الصُّورَةِ قَدْ جَاعَ مُرِيدُهُ ، فَكَشَفَ اللَّهُ لَهُ الْهِمَّةَ ، فَوَصَلَ اللَّهُ بِهِ
الطَّعَامَ كَرَامَةً لَهُ ، فَلَا بُدَّ فِيهِ . قَالَ الْعَلَّامَةُ الْأَلُوسِيُّ: نَعَمْ لَا يَنْبَغِي التَّوَقُّفُ فِي أَنْ اللَّهَ
قَدْ يُكْرِمُ مَنْ شَاءَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ كَمَا يُكْرِمُهُ قَبْلَهُ بِمَا شَاءَ ، فَيُزِيلُ سُبْحَانَهُ
الْمَرِيضَ وَ يَنْقُضُ الْفَرِيقَ ، وَ يَنْصُرُ عَلَى الْعَدُوِّ ، وَيُنْزِلُ الْغَيْثَ ، وَ كَيْتَ وَ كَيْتَ
كَرَامَةً لَهُ .

و در این صورت به تحقیق مرید او گرسنه شد پس خداوند برای او
همّت را کشف کرد. و از روی کرامت برای او طعام رساند و این واقعه از عقل
دور نیست (بعید نیست). علامه آلوسی گفت: بله، شایسته نیست توقف

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن ص ۱۷۴ ج ۴ حاشیة علیہ تفسیر غرائب القرآن و

رغائب الفرقان

شود در این که خداوند گاهی به کسی که بخواهد از اولیای خود بعد از موت
کرامت می دهد چنانچه قبل از موت ، به آنچه بخواهد به او کرامت

می بخشد. پس خداوند پاک ، مریض را شفا می دهد و فرقه رامی شکند و در برابر دشمنان یاری می کند و باران فرو می فرستد و چنین وچنان از روی کرامت برای او می دهد.^۱

إِعْلَمُ أَنَّ عِلْمَ الْغَيْبِ مُخْتَصٌّ بِاللَّهِ تَعَالَى ، وَمَا وَقَعَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَغَيْرِهِ فَهُوَ بِتَعْلِيمِ اللَّهِ تَعَالَى. بدان به درستی که علم غیب مختص به خدا است و آنچه بر زبان رسول خدا (ص) و غیر او واقع می گردد. پس آن با تعلیم دادن خداوند است .

[قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ]^۲ «گفتند: پروردگارا ما تو را به پاکی یاد می کنیم و ما را هیچ دانش نیست مگر آنچه تو خودبه ما تعلیم فرمودی ، هر آینه تو دانای با حکمت هستی.»
وَالْعَرَضُ مِنْ هَذِهِ الْجَوَابِ الْإِعْتِرَافُ بِالْعَجْزِ عَنْ أَمْرِ الْخِلَافَةِ ، وَالْقُصُورُ عَنْ مَعْرِفَةِ الْأَسْمَاءِ عَلَى أَبْلَغِ وَجْهِ كَاتِبِهِمْ قَالُوا: لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ، وَلَمْ نُعَلِّمْنَا الْأَسْمَاءَ فَكَيْفَ نَعْلَمُهَا.^۳

و غرض از این جواب ، اعتراف کردن به عجز از امر خلافت و قصور از معرفت اسماء بر رساترین و کاملترین وجه است گویا که ایشان گفتند: [لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا] «و ما را هیچ دانش نیست مگر آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی.» و اسما را به ما نیاموختی پس ما چگونه بدانیم.

۱ - ص ۲۵ ج ۳۰ روح المعانی (۷)

۲ - سوره بقره آیه ۳۲

۳ - تفسیر روح المعانی ص ۲۰۸ ج ۱ جزء ۱

هَذَا تَقْدِيسٌ وَ تَنْزِيهٌُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِلَّهِ تَعَالَى أَنْ لَا يُحِيطَ أَحَدٌ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ، وَ أَنْ لَا يَعْلَمَ شَيْئًا إِلَّا مَا عَلَّمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ، وَلِهَذَا [قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ] اَي الْعَلِيمُ بِكُلِّ شَيْءٍ الْحَكِيمُ فِي خَلْقِكَ وَأَمْرِكَ وَ فِي تَعْلِيمِكَ مَا تَشَاءُ وَ مَنَعِكَ مَا تَشَاءُ لَكَ الْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ وَالْعَدْلُ النَّامُ.

این تقدیس و تنزیهی از جانب فرشتگان برای خداوند جل جلاله است اینکه کسی به چیزی از علم خدا احاطه نکند، مگر به آنچه خدا خواست و این که کسی چیزی را نداند مگر آنچه ایشان را خداوند تبارک و تعالی تعلیم داده است، و برای این [قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ] گفتند: پروردگارا ما تو را به پاکی یاد می کنیم ، ما را هیچ دانشی نیست ؛ مگر آنچه تو خود به ما تعلیم فرمودی ، هرآینه تو دانای با حکمت هستی « یعنی به همه چیز بسیار دانا هستی و در آفرینش و امر خود و در تعلیم دادن و منع کردن آنچه که بخواهی حکیم هستی. برای تو در آن حکمت و عدل تام است .

قَالَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشَجَعِيُّ ، حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنْ حَجَّاجٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، (سُبْحَانَ اللَّهِ) قَالَ: تَنْزِيهُُ اللَّهِ نَفْسَهُ عَنْ السُّوءِ ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِعَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ ، عِنْدَهُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَدْ عَرَفْنَا هَا ، فَمَا سُبْحَانَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: كَلِمَةُ أَحَبَّهَا اللَّهُ لِنَفْسِهِ ، وَ رَضِيَهَا ، وَ أَحَبَّ أَنْ يُقَالَ.

قَالَ: وَ حَدَّثَنَا أَبِي ، حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ النَّصْرِ بْنِ عَدِيٍّ ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مَيْمُونُ بْنَ مِهْرَانَ عَنْ سُبْحَانَ اللَّهِ. قَالَ: اسْمُ يُعَظَّمُ اللَّهُ بِهِ، وَ يُخْشَى بِهِ مِنَ السُّوءِ.^۱

پسر ابی حاتم گفت: «ابوسعید اشجعی (رض) برای ما روایت کرد که حفص پسر غیاث برای ما از حجاج پسر ابی ملیکه از ابن عباس (رض) نقل نمود که ایشان در مورد «سبحان الله» فرمودند: آن تنزیه نمودن خداوند و نفس خویش را از بدی می باشد. حضرت عمر (رض) به حضرت علی (رض) در حالی که اصحاب او نزدش بودند فرمود: به تحقیق ما کلمه «لا اله الا الله» را شناختیم؛ پس «سبحان الله» چیست؟ پس حضرت علی (رض) فرمود: «کلمه ای است که خداوند آن را برای نفس خود دوست دارد و به آن راضی است و دوست دارد که گفته شود.»

گفت: پدرم برای ما روایت کرد که فضیل بن نصر بن عدی نقل نمود که مردی از میمون پسر مهران در مورد سبحان الله پرسید ، گفت: اسمی است که به وسیله آن خدا به بزرگی یاد می شود، و به وسیله آن نسبتهای بد از خداوند دور می شود.

در اصطلاح قرآن کریم علم غیب و قدرت مطلقه عام ، صرف صفت خاص الله است که هیچ مخلوقی در این صفت ، همراه الله تعالی شریک نمی باشد. مراد از لفظ غیب آن چیزهایی است که تا الان به وجود نیامده است یا آمده است الله جل جلاله کسی را از آن خبر نکرده است (مظهری).

مثال قسم اول: همه آن حالات و واقعاتی است که تعلق به قیامت دارد یا تعلق به کاینات آینده دارد ، مثلاً چه کسی در چه وقت و در کدام جا پیدا می شود؟ و چه کارهایی می کند؟ و چند سال عمر می کند؟ و

۱- تفسیر قرآن عظیم از ابن کثیر ص ۷۹ ج ۱ جزء الاول سورة بقره

در عمر خود چند بار نفس می کشد؟ چه اندازه قدم بر می دارد؟ کجا می میرد؟ کجا دفن می شود؟ و روزی او چه اندازه است و چه وقت میسر می شود؟ باران چه وقت و در کجا و چه اندازه می بارد؟

مثال قسم دوم: مانند جنینی است که در رحم زن حامله جا دارد و معلوم نیست که این پسریا دختر است. زیبا یا بدرنگ است. خوش خلق یا بد خلق است و مانند اینها. چیزهای دیگر که به وجود می آیند. لیکن از نظر و دسترس مردم غایبند [وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ] ^۱ «کلید خزانه های غیب در نزد او و در ملک اوست». مطلب این شد که خزانه های غیب علم هم در قبضه اوست. به وجود آوردن و آشکار نمودن در قبضه قدرت اوست. که کی و چه اندازه به وجود می آورد چنانچه در قرآن کریم در آیه دیگر است [وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ] ^۲ یعنی «هیچ چیزی در وجود نیست مگر خزانه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معلوم فرو نمی فرستیم». خلاصه اینکه از این جمله مثال کمال علمی حق جل جلاله و قدرت کمال او اینکه علم پیدا کننده هر چیزی و قدرت مطلقه، صفت الله جل جلاله است و به هیچ کسی این حاصل نمی شود و در ارائه لفظ عنده در آیه کریمه طبق لغت عربی، خاص به یکتایی خود اشاره کرده است و پیش از این اشاره برای آشکار نمودن و به نحو کامل یقین انداختن در دلها ارشاد می فرماید: (لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) یعنی این خزانه های غیب را هیچ کسی به جز الله تعالی نمی شناسد به این وجه از این جمله دو چیز ثابت شد یکی محیط

۱- سوره انعام آیه ۵۹

۲- سوره حجر آیه ۲۱

علم الله جل جلاله بر همه مغیبات ، قدرت کامله داشتن دوم به جز ذات حق ، هیچ مخلوقی را به این علم ، قدرت نیست.

در اصطلاح قرآن کریم معنای لفظ غیب در تفسیر مظهیری بیان شده است یعنی «آن چیزهایی که تا الان به وجود نیامده یا آمده لیکن تا الان به مخلوق آشکار نشده است.» اگر این در نظر گرفته شود پس مسأله غیب که به نظر صریح بعضی شبهاتی که به نظر عوام می آید، خود به خود حل می شود. لیکن به طور عام از لفظ غیب، معنای لغوی را مراد می گیرند که آن غیب از نظر و علم ما غایب است و از نظر آنها سبب حاصل نمودن علم موجود باشد و به آنها هم غیب می گویند. و نتیجه این شباهت پی در پی ظاهری می شود. مثلاً علم نجوم ، رمل و جفر و غیره که برای واقعیات آینده، علم حاصل می شود یا به سبب کشف و الهام کسی به انسان ، واقعیات آینده را خبر داد یا هوا شناسان باریدن باران را پیش گویی کنند و در این رابطه هم خبر های صحیح پیدا می شود همه این چیز ها به نظر عوام ، علم غیب است و بر آیات ذکر شده شبهه وارد می کنند که قرآن کریم علم غیب را مختص الله جل جلاله بیان نموده بود دیدید که این به غیر از الله هم حاصل شد. جواب این آشکار است که کشف و الهام یا وحی که به سبب الله به بنده داده می شود، از واقعیات آینده خبر می دهد .

به اصطلاح قرآن کریم این علم غیب نیست و هم چنین به سبب اسباب هر علمی که حاصل می شود آن هم در اصطلاح قرآن، علم غیب نیست بلکه از ایستگاه هوا شناسی خبر می دهد یا به سبب نبض گرفتن ، دکتر درد پوشیده مریض را می داند وجه آن این است که ایستگاه هوا شناسی و یا دکتر به موقع تجربه کردن این خبر، اوضاع و احوال به دستش می آید چیزهایی می گوید که تا الان به وقوع نپیوسته است که عوام از آن خبر ندارند.

وقتی که ماده آن قوی شود، آن وقت ظهور می یابد: به این خاطر ایستگاه هواشناسی نمی تواند یک ماه یا دو ماه از بارندگی خبر بدهد. و همچنین دکتر یک سال بعد از غذا یا دارویی که خورده شده، با گرفتن نبض نمی تواند اثرات دارو را بفهمد. زیرا اثرات دارو از بین رفته است. خلاصه کلام این است که از هر چیزی که خبر می دهد، به وسیله علامتها و نشانه های آن مشخص می کنند.

پس این غیب نیست بلکه از دیدنیها می باشد. مگر اینکه به خاطر پوشیدگی آن علامت ها و دلایل، برای عموم مردم ظاهر می شود و به ظهور بپیوندد، آن زمان همه مردم می بینند. علاوه بر این خبر دادن از این چیزها، تخمینی است و یقینی نیست. به این خاطر است که بیشتر اوقات در خبرها اتفاق می افتد. پس علم نجوم و دیگر چیزهایی که به حساب تعلق دارد، آن علم است بلکه غیب نیست.

مانند کسی که حساب کند و بگوید امروز ساعت ۵ و ۴۱ دقیقه خورشید طلوع می کند و یا در فلان ماه و فلان تاریخ خورشید گرفتگی و یا ماه گرفتگی صورت می گیرد. پس این خبر آشکار است که یک چیز معلومی است یا مانند کسی که بر هواپیما سوار باشد و یا در قطار از فرودگاه حرکت کند و به مسافران اعلام می کند که فلان ساعت به مقصد می رسیم و به طرف مقابل خبر می دهد فلان ساعت در فرودگاه و یا ایستگاه قطار منتظر باشید. مانند جنینی که در رحم مادر باشد و دکترها می گویند که این پسر است یا دختر و این درجه تخمینی است نه یقینی که در حرف آنها ۴ الی ۵ درصد احتمال درست بودن وجود دارد.

خلاصه اینکه آنچه در اصطلاح قرآن کریم، غیب است، جز نزد خداوند پاک نزد هیچ کس دیگر علم غیب نیست. آن چیزهایی که به خلق به سبب بعضی اسباب و آلات به طور عادت حاصل می گردد این درحقیقت

غیب نیست، اگر چه از نظر عوام به آن غیب می گویند و همچنان به یک رسول یا نبی به سبب وحی یا یک ولی به سبب کشف و الهام که از غیب چیز هایی خبر دهد این از حد غیب بیرون است. در قرآن به جای غیب، «انباء الغیب» گفته شده است چنانچه در آیات فراوان ذکر شده است [تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ]^۱ به این وجه در آیات ذکر شده [لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ]^۲ آمده است در این گنجایش هیچ شبهه ای نیست در این جمله خود خداوند جل جلاله این را صفت خاص خود نشان داده است که او عالم الغیب است و بس. در جمله های آینده در مقابل غیب، «علم شهادت» بیان شده که این علم هم از خصوصیات الله تعالی است.

ارشاد می فرماید که او می شناسد هر آن چیزی که در خشکی است و هر آن چیزی که در دریا است و هیچ گیاهی نمی باشد که علم خداوند بر او محیط نباشد. همچنان یک دانه ای که در زیر زمین پنهان شده باشد، در علم او است و هر چیزی خشک و تر که در ذره ذره کاینات وجود دارد در علم او هست و در لوح محفوظ نوشته شده است. خلاصه اینکه در متعلق علم دو چیز از خصوصیات الله - جل شأنه - است که هیچ فرشته یا رسولی یا مخلوق دیگری شریک او نیست. یکی «علم غیب» دوم «احاطه علم بر ذره ذره پنهان و آشکار کاینات» است، در آیات اول در مخصوص بودن این دو صفت این چنین ارشاد فرموده است [عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ]^۲ و در جملات بعدی درباره احاطه علم او بر تمام

۱- سوره هود آیه ۴۹ «این قصه از اخبار غیب است وحی می فرستیم آن را به سوی تو»

۲- سوره انعام آیه ۵۹ «و نزدیک اوست کلید های غیب نمی داندش مگر او»

کاینات و موجودات چنین می فرماید «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» او می داند آنچه در خشکی و دریا است.

و مراد او کل کاینات و موجودات است. چنانچه لفظ شب و روز بر تمام زمانه اطلاق می شود. لفظ مشرق و مغرب بر تمام زمین مراداست و ذکر خشکی و تری را که نمود مراد او تمام عالم کاینات و موجودات است. از این معلوم شد که علم الله جل جلاله بر تمام کاینات احاطه کننده است. قبلاً تشریح و تفصیل چنان بیان شد که الله تعالی بر تمام کاینات احاطه و علم دارد. صرف این نیست که چیزهای دور دور در علم وی است بلکه هر چیز هر چند بسیار کوچک کاملاً پنهان، در علم او است. می فرماید: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»^۱ «هیچ برگ و گیاهی در تمام دنیا نمی افتد مگر که در علم او هست.»

مراد این است که هر چیز پستی که در هر درختی که باشد باد آن را به این طرف و آن طرف تکان می دهد و سقوط می کند در همه مراحل، در علم الله است. ذکر سقوط را از این جهت نموده که به همه حالات او اشاره شود و از این جهت نیز نمود که از وقت آمدن برگ، حالات رشد شروع می شود و تمام عمر برگ و نهایتاً سقوط آن در علم قادر مطلق است. از این به بعد ارشادمی فرماید: «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»^۲ «هیچ دانه ای و بذری در تاریکیهای زمین نیست مگر اینکه در علم او هست. اول برگ را ذکر نمود جهت این که سقوط او در نظر عوام آشکار است بعد دانه را ذکر

۱-سوره انعام آیه ۵۹

۲-سوره انعام آیه ۵۹

کرد که دهقانان در زمین بذر می پاشند بعد از این به همه کاینات احاطه علم او باریتعالی و فرمود این همه چیزها تنها در علم الله است. در کتاب المبین هم نوشته شده است مراد از کتاب المبین در تفاسیر بعضی از حضرات، لوح محفوظ است و بعضی فرموده که مراد، عالم الهی است و از این جهت به کتاب مبین تعبیر شد چنانچه که در کتاب چیزی نوشته شود محفوظ است امکان فراموشی و غلطی را ندارد همچنان در علم الله تعالی این علم محیط بر تمام ذره ذره کاینات نه صرف به اندازه بلکه یقینی است. در قرآن کریم آیات زیادی بر این گواه است که چنان علمی که احاطه شده آن تمام ذره ذره کاینات و حال همه کائنات این علم خاص ومختص الله جل جلاله است^۱

يُخْبِرُ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مُوسَى (ع) لِدَلِكِ الرَّجُلِ الْعَالِمِ ، وَهُوَ الْخِضْرُ الَّذِي حَصَّهُ اللَّهُ بِعِلْمٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مُوسَى (ع) كَمَا أَنَّهُ 'أَعْطَى مُوسَى (ع) مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يُعْطِهِ الْخِضْرُ. (قَالَ لَهُ 'مُوسَى هَلْ أَتْبَعُكَ) سَوَّالُ تَلَطُّفٍ لَا عَلَى وَجْهِ الْإِلْزَامِ وَالْإِجْبَارِ، وَ هَكَذَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ سَوَّالُ الْمُتَعَلِّمِ مِنَ الْعَالِمِ. وَقَوْلُهُ ' (أَتْبَعُكَ) أَيْ أَصْحَبُكَ وَ أَرْفَقُكَ (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) أَيْ مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ شَيْئًا أَسْتَرْشِدُ بِهِ فِي أَمْرِي مِنْ عِلْمٍ نَافِعٍ وَعَمَلٍ صَالِحٍ ، فَعِنْدَهَا (قَالَ) الْخِضْرُ لِمُوسَى : (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) أَيْ إِنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى مُصَاحَبَتِي لِمَا تَرَى مِنِّي مِنَ الْأَفْعَالِ الَّتِي تُخَالِفُ شَرِيعَتَكَ ، لِأَنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ مَا عَلَّمَكَ اللَّهُ ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ ، فَكُلُّ مِمَّا مُكَلِّفٌ بِأُمُورٍ مِّنَ اللَّهِ دُونِ صَاحِبِهِ ، وَأَنْتَ لَا تَقْدِرُ عَلَى

صُحْبَتِي، (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا)؟ فَأَنَا أَعْرِفُ أَنَّكَ سَتُنْكِرُ عَلَى مَا
 أَنْتَ مَعْدُورٌ فِيهِ، وَلَكِنْ مَا أَطْلَعْتَ عَلَى حِكْمَتِهِ وَمَصْلَحَتِهِ الْبَاطِنَةِ الَّتِي أَطْلَعْتُ أَنَا
 عَلَيْهَا دُونَكَ. (قَالَ) أَيْ مُوسَى: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) أَيْ عَلَى مَا أَرَى مِنْ
 أُمُورِكَ، (وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) أَيْ وَلَا أُخَالِفُكَ فِي شَيْءٍ. فَعِنْدَ ذَلِكَ شَارَطَهُ
 الْخَضِرُ (ع): (قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ) أَيْ ابْتِدَاءً (حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ
 ذِكْرًا) أَيْ حَتَّى أَبْدَأَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي. قَالَ ابْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، حَدَّثَنَا
 يَعْقُوبُ عَنْ هَارُونَ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَأَلَ مُوسَى (ع) رَبَّهُ
 عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ: أَيْ رَبِّ أَيْ عِبَادِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الَّذِي يَذْكُرُنِي وَلَا يُسَانِي. قَالَ:
 فَأَيُّ عِبَادِكَ أَقْضَى؟ قَالَ: الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ، وَلَا يَتَّبِعُ الْهَوَى. قَالَ: أَيْ رَبِّ أَيْ
 عِبَادِكَ أَعْلَمُ؟ قَالَ: الَّذِي يَبْتَغِي عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ عَسَى أَنْ يُصِيبَ كَلِمَةً تَهْدِيهِ
 إِلَى هُدًى أَوْ تُرُدَّهُ عَنْ رَدًى. قَالَ: أَيْ رَبِّ هَلْ فِي أَرْضِكَ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنِّي؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: الْخَضِرُ. الْحَدِيثُ.^۱

خداوند متعال از قول حضرت موسی (ع) که به شخصی عالم یعنی
 حضرت خضر (ع) گفته بود، خبر می دهد. حضرت خضری که خدای تعالی
 برای او علمی را خاص کرده بود، که حضرت موسی (ع) از آن آگاهی نداشت.
 همان طوری که خداوند علمی را به حضرت موسی (ع) داده بود که حضرت
 خضر از آن بی خبر بود. حضرت موسی (ع) به خضر گفت «هَلْ أَتَّبِعُكَ» یعنی
 آیا به تو تابع شوم؟ این سؤالی از روی خوش رفتاری و فروتنی است نه

۱ - تفسیر القرآن العظیم ص ۱۰۴ ج ۳ جزء ۱۶ سوره کهف آیه ۷۰

اینکه بر وجه الزام و اجبار باشد. و شایسته است که سؤال متعلم از عالم نیز بر همین صورت باشد.

قول حضرت موسی (اتبعك) یعنی آیا با تو رفیق و هم صحبت شوم برای اینکه تو از آنچه خداوند از علم نافع و عمل صالح به تو تعلیم داده، مرا بیاموزی تا اینکه به وسیله آن در کارم راهنمایی یابم. در آن هنگام حضرت خضر(ع) به موسی(ع) گفت که: به تحقیق تو بر رفاقت و مصاحبت من قادر نخواهی شد. از آن جهت که تو کارهایی را از من مشاهده کنی که مخالف شریعت تو است چون علمی از علوم خداوند در من هست که خداوند آن را به تو تعلیم نداده است و در تو نیز علمی از علوم خداوند است که مرا به آن آگاه نکرده است. پس هر کدام از ما بر اموری از جانب خداوند مکلف است که رفیقش بر آن مکلف نیست. و تو بر هم صحبتی من قادر نخواهی شد» و بر چیزی که تو بر آن احاطه و خبری از آن نداری چگونه صبر خواهی کرد؟» و من می دانم که تو به زودی بر کارهای من انکار خواهی کرد. تو در این انکار کردن معذور هستی چون تو از حکمت و مصلحت و باطنی آن که من از او خبر دارم، اطلاعی نداری.

حضرت موسی(ع) فرمودند: «به زودی اگر خدا بخواهد مرا بر کارهایی که از تو می بینم، صابر خواهی یافت و من در هیچ کاری به تو عاصی نخواهم شد.» یعنی در هیچ چیز با تو مخالفت نخواهم کرد. پس در آن هنگام حضرت خضر(ع) با حضرت موسی(ع) شرط کرد و گفت: «اگر خواهی که به من تابع شوی در ابتدا در هیچ مورد و چیزی از من می پرس تا اینکه برای تو از آن صحبت کنم. یعنی از من می پرس تا وقتی که قبل از سؤال کردن تو من آن را بر تو آشکار کنم.»

ابن جریر فرمود: که برای ما از حمید بن جبیر از یعقوب و او از هارون و او از عبیده و او از پدرش و پدرش نیز از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرد که حضرت موسی (ع) از خداوند پرسید: «ای پروردگار من، کدام یک از بندگان پیش تو محبوبتر است؟» خداوند عزوجل فرمود: «کسی که مرا یاد کند و فراموشم نکند.» حضرت موسی (ع) فرمودند: «کدام یک از بندگان تو حاکم تر است؟» خداوند تعالی فرمود: «کسی که به حق حکم کند و تابع هوا و هوس نگردد.» باز حضرت موسی (ع) فرمودند: «ای پروردگار من کدام یک از بندگان عالم تر است؟» خداوند تعالی فرمودند: «کسی که از مردم علم طلب کند که شاید به کلمه ای (علمی) برسد که آن علم، او را به راه راست هدایت کند و یا به علمی برسد که او را از مردود کردن من باز دارد.» حضرت موسی (ع) فرمودند: «پروردگارا آیا بر روی زمین تو کسی عالم تر از من هست؟» خداوند عزوجل فرمودند: «بلی.» حضرت موسی گفتند: «او کیست؟» خداوند عزوجل فرمودند: «او خضر است.»

[وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَقْبُلُوا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ]^۱ «خداوند متعال به آدم همه نامها را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویید، اسمهای اینها را برشمرد.»

[قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْ أَفَصِحْرُ جَمِيلٌ]^۲ «یعقوب گفت: بلکه برای نفوس شما تدبیری را برای شما آراسته کرده است. پس کار من، صبر نیک است.»

۱ - سوره بقره آیه ۳۱

۲ - سوره یوسف آیه ۱۸

(قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ) زَيَّتْ (لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) ، فَفَعَلْتُمُوهُ ، اَتَّهِمَهُمْ لِمَا سَبَقَ مِنْهُمْ فِي أَمْرِ يُوسُفَ.^۳ (يعقوب گفت: بلکه آراسته است) یعنی زینت داده است (برای شما نفوس شما تدبیری را) پس آن را انجام دادید. متهم نمود آنان را بر آنچه از آنان در امر یوسف گذشت.

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) ای اَسْمَاءَ الْمُسَمَّيَاتِ (كُلَّهَا) حَتَّى الْقُصَّةَ وَالْقُصَصِيَّةَ وَالْفُسُوءَ وَالْفُسَيَّةَ وَالْمِعْرِفَةَ بَأَنَّ الْقَى فِي قَلْبِهِ عِلْمَهَا.^۱ و خداوند اسمها را به آدم یاد داد یعنی همه اسمهای نام نهاده شده ها را حتی اسم کاسه بزرگ و کاسه کوچک و قارچ بزرگ و قارچ کوچک و قاشق را آموخت طوری که در قلب او علم آنها را انداخت .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: عَلَّمَهُ اسْمَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى الْقُصَّةَ وَالْقُصَصِيَّةَ. وَقِيلَ: خَلَقَ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْحَيَوَانِ وَالْجَمَادِ وَغَيْرِ ذَلِكَ ، وَعَلَّمَ آدَمَ اسْمَاءَهَا كُلَّهَا ، فَقَالَ: يَا آدَمُ هَذَا بَعِيرٌ ، وَهَذَا فَرَسٌ ، وَهَذِهِ شَاةٌ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهَا. وَقِيلَ: وَعَلَّمَ آدَمَ أَسْمَاءَ الْمَلَائِكَةِ. وَقِيلَ: أَسْمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ. وَقِيلَ: عَلَّمَهُ اللُّغَاتِ كُلَّهَا.^۲

ابن عباس (رض) گفت: «اسم هر چیز را حتی کاسه بزرگ و کاسه کوچک را تعلیم داد.» و گفته شده است: خداوند همه چیز از حیوان و جماد و غیر اینها را آفرید و به آدم اسمهای تمامی آنها را تعلیم داد. پس گفت: «ای آدم این شتر است. این اسب است و این گوسفند است» تا اینکه به آخر آنها رسید و گفته شده است به آدم اسمهای فرشتگان را تعلیم داد و در مکانی

۳ - تفسیر جلالین ص ۱۹۷ س ۹ و تفسیر خازن ص ۹ ج ۳

۱ - تفسیر جلالین ص ۸ سطره ۳

۲ - تفسیر خازن ص ۴۱ ج

دیگرآمده است: اسمهای ذریه اش(اولادش) را و نیزگفته اند: تمامی لغات را به او تعلیم داد .

الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: مِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ: قَوْلُهُ (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) اِى عَلَّمَهُ صِفَاتِ الْأَشْيَاءِ وَتُعَوِّثَهَا وَخَوَاصَّهَا: ^۱

مسأله دوم: بعضی گفته اند: کلام خداوند بلند مرتبه (و خدا به آدم نامهای تمام مخلوقات) را آموخت یعنی به او صفت اشیا و خوبیها و خواص آن را تعلیم داد.

الْمَسْأَلَةُ السَّادِسَةُ: هَذِهِ الْآيَةُ دَالَّةٌ عَلَى فَضْلِ الْعِلْمِ ، فَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ ، مَا أَظْهَرَ كَمَالَ حِكْمَتِهِ فِي خَلْقَةِ آدَمَ (ع) إِلَّا بَأْنَ أَظْهَرَ عِلْمَهُ ، فَلَوْ كَانَ فِي الْإِمْكَانِ وَجُودُ الشَّيْءِ أَشْرَفَ مِنَ الْعِلْمِ لَكَانَ مِنَ الْوَاجِبِ إِظْهَارُ فَضْلِهِ بِذَلِكَ الشَّيْءِ لَا بِالْعِلْمِ. ^۲

مسأله ششم: این آیه برفضیلت علم دلالت می کند. چون او سبحانه و تعالی کمال حکمت خود را در خلقت آدم (ع) ظاهر نکرد مگر به خاطر این که علم خود را ظاهر نمود. پس اگر وجود چیزی با ارزش تر از علم در عالم امکان می بود، هر آینه واجب بود فضل خویش را به وسیله آن چیز اظهار می نمود نه به وسیله علم.

ثُمَّ التَّفَكُّرُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا أَعْطَى مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ، قَالَ: [وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا] ^۳ ، وَ سَمَّى الدُّنْيَا بِأَسْرَهَا قَلِيلًا [قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ] ^۴ ، فَمَا سَمَّاهُ قَلِيلًا لَا يُمَكِّنُنَا أَنْ نُدْرِكَ كَمِيَّتَهُ ، فَمَا ظَنُّكَ بِمَا سَمَّاهُ كَثِيرًا؟! ثُمَّ الْبُرْهَانُ الْعَقْلِيُّ

۱- تفسیر کبیر ص ۱۷۶ ج ۲

۲- تفسیر کبیر ص ۱۷۸ ج ۳

۳- سوره اسراء آیه ۸۵

۴- سوره نساء آیه ۷۷

عَلَى قَلِيلٍ الدُّنْيَا وَكَثْرَةِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الدُّنْيَا مُتَنَاهِي الْقَدْرِ، مُتَنَاهِي الْعَدَدِ، مُتَنَاهِي الْمُدَّةِ، وَالْعِلْمُ لَا نِهَايَةَ لِقَدْرِهِ وَعَدَدِهِ وَمُدَّتِهِ، وَلَا لِلْسَّعَادَاتِ الْحَاصِلَةِ مِنْهُ، وَذَلِكَ يُبَيِّنُكَ عَلَى فَضِيلَةِ الْعِلْمِ.^۱

سپس تفکر، به درستی که خداوند جل جلاله از علم جز اندکی عطا نکرده است. خداوند در قرآن فرمود: «و از علم مگر اندکی داده نشده اید.» خداوند دنیا را با کالاهایش اندک نام نهاد «بگو بهره مندی دنیا، اندک است» پس آنچه را که خداوند اندک نامید، امکان درک کمیت آن برای ما نیست؛ پس گمان تو چیست به آنچه بسیار نام نهاده است؟ سپس دلیل عقلی بر کمی دنیا و زیادی حکمت این است که به درستی دنیا اندازه، مدت، زمان و عدد مشخص دارد و پایان پذیر است ولی برای قدر، عدد، مدت و همچنین سعادت حاصله از علم، نهایی نیست و این مطلب تو را به برتری علم آگاه می کند.

الثَّالِثُ: قَوْلُهُ [أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ]^۲ وَالْمُرَادُ مِنْ أُولِيَ الْأَمْرِ الْعُلَمَاءُ فِي أَصَحِّ الْأَقْوَالِ، لِأَنَّ الْمُلُوكَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَةُ الْعُلَمَاءِ، وَلَا يَنْعَكِسُ.^۳ وَ سَوْمِ كَلَامِ خَدَاوَنَد بَلَنَد مَرْتَبَه: «و خدا و رسول و فرمانروایان از جنس خویش را فرمانبرداری کنید». منظور از اولی الامر برطبق صحیح ترین قول، علما هستند. چون بر پادشاهان لازم است که از علما پیروی کنند و بر عکس (لازم نیست حتماً علما از پادشاهان پیروی کنند).

۱- تفسیر کبیر ص ۱۷۹- ج ۲

۲- سوره نساء آیه ۵۹

۳- تفسیر کبیر ص ۱۷۹ ج ۲

وَقَالَ الْإِمَامُ: الْمُرَادُ بِالْأَسْمَاءِ صِفَاتُ الْأَشْيَاءِ وَتُعَوُّثُهَا وَخَوَاصُّهَا، لِأَنَّهَا
 عَلَامَاتٌ دَالَّةٌ عَلَى مَا هِيَائِهَا، فَجَازَ أَنْ يُعْبَرَ عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ، وَفِيهِ كَمَا قَالَ الشَّهَابُ
 نَظَرٌ، إِذْ لَمْ يُعْهَدْ إِطْلَاقُ الْأِسْمِ عَلَى مِثْلِهِ حَتَّى يُفَسَّرَ بِهِ النَّظْمُ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِهَا
 أَسْمَاءُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَعُزِيَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا.^۱
 امام گفت: «منظور از اسما، صفات اشیاء و خوبیها و خاصیتها
 آنها است چون که صفات و خواص، نشانه هایی است که به چگونگی اشیاء
 دلالت می کند. پس جایز است که از آن به اسما تعبیر شود و در آن قول
 چنانچه شهاب گفت: نظرو اعتراض است از این جهت که اطلاق اسم بر مثلش
 مشهود نیست تا این که نظم به آن تفسیر شود. و گفته شده است منظور
 از آن اسما، چیزهایی می باشد که تا هم اکنون بوده و روز قیامت نیز خواهد
 بود. این کلام به ابن عباس (رض) نسبت داده شده است.

حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ عَمَّارَةَ
 عَنْ أَبِي وَرْقٍ، عَنِ الضَّحَّاكِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: عَلَّمَ اللَّهُ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وَ
 هِيَ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي يَتَعَارَفُ بِهَا النَّاسُ، إِنْسَانٌ وَ دَابَّةٌ وَ أَرْضٌ وَ سَهْلٌ وَ بَحْرٌ وَ
 جَبَلٌ وَ حِمَارٌ وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنَ الْأِسْمِ وَ غَيْرَهَا^۲

ابو کربیب برای ما روایت نمود که عثمان بن سعید برای ما از بشر بن
 عماره و او از ابی ورق از ضحاک و از ابن عباس (رض) روایت نموده که ابن
 عباس گفت: «خداوند متعال به حضرت آدم اسمهای تمام موجودات را

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۲۰۵ ج ۱ جزء ۱

۲ - تفسیر الطبری ص ۱۶۱ سوره البقره

آموخت که منظور از این اسما، اسمهایی است که انسان چیزها را با آن می شناسد: مانند انسان، چهار پایان، زمین، زمین نرم، دریا، کوه، خر، و آنچه مشابه اینها است از اسم و غیره□»

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] ^۱ ای عِلْمًا لَا يُكْتَنُّهُ كُنْهُهُ، وَلَا يُقَادَرُ قَدْرُهُ، وَ هُوَ عِلْمُ الْغُيُوبِ وَ أَسْرَارِ الْعُلُومِ الْحَقِيقَةِ وَ ذَكَرَ لَدُنَّا، قِيلَ: لِأَنَّ الْعِلْمَ مِنْ أَحْصَ صِفَاتِهِ تَعَالَى الذَّاتِيَّةِ، وَ قَدْ قَالُوا: إِنَّ الْقُدْرَةَ لَا تَتَعَلَّقُ بِشَيْءٍ مَالَمْ تَتَعَلَّقِ الْإِرَادَةُ، وَ هِيَ لَا تَتَعَلَّقُ مَا لَمْ يَتَعَلَّقِ الْعِلْمُ، فَالشَّيْءُ يُعْلَمُ أَوَّلًا، فَيُرَادُ، فَتَعَلَّقُ بِهِ الْقُدْرَةُ، فَيُوجَدُ، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ يُفْهَمُ مِنْ فَحْوَى «مِنْ لَدُنَّا» أَوْ مِنْ تَقْدِيرِهِ عَلَى «عِلْمًا»، اخْتِصَاصُ ذَلِكَ بِاللَّهِ تَعَالَى كَأَنَّهُ قِيلَ: عِلْمًا يُخْتَصُّ بِنَا، وَ لَا يُعْلَمُ إِلَّا بِتَوْفِيقِنَا. وَ فِي اخْتِيَارِ «عَلَّمْنَاهُ» عَلَى آتِيئِهِ مِنَ الْإِشَارَةِ إِلَى تَعْظِيمِ أَمْرِ هَذَا الْعِلْمِ بِمَا فِيهِ، وَ هَذَا التَّعْلِيمُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ بِوَاسِطَةِ الْوَحْيِ الْمَسْمُوعِ بِلِسَانِ الْمَلِكِ وَ هُوَ الْقِسْمُ الْأَوَّلُ مِنْ أَقْسَامِ الْوَحْيِ الظَّاهِرِيِّ كَمَا وَقَعَ لِنَبِيِّنَا (ص) فِي إِخْبَارِهِ عَنِ الْغَيْبِ الَّذِي أَوْحَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، وَ أَنْ يَكُونَ بِوَاسِطَةِ الْوَحْيِ الْحَاصِلِ بِإِشَارَةِ الْمَلِكِ مِنْ غَيْرِ بَيَانٍ بِالْكَلَامِ، وَ هُوَ الْقِسْمُ الثَّانِي مِنْ ذَلِكَ، وَ يُسَمَّى بِالثَّقَفِ كَمَا فِي حَدِيثٍ: إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ ثَقَتْ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تُسْتَكْمَلَ رِزْقُهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ اجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ. وَ الْإِلَهَامُ عَلَى مَا يُشِيرُ إِلَيْهِ بَعْضُ عِبَارَاتِ الْقَوْمِ مِنْ هَذَا النَّوعِ، وَ يُثَبِّتُونَ لَهُ 'مَلَكًا يُسَمُّوهُ مَلَكَ الْإِلَهَامِ، وَ يَكُونُ لِلنَّبِيِّاءِ

۱-سوره كهف آیه ۶۵» و آموختیم او را از نزدیک خود علمی»

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لِيُغَيِّرَهُم بِالْإِجْمَاعِ ، وَ لَهُمْ فِي الْوُقُوفِ عَلَى الْمَغِيبَاتِ طُرُقٌ تَتَشَعَّبُ مِنْ تَرْكِيبَةِ الْبَاطِنِ ، وَالْآيَةُ عِنْدَهُمْ أَصْلٌ فِي اثْبَاتِ الْعِلْمِ اللَّدُنِّيِّ .

وَ شَاعَ إِطْلَاقُ عِلْمِ الْحَقِيقَةِ وَالْعِلْمِ الْبَاطِنِ عَلَيْهِ . وَ لَمْ يَرْتَضِ بَعْضُهُمْ هَذَا الْإِطْلَاقَ ، قَالَ الْعَارِفُ بِاللَّهِ تَعَالَى الشَّيْخُ عَبْدُ الْوَهَّابِ الشَّعْرَانِيُّ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ فِي كِتَابِهِ الْمُسَمَّى بِالذَّرَرِ الْمَثُورَةِ فِي بَيَانِ زُبْدِ الْعُلُومِ مَا لَفَظُهُ: وَ أَمَّا زُبْدَةُ عِلْمِ التَّصَوُّفِ الَّذِي وَضَعَ الْقَوْمُ فِيهِ رِسَائِلَهُمْ فَهُوَ نَتِيجَةُ الْعَمَلِ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ، فَمَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ تَكَلَّمَ بِمَا تَكَلَّمُوا ، وَ صَارَ جَمِيعُ مَا قَالُوهُ بَعْضُ مَا عِنْدَهُ ، لِأَنَّهُ 'كُلَّمَا تَرَقَّى الْعَبْدُ فِي بَابِ الْأَدَبِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى دَقَّ كَلَامُهُ عَلَى الْإِفْهَامِ حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ لِشَيْخِهِ: إِنَّ كَلَامَ أَخِي فُلَانٍ يَدُقُّ عَلَى فَهْمِي . فَقَالَ: لَأَنَّ لَكَ قَمِيصَيْنِ وَ لَهُ 'قَمِيصٌ وَاحِدٌ' ، فَهُوَ أَعْلَى مَرْتَبَةٍ مِنْكَ . وَ هَذَا هُوَ الَّذِي دَعَا الْفُقَهَاءَ وَ نَحْوَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْحِجَابِ إِلَى تَسْمِيَةِ عِلْمِ الصُّوفِيَّةِ بِالْعِلْمِ الْبَاطِنِ ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِبَاطِنٍ إِذِ الْبَاطِنُ إِنَّمَا هُوَ عِلْمُ اللَّهِ تَعَالَى ، وَ أَمَّا جَمِيعُ مَا عَلَّمَهُ الْخَلْقَ عَلَى اخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ فَهُوَ مِنَ الْعِلْمِ الظَّاهِرِ ، لِأَنَّهُ 'ظَهَرَ لِلْخَلْقِ' ، فَاعْلَمْ ذَلِكَ انْتَهَى .

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] یعنی علمی که به نهایت آن رسیده نمی شود و مقدار آن ، اندازه گرفته نمی شود و منظور از آن علم غیب و اسرار علوم پوشیده است و خداوند ذکر نمود «لَدُنَّا»: گفته شده است زیرا که علم از خاص ترین صفات ذاتی خداوند بلند مرتبه می باشد. و گفته اند: به درستی که قدرت به چیزی تعلق نمی گیرد تا زمانی که اراده تعلق نگیرد و اراده تعلق نمی گیرد تا وقتی که علم تعلق نگیرد .

پس شیء، اول دانسته می شود و سپس اراده می شود، سپس قدرت به آن تعلق می گیرد و بعد موجود می شود. و ذکر شد همانا از مضمون «مِنْ لَّدُنَّا» یا از تقدیم آن بر «علماً»، مختص بودن آن به خدای تبارک و تعالی فهمیده می شود. چون گفته شده (علمی است که به ما اختصاص داده شده است و جز به توفیق ما دانسته نمی شود.) و در اختیار عَلَمُناهُ بر آئیناه اشاره ای واضح به تعظیم امر این علم می باشد. و این تعلیم احتمال دارد اینکه به واسطه وحی که از زبان فرشته شنیده می شود، باشد و این قسم اول از اقسام وحی ظاهری است. چنانچه برای پیامبرما (ص) در خبر دادن او از غیبی که وحی کرده است؛ خدای تعالی به او در قرآن کریم وحی نمود، واقع گردید.

و قسم دیگر وحی آنکه به واسطه وحی حاصل به اشاره فرشته بدون بیان به کلام می باشد و این قسم دوم از آن است و به دمیدن نام نهاده شده است، چنانچه در حدیث آمده است: «به درستی که روح القدس در قلب من دمید که: به درستی هیچ نفسی تا روزی اش کامل نگردد، نمی میرد. پس از خدا بترسید و در طلب رزق، میانه روی کنید.»

و الهام بنا به آنچه از بعضی عبارات علمای تصوف بر می آید از این نوع است و برای این کار فرشته ای اثبات می کنند که او را فرشته الهام می نامند و اینکه الهام برای انبیا (ع) و برای دیگران است اجماع علما می باشد، و برای آنان در آگاهی یافتن بر امور غیبی، راههایی است که از تزکیه باطن منشعب می شود. و آیه در نزد ایشان اصلی در ثابت کردن علم لدنی است و اطلاق علم حقیقی و علم باطن بر آن رواج گردید و گروهی بر این اطلاق راضی نشدند. عارف بالله شیخ عبدالوهاب شعرانی (رح) در کتاب دُرر المنثوره در بیان خلاصه علوم با این لفظ گفت: «و اما خلاصه علم تصوف

که علماء و مشایخ تصوف در حق آن رساله هایشان را نوشتند این است که همانا تصوف نتیجه عمل به قرآن و سنت است. پس کسی که عمل کرد به آنچه که دانست ، تکلم کرد به آنچه دیگران تکلم کردند و تمامی آنچه که دیگران گفتند بعضی از آنچه نزد او است گردیده چون هر وقت بنده در باب ادب با خداوند تعالی ترقی می کند کلام اودقیق می شود و بر اذهان می نشیند تا اینکه یکی از ایشان به شیخ خود گفت: به درستی که کلام برادر من فلانی به ذهن و حافظه ام کوبیده می شود. پس گفت: چون برای تو دو پیراهن است و برای او یک پیراهن است ، پس او بلند مرتبه تر از تو است و این همان چیزی است که فقها و مانند ایشان از اهل حجاب را به سوی نامگذاری علم تصوف به علم باطن فرا خواند و این ، علم باطن نیست چون علم باطن، فقط علم خدا است و اما جمیع آنچه خداوند بلند مرتبه به خلق با وجود اختلاف طبقات ایشان تعلیم داد، از علم ظاهر است چون برای خلق آشکار شد. پس آن را بدان.

وَالْحَقُّ أَنَّ إِطْلَاقَ الْعِلْمِ الْبَاطِنِ اصْطِلَاحًا عَلَى مَا وَقَفُوا عَلَيْهِ صَحِيحٌ، وَلَا مُشَاحَّةَ فِي الْإِصْطِلَاحِ، وَوَجْهُهُ أَنَّهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ عَلَى أَكْثَرِ النَّاسِ، وَتَوَقَّفُ حُصُولِهِ عَلَى الْقُوَّةِ الْقُدْسِيَّةِ دُونَ الْمَقْدَمَاتِ الْفِكْرِيَّةِ، وَإِنْ كَانَ كُلُّ عِلْمٍ يَتَّصِفُ بِكَوْنِهِ بَاطِنًا وَكَوْنِهِ ظَاهِرًا بِالنَّسْبَةِ لِلْجَاهِلِ بِهِ وَالْعَالَمِ بِهِ، وَهَذَا كَإِطْلَاقِ الْعِلْمِ الْغَرِيبِ عَلَى عِلْمِ الْإَوْفَاقِ وَالطَّلَسَّمَاتِ وَالْجُفَرِ، وَذَلِكَ لِثِقَلِهِ وَجُودِهِ وَالْعَارِفِينَ بِهِ، فَاعْرِفْ ذَلِكَ. وَزَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ أَحْكَامَ الْعِلْمِ الْبَاطِنِ وَاعِلِمِ الْحَقِيقَةِ مُخَالَفَةٌ لِأَحْكَامِ الظَّاهِرِ وَعِلْمِ الشَّرِيعَةِ، وَهُوَ زَعْمٌ بَاطِلٌ عَاطِلٌ وَخَيَالٌ فَاسِدٌ كَاسِدٌ! وَسَيَأْتِي - إِنْ

شَاءَ اللَّهُ - تَعَالَى ثَقُلُ ثُصُوصِ الْقَوْمِ فِيْمَا يَرُدُّهُ ، وَ أَنَّهُ لَا مُسْتَنَدَ لَهُمْ فِي قِصَّةِ مُوسَى
وَ الْخِضْرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.^۱

و حقیقت این است که اطلاق علم باطن ، اصطلاحاً بر آنچه که به آن
آگاهی یافتند صحیح است و گفتگویی در اصطلاح نیست و وجه آن این
است که همانا علم باطن بر اکثر مردم ظاهر نیست و حاصل شدن آن بر نیرو
و قوت قدسی موقوف است نه مقدمات فکری. اگر چه هر علمی نسبت به ،

۱- تفسیر روح المعانی ص ۳۰۲ ج ۱۵

جاهل و عالم به آن علم به صفت باطنی و ظاهری متصف می شود و این مانند اطلاق علم غریب بر علم زمین شناسی و علم جادوگری و علم جفر (حروف) است که دلیل این اطلاق کم بودن آن علوم و کم بودن آگاهان به آن است. پس آن را بشناس ، بعضی گمان کردند که احکام علم لدنی و علم حقیقت، مخالف با احکام ظاهری و علم شریعت است و این گمانی باطل و بی فایده و خیالی فاسد و بی رونق است و- ان شاء الله - نقل استدلالهای قومی در آنچه که آن را رد می کنند می آید و به درستی که مدرک و استنادی برای ایشان در قصه موسی و خضر نیست.

وَرَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ تَعَالَى. ^۱ از ابی هریره روایت است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمودند: «به درستی از جمله علوم علمی است که مانند گنجی پنهان است و آن را جز علمای ربانی نمی دانند. پس زمانی که سخن از آن علم گفتند: آن را جز اهل کبر به خدای تعالی انکار نمی کنند.»

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) قَالَ السَّيِّدِيُّ: عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) قَالَ: عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ وَلَدِهِ إِنْسَانًا إِنْسَانًا، وَالِدَوَابَّ، فَقِيلَ: هَذَا الْحِمَارُ، هَذَا الْجَمَلُ، هَذَا الْفَرَسُ. وَقَالَ الضَّحَّاكُ: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)، قَالَ: هِيَ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي يَتَعَارَفُ بِهَا النَّاسُ، إِنْسَانٌ، وَدَوَابٌّ، وَ

۱ - رَوَاهُ أَبُو مَنصُورٍ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْمَسْنَدِ وَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيُّ فِي الْأَرْبَعِينَ الَّتِي

لَهُ فِي التَّصَوُّفِ، التَّرْغِيبُ وَالتَّرْهِيْبُ ص ۱۰۳ ج ۱ كِتَابُ الْعِلْمِ

سَمَاءٌ، وَ أَرْضٌ، وَ سَهْلٌ، وَ بَحْرٌ، وَ حَيْلٌ، وَ حِمَارٌ، وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنَ الْأُمَمِ وَغَيْرِهَا. وَ رَوَى ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ ابْنُ جَرِيرٍ مِنْ حَدِيثِ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)، قَالَ: عَلَّمَهُ اسْمَ الصَّخْفَةِ وَالْقَدْرِ، قَالَ: نَعَمْ. حَتَّى الْفُسُوءَ وَالْفُسَيْيَةَ. ^۱سدى از كسى كه از ابن عباس روايت كرده است در مورد (علم آدم الاسماء كلها) گفت: يعنى به او اسمهاى فرد، فردا و اولادش و چهارپايان را تعليم داد. پس گفته شد اين الاغ و اين شتر و اين اسب است و ضحاک به نقل از ابن عباس (رض) در مورد (وبه آدم تمامى اسم ها را آموخت) گفت: اين همين اسمهاى است كه به وسيله آن مردم، اشياء را مى شناسند مانند: انسان، چهارپايان، آسمان و زمين، دشت، دريا، اسبها، الاغ ها، و مانند آن از ملتها و غيره. ابن ابى حاتم و ابن جرير از حديث عاصم بن كليب از سعيد بن معبد از ابن عباس (رض) روايت كردند: و به آدم تمام اسمها را آموخت و سائلى گفت: آيا به او اسم كاسه و ديگ را نيز آموخت؟ ابن عباس گفت: بله حتى اسم چيزهاى كوچك و بزرگ را (تعليم داد).

[وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ]^۲ «از جانب خدا آنچه شما نمى دانيد، مى دانم.»

[وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] مِنْ أَنْ رُؤْيَا يُوسُفَ صِدْقٌ وَ هُوَ حَقٌّ.^۳

«آنچه شما نمى دانيد من از جانب خدا مى دانم» از اينكه همانا

خواب يوسف راست است و يوسف زنده است .

۱ - تفسير القرآن العظيم ابن كثير ص ۷۸ ج ۱ سوره بقره آيه ۳۱

۲ - سوره يوسف آيه ۸۶

۳ - تفسير جلالين ص ۱۹۷ س ۱۶

[وَأَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] یعنی آنکه تعالیٰ مِنْ رَحْمَتِهِ وَاحْسَانِهِ یَأْتِي بِالْفَرْجِ مِنْ حَيْثُ لَا يُحْتَسَبُ، وَفِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ حَيَاةَ يُوسُفَ، وَتَتَوَقَّعُ رُجُوعَهُ إِلَيْهِ. (و می دانم از جانب خدا آنچه نمی دانید) یعنی بدرستی که خدای تعالی از رحمت و احسانش گشایش را از جایی می آورد که گمان نمی شود و در این اشاره است به اینکه حضرت یعقوب (ع) بی گمان زنده بودن یوسف را می دانست و انتظار بازگشت او را داشت.

(وَأَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ) ای مِنْ لُطْفِهِ وَ رَحْمَتِهِ (مَا لَا تَعْلَمُونَ)، فَأَرْجُو أَنْ يَرْحَمَنِي وَيَلْطِفَ بِي وَلَا يَخِيبَ رَجَائِي. فَالْكَلَامُ عَلَى حَذْفِ مُضَافٍ وَ «مِنْ» بَيَانِيَّةٌ قُدِّمَتْ عَلَى الْمُبَيَّنِّ، وَ قَدْ جَوَزَهُ التُّحَاةُ. وَ جَوَزَ أَنْ تُكُونَ ابْتِدَائِيَّةً، ای أَعْلَمُ وَحْيًا أَوْ إلهَامًا أَوْ يَسَبَبٍ مِنْ أَسْبَابِ الْعِلْمِ مِنْ جِهَتِهِ تَعَالَى مَا لَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَيَاةِ يُوسُفَ (ع). قِيلَ: إِنَّهُ (ع) عَلِمَ ذَلِكَ مِنَ الرُّؤْيَا حَسْبَمَا تَقْدَمَ. وَ قِيلَ: إِنَّهُ رَأَى مَلِكَ الْمَوْتِ فِي الْمَنَامِ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ يُوسُفَ حَيٌّ، ذَكَرَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ، وَ لَمْ يَذْكُرُوا لَهُ سَنَدًا. وَ الْمَرْوِيُّ عَنْ ابْنِ أَبِي حَاتِمٍ، عَنْ التَّضَرِّي: أَنَّهُ قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّ يَعْقُوبَ (ع) مَكَثَ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ عَامًا لَا يَدْرِي أَيُّوسُفَ (ع) حَيٌّ أَمْ مَيِّتٌ حَتَّى تَمَثَّلَ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ (ع)، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ، فَقَالَ: أَتَشُدُّكَ بِإِلَهٍ يَعْقُوبَ هَلْ قَبَضْتَ رُوحَ يُوسُفَ؟ قَالَ: لَا.

۱- تفسیر خازن ص ۳۸ ج ۳ س ۲۷

۲- تفسیر روح المعانی ص ۳۹ الی ص ۴۰ جزء ۱۳ س ۲۹

(می دانم از جانب خدا) یعنی از لطف و رحمتش (آنچه راشمانمی دانید). پس امید دارم که خداوند بر من رحم و مهربانی کند و مرا از درگاه خویش ناامید نسازد. پس کلام بر حذف مضاف می باشد و «مِنْ بَيَانِيَه» است که بر مبین خود مقدم شده است. به تحقیق نحویها آن را جایز دانسته اند و همچنین جایز شمرده شده «مِنْ ابْتِدَائِيَه» باشد یعنی از روی وحی یا الهام یا به سبب دیگری از اسباب علم از طرف خداوند متعال می دانم آنچه شما از زنده بودن یوسف (ع) نمی دانید. و گفته شده است که یعقوب (ع) زنده بودن یوسف را از طریق خواب که قبلاً گذشت دانست. و نیز گفته شده است که حضرت یعقوب ملک الموت را در خواب دید. پس ملک الموت به او خبر داد که یوسف زنده است. افراد بسیاری این گفته را بیان کردند ولی برایش سندی بیان نکرده اند. و از ابن ابی حاتم به نقل از نضر روایت شده است که همانا او گفت: «به من خبر رسیده است که یعقوب (ع) ۲۴ سال، منتظر ماند در حالی که نمی دانست آیا یوسف زنده است یا مرده تا اینکه ملک الموت (ع) برای او مجسم شد. پس به او گفت: «کیستی؟» گفت: «من ملک الموت هستم» پس گفت: «قسم می دهم تو را به خدای یعقوب آیا تو روح یوسف را قبض کردی؟» گفت: «نه.»

[وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنُ

تَفَنَّدُونُ]^۱ «و چون کاروان جدا شد یعنی از مصر، پدر ایشان گفت: هر آینه من

بوی یوسف را می یابم اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید.»

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» خُرَجَتْ مِنْ عَرِيشِ مِصْرَ «قَالَ أَبُوهُمْ» لِمَنْ حَضَرَ مِنْ

بَنِيهِ وَأَوْلَادِهِمْ: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» أَوْصَلَتْهُ إِلَيْهِ الصَّبَا بِأَذْنِهِ تَعَالَى مِنْ مَسِيرَةِ

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ ثَمَانِيَّةٍ أَوْ أَكْثَرَ^۲ «هنگامی که کاروان جدا شد» ازدروازه مصر خارج شد، پدرشان برای کسانی که حاضر بودند از پسرانش و اولاد ایشان گفت: «همانامن بوی یوسف را می یابم.» یعنی باد صبا به اذن خدای - تبارک و تعالی - بوی یوسف را به او از مسیر سه روز یا هشت روز یا بیشتر رساند.

«إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» قِيلَ: إِنَّ رِيحَ الصَّبَا اسْتَأْذَنَتْ رَبَّهَا فِي أَنْ تَأْتِيَ يَعْقُوبَ بِرِيحِ يُوسُفَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْبَشِيرُ، وَقَالَ مُجَاهِدٌ: أَصَابَتْ يَعْقُوبَ رِيحُ يُوسُفَ مِنْ مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مِنْ مَسِيرَةِ ثَمَانٍ لَيْالٍ. وَقَالَ الْحَسَنُ: كَانَ بَيْنَهُمَا ثَمَانُونَ فَرَسًا.^۱

«همانا من بوی یوسف را می یابم» گفته شده است: به درستی که باد صبا از پروردگار خود اجازه خواست تا بوی یوسف را برای یعقوب بیاورد قبل از اینکه بشارت دهنده نزد او بیاید. مجاهد گفت: «بوی یوسف از مسیر سه روز به یعقوب رسید» و: ابن عباس (رض) گفت: «از مسیر هشت شب» و حسن گفت: «بین آن دو مسافت هشتاد فرسخ بود.»

(وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ) الْآيَةُ: أَخْرَجَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَالْفَرَّايُ وَ أَحْمَدُ فِي الزُّهْدِ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فِي قَوْلِهِ «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ»، قَالَ: خَرَجَتِ الْعِيرُ هَاجَتِ رِيحٌ، فَجَاءَتْ يَعْقُوبَ بِرِيحٍ قَمِيصِ يُوسُفَ، [قَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ أَنَا أَنْ تُفَنِّدُون] تُسَفِّهُونَ، قَالَ: فَوَجَدَ رِيحَهُ مِنْ مَسِيرَةِ ثَمَانِيَةِ أَيَّامٍ.

۲ - تفسیر جلالین ص ۱۹۸ س ۱۰

۱ - تفسیر خازن ص ۴۱ ج ۳ س ۲۰

وَ أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ أَبُو الشَّيْخِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - فِي قَوْلِهِ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ، قَالَ: وَجَدَ رِيحَهُ مِنْ مَسِيرَةِ عَشْرَةِ أَيَّامٍ. وَ أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ مِنْ وَجْهِ آخَرَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّهُ سُئِلَ مِنْ كَمْ وَجَدَ يَعْقُوبُ (ع) رِيحَ الْقَمِيصِ، قَالَ: وَجَدَهُ مِنْ مَسِيرَةِ ثَمَانِينَ فَرَسًا. وَ أَخْرَجَ ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ الْحَسَنِ (رَضِيَ) قَالَ: وَجَدَ رِيحَ يُوسُفَ مِنْ مَسِيرَةِ الشَّهْرِ^۱

عبدالرزاق و فریابی و احمد در زهد و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو شیخ و ابن مردویه از ابن عباس (رض) در تفسیر آیه «و چون کاروان جدا شد» روایت نمودند که گفت: هنگامی که کاروان خارج شد، بادی وزید. پس بوی پیراهن یوسف را نزد یعقوب آورد، گفت: «همانا بوی یوسف را می یابم اگر مرا به کم عقلی نسبت ندهید» گفت پس بوی یوسف را از مسیر هشت روز یافت. و ابن حاتم و ابوالشیخ از ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه روایت کرد که گفت: «بوی یوسف را از مسیر ده روز یافت» و ابن ابی حاتم از طریق دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرد: همانا سوال شد از چه مسافتی یعقوب بوی پیراهن را یافت؟ گفت: «آن را از مسیر هشتاد فرسخ یافت» و ابن منذر از حسن (رض) روایت نمود که گفت: «بوی یوسف را از مسیر یک ماه یافت.»

[قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ]^۲ يَعْنِي مِنْ حَيَاةِ يُوسُفَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ بَيْنَنَا^۳. گفت: «آیا به شما نگفته بودم که هر آینه من می دانم از

۱ - دُرُّ الْمُنْذِرِ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ ص ۳۵ ج ۴

۲ - سوره یوسف آیه ۹۶

۳ - تفسیر خازن ص ۴۲ ج ۳ سطر ۶

جانب خدا آنچه شما نمی دانید» یعنی از زنده بودن یوسف و به درستی که خداوند ما را دور هم جمع می کند.

[قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ] يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ خِطَابًا لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْ قَبْلِ إِي أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ خِطَابًا بِالْبَيْنَةِ الْقَادِمِينَ إِي أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَا تَيَاسُؤُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَهُوَ الْأَنْسَبُ بِقَوْلِهِ: [إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ]. احتمال دارد اینکه خطاب برای کسانی باشد که قبلاً پیش حضرت یعقوب بودند یعنی نگفتم بی شک من بوی یوسف را می یابم. یا احتمال زیاد خطاب به فرزنداناش که آمده بودند، باشد. که آیا به شما نگفتم که از رحمت خدا نا امید نباشید و این مناسب تر است با این کلام «من می دانم از جانب خداوند آنچه نمی دانید»

فَإِنَّ مَدَارَ النَّهْيِ الْعِلْمُ الَّذِي أُوتِيَهُ (ع) مِنْ جَهَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، وَالْجُمْلَةُ عَلَى الْإِحْتِمَالَيْنِ مُسْتَأْنَفَةٌ ، وَعَلَى الْآخِرِ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ مَقُولَ الْقَوْلِ ، وَهُوَ كَذَلِكَ إِي (أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ) حِينَ أَرْسَلْتُكُمْ إِلَى مِصْرَ ، وَأَمَرْتُكُمْ بِالتَّحَسُّسِ ، وَنَهَيْتُكُمْ عَنِ الْيَأْسِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى ، (إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) مِنْ حَيَاةِ يُوسُفَ (ع) ، وَاسْتَظْهَرَ فِي الْبَحْرِ كَوْنَهَا مَقُولَ الْقَوْلِ^۱.

به درستی که محور نهی، علمی است که به او از طرف خدای سبحان داده شده بود و جمله بنا بر هر دو احتمال ، جمله مستأنفه است و بنا بر احتمال دوم ، جایز است که مقول قول باشد و آن چنین است؛ یعنی آیا

نگفتم به شما وقتی شما را به مصر فرستادم و شما را به جستجو کردن یوسف امر نموده و از ناامیدی از رحمت خدای تعالی نهی کردم. همانا می دانم از جانب خداوند آنچه از زنده بودن یوسف (ع) نمی دانید. در صاحب کتاب «البحر» احتمال مقول قول بودن را ظاهرتر دانسته است.

قَالَ: يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ! أَلَأَسْفُ أَشَدُّ الْحُزْنَ عَلَى مَفَاتِ الظَّاهِرِ أَكْثَرُ (ع) أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَالْأَلْفُ بَدَلٌ مِنْ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ لِلتَّخْفِيفِ، وَالْمَعْنَى يَا أَسْفَى تَعَالَى فَهَذَا أَوَّلُكَ.^۱

گفت: ای افسوس بر یوسف! الأسف: یعنی اندوه بسیار بر آنچه از دست رفته است. ظاهراً یعقوب آن را به خود نسبت داد. و الف در کلمه أَسْفَى عوض از یای متکلم است که برای تخفیف کلمه استفاده شده است و معنایش این است ای افسوس من، بیا که این زمان توست!

[وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ]^۲ «وهرگز خداوند شمارا بر غیب مطلع نکند و لیکن خدا بر می گزیند از پیغمبران خود هر که را که بخواهد.»

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْعَلَكُمْ كَلْكُمُ عَالَمِينَ بِالْغَيْبِ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُ الرَّسُولُ حَتَّى تَصِيرُوا مُسْتَعِينِينَ عَنِ الرَّسُولِ، بَلِ اللَّهُ يَخُصُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِالرَّسَالَةِ، ثُمَّ يُكَلِّفُ الْبَاقِينَ طَاعَةَ هَؤُلَاءِ الرُّسُلِ^۳

۱- تفسیر روح المعانی ص ۳۶ جزء ۱۳ سطر ۱

۲- سوره آل عمران آیه ۱۷۹

۳- تفسیر کبیر ص ۱۱۱

و هرگز خداوند تمامی شما را عالم به غیب قرار نمی دهد به نحوی که پیامبر (ص) می داند تا اینکه بی نیاز از رسول (ص) گردید. بلکه خدای تعالی کسی را که بخواهد از بنده های خود به رسالت خاص می کند، سپس باقی را به فرمانبرداری از آن پیامبران مکلف می گرداند.

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ) عَلَى غَيْبٍ وَجُودِكُمْ مِنَ الْحَقَائِقِ وَالْأَحْوَالِ الْكَامِنَةِ فِيكُمْ بَلَا وَاسْطَةِ الرَّسُولِ لِبُعْدِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ، وَعَدَمِ الْمُنَاسَبَةِ ، وَانْتِفَاءِ اسْتِعْدَادِ التَّلَقِّي مِنْهُ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ)

هرگز خداوند شما را بر غیب وجودتان از حقایق و احوالی که در شما به صورت پوشیده و پنهان موجود است بدون واسطه رسول مطلع نمی کند به جهت دوری بین شما و بین خداوند و نبودن مناسبت و عدم شایستگی گرفتن از او، لیکن خدا برمی گزیند از پیامبران خود هر که را که بخواهد.

فَيُظِلُّهُ عَلَى أَسْرَارِهِ وَحَقَائِقِهِ بِالْكَشْفِ لِيَهْدِيَكُمْ إِلَى مَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ كُنُوزِ وَجُودِكُمْ وَ أَسْرَارِ الْجَنَسِيَّةِ النَّفْسَانِيَّةِ الَّتِي بَيْنَهُ وَبَيْنَكُمْ الْمُوجِبَةُ لِلِمَكَانِ اهْتِدَائِكُمْ بِهِ ، (فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) بِالتَّصَدِيقِ الْقَلْبِيِّ وَالْإِرَادَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالشَّرِيعَةِ لِيُمْكِنَ لَكُمْ التَّلَقِّي وَالْقَبُولُ مِنْهُمْ ، (وَأَنْ تُؤْمِنُوا) بَعْدَ ذَلِكَ الْإِيمَانِ بِالتَّحْقِيقِ وَالسُّلُوكِ إِلَى الْيَقِينِ وَالْمُتَابَعَةِ فِي الطَّرِيقَةِ ، (وَتَتَّقُوا) الْحُجُبَ النَّفْسَانِيَّةَ وَمَوَانِعَ السُّلُوكِ ، (فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ مِنْ كَشْفِ الْحَقِيقَةِ).^۱ پس او رابه وسیله کشف براسرار و حقایقش مطلع می گرداند تا اینکه شما را به سوی گنجهای وجودیتان که از شما پنهان است و اسرار جنسیت نفسانی که بین او و بین شماست و موجب

امکان هدایت شما به سوی او است هدایت کند. پس به خدا و پیامبران او با تصدیق قلبی و ارادت و تمسک به شریعت ایمان آورید تا برای شما گرفتن و پذیرفتن از او ممکن شود و اگر بعد از آن ایمان با تحقیق و سلوک به سوی یقین و متابعت در طریقه ایمان آورید و از حجابهای نفسانی و آنچه مانع سلوک است پرهیز کنید؛ پس بارسیدن به حقیقت برای شما مزد بزرگ است .

وَأُولَى الْأَقْوَالِ فِي ذَلِكَ بَتَّاءُ إِلَيْهِ وَمَا كَانَ اللَّهُ يُطْلِعَكُمْ عَلَى ضَمَائِرِ قُلُوبِ عِبَادِهِ. فَتَعْرِفُوا الْمُؤْمِنَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُنَافِقِ وَالْكَافِرِ ، وَلَكِنَّهُ يُمَيِّزُ بَيْنَهُمْ بِالْمِحَنِ وَالْإِنْتِلَاءِ ، كَمَا مَيَّزَ بَيْنَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ وَجِهَادِ عَدُوِّهِ. وَمَا شَبَّهَ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ الْمِحَنِ حَتَّى تَعْرِفُوا مُؤْمِنَهُمْ وَكَافِرَهُمْ وَمُنَافِقَهُمْ غَيْرَ أَنَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ (يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) ، فَيَصْطَفِيهِ ، فَيُطْلِعُهُ عَلَى بَعْضِ مَا فِي ضَمَائِرِ بَعْضِهِمْ بِوَحْيِهِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ ، كَمَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ عَنْ عِيْسَى ، عَنْ أَبِي جَحِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) قَالَ: يُخْلِصُهُمْ لِنَفْسِهِ^۱.

و بهترین سخن در مورد این آیه با تأویل آن بدین صورت می باشد «و هرگز خداوند شما را برضمیر دل بنده های خودش مطلع نکند تا که مؤمن را از منافق و کافر، بشناسید. و لکن او میانشان با امتحان و آزمایش تمیز می دهد، همانگونه که بین ایشان با جنگ روز احد و جهاد با دشمنش و آنچه مشابه آن است از انواع امتحانها و آزمایشها تمیز داد.» تا اینکه مؤمن و کافر و منافق ایشان را بشناسید. مگر اینکه همانا خدای تعالی ذکر کرد (از

رسولانش هر کس را بخواهد، بر می‌گزیند.) پس او را بر می‌انگیزد و بر بعضی از آنچه در ضمیر بعضی ایشان باشد با وحی نمودن آن و فرستادن پیغام بر او آگاه می‌گرداند. همانطور که برای ما محمد بن عمرو از ابو عاصم به روایت عیسی از ابی نجیح از مجاهد (رض) در مورد این آیه روایت نمود، گفت: یعنی ایشان را برای نفس خود خالص می‌گرداند.

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيْ أَيْ يَصْطَفِيْ وَيَخْتَارُ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ). الْكَلَامُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَاتِبٍ ؛ الْأُولَى: أَنَّ هَذَا الْمُنْصَبَ الَّذِي اسْتَأْثَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِعِلْمِهِ لَا يَلِيْقُ بِكُلِّ أَحَدٍ مِنْكُمْ ، وَإِنَّمَا هُوَ مَخْصُوصٌ بِالْمُصْطَفَى مِنْ عِبِيدِهِ. الثَّانِيَّةُ: أَنَّ الرَّسُلَ أَيْضًا لَا يَعْلَمُ الْمَغِيبَاتِ بَأَن يُطْلَعَ عَلَيْهَا مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِهِ وَبِخَاصِّيَّةٍ فِيهِ ، وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ وَاطِّلَاعِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ عَلَيْهِ، إِنَّ هَذَا أَيْضًا مُحْتَصٌّ بِبَعْضِ الرُّسُلِ. وَفِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ حَسَبَ مَشِيَّتِهِ وَإِرَادَتِهِ ، (فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ). وَمِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ أَنْ تَعْتَقِدُوهُ وَحْدَهُ عَلَّامًا لِلْغُيُوبِ ، وَمِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ بِالرُّسُلِ أَنْ تُتَزَكُّوهُمْ مَكَازِلَهُمْ بَأَن تَعْلَمُوهُمْ عِبِيدًا مُصْطَفَيْنَ لَا يَعْلَمُونَ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا مَا عَلَّمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى.^۱

و خداوند هرگز شما را بر غیب مطلع نکند و لیکن برای این مقام از پیامبرانش هر که مشیت او تعلق گرفت برمی‌گزیند. بنای کلام بر سه قسم است: اول: به درستی این منصبی که خدای تعالی به علم خود برگزید، برای هریک از شما زیبنده نیست و فقط مخصوص بنده های برگزیده اش می باشد. دوم: اینکه رسولان مغیبات را خود به خود و به اختیار و خاصیتی که در

۱- غرائب القرآن ورغائب الفرقان نیشابوری جامع البیان فی تفسیر القرآن ص ۱۵۰ ج ۳ جزء ۴

ایشان است نمی دانند. لکن ایشان آن را از طریق وحی و با مطلع کردن خداوند می دانند. به درستی که این نیز مختص به بعضی رسولان ، و در بعضی اوقات بر حسب مشیت و اراده خداوند می باشد.

پس به خدا و پیامبران ايمان آورید و از جمله ايمان به خدا « این است که تنها خداوند را داننده غیبها بدانید » و از جمله ايمان به پیامبران این است که ایشان را در جایگاهشان قرار دهید (یعنی درباره پیامبران دچار افراط و تفریط نشوید) به اینکه ایشان را بنده های برگزیده خداوند بدانید که از غیب هیچ گونه اطلاعی ندارند مگر آنچه ایشان را خداوند تعالی تعلیم داده است.

قَالَ السُّدِّيُّ: قَالُوا إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ صَادِقًا فَلْيُخْبِرْنَا عَمَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ مِنَّا ، وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى [مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ] ^۱ اى حَتَّى يُخْرِجَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْكَافِرِ ، رَوَى ذَلِكَ كُلَّهُ ابْنُ جَرِيرٍ ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: [وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ] ^۲ اَى أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ غَيْبَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ حَتَّى يَمِيزَ لَكُمْ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ لَوْ لَمَّا يَعْقِدُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ الْكَاشِفَةِ عَنْ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: [وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ] ^۳ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: [عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۷۹

۲- سوره آل عمران آیه ۱۷۹

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۷۹ (تفسیر القرآن العظیم ص ۴۴۲ جلد ۱ سوره آل عمران الایه ۱۷۹)

وَمِنْ خُلَفَیْهِ رَصَدًا^۴. و سدی گفت: «کافران گفتند اگر محمد (ص) صادق است، به ما خبر دهد از کسی از مایان که به او ایمان خواهد آورد و از کسی که به او کافر خواهد شد، پس خدای تعالی نازل کرد (خداوند هرگز مسلمانان را بدین حالی که شما در آن هستید) و منافق به یکدیگر مشتبهند) و انگذارد تا آنکه بدسرشت را از پاک گوهر جدا کند.) یعنی تا اینکه مؤمن را از کافر جدا کند و تمام آن را این جریر روایت کرد.

پس خداوند بلند مرتبه فرمود: «هرگز خداوند شما را بر غیب مطلع نکند. «یعنی شما غیب خدا را درخلق او نمی دانید تا وقتی که برای شما مومن را از منافق جدا کند اگر نبود آنچه خداوند بسته است از اسباب کشف کننده از آن سپس خداوند بلندمرتبه فرمود (و لکن خدا بر می گزیند از پیامبران خود هر که را بخواهد) مانند کلام خداوند بلند مرتبه: (داننده پنهان است پس بر علم غیب خود هیچ یک را مطلع نمی سازد جز آن کس که از رسولان خود برگزید.) «مراد از او پیغامبر است» که بر محافظت او فرشتگان نگهبان را از پیش رو و پشت سر را روانه می کند.

[وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ]^۱ «از معلومات حق به چیزی

دسترسی ندارند مگر به آنچه وی خواسته است.»

أَمَّا قَوْلُهُ: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) فَإِنَّهُ يَعْنِي تَعَالَى ذَكَرَهُ أَنَّهُ الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ، مُحِيطٌ بِذَلِكَ، كُلُّهُ مُحْضٌ لَهُ دُونِ سَائِرِ مَنْ دُونَهُ، وَإِنَّهُ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ سِوَاهُ شَيْئًا إِلَّا بِمَا شَاءَ هُوَ أَنْ يَعْلَمَهُ، فَأَرَادَ فَعْلَمَهُ. وَإِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ بِالْأَشْيَاءِ جَاهِلًا، فَكَيْفَ يُعْبَدُ مَنْ لَا يَعْقِلُ شَيْئًا الْبَتَّةَ مِنْ وَتَنٍ وَصَنَمٍ! يَقُولُ: أَخْلَصُوا الْعِبَادَةَ لِمَنْ هُوَ مُحِيطٌ بِالْأَشْيَاءِ، كُلُّهَا يَعْلَمُهَا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ صَغِيرُهَا وَكَبِيرُهَا، وَبَنَحُوا الَّذِي قُلْنَا فِي ذَلِكَ قَالَ أَهْلُ التَّأْوِيلِ، ذَكَرَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ هَارُونَ، قَالَ: ثَنَا عُمَرُ، وَقَالَ: ثَنَا أَسْبَاطُ عَنْ السُّدِّيِّ

(وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ) يَقُولُ: لَا يَعْلَمُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ (إِلَّا بِمَآثَاءَ) هُوَ أَنْ يَعْلَمَهُمْ.^۲

اما قول خداوند متعال: (و لا يحيطون) (الآیه) یعنی خدای تعالی ذکر کرده است که او عالمی است که چیزی بر او پوشیده نیست؛ احاطه کننده تمام آن است و تمامی آن برای او خالص می باشد نه برای سایر کسانی که غیر او هستند و به درستی که هیچ کس غیر او چیزی را نمی داند مگر آنچه خداوند دانستنش را برای او بخواهد. پس خداوند اراده می کند و آن شخص از غیب مطلع می گردد و از این عبارت این را اراده کرده که بی شک عبادت شایسته نیست برای کسی که به اشیا جاهل باشد.

البته کسی که عقل ندارد؛ (مانند بتها) چگونه عبادت شود؟! خداوند می گوید: عبادت را برای کسی که به تمامی اشیا احاطه دارد خالص کنید. تمامی اشیا را می داند و برای او، کوچک و بزرگ آن پوشیده نیست. و مانند آنچه ما گفتیم اهل تاویل نیز گفته اند: ذکر کرد کسی که آن را گفت که مرا موسی پسر هارون (رض) به روایت از عمر (رض) و او به نقل اسباط از سدی روایت کرده که (و به چیزی از معلومات حق احاطه نمی یابند) می گوید یعنی به چیزی از علم او آگاهی ندارند مگر آنچه را او به ایشان تعلیم دهد.

أَيُّ مَعْلُومَةٍ كَقَوْلِهِمْ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا عِلْمَكَ فِينَا»، وَالْإِحَاطَةُ بِالشَّيْءِ عِلْمًا عِلْمُهُ كَمَا هُوَ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَالْمَعْنَى لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مِّنْ هَؤُلَاءِ كُنْهَ شَيْءٍ مَّا مِنْ مَعْلُومَاتِهِ تَعَالَى إِلَّا بِمَآثَاءَ أَنْ يَعْلَمَ، وَ جَوَزَ أَنْ يُرَادَ مِنْ عِلْمِهِ مَعْلُومَةُ الْخَاصِّ وَهُوَ كُلُّ مَا فِي الْغَيْبِ، (فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ). وَعُطِفَتْ

هَذِهِ الْجُمْلَةُ عَلَى مَا قَبْلَهَا لِمُعَايَرَتِهَا لَهُ لِأَنَّ ذَلِكَ يُشْعِرُ بِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ ،
 وَهَذِهِ تُفِيدُ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، وَمَجْمُوعُهُمَا دَالٌّ عَلَى تَفَرُّدِهِ تَعَالَى بِالْعِلْمِ الذَّاتِيِّ الَّذِي
 هُوَ مِنْ أَصُولِ صِفَاتِ الْكَمَالِ الَّتِي يَجِبُ أَنْ يَتَّصِفَ إِلَالَهُ تَعَالَى اللَّهُ شَأْنُهُ بِهَا بِالْفِعْلِ^۱
 یعنی دانش او (دانسته ی وی) مانند کلام ایشان (بار خدا یا ببخش
 بر ما آنچه در مورد ما می دانی) و احاطه کردن چیزی از روی علم یعنی
 دانستن آن همانگونه که حقیقتاً موجود است و معنی آیه این است (که
 نمی داند هیچ کس از آنان، حقیقت چیزی از معلومات خدای متعال را مگر
 اینکه خداوند بخواهد که او بداند) و جایز شمرده شد که از علم او علوم
 خاص او قصد شود و آن همه چیزهای غیبی است. (کسی را بر غیبش آگاه
 نمی کند مگر پیامبری را که او برگزیند و خشنود باشد). و این جمله بر ما
 قبلش به دلیل مغایرتش با آن عطف شده است زیرا آن جمله بیان می کند
 که همانا خداوند پاک و منزّه هر چیزی را می داند و این جمله معنی می دهد
 (همانا آن را جز خداوند متعال نمی داند) و مجموع دوجمله دلالت می کند بر
 یگانه بودن خداوند با علم ذاتی که آن از اصول صفات کمال است که متصف
 بودن خداوند بلند مرتبه به آن عملاً لازم و واجب عقلی است.

[وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِّينَ]^۲ «و یار شما بر علم غیب، بخل کننده نیست.»

(وَمَا هُوَ) ای مُحَمَّدٌ (ص) (عَلَى الْغَيْبِ) مَا غَابَ مِنَ الْوَحْيِ وَخَبَرِ السَّمَاءِ

(بِضَنِّينَ) بِمُتَّهَمٍ.^۳ و نیست او یعنی محمد (ص) (بر غیب) آنچه پنهان است از
 وحی و خبر آسمان (بخل کننده) یعنی متهم به پنهان کاری نیست .

۱- تفسیر روح المعانی ص ۸ جلد ۱- ۳ سوره بقره آیه ۲۵۵

۲- سوره تکویر آیه ۲۴

(وَمَا هُوَ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (ص) (عَلَى الْغَيْبِ) عَلَى مَا يُخْبِرُ بِهِ مِنَ الْوَحْيِ إِلَيْهِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْغُيُوبِ.^۱ او یعنی محمد (ص) (بر غیب) بر آنچه خبر می دهد از وحی به او و دیگر غیبها بخیل نیست .

کسی که در کارهای غیب حرف می زند ، پس آن علم غیب نمی باشد ، از این آیات معلوم شد که الله تعالی غیب را به سبب وحی به هر کسی نمی دهد مگر به پیامبران منتخب او که به آنها از کارهای غیب خبر می دهد. باز این شبهه لازم نمی آید که انبیا (ع) در علم غیب شریک هستند و عالم به غیب هستند ؛ زیرا آن علم غیبی که به ذات الله تعالی اختصاص دارد ، هیچ مخلوقی به آن شریک نیست. این به دو چیز مشروط است. یکی اینکه آن علم ذاتی است و به کس دیگر داده نمی شود. دوم این که بر تمام کاینات در ماضی و آینده احاطه کننده است که یک ذره علم هم از او پنهان نباشد. الله تعالی وقتی که به سبب وحی به پیامبران خود کارهای غیب نشان می دهد ، آن حقیقتا علم غیب نیست ، بلکه خبر از غیب است که به پیامبران داده شده است. چنانکه در قرآن خود به لفظ (الْغَيْبِ) تعبیر نموده [تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ]^۲ یعنی این اخبار غیب است که ما به سبب وحی به تو فرستادیم .

۳ - تفسیر جلالین ص ۴۹۲

۱ - تفسیر روح البیان ص ۶۱ جزء ۳۰ سطره ۶

۲ - معارف القرآن سوره آل عمران جزء ۴ ص ۱۹۲

[وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا ثَبَّتَ بِهِ وَ أَظْهَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعِلْمُ الْخَبِيرُ]^۳

«یادکن وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش رازی را در میان نهاد و او آن راز را به دیگری خبر داد و خداوند پیغمبرش را از این کار آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری کرد. هنگامی که همسرش را از آن مطلع کرد، او گفت چه کسی تو را از این آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت خداوند دانای آگاه به من خبر داده است.»

[وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ]^۱

«و پیغمبرشان به ایشان گفت هر آینه نشان پادشاهی او آن است که صندوقی برای شما می آید که در آن آرامش دل است از جانب پروردگار شما و تبرکاتی را که در آن آل موسی و آل هارون باقی گذاشتند، و آن را فرشتگان به دوش برند.» [يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ] الصُّنْدُوقُ كَانَ فِيهِ صُورُ الْأَنْبِيَاءِ أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَىٰ آدَمَ ، وَاسْتَمَرَ إِلَيْهِمْ ، فَعَلَبَتْهُمُ الْعَمَالِقَةُ عَلَيْهِ ، وَآخَذُوهُ ، وَكَانُوا يَسْتَفْتِحُونَ بِهِ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ ، وَيَقْدِمُوهُ فِي الْقِتَالِ ، وَيَسْكُنُونَ إِلَيْهِ.^۲ «تابوت به سوی شما می آید» یعنی صندوقی که در آن تصویر انبیا می باشد که آن

۳ - سوره تحریم آیه ۳

۱ - سوره بقره آیه ۲۴۸

۲ - تفسیر جلالین کلان ص ۳۸ سطر ۱۰

راخدای تبارک و تعالی بر آدم نازل کرده است و بعدها پیوسته در میان آنان یعنی بنی اسرائیل بود. پس قوم عمالقه برایشان غلبه کردند و آن را گرفتند و به وسیله آن بر دشمنانشان طلب فتح و پیروزی می کردند و آن را در هنگام جنگ مقدم می کردند و با آن آرامش حاصل می نمودند.

«قَالَ مَنْ أَنْصَارِي» أَعُوَانِي ذَاهِبًا إِلَى اللَّهِ لِأَنْصُرَ دِينَهُ «قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» أَعُوَانُ دِينِهِ ، وَهُمْ أَصْفِيَاءُ عِيسَى ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ، وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْخَوَرِ وَهُوَ الْبَيَاضُ الْخَالِصُ ، وَقِيلَ : كَانُوا قَصَّارِينَ يَحْزُونُونَ الثِّيَابَ أَيْ يُبَيِّضُونَهَا.^۱

گفت: «کیست نصرت دهنده من؟» یعنی یاری دهنده من برای رفتن به سوی خدا تا اینکه دین او را نصرت دهد. (خواریون گفتند: ما یاری دهندگان الله هستیم.) یاری دهنده دین او وایشان یاران خالص و برگزیده عیسی (ع) بودند. یعنی اولین کسانی که ایمان آوردند به او دوازده مرد بودند. خواری از حور گرفته شده که به معنای سفیدی خالص است و گفته شده است که شویندگان لباس بودند که لباس را می شستند یعنی آن را سفید می کردند .

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى الْقَلْبَ مِنَ الْقُوَى النَّفْسَانِيَّةِ الْكُفْرِ ، الْاِخْتِجَابَ ، وَالْاِنْكَارَ ، وَالْمُخَالَفَةَ ، «قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» أَيْ اقْتَضَى مِنَ الْقُوَّةِ الرُّوحَانِيَّةِ نُصْرَتَهُ عَلَيْهِمْ فِي التَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ ، «قَالَ الْخَوَارِيُّونَ» أَيْ صَفَوْتُهُ وَخَالِصَتُهُ مِنْ

الرُّوحَانِيَّاتِ الْمَذْكُورَةِ: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ» بِالْإِسْتِدْلَالِ بِالتَّنَوُّرِ بِنُورِ الرُّوحِ ،
«وَأَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ» مُذْعِنُونَ مُتَقَادُونَ.^۲

وقتی که عیسی دگرگونی را از قوای نفسانی ؛ کفر، احتجاب، انکار و مخالفت احساس کرد گفت: «کیست نصرت دهنده من به سوی خدا ؟»
یعنی از قوه روحانی نصرت خود را علیه ایشان ، در توجه به سوی خداوند تقاضا می کرد (حواریون گفتند) یعنی یاران خاص و مخلص او از نظر صفات روحانی مذکور (ماییم یاری دهندگان الله به او ایمان آوردیم) با استدلال به روشنایی گرفتن از نور روح (گواه باش که ما فرمانبرداریم) یعنی ایمان آوردندگان فرمانبرداریم.

الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى أَنْ مَجِئَ ذَلِكَ التَّابُوتِ لَا بُدَّ أَنْ يَقَعَ عَلَى وَجْهِ يَكُونُ خَارِقًا لِلْعَادَةِ حَتَّى يَصِحَّ أَنْ يَكُونَ آيَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ دَالَّةً عَلَى صِدْقِ تِلْكَ الدَّعْوَى، ثُمَّ قَالَ أَصْحَابُ الْأَخْبَارِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَى آدَمَ (ع) تَابُوتًا فِيهِ صُورُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ أَوْلَادِهِ، فَتَوَارَتْهُ أَوْلَادُ آدَمَ إِلَى أَنْ وَصَلَ إِلَى يَعْقُوبَ، ثُمَّ بَقِيَ فِي أَيْدِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَكَانُوا إِذَا احْتَلَفُوا فِي شَيْءٍ تَكَلَّمُوا، وَحَكَمَ بَيْنَهُمْ. وَإِذَا حَضَرُوا الْقِتَالَ قَدَّمُوهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ يَسْتَفْتِحُونَ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِمْ، وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ فَوْقَ الْعُسْكَرِ، وَهُمْ يَقَاتِلُونَ الْعَدُوَّ، فَإِذَا سَمِعُوا مِنَ التَّابُوتِ صِيحَةً اسْتَيْقَنُوا بِالنُّصْرَةِ، فَلَمَّا عَصَوْا وَفَسَدُوا وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَمَالِقَةَ فَعَلَبُوا هُمْ عَلَى التَّابُوتِ، وَسَلَبُوهُ، فَلَمَّا سَأَلُوا نَبِيَّهُمُ الْبَيِّنَةَ عَلَى مُلْكِ طَالُوتَ، قَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ: إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ إِنَّكُمْ

تَجِدُونَ التَّابُوتَ فِي دَارِهِ ، ثُمَّ إِنَّ الْكُفَّارَ الَّذِينَ سَلَبُوا ذَلِكَ التَّابُوتَ كَانُوا قَدْ جَعَلُوهُ فِي مَوْضِعِ الْبُؤْلِ وَالْعَائِطِ ، فَدَعَا النَّبِيُّ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَى أُولَئِكَ الْكُفَّارِ الْبَلَاءَ حَتَّى أَنْ كُلَّ مَنْ بَالَ عِنْدَهُ أَوْ تَعَوَّطَ ابْتِلَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبُؤَاسِيرِ ، فَعَلِمَ الْكُفَّارُ أَنَّ ذَلِكَ لِأَجْلِ اسْتِخْفَافِهِمْ بِالتَّابُوتِ ، فَأَخْرَجُوهُ ، وَضَعُوهُ عَلَى ثَوْرَيْنِ ، فَأَقْبَلَ الثَّوْرَانِ يَسِيرَانِ ، وَكَلَّ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمَا أَرْبَعَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَسُوقُونَهُمْ حَتَّى أَتَوْا مَنْزِلَ طَالُوتَ ، ثُمَّ إِنَّ قَوْمَ ذَلِكَ النَّبِيِّ رَأَوْا التَّابُوتَ عِنْدَ طَالُوتَ ، فَعَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ الدَّلِيلُ عَلَى كَوْنِهِ مِلْكًا لَهُمْ ، فَذَلِكَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى :

[إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ] ^۱ . وَالْإِثْبَانُ عَلَى هَذَا مَجَازٌ لِأَنَّهُ أُتِيَ بِهِ وَلَمْ يَأْتِ هُوَ ، فَتَنَسَّبَ إِلَيْهِ تَوَسُّعًا ، كَمَا يُقَالُ: رَبَّحْتُ الدَّرَاهِمَ ، وَخَسِرْتُ التَّجَارَةَ. ^۲

مسئله اول: اینکه لازم است که آمدن تابوت به گونه خارق العاده ای واقع شود تا شایسته باشد که نشانه ای از جانب خداوند و دلیلی بر صداقت این ادعا باشد. پس اخباریون گفتند: به درستی که خدای تعالی بر آدم (ع) تابوتی را فرستاد که در آن تصویر انبیا از اولاد آدم بود پس آن را اولاد آدم ارث بردند تا اینکه به یعقوب (ع) رسید. بعد در دست بنی اسرائیل باقی ماند. پس آنها وقتی در چیزی اختلاف می کردند تابوت صحبت می کرد و در بین آنان داوری می نمود و وقتی که به جنگ حاضر می شدند، آن را جلوی روی خود مقدم می کردند و با آن در برابر دشمنان طلب فتح و پیروزی می کردند. و ملایکه آن را بالای لشکر حمل می کردند و ایشان با دشمن می جنگیدند. پس وقتی از تابوت فریادی را می شنیدند به پیروزی و نصرت ، یقین حاصل می کردند. پس وقتی که نافرمانی کردند و فساد نمودند، خدا بر ایشان ، قوم عمالقه رامسلط کرد. ایشان بر تابوت غالب و پیروز شدند و آن را گرفتند. پس وقتی که از پیامبرشان از حجت و دلیل آشکار بر پادشاهی طالوت سوال کردند، آن نبی فرمود: «همانا نشانه پادشاهی او این است که شما تابوت را در خانه اومی یابید.» پس کفاری که آن تابوت را سلب کرده بودند آن را در محل بول و غایط قرار داده بودند. پس پیامبر آن وقت آنان را نفرین نمود.

۱- سوره بقره آیه ۲۴۸ «هر آینه نشان پادشاهی او آن است که بیاید به شما صندوقی»

۲ - تفسیر کبیر ص ۱۸۸ ج ۶

و خدا بر این گروه از کفار بلا را مسلط کرد تا اینکه همانا هر کس که نزد آن بول و غایط می کرد او را خداوند تعالی به مرض (بواسیر) مبتلا می کرد. کفار دانستند به درستی که این به خاطر بی احترامی ایشان به تابوت است پس آن را بیرون کردند و بر بالای دو گاو نر نهادند. پس دو گاو نر شروع به رفتن کردند و خدای تبارک و تعالی به آن دو، چهارفرشته را موکل کرد که آنها را می رانند تا اینکه به سوی منزل طالوت آمدند. سپس همانا قوم آن پیامبر، تابوت را نزد طالوت دیدند بنابراین دانستند که همانا این دلیل پادشاهی او برایشان است. پس این همان کلام خدای تعالی است که فرمود: **إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ...** (و آمدن آن به این صورت مجاز می باشد زیرا که آن تابوت، آورده شد و خودش نیامد پس نسبت آمدن را به تا بوت دادند به خاطر وسعت و گستردگی که در آن می باشد؛ چنانچه گفته می شود: این پولها را فایده کردم و در تجارت ضرر کردم).

و قِيلَ: هُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا أَوْ تِسْعَةً وَ عِشْرُونَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ اتَّبَعُوا عِيسَى (ع)، وَ كَانُوا إِذَا جَاعُوا قَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ جُعْنَا. فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَيَخْرُجُ لِكُلِّ وَاحِدٍ رَغِيفَانِ، وَ إِذَا عَطَشُوا قَالُوا: عَطَشْنَا. فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَيَخْرُجُ الْمَاءُ، فَيَشْرَبُونَ. فَقَالُوا: مَنْ أَفْضَلُ مِنَّا إِذَا شَبْنَا أَطْعَمْتَنَا، وَ إِذَا شَبْنَا اسْتَقِيتَنَا، وَ قَدْ آمَنَّا بِكَ؟ فَقَالَ: أَفْضَلُ مِنْكُمْ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدِهِ، وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ، فَصَارُوا يَغْسِلُونَ الثِّيَابَ بِالْكَرَاءِ وَ يَأْكُلُونَ^۱.

و در اخبار آمده است که آنها دوازده مرد بودند یا بیست و نه نفر از
سایر مردم که از حضرت عیسی (ع) پیروی می کردند و وقتی گرسنه
می شدند، می گفتند: «ای روح خدا (حضرت عیسی) گرسنه ایم.» پس با
دست خود بر زمین می زد و برای هر نفر از زمین دو قرص نان بیرون می آمد

و زمانی که تشنه می شدند، می گفتند: «تشنه ایم» پس با دست خود بر زمین می زد و آب بیرون می آمد و می نوشیدند. پس گفتند: «چه کسی از ما بهتر است هر وقت، آب و طعام بخواهیم آن را به ما می دهی و به تحقیق که ما به تو ایمان آوردیم.» پس گفت: «برتر از شما کسی است که با دست خود کار می کند و از کسب خود می خورد.» پس آنها از دستمزد شستن لباس کسب روزی می کردند و می خوردند.

وَقَالَ فِي الْكُشْفِ: لَعَلَّ الْأَشْبَهَ فِي مَعْنَى الْآيَةِ - وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ - أَنْ يُحْمَلَ عَلَى مَعْنَى مَنْ يُنْصَرُّ مِنْهَا نُصْرَةً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، كَمَا يَقْتَضِيهِ حَرْفُ الْإِثْنَاءِ دُونَ تَضْمِينٍ، كَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلَبَ مِنْهُمْ أَنْ يُنْصَرُوهُ لِلَّهِ تَعَالَى لِالْعَرَضِ آخَرَ مُدْمِجًا أَنَّ نُصْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى فِي نُصْرَةِ رَسُولِهِ، وَجَوَابُهُمُ الْمَحْكِيُّ عَنْهُمْ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ) شَدِيدُ الطَّبَاقِ لَهُ^۱.

و در کشف الاسرار آمده است: شاید بهتر در معنی آیه - و خدای تعالی عالم است - این باشد که حمل شود بر معنا «چه کسی مرا به سوی خدا یاری می کند، یاری کردنی» همانطور که حرف انتها (که) (الی) باشد بدون تضمین اقتضای این معنا را می کند گویا حضرت عیسی (ع) از ایشان درخواست کرد که او را برای خدا نه برای قصد و غرض دیگری یاری کنند. و در حالی که تاکید کرد همانا نصرت خدا در نصرت رسولش است و جواب ایشان که حکایت شده است با قول خداوند (حواریون گفتند ما یاری دهندگان خداییم) بسیار با این معنی مطابق است.

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۱۵۵ جزء ۱-۳ سطر ۵

وَ أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ بَشْرِ فِي الْمُبْتَدَأِ وَ ابْنُ عَسَاكِرَ مِنَ الطَّرِيقِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «الْبَقِيَّةُ» رُضَاضُ الْأَلْوَاكِحِ وَ عَصَا مُوسَى وَ عِمَامَةُ هَارُونَ وَ قَبَاءُ هَارُونَ الَّذِي كَانَ فِيهِ عَلَامَاتٌ لِسَبَاطٍ ، وَ كَانَ فِيهِ طَسْتُ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ صَاعٌ مِنْ مَنِّ الْجَنَّةِ ، وَ كَانَ يَفْطَرُ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ. وَ أَمَّا (السَّكِينَةُ) فَكَأَنَّ مِثْلَ رَأْسِ هِرَّةٍ مِنْ زَبَرَجَدَةٍ خَضْرَاءَ. وَ إِسْحَاقُ بْنُ بَشْرِ فِي كِتَابِ مَبْتَدَأِ خُودِ وَ ابْنِ عَسَاكِرَ فِي طَرِيقِ كَلْبِيِّ مِنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَوَايَتُ كَرْدَةٍ أَنْدَ كَهْ كَقَتْ: بَقِيَهْ يَعْنِي تَكَّة هَاي لُوح هَا وَ عَصَاي مُوسَى وَ عِمَامَه وَقْبَاي هَارُونَ كَهْ دَرِ آن نَشَانَه هَايِي بَرَاي نَوَادِگَانِ بُوَد وَ دَرِ اَو طَشْتِي اَز طَلَا وَ دَرِ آن پِيْمَانَه اِي اَز مَنِّ بَهْشْتِ بُوَد كَه حَضَرْتِ يَعْقُوبُ (ع) بَا آن اَفْطَارِ مِي كَرْد. اَمَا سَكِينَه مِثْلِ سَرِ گَرَبَه بُوَد كَه اَز زَبَرَجَدِ سَبْزِ سَاخْتَه شَدَه بُوَد .

وَ أَخْرَجَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَ عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ فِي قَوْلِهِ: «تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ» قَالَ: أَقْبَلْتُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ حَتَّى وَضَعَتْهُ فِي بَيْتِ طَالُوتَ فَاصْبَحَ فِي دَارِهِ.^۱

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده در مورد قول خداوند « فرشتگان آن را حمل می کنند » روایت کردند که گفت: فرشتگان به سوی تابوت روی آوردند در حالیکه آن را حمل می نمودند تا اینکه آن را در خانه طالوت نهادند پس به این ترتیب داخل منزل طالوت شد . آن تبرکاتی که از حضرت موسی و پیامبران دیگر (ع) در صندوق بنی اسرائیل داده شده بود که در جنگها، آن صندوق را به جلو حرکت می دادند

۱ - دُرُّ الْمَثُورُ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَثُورِ ص ۳۱۷ ج ۱

و به برکت آن صندوق، الله تعالی پیروزی را نصیب بنی اسرائیل می گردانید.
وقتی که جالوت بر بنی اسرائیل کامیاب شد، صندوق را از

آنها گرفت و با خود برد. چون تقاضای رسول وقت بنی اسرائیل در باز گرداندن صندوق منظور نشد، الله این حکمت را به خرج داد که هر جا (عمالقه) کافران وقت بنی اسرائیل که صندوق را برده بودند در هر شهری که می گذاشتند آنجا غم و مصیبت نازل می شد. در انتهای کار پنج تا از شهرهای بزرگ آنها به سبب نزول بلا و آفت، ویران شدند. آنها مجبور شدند آن صندوق را بیرون ببرند بر دو گاو بار کردند و گاوها را رها کردند. فرشته ها آن گاوها را تا جلوی در خانه طالوت راندند و بنی اسرائیل هم با دیدن این صندوق بر پادشاهی طالوت یقین کردند و طالوت لشکر بزرگی را آماده کرد و در هوای گرم بر جالوت حمله کرد.^۱

در تفسیر آیه ذکر شده از عبارات مفسرین (رح) چنین آشکار می شود که گفته پیامبر بنی اسرائیل بر بنای علم غیب و علم بر مالک بودن طالوت و علم بر تابوت و علم بر تاثیرات تابوت و علم بر حفظ مظلوف تابوت بود که از حضرت سیدنا آدم (ع) گرفته تا پیامبران بنی اسرائیل چیزهای متبرکی در آن تابوت محفوظ بود و استمداد خواستن حضرت سیدنا عیسی (ع) از حواریون نشانه است و عیسی (ع) برای حواریون خود طعام و شراب می داد. این از غیب بود نه بر بنای اسباب که حضرت عیسی به عنوان معجزه، رزق آنها را تکمیل می نمود. این علم غیب جزئی و عطای خدایی گفته می شود.

[عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا]^۲ «او داننده پنهان است پس بر علم

۱ - معارف القرآن سوره بقره ص ۲۹۰

۲ - سوره جن آیه ۲۷ و ۲۶

غیب خود هیچ کس را مطلع نمی سازد مگر آن کس را که از رسولان خود برگزید (مراد پیامبر است) که بر محافظت او فرشتگان نگهبان را از پیش رو و پشت سر روانه می کند.»

مَعَ اِطْلَاعِهِ عَلَى مَا شَاءَ مِنْهُ مُعْجَزَةٌ لَهُ اِی مِنَ الْغَيْبِ مُعْجَزَةٌ لَهُ بَا مطلع بودنش بر آنچه از او به عنوان معجزه ای برایش بخواهد یعنی از غیب به طور معجزه ای برای او. (چون اخبار از غیب را خداوند متعال به وسیله ای پیغمبر که تبارز و اظهار نماید همین اخبار از غیب اثبات معجزه برای پیغمبر است که این هم نوعی از تأیید و تأکید برای اثبات نبوت است.)

الْأَنْبِيَاءُ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - مُخَالِفُونَ لِعَيْرِهِمْ فِي الْقُوَى الْجَسْمَانِيَّةِ وَالْقُوَى الرُّوحَانِيَّةِ، أَمَّا الْقُوَى الْجَسْمَانِيَّةُ فَهِيَ إِمَّا مُدْرَكَةٌ أَوْ مُحَرَّكَةٌ، أَمَّا الْمُدْرَكَةُ فَهِيَ الْحَوَاسُّ الظَّاهِرَةُ أَوِ الْبَاطِنَةُ، أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَقَوْلُهُ (ص) : ذُوَيْتُ لِي الْأَرْضُ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَقَوْلُهُ : أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ تَرَاصُّوْا، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي^۲

انبیا با دیگران از نظر قوای جسمانی و قوای روحانی فرق می کنند. اما قوای جسمانی بر دو قسم است؛ یامدرکه است یا محرکه. اما مدرکه: پس آن یا حواس ظاهری است یا حواس باطنی. اما دلیل بر قوه حواس ظاهری پیامبران، قول پیامبر است که فرمود: «بر من زمین فشرده شد پس مشارق و مغارب آن را دیدم. و کلام او (ص): صفهایتان را راست بگیرید و به هم بچسبید. چون من شما را از پشت سرم می بینم.»

۱ - تفسیر جلالین ص ۴۷۷ و تفسیر المدارک ۱۲

۲ - حَاشِيَةُ جَامِعِ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ص ۱۸۱ ج ۳ غَرَائِبُ الْقُرْآنِ وَ رَغَائِبُ الْفُرْقَانِ

هُوَ (عَالِمُ الْغَيْبِ) وَحْدَهُ فَلَا يُطْلَعُ عَلَيْهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ
رَسُولٍ أَيْ أَعَدَّهُ فِي الْفِطْرَةِ الْأُولَى ، وَزَكَاهُ ، وَصَفَّاهُ مِنْ رَسُولٍ بِالتَّقْوَةِ الْقُدْسِيَّةِ ،

(فَأَنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) اى مِنْ جَانِبِ الْإِلَهِيِّ (وَمِنْ خَلْفِهِ) وَجَهَةَ الْبَدَنِيَّةِ (رَصَدًا) حَفَظَةً ، أَمَّا مِنْ جَهَةِ اللَّهِ الَّتِي إِلَيْهَا وَجْهُهُ فَرُوحُ الْقُدُسِ وَالْأَنْوَارُ الْمَلَكُوتِيَّةُ وَالرَّبَّانِيَّةُ ، وَأَمَّا مِنْ جَهَةِ الْبَدَنِ فَالْمَلَكَاتُ الْفَاضِلَةُ وَالْهَيَّاتُ التَّوَرِيَّةُ الْحَاصِلَةُ مِنْ هَيَاكِلِ الطَّاعَاتِ وَالْعِبَادَاتِ ، يَحْفَظُونَهُ مِنْ تَحْيِيطِ الْجِنِّ وَخِلَاطِ كَلَامِهِمْ مِنَ الْوَسَاوِسِ وَالْأَوْهَامِ وَالْخَيَالَاتِ بِمَعَارِفِهَا الْيَقِينِيَّةِ وَمَعَانِيهَا الْقُدْسِيَّةِ وَارَادَةِ الْغَيْبَةِ وَالْكَشُوفِ الْحَقِيقِيَّةِ ، لِيُعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا لِيُظْهَرَ عِلْمُهُ تَعَالَى فِي مَظَاهِرِ الرُّسُلِ مِمَّا كَانَ مَكْنُونًا فِي اسْتِعْدَادِهِمْ ، فَيَكْمُلُوا وَيَكْمُلُوا بِمَا أَمَكْنَهُمْ حَمْلُهُ مِنْ رِسَالَاتِهِ وَإِبْلَاغِهِ ، وَاحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ مِنَ الْعَقْلِ الْفَرْقَانِيِّ وَالْمَعَانِي الْمَكْنُونَةِ فِي فِطْرَتِهِمْ أَزَلًا ، فَأَظْهَرَهَا ، وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ أَوْ ضَبَطَ عَدَدَ كُلِّ شَيْءٍ بِالْعَقْلِ الْفَرْقَانِيِّ وَإِبْرَازَ الْكَمَالِ الثَّامِّ جُمْلَةً وَتَفْصِيلًا كَلِيًّا وَجُزْئِيًّا وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ^۱.

فقط خداوند، داننده مطلق غیب است. پس بر مغیبات وی جل شأنه آگاه نمی گردد جز پیامبری که خداوند او را برگزید یعنی پیامبری که در خلقت اول آماده اش کرده و او را با قوت قدسیه پاک و خالص نموده است. چون خداوند از جلوی رسول یعنی از جانب خدا و از پشتش و طرف بدنش نگرهبانانی روانه می کند. اما نگرهبانی که از جهت خداوند است آن جهتی که روی رسول به طرف آن است، جبرئیل و انوار ملکوتی و انوار خدایی است. و نگرهبان از جهت بدن، خصلتهای نیک و هیأت‌های نورانی حاصل از ترکیب طاعات و عبادات است که وی را از به اشتباه انداختن جن، واز مخلوط شدن کلام پیامبر به وسوسه ها و وهم و خیالات به توسط معرفتهای یقینی و معانی

۱- تفسیر القرآن الکریم ابن عربی ص ۷۱۸ ج ۲

قدسی آن و اراده غیبی و کشفهای حقیقی حفظ کند تا معلوم گردد که پیامبران تبلیغ کرده اند تا ظاهر شود علم خداوند متعال در ظهور گاه رسولان از آنچه که در استعدادهایشان پوشیده جای داده شده بود.

پس به توسط آنچه که حمل آن بر آنها از رسالتهای خداوند و ابلاغ رسالت ممکن است کامل می کنند و کامل می شوند و نیز بتوسط آنچه احاطه کرده است به آنچه نزد آنها است از عقل فرقانی و معناهای پوشیده در طبیعتشان در ازل. پس پیامبر آن اشیا را ظاهر می کند و هر شیئی را می شمارد یا عدد هر چیز را با عقل فرقانی و آشکار کردن کمال کامل اجمالاً و تفصیلاً کلی و جزئی ضبط می کند و خداوند تعالی دانایتر است.

فرق در بین علم غیب و خبرهای غیب:

(إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُمُ الْإِلَٰهَ .)

مطلب: این استثنا جواب شبهه آن به وقوفها است که در نفی کلی علم غیب هر نفی مطلقاً مراد نیست بلکه در منصب رسالت که چند علم غیب و خبرهای علم غیب (که دادن آنها به رسول الله (ص) ضرورت بود) این از طرف الله جل جلاله به سبب وحی داده شده بود و این هم به این طرز محفوظ داده می شد که هر وقت به او از طرف خداوند متعال وحی نازل می شد، از هر طرف فرشته ها محافظ بودند که شیطان در آن مداخله نکند و این به عنوان نوعیت غیب معین شد.

در جای جای قرآن کریم به لفظ انباء الغیب تعبیر کرده است (تِلْكَ

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ) بعضی نا آگاهان بین غیب و انباء الغیب فرق نمی گذارند از این جهت به انبیا خصوصاً حضرت خاتم الانبیا (ص) علم غیب کلی ثابت می کنند و او را مانند خداوند متعال عالم الغیب بر ذره ذره کاینات می دانند که این آشکارا شرک است و به رسول خدا (ص) درجه

خدایی می دهند - نعوذ بالله منه - مانند کسی است که به دوست خود حرف خصوصی و پنهانی بگوید و کسی دیگر از آن اطلاع نداشته باشد. آیا گفته می شود که دوست فلانی عالم به غیب است؟ همچنان خداوند متعال به انبیا - علیهم الصلوٰة و السلام - به هزاران گونه از اخبار غیب به طریق وحی نشان داده است. پس به آنها هم عالم به غیب گفته نمی شود.

پس جاهلان عوام خوب بدانند که در آن دو چیز فرق نمی کند که آن دو چیز عبارت از علم به غیب و خبر از غیب است. هر وقت که جلو آنها گفته شود نبی کریم (ص) عالم به غیب نیست، آنها از این عبارت این مطلب را می فهمند که از غیب خبر ندارد - معاذ الله - و حال اینکه در دنیا کسی نیست که قایل باشد که انبیا از غیب خبر ندارند.

چرا که به گفتن این حرف نبوت و رسالت نفی می شود. چنانچه به عقیده مؤمن این امکان ندارد که حرفی بگوید که در آن نفی نبوت و رسالت باشد. در آخر می فرماید: (وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) یعنی شمار هر چیز در نزد علم الله است. در کاینات هر چه ذره وجود داشته باشد و در دریاها هر چه قطره وجود داشته باشد تعداد و شمار آن در علم الله است. و تعداد قطره های باران و برگهای درختان و گرد و غبار بیابان در شمار و علم الله است. باز علم کلی غیب که مخصوص الله تعالی است ثابت شد اگر در استثنای ذکر شده کج فهمی واقع نشود مسأله علم غیب در احکام سوره نمل در آیه [قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...]^۱ به تحقیق و تفصیل ذکر شده است آنجا مطالعه نمایید - والله سبحانه وتعالى اعلم -.^۲

۱- سوره نمل آیه ۶۵ «بگو نمی داند هر که در آسمانها و زمین است غیب را مگر خدا»

۲- معارف القرآن سوره جن ۷۳ ص ۱۳۳

وَلَكَ أَنْ تَقُولَ: إِنَّ عِلْمَ هَذِهِ الْخُمْسَةِ وَإِنْ كَانَ لَا يَمْلِكُهُ إِلَّا اللَّهُ لَكِنْ يَجُوزُ أَنْ يُعَلِّمَهُمَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ مُحِبِّهِ وَوَلِيِّائِهِ بِقَرِيبَةٍ قَوْلِهِ تَعَالَى: [إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ]^۱ عَلَى أَنْ يَكُونَ الْخَبِيرُ بِمَعْنَى الْمُخْبِرِ الْح.^۲

و برای تو است که بگویی بی شک علم این پنج تارا اگر چه آن را جز خدامالک نباشد لکن جایز است که آن را به کسی که بخواهد از دوستان و اولیای خویش تعلیم دهد به قرینه قول خداوند که می فرماید: «بی شک خداوند دانا و آگاه است» بنا به این که خبیر به معنای خبر دهنده باشد.

فَعَلِمَ مِنْ كَلَامِ الْبَيْضَاوِيِّ هَذَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُطْلِعُ الْوَلِيَّاءَ عَلَى بَعْضِ مَا يَشَاءُ مِنَ الْغُيُوبِ الْخُمْسَةِ. وَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَدَارِكِ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ جَوَابًا آخَرَ حَيْثُ قَالَ: وَالْوَلِيُّ إِذَا أَخْبَرَ بِشَيْءٍ فَظَهَرَ فَهُوَ غَيْرُ جَازِمٍ عَلَيْهِ وَلَكِنَّهُ أَخْبَرَهُ بِنَاءً عَلَى رُؤْيَاهُ أَوْ بِالْفِرَاسَةِ عَلَى أَنَّ كُلَّ كَرَامَةٍ لِلْوَلِيِّ فَهُوَ مُعْجَزَةٌ لِلرَّسُولِ. وَذَكَرَ فِي الثَّائِلَاتِ، قَالَ بَعْضُهُمْ: فِي هَذِهِ الْآيَةِ دَلَالَةٌ تَكْذِيبِ الْمُنْجَمَةِ. وَلَيْسَ كَذَلِكَ، فَإِنَّ فِيهِمْ مَنْ يَصْدُقُ خَبَرُهُ، وَكَذَلِكَ الْمُتَطَبِّبَةُ يَعْرِفُونَ طَبَائِعَ النَّبَاتِ، وَذَا لَا يَعْرِفُ بِنَاطِلٍ، فَعَلِمَ أَنَّهُمْ وَفَّقُوا عَلَى عِلْمِهِ مِنْ جِهَةِ رَسُولٍ انْقَطَعَ أَثَرُهُ، وَبَقِيَ عِلْمُهُ فِي الْخَلْقِ. ثُمَّ كَلَامُهُ.^۳

۱- سوره لقمان آیه ۳۴

۲ - تفسیر احمدی ص ۶۰۸

۳ - تفسیر احمدی ص ۶۰۹

بنابراین از کلام بیضاوی چنین دانسته می شود که خداوند، اولیاء را بر بعضی از غیبهای پنجگانه که اراده آگاه کردن از آن را کند، آگاه می سازد. به تحقیق که صاحب مدارک در تفسیر این آیه جواب دیگری ذکر کرد به

نحوی که گفت: «وقتی ولی از چیزی خبر دهد و آن چیز ظاهر شود پس ولی بر وقوع آن جزم نداشته است لکن بنا به خوابش آن را خبر داده است یا با فراست، و آگاهی بر اینکه هر کرامتی که برای ولی است معجزه ای برای رسول متبوع آن ولی می باشد» - در تأویلات ذکر شده است که بعضی از علما گفته اند: این آیه دلالت بر تکذیب منجمین می کند و حال آنکه این چنین نیست. چون در بین منجمین، کسانی هستند که خبرشان راست از آب در می آید و همچنین اطبا، طبیعتهای نباتات را می شناسند و طبیعتها با فکر کردن معلوم نمی گردد. بنابراین دانسته شد که اطبا بر علم طبیعت از جهت رسولی که اثرش منقطع شده و علمش باقی مانده است، واقف گشته اند.

قَالَ ابْنُ الشَّيْخِ: إِنَّهُ تَعَالَى لَا يُطْلَعُ عَلَى الْغَيْبِ الَّذِي يَخْتَصُّ بِهِ عِلْمُهُ إِلَّا الْمُرْتَضَى الَّذِي يَكُونُ رَسُولًا، وَمَا لَا يَخْتَصُّ بِهِ يُطْلَعُ عَلَيْهِ غَيْرَ الرَّسُولِ إِمَّا بِتَوْسُطِ الْأَنْبِيَاءِ أَوْ بِنَصْبِ الدَّلَائِلِ وَتَرْتِيبِ الْمَقَدَّمَاتِ أَوْ بِأَنْ يُلْهِمَ اللَّهُ بَعْضَ الْأَوْلِيَاءِ وَقُوعَ بَعْضِ الْمَغِيبَاتِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ بِوَسِطَةِ الْمَلِكِ، فَلَيْسَ مُرَادُ اللَّهِ بِهَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا يُطْلَعَ أَحَدًا عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْمَغِيبَاتِ إِلَّا الرَّسُلَ لِظُهُورِ أَنَّهُ تَعَالَى قَدْ يُطْلَعُ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْغَيْبِ غَيْرَ الرَّسُولِ^۱.

ابن شیخ گفت: «به یقین خداوند متعال کسی را بر غیبی که مخصوص علم خداوندی است آگاه نمی کند مگر پیامبری که از او راضی شده باشد و آن غیبی که مخصوص به علم خداوند نیست، غیر رسول را نیز به توسط انبیا و یا با برپاداشتن دلایل و نشانه ها و مرتب کردن مقدمات منطقی آگاه می کند یا اینکه خداوند به بعضی از اولیا واقع شدن بعضی از

۱ - تفسیر روح البیان ص ۲۰۲ ج ۱۰ سوره جن

غایبات را در مستقبل ، به توسط فرشته الهام می کند. بنابراین مراد خداوند از آیه مذکور این نیست که هیچ کس بجز رسولان را بر چیزی از مغیبات آگاه نسازد به دلیل ظهور اینکه خداوند بلند مرتبه گاهی بر چیزی از غیبها غیر رسول را نیز آگاه می گرداند.»

عَلِمَ النَّبِيُّ (ص) بِالْغَيْبِ وَقَدْ فَرَّقَهُ مِنَ الدُّنْيَا.^۱ رسول (ص) غیب را وقت فراقش از دنیا دریافت نمود .

قَوْلُهُ تَعَالَى: [فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا] آيَةٌ: لَيْسَتْ آيَةً نَافِيَةً كَرَامَاتِ الْأَوْلِيَاءِ.^۲ قول خداوند «بر علم غیب خود کسی را مطلع نمی کند» کرامات اولیا را نفی نمی کند.

و يُفْتَحُ لِلْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهِ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَا دَامَ فِي الْبَرَزَخِ.^۳ و برای مومن در قبرش دری از بهشت باز می شود تا زمانی که درعالم برزخ است .

فَإِنْ قُلْتَ: فَمَا صُورَةُ تَنْزِيلِ وَحْيِ الْأَلْهَامِ عَلَى قُلُوبِ الْأَوْلِيَاءِ؟ فَالْجَوَابُ: صُورَتُهُ أَنَّ الْحَقَّ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوحِيَ إِلَى وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَائِهِ بِأَمْرٍ مَا تَجَلَّى إِلَى قَلْبِ ذَلِكَ الْوَلِيِّ فِي صُورَةِ ذَلِكَ الْأَمْرِ ، فَيَفْهَمُ مِنْ ذَلِكَ الْوَلِيِّ التَّجَلَّى بِمَجَرَّدِ مُشَاهَدَتِهِ مَا يُرِيدُ الْحَقُّ تَعَالَى أَنْ يُعْلَمَ ، فَهَذَا يَجِدُ الْوَلِيَّ فِي نَفْسِهِ عِلْمَ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ مِنَ الشَّرِيعَةِ قَبْلَ ذَلِكَ ، كَمَا وَجَدَ النَّبِيُّ (ص) الْعِلْمَ فِي الضَّرْبَةِ بِالْيَدِ الْإِلَهِيَّةِ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِهِ تَعَالَى. اگر بگوییم وحی والهام بر دلهای اولیا به چه صورتی

۱ - تفسیر صاوی شریف ص ۷۷ ج ۴ و ص ۲۹۱ ج ۴

۲ - تفسیر صاوی شریف ص ۲۵۸ ج ۲

۳ - تفسیر صاوی ص ۸۷ ج ۴

نازل می شود؟ جواب: صورت آن چنین است خدای تعالی وقتی که اراده کند کاری را به ولییی از اولیای خود الهام کند ، بر قلب آن ولی در صورت آن کار

تجلی می کند پس ولی به مجرد دیدن آن تجلی، مراد حق تعالی را می فهمد در این هنگام است که ولی در باطن خود علم آن چیزی را که تاکنون از شریعت نفهمیده بود، می یابد. همانگونه که رسول اکرم (ص) در ضربه زدن با دست الهی که شایسته او تعالی است علم را یافت.

وَكَمَا وَجَدَ الْعِلْمَ فِي شَرْبَةِ اللَّبَنِ لَيْلَةَ الْأَسْرَاءِ، ثُمَّ إِنَّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ مَنْ يَشْعُرُ بِذَلِكَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يَشْعُرُ بَلْ يَقُولُ: وَجَدْتُ كَذَا وَكَذَا فِي خَاطِرِي وَ مَا يَعْلَمُ مَنْ آتَاهُ بِهِ. وَلَكِنْ مَنْ عَرَفَهُ فَهُوَ أَمُّ لِحِفْظِهِ حِينَئِذٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ أَطَالَ فِي ذَلِكَ فِي الْبَابِ الثَّانِي عَشَرَ وَ ثَلَاثِينَ.^۱

و همچنان که رسول اکرم علم را در جرعه شیر در شب معراج یافت. سپس بی شک از اولیاء الله کسانی هستند که از الهام به خودشان آگاه می شوند و کسانی هم هستند که از الهام به خودشان آگاه نمی شوند؛ بلکه می گویند در قلب خود فلان و فلان چیز را یافتیم و نمی داند که چه کسی به او داده است. لکن کسی که از الهام به خود آگاه شود برای حفظ آن از شیطان در هنگام الهام، کامل تر است.

فَإِنْ قُلْتَ: فَإِذَنْ أَلِلهَامُ خَبَرَ أَلِلهِي. فَأَلْجَوَابُ: نَعَمْ، وَ هُوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ إِخْبَارٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِلْعَبْدِ عَلَى يَدِ مَلَكٍ مَغِيبٍ عَنِ الْمُلْهَمِ.

پس اگر بگویید بنابراین الهام خبر الهی است؟ جواب: بله چون الهام خبر دهی از طرف خداوند به بنده توسط فرشته ای که از الهام شونده غایب است می باشد.

۱ - باب ۳۱۲ ص ۸۴ ج ۲ کتاب البیواقیة والجواهر البحت السادس و الاربعون

فَإِنْ قُلْتَ: فَهَلْ يَكُونُ الْإِلَهَامُ بِلَا وَاسِطَةٍ أَحَدٍ؟ فَالْجَوَابُ: نَعَمْ قَدْ يُلْهِمُ الْعَبْدُ مِنَ الْوَجْهِ الْخَاصِّ الَّذِي بَيْنَ كُلِّ إِنْسَانٍ وَبَيْنَ رَبِّهِ تَعَالَى فَلَا يَعْلَمُ بِهِ مَلَكُ الْإِلَهَامِ، لَكِنْ عِلْمُ هَذَا الْوَجْهِ يَتَسَارَعُ النَّاسُ إِلَى انْكَارِهِ، وَ مِنْهُ انْكَارُ مُوسَى عَلَى الْخَضِرِ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، وَ عَذْرُ مُوسَى فِي انْكَارِهِ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَا تَعَوَّدُوا اخْذَ أَحْكَامِ شَرْعِهِمْ إِلَّا مِنْ يَدِ مَلَكٍ، لَا يُعْرِفُ شَرْعًا مِنْ غَيْرِ هَذِهِ الطَّرِيقِ، فَعَلِمَ أَنَّ الرَّسُولَ وَالنَّبِيَّ يَشْهَدَانِ الْمَلَكَ وَ يَرَيَانِهِ رُؤْيَا بَصَرٍ عِنْدَ مَا يُوحَى إِلَيْهِمَا، وَ غَيْرَ الرُّسُلِ يَحْسُ بِآثَرِهِ وَ لَا يَرَاهُ فَيُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى بِوَاسِطَتِهِ مَا شَاءَ أَنْ يُلْهِمَهُ أَوْ يُعْطِيَهُ مِنَ الْوَجْهِ الْخَاصِّ بَارْتِفَاعِ الْوَسَائِطِ. وَهُوَ أَجَلُ الْإِلْقَاءِ وَ أَشْرَفُهُ إِذَا حَصَلَ الْحِفْظُ لِصَاحِبِهِ. وَ يَجْتَمِعُ فِي هَذَا الرَّسُولُ وَالْوَلِيُّ أَيْضًا.^۱

پس اگر بگوییم آیا الهام بدون واسطه هم واقع می شود؟ جواب بله به تحقیق که به بنده از وجه خاصی که بین هر انسان و بین رب او تعالی می باشد الهام می شود بنابراین فرشته الهام با خبر نمی گردد. لیکن علمی که به این طریق الهام حاصل شود، مردم بیشتر به انکار آن شتابند و انکار موسی نسبت به خضر (ع) نیز از این قبیل است. و عذر موسی در انکار کارهای خضر (ع) این است که: انبیا – علیهم السلام – عادت نداشتند احکام الهی را بدون فرشته دریافت کنند و شرعاً از غیر این طریق شناخته نشده است. پس معلوم گشت بی شک رسول و نبی هنگام وحی، فرشته را می بینند و با چشم مشاهده می کنند، و غیر رسول یعنی ولی اثر آن الهام را حس می کند و فرشته را نمی بیند. پس خدای تعالی به واسطه فرشته آنچه را که

۱- الْيَوَاقِيتُ وَالْجَوَاهِرُ فِي بَيَانِ عَقَائِدِ الْأَكْبَرِ ص ۸۴ ج ۲ بحث ۴۶

الهام کردنش را اراده به او الهام می کند یا به وجه خاصی بدون وسایط (مستقیماً)، الهام می کند و این بهترین نوع الهام است. وقتی که برای صاحب الهام، حفظ الهام حاصل گردد و در این نوع الهام نبی و ولی مشترکند.

(عِلْمُ الْغَيْبِ) قَالَ الْإِمَامُ السِّيُوطِيُّ: وَلِلرُّوحِ بِالْبَدَنِ اتِّصَالٌ بِحَيْثُ يَسْمَعُ وَ يَشْعُرُ وَ يَرُدُّ السَّلَامَ ، فَيَكُونُ (ع) فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى وَ هِيَ مُتَّصِلَةٌ بِالْبَدَنِ بِحَيْثُ إِذَا سَلَّمَ الْمُسْلِمُ عَلَى صَاحِبِهَا رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ هِيَ فِي مَكَانِهَا هُنَا ، وَإِنَّمَا يَأْتِي الْغَلَطُ مِنْ قِيَاسِ الْغَائِبِ عَلَى الشَّاهِدِ الْخ.^۱

امام سیوطی گفت: «و برای روح نسبت به بدن اتصال و ارتباطی وجود دارد به نحوی که می شنود و می فهمد و جواب سلام می دهد. بنابراین نبی (ص) در رفیق اعلی (بهشت علیین) است و حال آن که روح شریف به بدن متصل است بطوری که وقتی شخص مسلمان بر آن حضرت سلام دهد، آن حضرت جواب سلامش را می دهد در حالی که روح در رفیق اعلی است و اشتباهی که در این مورد واقع می شود ، به علت قیاس عالم غیب بر عالم مشاهده است.»

فَالْعِلْمُ الْأَوَّلُ هُوَ عِلْمُ الْمُعَامَلَةِ الَّذِي يَكُونُ بِطَرِيقِ الدِّرَاسَةِ. وَالْعِلْمُ الثَّانِي هُوَ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ الَّذِي يَكُونُ بِطَرِيقِ الْوَرَاثَةِ، وَهُوَ أَعْلَى وَأَجَلُّ مِنَ الْأَوَّلِ لِأَنَّ الْأَوَّلَ

۱ - تفسیر روح البیان ص ۲۲۱ ج ۷ سورة الاحزاب جزء ۲۲ تحت تفسیر آیه (يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ الْقَشْرِ مِنَ اللَّبِّ. سَأَلَ اللَّهُ الْفَيْضَ الْخَاصَّ الَّذِي ذَاقَهُ أَهْلُ الْإِخْتِصَاصِ
تَجَرَّيْ مِنْ تَحْتِهِمْ مِنْ تَحْتِ سُرُرِهِمُ الْمَرْفُوعَةِ الْمَوْضُوعَةِ فِي الْبَسَائِنِ وَالرِّيَاضِ.^۲

پس **علم اول** همان علم معامله است. علمی که به طریق یاد گیری حاصل می گردد. **علم دوم** همان علم مکاشفه است، که به طریق وراثت به دست می آید و این بالاتر و بهتر از اول است. چون علم اول نسبت به آن به منزله پوست از مغز می باشد. طلب می کنم از خدا فیض خاصی که آن را بندگان خاص خدا چشیدند حالیکه در بهشت از زیر تخته های بلند داخل باغها گذاشته شده ایشان، نهرها جاری می گردد.

و بِالْجُمْلَةِ الْعِلْمُ بِالْغَيْبِ أَمْرٌ تَفَرَّدَ بِهِ اللَّهُ تَعَالَى لَا سَبِيلَ إِلَيْهِ لِلْعِبَادِ إِلَّا بِإِعْلَامٍ مِنْهُ أَوْ إلهَامٍ بِطَرِيقِ الْمُعْجَزَةِ أَوْ الْكِرَامَةِ أَوْ إِرْشَادٍ إِلَى الْإِسْتِدْلَالِ بِالْأَمَارَاتِ فِيمَا يُمَكِّنُ فِيهِ ذَلِكَ.^۱

مجموعاً دانستن غیب، کاری است که مخصوص خداوند است و برای بندگان راهی به آن نیست. مگر اینکه خداوند بنده را آگاه کند و بوسیله معجزه یا کرامت به او الهام نماید یا اینکه خداوند بنده اش را به استدلال با علامات که ممکن است با آن غیب دانسته شود و راهنمایی کند.
و هَهُنَا بَحْثٌ وَ هُوَ أَنَّ أَهْلَ الْكَشْفِ يَرَوْنَ مَا بَيْنَ قَبْرِ النَّبِيِّ (ص) وَ مَبْرِهِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الْخ. قُلْنَا: إِنَّهَا رُؤْيَا صَحِيحَةٌ بَلَا غَلَطٍ فِي الْحِسِّ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْحَقَّ سُبْحَانَهُ يَخْلُقُ فِيهِمْ قُوَّةَ إِدْرَاكِ الْمَوْجُودَاتِ الْمَحْجُوبَةِ عَنْ

۲- ص ۱۹۰ الجزء ۱۱ سورة يونس الْجِلْدُ الرَّابِعُ مِنْ رُوحِ الْبَيَانِ

۱ - شرح العقاید ص ۱۲۲ باب الکهانة، نبراس

أَبْصَارَنَا ، كَمَا لَا يَبْعُدُ أَنْ يَخْلُقَ فِي أَحَدِنَا قُوَّةَ أَبْصَارِ الطُّعُومِ وَالرَّوَائِحِ عَلَى مَا
يَقْتَضِيهِ قَوَاعِدُ الشَّاعِرَةِ ، فَتَصِيرُ تِلْكَ الْمَوْجُودَاتُ الْحَقِيقَةُ لِبَاسًا عَلَى الْمَوْجُودَاتِ
الظَّاهِرَةِ وَالْحَوَاسِّ الْعَامَّةِ.^۲ و اینجا بحثی است و آن چنین

است که اهل کشف، مابین قبر پیامبر (ص) و منبر اوروضه و باغی از باغهای بهشت می بینند. چنانچه در حدیث آمده است الخ. می گوییم: بدرستی که آن رؤیتی صحیح بدون غلط در حس است و آن ثابت می باشد چون حق سبحانه و تعالی در ایشان قوه درک موجودات پوشیده از چشمان ما را خلق می کند چنانچه بعید نیست در یکی از ما قوه دیدن مزه ها و بویها را خلق کند. بنابر آنچه قواعد اشعریان اقتضا می کند. پس این موجودات خفیف بر موجودات ظاهر و بر حواس عامه یعنی حواس پنجگانه که عبارت از سمع و بصر و لمس و شامه و ذوق است به مانند لباس می گردند.

وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا أَطَّلَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ بَعْضَ عِبَادِهِ يُسَمَّى غَيْبًا بِالنَّسْبَةِ إِلَى غَيْرِهِ الخ.^۱ و در آن دلیل است بر اینکه آن چیزی که خداوند بعضی از بندگان را بر آن آگاه ساخت به نسبت غیر آن بعض، غیب نامیده می شود. وَمِمَّا مَنْ يَنْظُرُ بِالنَّظَرِ الْمَلَكُوتِيِّ، فَيُشَاهِدُ الْمَلَائِكَةَ وَالْمَلَكُوتِيَّاتِ بِالنَّظَرِ الرَّوْحَانِيِّ كَمَا قَالَ تَعَالَى: [وَكَذَلِكَ تُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ]^۲ و از ماکسانی اند که به نظر ملکوتی می نگرند پس ملائکه و ملکوتیان را به نظر روحانی می بینند. چنانچه خداوند بلند مرتبه فرمود: «و همچنین به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم.»

۱ - شَيْخُ زَادَهُ عَلَى تَفْسِيرِ الْقَاضِي الْبَيْضَاوِيِّ ص ۲۵۳ ج ۱. آیه: قَالُوا سُبْحَانَكَ لَعَلَّمْ

لَنَا الخ. الجزء الاول سورة البقرة آیه ۳۲

۲ - سورة انعام آیه ۷۶

وَقَالَ: [أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] ^۳ و خداوند بلند مرتبه فرمود: «آیا به پادشاهی الله در آسمان ها و زمین نظر نکردند.»

فَحِثِّثْ لَا يَكُونُ غَيْبًا، فَأَلْغَيْبُ مَا غَابَ عَنْكَ، وَ مَا شَاهَدْتَهُ فَهُوَ شَهَادَةٌ، فَالْمَلَكُوتُ لِلْمَلَائِكَةِ شَهَادَةٌ وَالْحَضْرَةُ الْإِلَهِيَّةُ لَهُمْ غَيْبٌ، وَ لَيْسَ لَهُمُ التَّرَقُّى إِلَى تِلْكَ الْحَضْرَةِ، وَ إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ صُورَةً مِنْ عِلْمِ الشَّهَادَةِ الْمَحْسُوسَةِ، وَرَوْحًا مِنْ عَالَمِ الْغَيْبِ الْمَلَكُوتِيِّ غَيْرِ الْمَحْسُوسِ، وَ سِرًّا مُسْتَعِدًّا لِقَبُولِ فَيْضِ الْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ. فَبِالتَّرْقِيَةِ يَتَرَقَّى مِنْ عَالَمِ الشَّهَادَةِ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَهُوَ الْمَلَكُوتُ، وَ سِرُّ الْمُتَابَعَةِ وَ حُصُوصِيَّتُهَا يَتَرَقَّى مِنْ عَالَمِ الْمَلَكُوتِ إِلَى عَالَمِ الْجَبَرُوتِ وَالْعِظَمَةِ وَهُوَ غَيْبُ الْغَيْبِ، وَ يُشَاهِدُ بِنُورِ اللَّهِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ سِرِّ الْمُتَابَعَةِ أَنْوَارَ الْجَمَالِ وَ الْجَلَالِ. فَيَكُونُ فِي خِلَافَةِ الْحَقِّ عَالِمًا لِلْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، كَمَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى [عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ] أَيْ الْغَيْبِ الْمَحْصُوصِ بِهِ - وَهُوَ غَيْبُ الْغَيْبِ - (أَحَدًا) يَعْنِي مِنْ الْمَلَائِكَةِ (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) يَعْنِي مِنَ الْإِنْسَانِ، فَهَذَا هُوَ السِّرُّ الْمَكْنُونُ الْمَرْكُوزُ فِي اسْتِعْدَادِ الْإِنْسَانِ الَّذِي كَانَ اللَّهُ يَعْلَمُ مِنْهُ وَ الْمَلَائِكَةُ لَا يَعْلَمُونَهُ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

پس وقتی که خداوند از غیب مطلع گرداند دیگر غیب نیست. بنابراین غیب چیزی است که از تو غایب است، و آنچه تو آن را مشاهده نموده ای آن عیان است. پس عالم ملکوت برای فرشتگان عیان است. و حضرت خداوندی برایشان غیب است و برای فرشتگان امکان ترقی به

حضرت خداوندی نیست. بی شک در انسان صورتی از علم مشاهده محسوس و روحی از عالم ملکوتی غایب و غیر محسوس و سری آماده برای قبول فیض انوار خداوندی وجود دارد.

در نتیجه انسان بوسیله تربیت از عالم مشاهده به عالم غیب ترقی می کند که آن عالم ملکوت است و با سر متابعت شریعت و خصوصیت آن از عالم ملکوت به عالم جبروت و عظمت که غیب الغیب است، ترقی می نماید و با نور به دست آمده از سر متابعت، انوار جمال و جلال را مشاهده می کند. پس در سایه خلافت خداوند به غیب و عیان عالم می گردد همانگونه که بی گمان الله تعالی چنین است « خداوند داننده غیب است بنابراین بر غیب خود مطلع نمی کند » یعنی به غیب مخصوص به خود خداوند مطلع نمی کند و آن غیب الغیب است (احداً) (کسی را) یعنی کسی از فرشتگان را «مگر رسولی که خداوند او را برگزیده» یعنی از انسانها، و این همان سر نهان گذاشته شده در استعداد انسان است که خداوند همیشه بر آن آگاه است؛ ولی فرشتگان آن را نمی دانند چنانچه خداوند متعال فرمود: « به تحقیق چیزی که شما نمی دانید، من می دانم»^۱

أَيُّ يَفْتَرِضُ عَلَيْهِ عِلْمُ أَحْوَالِ الْقُلُوبِ مِنَ التَّوَكُّلِ وَالْإِنَابَةِ وَالْحَشْيَةِ وَالرَّضَى، فَإِنَّهُ وَقَعَ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ، وَكَذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأَخْلَاقِ نَحْوِ الْجُودِ وَ

۱ - تفسیر روح البیان ص ۹۸ ج ۱ سورة البقرة آیه ص ۳۰ تحت آیه اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَئِنَّ لَعَلُّوْنَ

- تفسیر روح البیان ص ۳۸۸ ج ۲ جزء ۶ سورة المائدة تحت ایه کریمه وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِيلَةَ: ۱۲

البُخْلِ الخ.^۲ یعنی بر او علم احوال قلب از جمله توکل ، توبه ، ترس از خدا و رضا فرض می گردد. چون این مذکور در تمام احوال واقع است و همچنین در سایر اخلاق مانند جود و بخل واقع می باشد.

(ان فی ذلک) (یعنی الذی تقدّم ذکره من خلق الطیر من الطین باذن الله و إبراء الکمه و البرص و الاخبار عن المغیبات الخ.^۳

یعنی: آنچه از خلق کردن پرنده از گل به اجازه خداوند و شفا دادن کور مادر زاد و برص و خبر دادن از غایبات که ذکرش گذشت .

فقال: أرذتُ بقولی «المؤمنُ یعلمُ الغیب» أن بعضَ الأولیاء قد یعلمُ الله بیعضِ المغیبات قبل موته ذلک لانه جائزٌ عقلاً و واقعٌ نقلاً ، اذ هو من جملة الکرامَةِ الخارجَةِ عن الحصرِ علی ممرِّ الأعصارِ ، فبعضُهم یعلمُ بخطاب ، و بعضُهم یعلمُ بکشفِ حجاب ، و بعضُهم یكشفُ له عن اللوحِ المحفوظِ حتّی یراهُ ، و یکنفی بذلک ما أخبر به القرآن عن الخضرِ بناءً علی انه ولیٌ ، و هو ما ثقلَ عن جمهورِ العلماءِ و جمیعِ العارفین ، و ان کان الأصلُ انه نبیٌ (ص) ، و ما جاء عن اَبی بکر الصّدیق (رض) انه أخبر عن حملِ امراته انه ذکرٌ ، و کان کذلک . و عن عمر (رض) کشفَ عن ساریة و جیشِه بالعجمِ علی منبرِ المَدینة ، و هو یخطبُ یوم

۲ - تفسیر روح البیان ص ۸۳ جزء ۲۳ سورة زمر آیه ۹ تحت قوله تعالى قل هل یستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون .

۳ - تفسیر خازن ص ۲۵۲ ج ۱ سورة آل عمران

الْجُمُعَةِ يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ يُحَذِّرُهُ الْكَمِينَ الَّذِي أَرَادَ اسْتِصَالَ الْمُسْلِمِينَ ، وَ مَا صَحَّ عَنْهُ (ص) أَنَّهُ قَالَ فِي حَقِّ عُمَرَ (رض) : إِنَّهُ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَيْ الْمُلْهَمِينَ.^۱

بعد از آن گفت: منظور من از این کلام (مؤمن غیب را می داند) این است که گاهی خداوند به بعضی از اولیا قبل از مردنشان علم بعضی از اشیای غایب را می آموزد. و این امر ثابت است چون مغایرتی با عقل ندارد و نقلاً نیز واقع شده است ؛ چون دانستن مغیبات از جمله کراماتی است که در طول زمان از شمارش بیرون است .

بعضی از اولیا غیب را توسط خطاب و گفتاری که از طرف خداوند است می دانند و بعضی دیگر با برداشته شدن حجاب و پرده از غیب آگاه

۱- وَفِي رِسَالَةِ الْقُشَيْرِيِّ وَعَوَارِفِ الْمَعَارِفِ فَتَوَى حَدِيثُهُ ص ۱۱۲

می شوند و برای بعضی دیگر لوح محفوظ کشف می شود تا او لوح را می بیند و مطالعه می کند. و برای اثبات این آنچه که قرآن در مورد خضر- علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - مبنی بر ولی بودن او خبر داده است کافی است و ولی بودنش چیزی است که از همه علما و تمام عارفین نقل شده است. اگر چه صحیح تر آن است که خضر نبی است و نیز کافی است آنچه که از حضرت ابی بکر صدیق (رض) نقل شده است که ایشان از پسر بودن حمل همسر خود خبر دادند که پسر هم بود. و همچنین آنچه در مورد حضرت عمر (رض) روایت شده است که برای ایشان از (ساریه و لشکرش) که در سرزمین عجم (نهایند ایران) بودند به روی منبر مدینه در حالی که خطبه روز جمعه می خواندند حجاب برداشته شدند دادند: ای ساریه از کوه بر حذر باش) و حضرت عمر (رض) ساریه را از کمینی که کفار برای ریشه کنی مسلمین انجام داده بودند ، آگاه کرد. و کافی است آنچه از رسول الله (ص) در حق عمر (رض) نقل شده است که فرمودند عمر (رض) از محدثین یعنی از الهام شدگان است.

وَأَمَّا مَا وَقَعَ لِبَعْضِ الْخَوَاصِّ كَالنَّبِيِّاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ بِالْوَحْيِ وَاللَّهَامِ فَهُوَ بِأَعْلَامٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ، فَلَيْسَ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ ، مُلَخَّصًا مِنْ حَاشِيَةِ نُوحٍ مِنْ كِتَابِ الصَّوْمِ. قُلْتُ: وَ حَاصِلُهُ أَنَّ دَعْوَى عِلْمِ الْغَيْبِ مُعَارِضَةٌ لِنَصِّ الْقُرْآنِ ، فَيَكْفُرُ بِهَا إِلَّا

إِذَا اسْتَدَّ ذَلِكَ صَرِيحًا أَوْ دَلَالَةً إِلَى سَبَبٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى كَوَحْيٍ أَوْ إلهَامٍ ، وَ كَذَا لَوْ اسْتَدَّهُ إِلَى أَمَارَةٍ عَادِيَّةٍ بِجَعْلِ اللَّهِ تَعَالَى .^۱

و اما آنچه برای بعضی خواص مانند انبیا و اولیا به وحی یا الهام واقع شده است آن اشیا با آگاه نمودن از جانب خداوند – تبارک و تعالی – است و از آنچه که ما در صدد آن هستیم ، نیست. (خلاصه شده از حاشیه نوح از کتاب صوم) گفتیم و حاصل کلام ، بی شک دعوی علم غیب معارض با نص قرآن کریم است پس با ادعای علم غیب کافر می گردد مگر اینکه ادعایش را صراحتاً یا دلالتاً به سببی از اسباب خداوندی مانند وحی و الهام نسبت دهد و یا به علامتی عادی نسبت دهد که به خلق خداوند است در این صورت کافر نمی گردد.

وَ قَدْ تَقَدَّمَ فِي الْمَبَاحِثِ السَّابِقَةِ أَنَّ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ مُسْتَمِدُّونَ مِنْ مُحَمَّدٍ (ص).^۲ به تحقیق که در مباحث سابق گذشت بی شک جمیع انبیا و اولیا از محمد (ص) کمک و استمداد طلب می کنند .

الْمُبَحِّثُ الْخَامِسُ وَالْأَرْبَعُونَ: فِي بَيَانِ أَنَّ أَكْبَرَ الْأَوْلِيَاءِ بَعْدَ الصَّحَابَةِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) الْقُطْبُ ، وَ مِنْ هَذَا الْقُطْبِ يَتَفَرَّغُ جَمِيعُ الْأَمْدَادِ الْإِلَهِيَّةِ عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِ الْعُلُوِّ وَالسُّفْلِيِّ الْخ. وَأَيْضًا أَنَّ الْأَقْطَابَ لَا يَخْلُو الْعَصْرُ مِنْهُمْ ، قَالَ: وَجُمْلَةُ

۱ - قَالَ صَاحِبُ الْهُدَايَةِ فِي كِتَابِهِ مَخْتَارَاتِ التَّوَازِلِ الْجُزْءُ الثَّلَاثُ مِنْ حَاشِيَةِ رَدِّ الْمُخْتَارِ عَلَى الدَّرِّ الْمُخْتَارِ ص ۲۹۷ مَطْلَبٌ فِي دَعْوَى عِلْمِ الْغَيْبِ تحفة السالکین ص ۵۰-۱۳۳-۱۶۲-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۲

۲ - البیواقیت والجواهر للشیخ الشعرانی ص ۷۱ ج ۲ بحث ۴۲

الْقُطَابِ الْمُكَمَّلِينَ مِنَ الْأَمَمِ السَّالِفَةِ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
خَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ قُطْبًا. أَمَّا الْقُطْبُ الْوَاحِدُ الْمُمَدُّ لِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْقُطَابِ
مِنْ حِينَ تَشَأُ الْإِنْسَانُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ رُوحُ مُحَمَّدٍ (ص).^۱

بحث ۴۵ در بیان اینکه بی گمان اکبر اولیا بعد از صحابه (رضی الله عنهم) «قطب» است و از این قطب جمیع مددهای الهی بر جمیع عالم روحانی (عالم امر) و عالم جسمانی (عالم خلق) منتشر می گردد الخ. و هم چنین زمان از قطب خالی نمی باشد. گفت: و تعداد قطب های کامل کننده از امتهای سابقه از عهد حضرت آدم (ع) تا حضرت محمد (ص) بیست و پنج قطب می باشد. اما تنها قطب امداد دهنده برای جمیع انبیا و رسل و دیگر قطبها از اول خلقت انسان تا روز قیامت «روح محمد (ص)» است.

إِعْلَمُ: أَنَّ بِالْقُطْبِ تُحْفَظُ دَائِرَةُ الْوُجُودِ كُلُّهُ مِنْ عَالَمِ الْكَوْنِ وَالْفَسَادِ، وَ
بِالْإِمَامَيْنِ يَحْفَظُ اللَّهُ تَعَالَى عَالَمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ مَا أَدْرَكَهُ الْحِسُّ، وَ
بِالْأَوْتَادِ يَحْفَظُ اللَّهُ تَعَالَى الْجَنُوبَ وَالشَّمَالَ وَالْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَبِالْأَبْدَالِ
يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ، وَبِالْقُطْبِ يَحْفَظُ اللَّهُ جَمِيعَ هَوَالَاءِ، لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْوُرُ
عَلَيْهِ أَمْرُ عَالَمِ الْكَوْنِ كُلِّهِ، فَمَنْ عَلِمَ هَذَا الْأَمْرَ عَلِمَ كَيْفَ يَحْفَظُ اللَّهُ الْوُجُودَ عَلَى
عَالَمِ الدُّنْيَا، وَتَظْيِيرُهُ مِنَ الطَّبِّ عِلْمُ تَقْوِيمِ الصِّحَّةِ، فَإِنْ قُلْتَ: فَهَلْ لِلْقُطْبِ تَصْرِيفٌ
فِي أَنْ يُعْطِيَ الْقُطْبِيَّةَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَوْ أَوْلَادِهِ. فَالْجَوَابُ: لَيْسَ لَهُ تَصْرِيفٌ

فِي ذَلِكَ ، وَقَدْ بَلَّغْنَا عَنْ بَعْضِ الْأَقْطَابِ سَأَلَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ الْقُطْبِيَّةُ مِنْ بَعْدِهِ لَوْلَا،
فَإِذَا بِالْهَاتِفِ يَقُولُ لَهُ: ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي الْأَرْضِ الظَّاهِرِ ، وَأَمَّا

الْأَرْثُ الْبَاطِنُ فَذَلِكَ إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ، [اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ] انتهى. فَعَلِمَ أَنَّهُ مَا حُفِظَ مَنْ حُفِظَ مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ جِهَاتِهِ الْأَرْبَعِ إِلَّا بِالْأَوْتَادِ الَّذِينَ كَانَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ الشَّافِعِيُّ (رض)، وَمَا حُفِظَ مَنْ حُفِظَ فِي صِفَاتِهِ السَّبْعِ إِلَّا بِالْأَبْدَالِ السَّبْعَةِ.

بدان بی شک به توسط «قطب»، کل دایره وجود از عالم هستی و فساد حفظ می گردد و به توسط دو امام، خداوند متعال جهان غیب (یعنی غایب از دیده بندگان) و عالم مشاهده که همان اشیایی است که حس آن را درک میکنند. را حفظ میکنند و به توسط «اوتاد» خداوند متعال جنوب و شمال و مشرق و مغرب را حفظ میکنند و به توسط «ابدال» خداوند اقلیمهای هفتگانه را حفظ می کند و به توسط «قطب» خداوند تمام اینها را حفظ می کند؛ چون قطب است که تمام عالم وجود بر آن می چرخد. بنابراین هر کس این امر مذکور را بداند، می داند که خداوند چگونه هستی را بر جهان دنیا حفظ می کند و مشابه آن از طب، علم بهداشت است.

اگر بگویی آیا برای قطب این اختیار هست که قطب بودن را برای کسی از یاران و اولادش که او را دوست دارد بگرداند؟ جواب: برای قطب تصرفی در آن نیست. به ما از بعضی از اقطاب خبر رسیده است که از خداوند می خواهد که قطب بودن را بعد از خودش برای فرزندانش قرار دهد که ناگهان صدای هاتفی (ندا دهنده از غیب) را می شنود که به او می گوید: این عمل جز در ارث و میراث ظاهری نیست. اما میراث باطنی تنها موقوف به خداوند متعال است. (خدا به محل نهادن پیغامبری خود داناتر است)

بنابراین معلوم شد که کسانی که از اولیا و غیر اولیا از جهت های چهار گانه محفوظ مانده اند فقط توسط (اوتاد) حفظ شده اند که از جمله آنها امام شافعی (رض) بود و محفوظ شدگان در صفات هفت گانه نیز فقط توسط ابدال هفت گانه محفوظ مانده اند .

فَكُلُّ صِفَةٍ لَهَا بَدَلٌ يَحْفَظُهَا عَلَى صَاحِبِهَا مِنْ حَيَاةٍ وَعِلْمٍ وَقُدْرَةٍ وَإِرَادَةٍ وَسَمْعٍ وَبَصَرٍ وَكَلَامٍ إِنْتَهَى. وَقَالَ الشَّيْخُ أَيْضًا فِي الْبَابِ الْخَامِسِ عَشَرَ: أَعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ بَدَلٍ مِنَ الْأَبْدَالِ السَّبْعَةِ قُدْرَةٌ تَمُدُّهُ مِنْ رُوحَانِيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ الْكَائِنِينَ فِي السَّمَوَاتِ، فَيَنْزِلُ مَدَدٌ كُلُّ بَدَلٍ مِنْ حَقِيقَةِ صَاحِبِهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ. قَالَ: وَكَذَلِكَ إِمْدَادُ الْأَيَّامِ السَّبْعَةِ تَنْزِلُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالِ، لِكُلِّ يَوْمٍ مَدَدٌ يَخْتَصُّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ الْبَدَلِ.^۱

در نتیجه هر صفتی، دارای بدلی است که آن صفت را برای صاحبش نگه می دارد. آن صفات حیات ، علم ، قدرت ، اراده ، سمع ، بصر و کلام است و همچنین شیخ در باب پانزدهم گفته است: بدان برای هر بدلی از ابدال هفتگانه قدرتی است که آن را از روحانیت انبیایی که در آسمانها هستند می گیرد. پس کمک هر بدل از حقیقت رفیق وی است که در آسمانها است و شیخ گفت: همچنان مددهای روزهای هفتگانه نیز از همین ابدال نازل می شود برای هر روز مددی خاص بر آن روز نازل می گردد.

۱ - الْيَوَاقِيتُ وَالْجَوَاهِرُ ص ۸۲ ج ۲ الْمُبْحَثُ ۴۵ بَيَانُ الْأَقْطَابِ

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (رض) قَالَ: إِذَا كُنْتَ بِوَادٍ تَخَافُ فِيهِ السَّبْعَ، فَقُلْ: أَعُوذُ بِدَانِيَالٍ وَبِالْجُبِّ مِنْ شَرِّ الْأَسَدِ انْتَهَى. فَعَلِمَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْأَسْتَغَاذَةَ بِغَيْرِ اللَّهِ مَشْرُوعَةٌ فِي الْجُمْلَةِ لَكِنْ بِشَرَطِ التَّوْحِيدِ وَاعْتِقَادِ التَّأْيِيدِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْح.^۲

و از علی بن ابی طالب (رض) روایت شده است که گفت: «وقتی که تو در بیابان از حیوانات درنده می ترسی پس در آن زمان بگو به دانیال و به چاه از شر شیر پناه می برم.» پس دانسته شد از این که بی شک پناه بردن به غیر خدا به شرط توحید و اعتقاد تاثیر از خدای تعالی، مشروع است.

وَقَدْ يَدْخُلُ بَعْضُ الْأَحْيَاءِ مِنْ جِدَارٍ وَتَحْوِهِ عَلَى بَعْضٍ مَنْ لَهُ حَاجَةٌ فَيَقْضِيهَا، وَذَلِكَ عَلَى خَرَقِ الْعَادَةِ فَإِذَا كَانَ التَّدْيِيرُ سَيِّدَ الرُّوحِ وَهُوَ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ، فَكَذَا إِذَا انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَى الْبَرْزَخِ بَلْ هُوَ بَعْدَ مُفَارَقَةِ الْبَدَنِ أَشَدُّ تَأْيِيدًا وَتَدْيِيرًا لِأَنَّ الْجَسَدَ حِجَابٌ فِي الْجُمْلَةِ، أَلَّا تَرَى أَنَّ الشَّمْسَ أَشَدُّ إِحْرَاقًا إِذَا لَمْ يُحْجِبْهَا غَمَامٌ أَوْ تَحْوَهُ الْح.^۱ و گاهی بعضی از اولیا از دیوار و مانند آن بر بعضی از کسانی که محتاج بودند داخل شده و حاجتش را بر آورده اند و این کار بر خلاف عادت (خارق العاده) است. بنابراین وقتی که مدیریت، کار روح باشد و روح در هنگام حضور در جسد بتواند چنین کاری را بکند، پس وقتی که روح از جسد به عالم برزخ منتقل شود نیز می تواند انجام دهد بلکه بعد از جدایی از بدن اثر گذاری و مدیریت روح قوی تر خواهد بود؛ چون جسد در مجموع

۲ - روح البیان ص ۱۹۲ ج ۱ - سورة الجن

۱ - روح البیان ص ۳۱۶ ج ۱۰ - سورة نازعات

حجاب است. آیا نمی بینی که خورشید در صورتی که ابر و مانند آن جلوی
را نگیرند سوزاننده تر است، (روح نیز این چنین است).

وَفِي شَرْحِ النَّائِيَةِ لِلْقَاشَانِيِّ: الْمُرَادُ بِالْأَبْدَالِ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ
وَالْكَشْفِ وَالْمُشَاهَدَةِ وَالْحُضُورِ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى التَّوْحِيدِ وَالْإِسْلَامِ لِلَّهِ تَعَالَى ،
يُحْفَظُ بِوُجُودِهِمُ الْعِبَادُ وَ الْبِلَادُ ، وَيُدْفَعُ عَنِ النَّاسِ بِهِمُ الْبَلَاءُ وَالْفَسَادُ ، كَمَا جَاءَ فِي
الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ حِكَايَةً عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالُ
بِيْ جَعَلْتُ هَمَّهُ وَ لَذَّتُهُ فِيْ ذِكْرِيْ ، فَإِذَا جَعَلْتُ هَمَّهُ وَ لَذَّتُهُ فِيْ ذِكْرِيْ

عَشِقْنِي وَ عَشِقْتُهُ ، وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ، لَا يَسْهُو إِذَا سَهَى
النَّاسُ ، أُولَئِكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ أُولَئِكَ هُمُ الْأَبْدَالُ حَقًّا ، إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ
الْأَرْضِ عُقُوبَةً وَ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِيهِ فَصَرَفْتُ بِهِمْ عَنْهُمْ.^۱

و در شرح التائیه آورده است: مراد از ابدال طایفه ای از اهل محبت و کشف و مشاهده و حضور است که مردم را به سوی تو حید و اسلام برای خداوند تبارک و تعالی می خوانند ، به وجود ایشان بنده ها و سرزمین ها حفظ می گردند و به وسیله ایشان بلا و فساد از مردم دور کرده می شود. چنانچه در حدیث نبوی شریف به حکایت از خداوند تعالی آمده است: وقتی که مشغول شدن به من بر بنده من غالب باشد، فکر و لذت او را در ذکر خودم می گردانم. پس وقتی که فکر و لذت او در ذکرم گردید به من عشق می ورزد و من به او عشق می ورزم و حجاب را که در مابین من و اوست، بر می دارم و ایشان فراموش نمی کنند زمانی که مردم فراموش کنند. کلام این گروه کلام انبیا (ع) است و این گروه همان ابدال حقیقی هستند کسانی که وقتی به اهل زمین عذاب را اراده کنم ایشان را در زمین یاد می کنم پس عذاب را به احترام ایشان از گروهی که مورد عذاب قرار گرفته اند، بر می گردانم.

وَ بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ قَالُوا: إِنَّ الْأِسْتِعَاةَ لَيْسَتْ طَلَبُ الْمُعَوَّةِ بَلْ طَلَبُ الْعَيْنِ
وَالْمُعَايَنَةِ ، فَالْمَعْنَى أَنَّ الْعِبَادَةَ مِثْلًا وَالْوُصُولَ إِلَى الْمُعَايَنَةِ وَ إِلَى عَيْنِ الْيَقِينِ مِنَ اللَّهِ.
وَ يُعْلَمُ أَنَّ الْأِسْتِعَاةَ إِذَا كَانَ بَوَجْهِ يَكُونُ الْاعْتِمَادُ عَلَى غَيْرِ اللَّهِ فَهُوَ حَرَامٌ ، وَ إِذَا

۱ - مَجْمُوعَةُ الرِّسَالِ لِلْإِمَامِ عَبْدِ بْنِ ص ۴۶۶ جزء ثانی

كَانَ بَوَجهٍ يَمْحُضُ جَانِبَ الْحَقِّ وَ يَعْلَمُ أَنَّهُ أَحَدُ مَظَاهِرِ عَوْنِ اللَّهِ فَهُوَ جَائِزٌ إِلَّا أَنْ يَمْنَعَ الشَّرْعُ، فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْلِيَاءَ قَدْ اسْتَعَاثُوا بِأَمْثَالِهِ فِي عَالَمِ الْأَسْبَابِ لِأَنَّهُ فِي الْحَقِيقَةِ اسْتِعَاثَةٌ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْ غَيْرِ اللَّهِ.^۱

و بعضی از صوفی ها گفته اند: «به یقین یاری جستن، طلب کمک کردن نیست. بلکه طلب کردن عین و معاینه می باشد.» پس معنا اینگونه می شود بی شک عبادت از ما است و رساندن به سوی دیدار و عین یقین از خداوند است و دانسته شد که یاری جستن در صورتی که در آن اعتماد بر غیر خدا باشد؛ پس آن حرام است و زمانی که استعانت به صورتی باشد که طرف حق را خالص کند و بداند که کمک دهنده یکی از مظاهر یاری خداوند تعالی می باشد؛ پس این استعانت جایز است مگر اینکه شرع منع کند. بدرستی که انبیا و اولیا به ماندن در عالم اسباب طلب کمک کرده اند. زیرا در حقیقت آن استعانت از خدا می باشد و از غیر خدانیست.

لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر به وجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر یاری الهی نداند، حرام است و اگر التفات محض به جانب حق است و او را یکی از مظاهر یاری دانسته و نظر به کارخانه اسباب و حکمت خداوند تعالی در آن نموده استعانت به غیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت به غیر نیست بلکه استعانت به حضرت حق است لا غیر.^۲

۱- ملخص الحواشی علی البیضاوی ص ۱۰ متعلق ایاک نعبد و ایاک نستعین حاشیه ۱

۲- تفسیر عزیزی ص ۸ الجزء الاول سورة الفاتحه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

و هَذَا الْمَذْهَبُ الَّذِي سَلَكَهُ فِي هَاتِهِ الْمَسْأَلَةِ هُوَ الْمَذْهَبُ الْوَهَّابِيَّةُ مِنَ الْخَوَارِجِ حَيْثُ ضَلُّوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِاسْتِعَاتِهِمْ بِالْأَوْلِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَ تَوَسَّلُوا إِلَى اللَّهِ بِهِمْ، وَ جَعَلُوا الْمُسْلِمِينَ مُشْرِكِينَ لِذَلِكَ. وَ لَوْ عَرَفْنَا تَارِيخَ عَصْرِ صَاحِبِ هَاتِهِ الرَّسَالَةِ لَعَرَفْنَا الْمُتَابَعَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ رَئِيسِ تِلْكَ الطَّائِفَةِ الَّذِي كَانَ ابْتِدَاءُ ظُهُورِهِ سَنَةَ (١١٤٣) ^١

و این مذهبی که در این مسأله بر آن داخل شده، مذهب وهابیت از خوارج است که گروه بزرگی از مسلمانان را به سبب یاری جستن ایشان از اولیا و انبیا و توسل جستن ایشان به سوی خداوند به گمراهی نسبت دادند. و به خاطر این مسلمین را مشرک فرض نمودند و اگر ما تاریخ زمان صاحب این رساله را بشناسیم، هر آینه متابعت بین او و پسر عبد الوهاب بزرگ این طایفه را می شناسیم، چنانچه اول ظهور او سال ۱۱۴۳ بود.

وَمَنْ لَهُ الْوَلَايَةُ عَلَى نَفْسِهِ جَازَ لَهُ الْوَلَايَةُ عَلَى غَيْرِهِ، وَإِذَا جَازَ ذَلِكَ فِي عُرْفِ الشَّرْعِ جَازَ فِي عُرْفِ الْحَقِيقَةِ، فَإِنَّ الْحَقِيقَةَ عَلَى وَزْنِ الشَّرِيعَةِ، وَ التَّفَرُّقَةُ بَيْنَهُمَا كُفْرٌ. ^٢

وکسی که بر نفس خود ولایت دارد، ولایت بر غیرش برای او جایز است و زمانی که این در عرف شریعت جایز است در عرف حقیقت نیز جایز است، چون حقیقت بر وزن شریعت می باشد و اعتقاد جدایی بین آنها کفر است.

١ - السَّيْفُ الرَّبَّانِيُّ ص ٣٧

٢ - جَامِعُ الْأَصُولِ فِي الْأَوْلِيَاءِ ص ٥ بَحْثُ مَقَامَاتِ الْأَوْلِيَاءِ

امور غیبیه بر این طایفه کشف شود آن را کاشفه خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارت است از تفرد روح به مطالعه مغیبات در حال تجرد از بیهوشی بدن.^۳

فَالشَّيْخُ لِلْمُرِيدِ صُورَةً: يَسْتَشْفُ الْمُرِيدُ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الصُّورَةِ الْمُطَالَباتِ
الْإِلَهِيَّةَ وَالْمَرَاضِيَ التَّبَوِّيَّةَ، وَيَعْتَقِدُ الْمُرِيدُ أَنَّ الشَّيْخَ بَابُ فَتْحِهِ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى
جَنَابِ كَرَمِهِ، مِنْهُ يُدْخِلُ، وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ، وَيُنْزِلُ بِالشَّيْخِ سَوَائِحَ وَمَهَامَهُ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ، وَيَعْتَقِدُ أَنَّ الشَّيْخَ يُنْزِلُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ مَا يُنْزِلُ الْمُرِيدُ بِهِ، وَيَرْجِعُ فِي
ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَرْجِعُ الْمُرِيدُ إِلَيْهِ، وَالشَّيْخُ بَابُ مَفْتُوحٍ مِنَ الْمَكَائِدِ وَالْمُحَادَثَةِ
فِي التَّوَمُّ وَالْيَقَظَةِ، فَلَا يَتَصَرَّفُ الشَّيْخُ فِي الْمُرِيدِ بِهَوَاهُ فَهُوَ أَمَانَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ، وَ
يَسْتَعِيْثُ إِلَى اللَّهِ بِحَوَائِجِ الْمُرِيدِ كَمَا يَسْتَعِيْثُ بِحَوَائِجِ نَفْسِهِ وَمَهَامٍ دُنْيَا وَآخِرَةٍ،
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ
رَسُولًا]^۱

۳ - (ص ۳۲ کلیات باقی بالله ملفوظات و ص ۳۳ و ص ۴۱ و ص ۱۹ و ص ۱۲۱ کلیات مذکور تحفة
السالکین ص ۵۲ و ۱۳۱ و ۲۵۰ و ۳۷۲ و ۳۷۱ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ کنز الهدایات
ص ۱۹۴ الی ص ۱۰۳ رساله مختصر از مکتوبات قدسیه امام ربانی وخواجه محمد معصوم
قدسنا الله تعالی باسرار هما و سر الاسرار ص ۱۵ فصل ۴ فی بیان عددالعلوم تصنیف غوث
الاعظم قدس الله سره الشریف ارشاد الطالبین ص ۲۳ فصل ۳ و ص ۱۵ و ص ۵۱ و ص ۲۷
لقاضی ثناء الله پانی پتی قدس الله تعالی سره در المعارف و ملفوظات حضرت شاه غلام
علی صاحب قدس الله تعالی بسره الساری ص ۳۴ و ۴۷ و ۵۳ و ۲۰۸ القول الجمیل مع شرح
شفاء العلیل ص ۱۰۷ تصنیف حضرت شاه ولی الله صاحب (رح).

۱-سوره شوری آیه ۵۱

پس شیخ برای مرید صورتی است که مرید از پشت این صورت ، مطالبات الهی و افعال نیک نبوی را جذب می کند و می کشد و مرید معتقد است که به یقین شیخ دری است که خداوند متعال به آستانه کرم خود باز می کند و از آن در داخل می کند و به سوی او رجوع می کند و به شیخ سوانح و کارهای دینی و دنیایی او را فرود می آورد و نیز معتقد است که به درستی شیخ به خدای کریم عرض می کند آنچه مرید به او عرض می کند و در آن به خداوند کریم رجوع می کند چنانچه مرید به او رجوع می کند. و شیخ دری باز از احترام و مقام و گفتگو در خواب و بیداری است. پس شیخ در مرید به هوا و خواهش نفسانی خود، تصرف نمی کند زیرا مرید امانت خدا نزد او است و از خداوند برای حاجت های مرید طلب فریاد رسی می کند، چنانچه برای نفس خود و کارهای دینی و دنیایی خود طلب فریاد رسی می کند. و خداوند متعال فرموده است: «برای هیچ آدمی ممکن نیست که خدا با او سخن بگوید مگر به اشارت یا از پس پرده یا با فرستادن فرشته.»

فَارْسَالُ الرَّسُولِ يَخْتَصُّ بِالْأَنْبِيَاءِ، وَالْوَحْيُ كَذَلِكَ. وَالْكَلَامُ مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ بِالْأَلْهَامِ وَالْهَوَاتِفِ وَالْمَنَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ لِلشُّيُوخِ وَالرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلْمُرِيدِينَ مَعَ الشُّيُوخِ أَوَانَ ارْتِضَاعٍ وَأَوَانَ فِطَامٍ، وَقَدْ سَبَقَ شَرْحُ الْوَلَادَةِ الْمُعْنَوِيَّةِ، فَارَادَ أَنَّ الْارْتِضَاعَ أَوَانَ لُزُومِ الصُّحْبَةِ، وَالشَّيْخُ يَعْلَمُ وَقْتَ ذَلِكَ، فَلَا يَنْبَغِي لِلْمُرِيدِ أَنْ يُفَارِقَ الشَّيْخَ إِلَّا بِإِذْنِهِ. پس فرستادن رسول اختصاص به انبیا دارد و وحی نیز اینگونه است. و همچنین کلام از پشت حجاب به الهام و آواز و خواب و غیره مخصوص شیخ ها و کسانی که در علم راسخ و محکم هستند، می باشد. بدان به درستی که برای مریدان همراه شیخ ها مراحل و

اوقات خاصی است به مانند وقت شیر خوردن و وقت از شیر گرفتن برای کودکان. به تحقیق که شرح ولادت معنوی قبلاً گذشت پس منظور گوینده از سخن بالا این است که بی شک شیر خوارگی زمان لزوم صحبت و همنشینی مرید با شیخ است و شیخ وقت آن را می داند پس برای مرید شایسته نیست که جز به اجازه شیخ از او جدا شود.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْأُمَّةِ: [إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ] ^۱

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان دارند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بدون اجازه وی نمی روند. کسانی که از تو اجازه می گیرند ایشان همان ایمان آورندگان واقعی به خدا و رسولش هستند. پس هرگاه از تو برای انجام بعضی از کارهای خود اجازه خواستند، به هر کس از ایشان که می خواهی اجازه بده و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. بی گمان خدا بخشایشگر و مهربان است.

وَإِذَا كَانَ أَمْرٌ جَامِعٌ مِنَ الدِّينِ فَلَا يَأْذَنُ الشَّيْخُ لِلْمُرِيدِ فِي الْمَفَارِقَةِ إِلَّا بَعْدَ عِلْمِهِ بَأَنَ أَنْ لَهُ أَوَّانَ الْفِطَامِ وَأَنَّهُ يَقْدِرُ أَنْ يَسْتَقِيلَ بِنَفْسِهِ ، وَاسْتَقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ بَابُ الْفَهْمِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ، فَإِذَا بَلَغَ الْمُرِيدُ رُبَّةَ انْزَالِ الْحَوَائِجِ وَالْمَهَامِ بِاللَّهِ وَالْفَهْمِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِتَعْرِيفَاتِهِ وَتَنْبِيهَاتِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِعَبْدِهِ السَّائِلِ الْمُحْتَاجِ فَقَدْ بَلَغَ أَوَّانَ فِطَامِهِ ، وَمَتَى فَارَقَ قَبْلَ أَوَّانِ الْفِطَامِ يَتَأَلَّهُ مِنَ الْأَعْلَامِ فِي الطَّرِيقِ

بِالرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا وَ مُتَابَعَةِ الْهُوَى مَا يَنَالُ الْمَقْطُومَ لَئِنْ أَوَّانَهُ فِي الْوِلَادَةِ الطَّبِيعِيَّةِ ،
وَهَذَا التَّلَازُمُ بِصُحْبَةِ الْمَشَائِخِ لِلْمُرِيدِ الْحَقِيقِيِّ يَلْبَسُ خِرْقَةَ الْإِرَادَةِ.^۲

چه امری جامع تر از امر دین است. بنابراین شیخ به مرید خود اجازه مفارقت و جدایی ندهد مگر بعد از دانستن اینکه یقیناً وقت از شیر گرفتن فرارسیده است و قادر باشد به اینکه مستقل به نفس خود باشد. و استقلال مرید به نفس خویش این گونه است که برای وی راه فهم از خداوند باز شود. پس وقتی که مرید به رتبه ای رسید که حاجت ها و کارها را به خدا عرض کند و امور را از خداوند متعال توسط تعریفات و تنبیهاتش سبحانه و تعالی برای بنده سوال کننده و محتاج خود ، بفهمد پس به تحقیق هنگام از شیر گرفتن مرید فرا رسیده است. و اگر مرید قبل از وقت از شیر گرفتن (یعنی قبل از کمال) از پیر خود جدا شود، بر او عوارض فراوانی با رجوع کردن به دنیا و پیروی کردن از خواهشهای نفسانی خواهد رسید. مانند آن چیزی که بر کودکان از شیر گرفته شده ، قبل از اینکه وقت از شیر گرفتن در ولادت طبیعی برسد عارض می شود. و این لازم گرفتن صحبت پیران برای مرید حقیقی لباس اراده را به خود می پوشد.

وَمِنْهَا عِصْمَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ حِفْظُ الْأَوَّلِيَاءِ ، فَالْأَوَّلِيَاءُ يَدْخُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ ،
وَالْأَنْبِيَاءُ مُقِيمُونَ فِيهَا ، وَمَنْ أَقَامَ فِيهَا مِنَ الْأَوَّلِيَاءِ كَسَهَلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّسْتَرِيَّ وَ
سَيِّدِي إِبْرَاهِيمَ الْمُتَبَوِّلِيَّ ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ بِحُكْمِ الْإِرْثِ وَالتَّبَعِيَّةِ لِلْأَنْبِيَاءِ اسْتِمْدَادًا مِنْ
مَقَامِهِمْ لَا بِحُكْمِ الْإِسْتِقْلَالِ ، فَافْهَمْ.^۱ و از آن استقلال، معصومیت انبیا و محفوظ

۲- عوارف المعارف ۷۹

۱ - الْيَوَاقِيتُ وَالْجَوَاهِرُ - ص ۲ جزء الثاني بحث ۳۱

بودن اولیا می باشد. اولیا داخل می شوند و خارج می شوند و انبیا در آن
مقیم اند. پس بدان که اولیائی که در آن ثابت ماندند مانند سهل بن عبد الله
تستری و آقای من ابراهیم متبولی فقط به حکم ارث و پیروی کردن از انبیا
به جهت کمک گرفتن از مقام ایشان است نه به حکم استقلال.